



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# نایخ البراق

زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

تألیف

سید شیرین نازم و سیدینا بیچ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ناسخ التواريخ زندگانی حضرت امام صادق عليه السلام

نویسنده:

محمد تقی لسان الملک سپهر

ناشر چاپی:

مطبوعات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام صادق علیه السلام جلد ۱
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۸	بیان ولادت با سعادت حضرت مظلّم الحقائق و کاشف الدقایق ابی عبدالله جعفر بن محمّد الصادق صلوات الله علیهما
۱۵	بیان کیفیت تولد ائمه انام صلوات الله علیهم اجمعین
۱۶	بیان احوال سعادت منوال والده ماجده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
۱۸	بیان نام نامی و اسم گرامی حضرت امام همام ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه
۱۹	بیان القاب مبارک که حضرت امام ناطق جعفر صادق سلام الله علیه
۲۱	بیان کنای مبارکه حضرت امام ناطق جعفر بن محمّد الصادق صلوات الله علیهما
۲۲	بیان شمایل مرحمت دلایل حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه
۲۳	بیان نقش خانم شریف حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
۲۵	بیان اسامی خلفای معاصرین آن حضرت و پاره علمای اخبار و آثار زمان آن حضرت
۲۷	در شرح و بیان ظهور امامت حضرت: کشف الحقایق و پیشوای ناطق و ولی خالق جعفر صادق علیه السلام در سنه ۱۱۴
۲۹	فی منقبه امام المشارق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام
۳۰	بیان حجت ولایت و نصوص امامت حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام
۳۸	بیان مناقب و مفاخر حضرت ابی عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه
۵۹	بیان مکارم اخلاق و محاسن شیم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
۷۴	بیان برخی از فضائل مگرمت دلایل حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام
۱۰۲	بیان علوم و مفاخر حضرت امام ناطق جعفر بن محمّد صادق علیهما السلام
۱۸۷	بیان پاره علوم جلیله حضرت صادق علیه السلام و جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه سلام الله علیها و جامعه
۲۱۶	بیان پاره آداب و اطوار حسنه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در بعضی امورات
۲۲۳	بیان پاره آداب و شیم سعیده حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمّد صادق علیهما السلام در پاره امور
۲۳۱	بیان بعضی آداب آن حضرت در باره اطعمه و اثر به و تدهین و ریاحین

۲۵۷	..... بیان پاره آداب حضرت صادق علیه السلام در البسه و تجمل و طیب و غیرها
۲۹۴	..... بیان حال حضرت عفت آیت فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما
۳۱۰	..... بیان جود و کرم حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام
۳۱۸	..... بیان آداب حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام در صدقه و زکوّه
۳۲۳	..... بیان فتوت و مروت وجود و عنایت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
۳۳۰	..... بیان علم و صبر و خضوع و مروت حضرت صادق صلوات الله علیه
۳۳۸	..... بیان عبادت و تقوی و خشوع و خضوع و زهد حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه
۳۴۸	..... بیان آداب حضرت صادق علیه السلام در نماز و دعوات بعد از نماز و ذکر سجود و اذان
۳۵۵	..... بیان وقایع سال یک صد و پانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
۳۵۷	..... بیان وقایع سال یک صد و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
۳۶۰	..... بیان سوانح و حوادث سال یک صد و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله
۳۶۲	..... بیان وقایع سال یک صد و هفدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
۳۶۷	..... بیان حال داعیان بنی عباس و قتل و اخذ ایشان بدست اسد بن عبدالله
۳۶۸	..... بیان ولایت یافتن عبیدالله حبیب در مملکت افریقیه و اندلس
۳۷۱	..... بیان لشکر فرستادن هشام بن عبدالملک بدفع مردم بربر
۳۷۵	..... بیان حوادث و سوانح سال یک صد و هفدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله
۳۷۹	..... بیان وفات حضرت عفت آیت سکینه خاتون دختر امام حسین علیهما السلام
۳۹۰	..... بیان حال حضرت عفت آیت فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما
۴۰۰	..... بیان وفات جناب عصمت مآب ام عبدالله فاطمه دختر امام حسن علیهما السلام
۴۰۲	..... بیان وقایع سالیک صد و هیجدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و حال دعاه بنی العباس
۴۰۴	..... بیان سوانح و حوادث سال یک صد و هیجدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله
۴۰۸	..... فهرست
۴۱۲	..... درباره مرکز

# ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام صادق علیه السلام جلد 1

## مشخصات کتاب

جلد اول

ناسخ التواریخ

زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

تألیف

مورخ شهیر دانشمند محترم عباسقلینخان سپهر

به تصحیح و حواشی دانشمند محترم آقای

محمد باقر البهبودی

از انتشارات:

موسسه مطبوعات دینی قم

اسفند ماه - 1351 شمسی

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

## بیان ولادت با سعادت حضرت مظهر الحقائق و کاشف الدقایق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما

مورخین اخبار و محققین آثار را در بیان زمان ولادت حضرت ولی الله فی المغرب و المشارق مظهر الحقایق کشاف الدقایق امام همام بحر قماقمحی الاسلام شافع الانام جناب ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهیرین و ابنائه الطیبین ماذر شارق اختلاف رفته است و این بنده حقیر ذلیل خالق ماه و مهر عباسقلی سپهر غفر له بقدر وسع و استطاعت و حصول بضاعت بآن اخبار متشکته و اخبار مختلفه اشارت می کنم و بعد بآن چه مختار می نماید اعادت می جوید بمنه و توفیقه .

ابن خلکان در وفیات الاعیان می گوید ولادت آن حضرت علیه السلام در سال هشتادم هجری بود و این سال را سنه سیل الجحاف می گویند گفته می شود سیل و موت جحاف بضم جیم و فتح حاء مهمله بر وزن غراب یعنی سیل و مرگی است که همه چیز را می برد و چون در آن سال هشتادم هجری سیلی بزرگ و عظیم روی آورد

ص: 2



آن سال را سنة الجحاف گفتند و هم ابن خلکان گوید بعضی گفته اند امام جعفر صلوات الله علیه در روز سه شنبه قبل از طلوع فجر موافق هشتم شهر رمضان المبارك بسال هشتاد و سوم هجری متولد گردید.

و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی یافعی در تاریخ خود موسوم بمرآة الجنان می گوید ولادت آن حضرت در سال هشتادم هجری نبوی صلی الله علیه و آله در مدینه طیبیه روی نمود و ابوالولید محمد بن الشحنة در تاریخ خود مسمی بروضة المناظر في اخبار الاوائل و الأواخر مولد آن حضرت را در سال هشتادم هجری رقم کرده .

و ابو العباس احمد بن یوسف بن احمد دمشقی مشهور به فرمانی در تاریخ خود موسوم به اخبار الدول و آثار الاول ولادت با سعادتش را در سال هشتادم نوشته است

امام المحدثین و قدوة المفسرین امین الدین شیخ فضل بن حسن طبرسی اجل الله برهانه در کتاب خود موسوم به اعلام الوری فی اعلام الهدی می فرماید حضرت امام صادق و علم ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الله علیهما السلام سیزده شب از شهر ربیع الاول سال هشتاد و سوم هجری بجای مانده در مدینه طیبیه متولد گردید.

و فاضل سبزواری در بهجة المباهج می گوید ولادتش در جمعه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سوم در مدینه طیبیه اتفاق افتاد

و نورالدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور با بن الصبّاح که از اکابر علمای سنّت و فحول فقهای جماعت است در کتاب خود فصول المهمه فی معرفة الائمة علیهم السلام مرقوم می دارد جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین ابن الحسین بن علی بن ابي طالب صلوات الله و سلامه علیهم در سال هشتادم هجری و بقولی هشتاد رسوم و قول اول اصح است در مدینه طیبیه پای بعرضه نمود نهاد .

ابو جعفر ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمة در جلد اصول کافی می فرماید تولد حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام در سال هشتاد و سوم اتفاق افتاد.

و شیخ سدید مجید محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام حارثی ملقب بمفید

اعلی الله در جانه در کتاب ارشاد خود می فرماید مولد مبارکش در مدینه طیبه در سال هشتاد و سوم هجرت نبوی صلی الله علیه و اله است .

رکن الاسلام والمسلمین ابو الحسن علی بن سعید فخر الدین عیسی بن ابی الفتح اربلی نور ضریحه در کتاب خود موسوم بکشف الغمه فی معرفة الاثمه علیهم السلام رقم کرده است که ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه طیبه در سال هشتادم هجری و بقولی هشتاد و سوم روی داد و روایت اول اصح است ، و محمد بن اسماعیل مدعو بابی علی در کتاب خود منتهی المقال فی احوال الرجال می نویسد تولد شریف آن حضرت در مدینه طیبه در سال هشتاد و سوم هجری روی داد ، و علی بن حسین مسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب در آن جا که بسنّ مبارک و تاریخ وفات آن حضرت اشارت می نماید معلوم می شود که ولادت با سعادتش را در سال هشتاد و سوم می داند

عالم علیم و رکن اعظم آخوند ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله مقامه در جلد یازدهم کتاب بحار الانوار می فرماید ابو عبد الله علیه السلام در سال هشتاد و سوم متولد شد و می گوید شهید اعلی الله در جاته در کتاب دروس نوشته است که آن حضرت سلام الله علیه در روز دو شنبه هفدهم شهر ربیع الاول سال هشتاد و سوم در مدینه شریفه متولد شد

و در تاریخ الغفاری ولادت آن حضرت را در هفدهم ربیع الاول مذکور داشته و نیز می فرماید در کشف الغمه ولادت با سعادتش را در مدینه طیبه روز دوشنبه هفدهم شهر ربیع الاول هشتاد و سوم در زمان خلافت عبدالملک بن مروان مسطور داشته است اما این نقل که از کتاب کشف الغمه در بحار الانوار مسطور است با آن چه از خود کتاب مرقوم مسطور افتاد موافق نیست .

و نیز از صاحب کشف الغمه مسطور می فرماید که در جای دیگر می گوید ولادت آن حضرت در روز جمعه غره شهر رجب روی داد، و هم در بحار الانوار

از مناقب ابن شهر آشوب و کتاب الغیبة شیخ طوسی مذکور می دارد که حضرت صادق علیه السلام در مدینه طیبه هنگام طلوع فجر روز جمعه و بقولی روز دوشنبه سیزده شب از شهر ربیع الاول سال هشتاد و سوم باقی مانده، و بعضی گفته اند در سال هشتاد و ششم متولد گردید و هم از مناقب مذکور می دارد در عام الجحاف هشتادم هجری متولد شد.

و در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام مسطور نمودیم که در سال هشتادم هجری سیلی مکه را در سپرد و از مردم حاج و اموال ایشان بسیاری ببرد و هم در آن سال طاعون پدید شد، و هم در بحار الانوار از ابن خشاب مسطور است که ولادت آن حضرت در سال هشتاد و سوم هجری بود، أبو الحسن علی بن ابی الکرّم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی معروف بابن اثیر جزری ملقب بعز الدین در کتاب خودش جامع الاصول می گوید تولد آن حضرت در سال هشتادم هجری بود.

و شیخ عالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در کتاب خود مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول نوشته است ولادت آن حضرت در مدینه طیبه در سال هشتادم هجری بود و می گوید بعضی در سال هشتاد و سوم دانسته اند لکن قول اول اصحّ است.

فاضل عالم و مدرّس کامل محمد رضا امامی پسر محمد مؤمن علیه الرحمة در کتاب جنّات الخلود می گوید ولادت با سعادت آن حضرت در روز یکشنبه و بقولی دوشنبه هفدهم شهر ربیع الاول که روز شریف عظیم البرکة، و از جمله اعیاد اربعه می باشد و روزه داشتن این روز مولود مسعود حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و اله را فضل و فضیلت بسیار و با روزه یکسال برابر است در مدینه طیبه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان در سال هشتاد و سوم هجری و بقولی در سال هشتادم از هجرت که آن را بسبب قحطی عام الجحاف نامیدند روی نمود.

مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب جلاء العیون می فرماید: ولادت آن حضرت موافق مشهور در سال هشتاد و سوم هجری و بعضی هشتاد و ششم نیز گفته اند و اشهر آن است که هفدهم ماه ربیع الاول بوده است و غره ماه رجب نیز دانسته اند و روز ولادت را بعضی جمعه و بعضی دوشنبه گفته اند و سید جلیل وفاضل نبیل و حکیم سالک آقا سید محمد باقر بن آقا سید محمد موسوی در کتاب بحر الجواهر ولادت کثیر السعادت این امام والا مقام علیه السلام را در روز جمعه یا دوشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سال هشتاد یا هشتاد و سوم هجری نوشته است

وفاضل ادیب قدرة المؤلفین ملا محمد حسن بن حاج معصوم قزوینی رحمه الله تعالی در کتاب خود موسوم بریاض الشهادة می گوید ولادت ذی سعادت آن حضرت در سال هشتاد و سوم هجری و بقولی در هشتادم روی نمود، و در کتاب تذکرة الائمة منسوب بملا محمد باقر مجلسی اعلی الله مقامه مسطور است که ولادت آن حضرت موافق مشهور در روز جمعه و بقول بعضی دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از آن که هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه اتفاق افتاد و بعضی هشتادم و بعضی هشتاد و ششم در ماه رجب گفته اند

معلوم باد که این بنده خاطی عباسقلی سپهر اقتداء بجماعتی از مورخین و مؤلفین عظام گاهی در ذیل کتب مصنّفه خود اشارت باقوال تاریخ نگاران باین کتاب نیز اشارت کرده و چنان که در خود این کتاب ضبط شده و دیگران مذکور داشته اند از علامه مجلسی اعلی الله مقامه شمرده است تا در این اوان که یکی از علمای بزرگ دام فضله که در علوم تاریخ و اخبار و سیر فرید عهد و وحید عصر است از کتاب ریاض العلما تالیف میرزا عبدالله تلمیذ خاص و معین مرحوم مجلسی است مذکور فرمود که این کتاب تالیف ملا محمد باقر رشتی است که پدرش نیز ملا محمد تقی نام دارد و این تالیف شریف و منیف و محل اعتماد کامل نیست و چون نام مؤلف و پدرش با نام مجلسی و والد ماجد ایشان موافق است موجب این اشتباه شده است و الله اعلم .

و مورخ کامل محمد خاوند شاه در تاریخ روضة الصفا می نویسد ولادت آن حضرت در مدینه طیبه در سال هشتاد و سوم و بقولی هشتاد و هشتم بود .

و غیاث الدین همام الدین مدعو بخوانده امیر در تاریخ خود موسوم به حبيب السیر می گوید بروایت بسیاری از علماء ائمت تولد آن حضرت در سال هشتادم هجرت در مدینه طیبه روی داد و بعضی گفته اند در سال هشتاد و سوم در روز دوشنبه هفدهم شهر ربیع الأول اتفاق افتاد .

و شیخ فاضل مدعو بمؤمن شبلنجی در کتاب نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار می گوید ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه طیبه در سال هشتادم هجری نبوی صلی الله علیه و آله بود و می گوید بقول بعضی در سال هشتاد و سوم روی نمود و قول اول را صحیح تر دانسته اند

و ابو البقاء کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری در کتاب حیات الحیوان در باب ظاء معجمة و بیان ظبی بمناسبتی از این امام والا مقام شرحی مسطور می دارد و در زمان ولادت و تعیین سال میلاد همایونش بطوری که مسطور شد رقم می کند و ذهبی در تذکرة الحفاظ ولادت آن حضرت را در سال هشتادم رقم می کند .

و شیخ جلیل فقیه محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی قدس مرقدہ در مناقب آل ابی طالب می فرماید آن حضرت در مدینه طیبه روز جمعه هنگام طلوع فجر و بعضی گفته اند روز دو شنبه سیزده شب از شهر ربیع الأول بجای مانده در سال هشتاد و سوم متولد گردید و بقولی در سال هشتاد و ششم پای بعرضه وجود نهاد پس دوازده سال با جد امجدش روزگار سپرد و نوزده سال در خدمت پدر فرخنده گوهرش بگذرانید.

حمد الله بن ابی بکر بن نصر مستوفی قزوینی ولادت همایونش را روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاول سال هشتاد و سوم در مدینه نوشته است

و مجدالدین محمد حسینی در زینة المجالس می گوید روایت صحیح در سال هشتادم است ، و شیخ امجد و سیّد سند شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّة

ولادت با سعادتش را در سال هشتادم یاد کرده است، و احمد بن محمد صافی حسینی شافعی در کتاب تیر المذاب می گوید ولادت آن حضرت در سال هشتاد و سوم روی داد.

و یوسف بن محمد حسینی جرجانی در فتوحات القدس می گوید ولادت آن حضرت در سال هشتادم و بقولی هشتاد و سوم روز دوشنبه سیزده شب از ربیع الاول بجای مانده در مدینه اتفاق افتاد و شیخ حسین دیار بکری در تاریخ الخمیس بسال هشتادم اشارت می نماید، در کتاب روضة الشهداء روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتادم هجری حوالت می نماید شیخ عباس ابن علی مکی حسینی موسوی در نزهة الجلیس ولادت همایونش را در سال هشتادم و بقولی روز سه شنبه قبل از طلوع آفتاب هشتم شهر رمضان هشتاد و سوم رقم کرده است

و بالجمله در پاره کتب دیگر نیز به همین تقریب که اشارت رفت در تاریخ ولادت با سعادتش سخن گفته اند و از این جمله اخبار چنان مستفاد می شود ک ولادت با سعادت آن حضرت در هفدهم شهر ربیع الاول سال هشتادم هجری و اگر نه هشتاد و سوم اصح اقوال است چنان که از این بعد نیز در تعیین زمان سال وفات آن حضرت مؤید این خبر مرقوم گردد بعون الله تعالی و حسن توفیقه .

ص: 8

## بیان کیفیت تولد ائمه انام صلوات الله علیهم اجمعین

در کتاب جلاء العیون و بعض کتب دیگر مسطور است که باسائید معتبره منقول است که حضرت صادق صلوات الله و سلامه علیه می فرمود در باب امام سخن مکنید چه عقول شما بآن نمی رسد همانا امام گاهی که در شکم مادر است سخن مردم را می شنود و ختنه کرده متولد می گردد چون از رحم فرود می آید، دست بر زمین می گذارد و صدا بشهادتین بلند می گرداند فرشته در میان دو دیده اش این آیه مبارکه را می نگارد (و تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

یعنی و تمام شد سخن پروردگار تو از روی راستی در اخبار و مواعید و بر وجه عدالت در احکام هیچ کس نیست که تبدیل دهنده باشد مر اخبار و احکام او را و اوست شنوای گفتار همه و دانا باسرار همه پس جملگی را بر وفق کردار پاداش دهد.

بالجمله امام جعفر علیه السلام فرمود چون امام بمرتبه امامت فایز می گردد خدای تعالی از بهر او در هر شهری فرشته موکل می گرداند که احوال آن شهر را در حضرتش عرضه دهند

در کتاب امالی طوسی علیه الرحمه از ابو بصیر مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم فرمود : (إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُوَلَّدُ فِيهَا الْإِمَامُ لَا يُوَلَّدُ مَوْلُودٌ إِلَّا كَانَ مُؤْمِنًا، وَإِنْ وُلِدَ فِي أَرْضِ الشَّرْكِ نَقَلَهُ اللَّهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِرَبِّكَ الْإِمَامِ). بدرستی که در آن شب که امام علیه السلام در آن شب متولد می شود هیچ مولودی متولد نشود مگر این که مؤمن خواهد بود و اگر در زمین مردم شرك هم متولد گردد خداوند او را بایمان انتقال می دهد از برکت امام صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه

## بیان احوال سعادت منوال والده ماجده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

در جلد یازدهم بحار الانوار مسطور است که ما در آن حضرت ام فروة و بقولی ام قاسم فاطمه دختر قاسم بن محمّد و مادر امّ فروة اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی بکر است و حافظ ابن عبدالعزیز گوید ما در آن حضرت ام فروة دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر و مادر ام فروة اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است و هم در بحار الانوار مسطور است که ما در آن حضرت فاطمه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود اما صاحب اخبار الدول می گوید والده آن حضرت امّ فروة بنت قاسم بن محمّد بن ابی سمره است.

و در کتاب اسعاف الراغبین شیخ محمّد صبّان مسطور است که ما در آن جناب امّ فروة بنت قاسم بن محمّد بن ابی بکر صدیق و مادر امّ فروة اسماء بنت عبدالرحمن ابن ابی بکر صدیق است و آن حضرت می فرمود ولدنی الصدیق مرتین و نیز در کتاب نور الابصار بهمین صورت نگارش یافته و گوید مادر قاسم دختر عبدالرحمان ابن ابی بکر است و بخبر مذکور اشارت کرده است .

در کتاب کافی مسطور است که ما در آن حضرت امّ فروة بنت قاسم بن محمّد بن ابی بکر و مادر امّ فروة اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی بکر است و از اسحاق بن جریر مروی است که حضرت امام جعفر صادق ابو عبد الله علیه السلام فرمود: (كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَاذِبِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَكَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنْتُ وَانْقَتُ وَأَحْسَنَتْ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ وَقَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي يَا أُمَّ فَرَوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ لِمَدُنِي شِعْتِنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يُتُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ)



یعنی سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی در خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از جمله ثقات و معتمدان بودند و در ضمن این حدیث فرموده مادرم از جمله آنان بود که در ایمان خویش استوار و پرهیز کار و نیکوکار بود و خدای تعالی نیکوکاران را دوست می دارد.

و فرمود که مادرم می گفت که پدرم حضرت باقر علیه السلام می فرمودند ای امّ فروه همانا من در هر روز و شب در حضرت یزدان برای گناه کاران شیعیان خودمان دعا می کنم چه ما در آن رزیت ها و مصیبت ها که بما می رسد و شکیبائی می کنیم ، بر ثواب آن عالم هستیم یعنی یقین داریم لکن ایشان با این که علم صریح ندارند صبر می نمایند .

معلوم باد که اهل کیاست چون در این حدیث شریف و تمجید آن حضرت از مادر گرامی گوهرش بنگرند بپاره لطایف و دقایق برخوردارند.

در کتاب جنات الخلود مسطور است که مادر حضرت صادق علیه السلام قریبه نام مکناتة بام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و از این جا ضعف قول آن جماعت که ام فروه را مادر عبدالله والده امام محمد باقر سلام الله علیه دانند ظاهر می شود چه در این صورت ام فروة جدّ مادری امام محمد باقر خواهد بود نه زوجه این حضرت و این معنی با امویّت او برای امام جعفر صادق علیه السلام سازگار نیست و مادر ام فروة نیز اسماء بنت عبدالرحمان بن ابی بکر است از این روی حضرت صادق علیه السلام می فرمودند (وَلَقَدْ وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ)، یعنی ابو بکر دو مرّة مرا بزاد و مراد این است که ام فروة مادر آن حضرت از طرف پدر بمحمد بن ابی بکر می رسد ، و نیز از طرف مادر بعبدالرحمان می پیوندد و هر دو پسر ابو بکرند

## بیان نام نامی و اسم گرامی حضرت امام همام ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه

نام مبارك این والا- مقام جعفر است که بر کثرت فیوضات و علوم غیر متناهی دلالت دارد چه نهر کثیر النفع را جعفر گویند و جمع آن جعافر است، و نیز جعفر نام نهریست در بهشت و وجه مناسبت این نام بآن حضرت از این است که علوم اهل بیت نبوت، آن چه باعث ترویج مذهب اثنی عشری گردیده از آن حضرت افاضت آیت فیضان نموده و خود آن حضرت نیز درباره عدم کمال معاندان و کثرت افادت خود می فرماید: (يَمْصُونَ الثَّمَادَ وَيَدْعُونَ النَّهَرَ الْعَظِيمَ) (1) یعنی این مردم غافل جاهل در طلب علم نزد ابو حنیفه و امثال او می روند و ریک نهر کوچک را می مکند و نهر آب عظیم صافی علم را که عبارت از خود آن حضرت است از دست می گذارند صاحب قاموس می گوید جعفر بمعنی نهر پُر و مملو و هم بمعنی ماده شتر بسیار شیر است .

در جلد یازدهم بحار الانوار از محاسن برقی مسطور است که حضرت صادق با ضریس کنانی فرمود: (لِمَ سَمَّكَ أَبُوكَ ضَرِيْسًا)، از چه روی پدرت نام ترا ضریس نهاد در جواب عرض کرد همان طور که پدر تو نام ترا جعفر نهاد (قَالَ إِنَّمَا سَمَّكَ أَبُوكَ ضَرِيْسًا بِجَهْلٍ لِأَنَّ لِإِبْلِيسَ ابْنًا يُقَالُ لَهُ ضَرِيْسٌ وَإِنَّ أَبِي سَمَّانِي جَعْفَرًا بِعِلْمٍ عَلَيَّ أَنَّهُ اسْمٌ لِنَهْرٍ فِي الْجَنَّةِ)

فرمود: همانا پدرت که ترا ضریس نام نهاد از روی جهل و نادانی بود چه ابلیس را فرزندی است که ضریس می نامند اما پدرم از روی علم و دانش نام مرا جعفر نهاد چه جعفر نام نهری است در بهشت آیا نشنیده شعر ذي الرّمه را .

ص: 12

---

1- ثمّ با ثاه مثلثه و ثماد بر وزن کتاب آبی اندک را گویند که ماده از بهرش نباشد

أبكي الوليد أبا الوليد أبا الوليد فتى العشيرة \*\*\* قد كان غيثاً في السنين و جعفرأ غدقاً و ميرة

یعنی گریه کنم بر ولید که پدر ولید و برادر ولید و جوانمرد قوم و عشیرت و در روزگاران سخت سالی و قحط زدگی چون باران سحاب و رودخانه بزرگ پر آب و اطعمه بسیار و خواربار بود .

و موافق روایت صاحب تذکرة الأئمة نام مبارك آن حضرت در صحیفه آسمانی صابر و بروایت دیگر صادق و بقول دیگر ناطق عن الله و بقول دیگر نفاع و در توراة شموعا و در انجیل تمامت فرق نصاری صادق و در کتاب زند و پازند آن و در کتاب انکلیون صدیق ، و در کتاب پانتکل راهبر بحق ، و در کتاب دانیال حق گو ، و در کتاب ذوهر ائمت، و در کتاب دالیس برهان ، و در کتاب ازی پیغمبر عالم ، و در کتاب مارقین راست گو و در کتاب سفینای پیغمبر بحر الحقایق است صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه .

### **بیان القاب مبار که حضرت امام ناطق جعفر صادق سلام الله علیه**

آن حضرت را القاب متعدده است یکی صادق یعنی راست گوینده دوم مصدق یعنی باور دارنده ضروریات دین و بفتح دال باور داشته شده در آن چه گوید سوم محقق یعنی بکنه اشیاء پی برنده و مه آزاد ماه که در کتب سماوی نام آن حضرت بوده بهمین معنی است، چهارم کاشف الحقایق یعنی ظاهر کننده حقیقت اشیاء ، پنجم راحم یعنی رقیق القلب و ترحم کننده بر بیچارگان، ششم فاضل یعنی دانشمند و دارای فزونی و فزایش، هفتم هفتم طاهر یعنی پاک ، هشتم صابر یعنی شکیبای در بلیات چنان که خود فرموده ما اهل بیت صبریم و تلخی های صبر را برای شیرینی ثمره آن می کشیم و صبر درختی است در بهشت .

و نیز چنان که در بحار الانوار و بعضی کتب اخبار مسطور است ظاهر و قائم و کافل و منجی و قاهر و باقی و فاطر از جمله القاب آن حضرت و اشهر آن صادق است .

یافعی در تاریخ مرآة الجنان می گوید آن حضرت را از این روی صادق لقب کردند که در هر چه سخن کردی و حدیث فرمودی بصدق و راستی مقرون بود ابن خلکان نیز در تاریخ و فیات الاعیان سبب این لقب را بهمین نحو مرقوم نموده است.

پس حضرت در بحار الانوار مسطور است که منصور عباسی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد ابو مسلم مرا دعوت نموده است تا تربت علی علیه السلام یعنی قبرش ظاهر شود من در این امر متوقف شدم که می دانی یا نه ؟ : فقال (إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ أَنَّهُ يَظْهَرُ فِي أَيَّامِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَهَاشِمِيِّ) ، یعنی در کتاب علی علیه السلام مرقوم است که در ایام عبدالله بن جعفر هاشمی ظاهر می شود منصور باین خبر شادمان شد و از آن صادق علیه السلام آن تربت را آشکار ساخت و این خبر به منصور پیوست و در این وقت منصور در رصافه جای داشت گفت (هَذَا هُوَ الصَّادِقُ فَلْيَزِرِ الْمُؤْمِنُ بَعْدَ هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ) یعنی حضرت جعفر صادق است و بعد از این بخواست خدا مؤمنان بزیارتش نائل می شوند ، و منصور آن حضرت را صادق لقب داد ، و بعضی گفته اند از این روی آن حضرت را صادق خواندند که هرگز لغزش و تحریفی بر آن حضرت یعنی بر احادیث و اخبارش جاری نشد .

در جلد یازدهم بحار الانوار از سفیان بن سعید مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام شنیدم و آن حضرت صادق بود بخدای چنان که نامیده شده ، الخبر

در جلد یازدهم بحار و جلاء العیون و بعضی کتب دیگر مروی است که حضرت امام جعفر علیه السلام از آن روی صادق نامیده شد تا از آن جعفر که بدون حق مدعی امامت گردید تمیز یا بد (وَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ إِمَامُ الْفَطْحِيَّةِ الثَّانِيَةِ) در خرایج و جرایح بحار از ابو خالد کابلی مروی است که گفت در حضرت علی بن الحسین سلام الله

علیهما عرض کردم بعد از تو امام امت کیست فرمود پسر محمد است که می شکافد علم را شکافتنی و بعد از محمد جعفر است که نامش نزد اهل آسمان صادق است عرض کردم این تخصیص چیست که او را صادق گویند با این که شماها بتمامت صادق و راست گوی هستید

فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش از رسول خدای صلی الله علیه و آله که فرمود چون پسر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شود او را صادق بنامید چه پنجم از فرزندان او که نامش جعفر خواهد بود یعنی پشت پنجم آن حضرت که او نیز جعفر نام خواهد داشت از روی جرئت ورزیدن و کذب راندن بر خدای مدعی امامت خواهد شد و او در حضرت خدای جعفر کذاب و افترا کننده بر خداست پس از آن حضرت امام زین العابدین علیه السلام بگریست.

فرمود گویا نگران جعفر کذاب هستم که برانگیخته است خلیفه جابر زمان خود را بر تفتیش و تفحص امام پنهان یعنی صاحب الزمان که در حفظ و حراست یزدان است و این خبر چنان بود که آن حضرت بفرمود، ازین پیش در کتاب احوال حضرت سید الساجدین صلوات الله علیهم اجمعین این خبر مذکور شد.

### **بیان گنای مبارکه حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما**

آن حضرت امامت آیت را چند کنیت است اول ابو عبدالله است چه آن حضرت را پسری عبدالله نام بود که پای هایش چون پای فیل درشت و مدور بود و او را عبدالله افطح گفتندی و بعد از وفات آن حضرت دعوی امامت کرد اما بجائی نه پیوست و مذهب فطحیه بدو منسوب است

دوم ابو اسماعیل است و این کنیت از آن بود که آن امام والا مقام را پسری بود در نهایت جمال و کمال صوری و معنوی و مردم گمان می کردند که امامت بدو

اختصاص یابد اما در زمان زندگانی آن برگزیده یزدانی بسرای جاودانی شتافت و حضرت صادق صلوات الله و سلامه علیه گاهی که جنازه اسماعیل را بگورستان حمل می کردند سه مرتبه تابوتش را بر زمین نهاد و رویش را گشود که همگان بدانند مرده است و گمان نکنند که غایب شده است معذالك جماعت اسماعیلیه او را امام دانسته اند و بعد از وی پسرش را نیز امام می دانند و مذهب هر دو یکی است چنان که ان شاء الله تعالی در مقام خود مبسوطاً مشروح گردد و در بحار الانوار از مناقب ابن شهر آشوب مسطور است «و یکنی ابو عبدالله و ابو اسماعیل و الخاص ابو موسی».

### بیان شمایل مرحمت دلایل حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه

در جنات الخلود مسطور است که شمایل مبارک و اندام همایونش در اکثر احوال و اشکال چون پدر بزرگوارش بود إلا آن که اندک باریک تر و بلندتر و سفید پوست و سرخ رو با ابروهای پیوسته و خال سیاه بر خدّ راست و گردن بلند چون صراحی نور و محاسن مبارکش نه بسیار انبوه و نه بسیار تنگ دندان های مبارکش درشت و سفید و میان دو دندان پیش گشاده و پنج سال پیش از وفات ترك مسواك فرموده بود زیرا که دندان های مبارکش فرو ریخته بود و میان دماغ مبارکش اندک برآمدگی داشت و این نشان ذکا و علم و نجابت است

و صاحب اخبار الدول گوید آن حضرت میانه بالا و گندم گون بود، صاحب نور الابصار نیز با وی موافق است، و در تذکرة الائمة ملا محمد باقر رشتی مسطور است که آن حضرت میانه بالا، افروخته رو و سفید بدن و کشیده بینی و موی های مبارکش سیاه و مجعد و بر چهره شریفش خالی سیاه بود، در یازدهم بحار الانوار از مناقب ابن شهر آشوب مسطور است (كَانَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبْعَ الْقَامَةِ أَزْهَرَ الْوَجْهِ

حَالِكَ الشَّعْرِ جَعْدَ أَشْمِ الْأَنْفِ أَنْزَعَ رَقِيقَ الْبَشَرِ عَلَى خَدِّهِ خَالَ أَسْوَدٍ وَعَلَى جَسَدِهِ خِيْلَانٌ حُمْرَةٌ) و در بعضی نسخ نوشته اند رَقِيقَ الْبَشَرِ دَقِيقَ الْمَسْرُوبَةِ.

معلوم باد رجل ربع القامة بفتح راء مهمله و سکون باء موحده یعنی مردی است میانه بالا نه بلند و نه کوتاه مثل مربع ، و حالک با حای حطی یعنی شدید السواد و شمم با دو میم بمعنی ارتفاع قصبه بینی است که نیکو می باشد و راست بودن بالای بینی و بر پای بودن سر بینی با پیش آمدن سر بینی و خوبی راستی نای و تیغه بینی است و بلند او سخت تر از بلندی داف است

یا این که شمم درازی و باریکی بینی است که روان می شود از آن سر بینی و چنین کسی را اشم بر وزن اشد گویند و مسر به بضم میم و ضم راء مهمله موئی است که از وسط سینه تا شکم روئیده شده خیلان بر وزن غلمان جمع خال است

بالجملة معنی چنین است که حضرت صادق علیه السلام وسط القامة و درخشنده روی و سیاه موی و کشیده بینی و لطیف بشره و بر چهره مبارکش خالی سیاه بود و بر اندام شریفش خال ها و دانه ای سرخ بود صلوات الله و سلامه علیه .

### بیان نقش خانم شریف حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

ابن صباغ در فصول المهمه می گوید نقش خاتم مبارکش ماشاء الله لاقوة إلا بالله استغفر الله ، و در کشف الغمه می گوید نقش خاتم شریفش الله خالق کلّ شیء بود، و در بحار الانوار از حضرت ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است که (قَاوْمُوا خَاتَمَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهُ أَبِي بَسْبَعَهُ) ، یعنی انگشتی ابی عبدالله علیه السلام را بقیمت رسانیدند و پدرم بهفت بگرفت راوی گوید عرض کردم بهفت درهم فرمود هفت دینار.

اما در کافی مسطور است که صفوان از حضرت ابی الحسن علیه السلام یعنی امام رضا

روایت کند که فرمود: (قوموا خاتم ابي عبد الله عليه السلام فأخذه ابي منهم بتسعة) عرض کردم له درهم؟ فرمود: نه دينار.

و نیز در کافی از ابراهیم بن عبد الحمید مروی است که معتب بر من برگذشت و معتب از چاکران آستان امام جعفر علیه السلام بود و خاتمی با او بود گفتم چیست این؟ گفت انگشتی ابو عبدالله علیه السلام است پس روزی مومی بر گرفتم تا نقش آن را باز دانم و نقش آن این بود (اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فَقِنِي شَرَّ خَلْقِكَ)

و هم در آن کتاب از احمد بن محمد بن ابی نصر مروی است که گفت در خدمت ابی الحسن رضا علیه السلام بودم پس انگشتی حضرت ابی عبدالله و حضرت ابی الحسن موسی علیهما السلام را برای مادر آورد و نقش خاتم ابی عبدالله سلام الله علیه این بود (أَنْتَ ثَقْتِي فَأَعْصِمْنِي مِنَ النَّاسِ إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ)

و هم در آن کتاب از حسین بن خالد از ابوالحسن ثانی علیه السلام در ضمن حدیث مبسوط مروی است که فرمود نقش خانم جعفر علیه السلام این بود (اللَّهُ وَلِيِّ وَعِصْمَتِي مِنْ خَلْقِهِ)

و از محمد بن عیسی از صفوان مروی است که گفت خاتم ابي عبد الله عليه السلام را بما بیاوردند و نقش آن و (أَنْتَ ثَقْتِي فَأَعْصِمْنِي مِنْ خَلْقِكَ) بود و از اسماعیل بن موسی علیه السلام مروی است که گفت خاتم جدم جعفر بن محمد علیهما السلام بتمامت از نقره بود و بر آن نقش کرده بودند (يَا ثَقْتِي قِنِي شَرَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ)، و چون در تقسیم ارث بقیمت در آوردند پنجاه دینار بهایش برآمد.

و هم در بحار الانوار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که فرمود در انگشتی من مکتوب است (اللَّهُ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ)، و هم در آن کتاب از ابراهیم بن عبد الحمید مروی است که معتب بر من برگذشت و خاتمی با خود داشت گفتم این چیست گفت انگشتی ابو عبدالله سلام الله علیه است آن خانم را برگرفتم و قراءت کردم و نگران شدم نقش آن خاتم شریف این بود (اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فَقِنِي شَرَّ خَلْقِكَ)

و نیز در بحار الانوار از کافی مسطور است که بزنعلی گفت در حضرت رضا



علیه السلام حضور داشتیم آن حضرت انگشتی حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه را برای بیرون آورد در آن مکتوب بود ( أَنْتَ تَقْتِي فَأَعْصِمْنِي مِنَ النَّاسِ )، و هم در آن کتاب مسطور است که نقش خاتم مبارکش ( أَللَّهُ عَوْنِي وَعِصْمَتِي مِنَ النَّاسِ ) بود و بروایتی ( أَنْتَ تَقْتِي فَأَعْصِمْنِي مِنْ خَلْقِكَ )، و بقولی ( رَبِّي عِصْمَتِي مِنْ خَلْقِهِ ) .

و در کتاب تذکرة الائمة مسطور است که نقش نگین آن حضرت بروایت امام رضا علیه السلام ( أَللَّهُ وَلِيِّي وَعِصْمَتِي مِنْ خَلْقِهِ ) و بروایت معتبر ( اللَّهُ خَالِقِي كُلِّ شَيْءٍ ) . بود

و بروایتی دیگر الله ( غوثی و عصمتی من النار ) و در کتاب جنات الخلود مسطور است که نقش نگین آن حضرت بروایتی ( اللَّهُ وَلِيُّ الْغَيْبِ ) ، و بقولی ( يَا تَقْتِي قَتِي شَرَّ خَلْقِكَ ) بود و نقش هر يك از این کلمات در نگین خصوصاً اگر عقیق باشد اسباب محفوظ ماندن از بدی ها و گزندها است.

### بیان اسامی خلفای معاصرین آن حضرت و پاره علمای اخبار و آثار زمان آن حضرت

در بحار الانوار و اغلب کتب اخبار مسطور است که در زمان امامت آن حضرت علیه الله بقیه سلطنت هشام بن عبد الملك و جهانبانی ولید بن یزید بن عبد الملك و سلطنت یزید بن ولید بن عبد الملك ملقب بناقص و سلطنت ابراهیم بن ولید بن عبد الملك و دولت مروان بن محمد حمار بود و از آن پس جماعت مسوده که بشعار عباسی بودند در سال سیصد و سی دوم از خراسان با ابو مسلم مروزی خروج نموده سلطنت از بنی امیه بیرون شد

و در زمان آن حضرت ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ملقب بسفاح خلافت یافت و چهار سال و هشت ماه بخلافت بنشست و پس از وی برادرش ابو جعفر عبدالله ملقب بمنصور فرمان گذار مهام جمهور گردید و مدت بیست و یکسال و یازده ماه بسلطنت روز نهاد و چون ده سال از ایام خلافت منصور پبای

رفت حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق صلوات الله علیه بدیگر سرای خرامید.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه می گوید جماعتی از اعیان ائمه و اعلام علما از آن حضرت نقل حدیث و استفاده علم می نمودند مثل یحیی بن سعید انصاری و ابن جریج و مالک بن انس و سفیان ثوری و ابن عیینه و ابی حنیفه و شعبه و ایوب سختیانی و جز ایشان و این علمای بزرگ استفاده و نقل از آن حضرت والا رتبت را منقبتی بزرگ و شرافتی جلیل شمرده و کسب می نمودند .

وسبط ابن جوزی در تذکره الائمه می گوید حضرت امام جعفر سند حدیث را با پدر بزرگوارش حضرت باقر علیهما السلام پیوسته می داشت و جماعتی از تابعین را ملاقات فرمود از جمله ایشان عطاء بن ابی رباح و عکرمه در جماعت آخرین بود و ائمه حدیث مثل سفیان ثوری و مالک و شعبه و ایوب سختیانی و جز ایشان از آن حضرت روایت داشتند

در کتاب نور الابصار نیز باین اعیان علما اشارت کرده و یحیی بن سعید را نیز نام برده است و می گوید ابو حاتم می گفت جعفر صادق ثقه است (لا یُسْتَلُّ عَنْ مثله) یعنی مقام آن حضرت از آن برتر است که از چگونگی حالاتش پرسش رود.

و در رساله صبتان مسطور است که حضرت صادق علیه السلام امامی نبیل بود و از پدر بزرگوارش علیه السلام و از جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و عروه و عطاء و نافع و زهری اخذ حدیث فرمود و سفیانین و مالک و قطان از آن حضرت ماخوذ می داشتند

و نیز در بعضی کتب اخبار مروی است که جماعتی از تابعین از آن حضرت روایت داشتند از جمله آنان یحیی بن سعید و ایوب سختیانی و ابان بن تغلب و ابو عمر و بن العلاء و یزید بن الهاد و ائمه اعلام مثل مالک بن انس و شعبه بن الحجاج و سفیان الثوری و ابن جریج و عبید الله بن عمرو و روح بن قاسم و سفیان بن عیینه و سلیمان ابن بلال و اسماعیل بن جعفر و حاتم بن اسماعیل و عبدالعزیز بن مختار و وهب ابن خالد و ابراهیم بن طهمان از آن حضرت حدیث می کردند و مسلم در صحیح خود

از از احادیث آن حضرت مذکور و بحديث آن حضرت حجت اقامت کند و بغير از بخاری صاحبان احادیث در کتب خویش از آن حضرت تخریج می نمودند و هم بآن کلام ابی حاتم که مذکور شد اشارت می نماید و علمای سنت و جماعت نیز در کتب خود مذکور نموده اند .

### **در شرح و بیان ظهور امامت حضرت: کشف الحقایق و پیشوای ناطق و ولی خالق جعفر صادق علیه السلام در سنه 114**

در کتاب احوال حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مذکور داشتیم که اصح اقوال در زمان رحلت آن حضرت از این سرای پر ملال بدیگر جهان روز دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام بسال یک صد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و اله است و با این صورت معلوم می شود که ظهور امامت حضرت امام ناطق و ولی خالق و کشف حقایق و پیشوای خلائق دارای علوم اولین و آخرین جناب ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام موافق وصیت حضرت باقر و نصوص بر امامت آن حضرت والا منقبت در پایان سال یک صد و چهاردهم و آغاز سال یک صد و پانزدهم بود و این هنگام از عمر شریف آن حضرت سی و چهار سال و بقولی سی و یکسال برگزیده است .

و از آن روز طاعت این امام همام و متابعت این بحر قمقام و ذخیره آفرینش و شفیع روز بر انگیزش بر تمامت آفریدگان یزدان از جن و انس و مرد و زن و سیاه و سفید و آزاد و عبید و فرشتگان آسمان و خلق زمان فرض و واجب گردید چه در آن ساعت که پدر خجسته سیرش دم فرو می بست و از عالم ناسوت و ملکوت ظاهراً بر یکسوی می نشست وی لب برگشود و خزاین علوم و اسرار آفریدگار را خازن گردید و در کارگاه آفرینش و تربیت اصناف خلائق امین و مختار و ولی ایزد دادار شد صلوات الله و سلامه علیه و آله .

ای خوشا بر آن جماعت که از فروغ ایزدی و سعادت سرمدی هدایت یافتند و در اطاعت و متابعت چنین امام همام و برگزیده ایزد علام مفتخر و مباهی و به هر دو سرای سعادت‌مند و ارجمند و رو سفید و رستکار و به رضوان خداند جلیل برخوردار آمدند فحماً له ثم حمداً له علی ما هدانا سبیل النعم .

خداوند علیّ اعلی برحم و کرم خود بر ما تفضل کند و بمتابعت و مطاوعت و مشایعت ائمه هدی صلوات الله علیهم توسّل دهد و ما را با دین و آئین ایشان زنده و پاینده بدارد و در نشر اخبار و آثار ایشان تمتع دهد و بر دین و آئین ایشان بمیراند و در محشر برانگیزاند بالنبیّ و آله الامجاد

چون پدر خجسته سیرم مرحوم فردوس مکان میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك اعلی الله مقامه را رسم همی بود که در شرح حال سعادت منوال هر يك از ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین که در طی مجلدات ناسخ التواریخ توفیق یافتی در آن جا که ظهور امامت را رقم فرمودی شعری چند از کتاب اسرار الانوار فی مناقب ائمة الاطهار که از نتایج طبع بلند و خاطر ارجمند آن مرحوم است مسطور می داشت

هم اکنون که بتوفیق یزدان تعالی و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و یمن اقبال و میمنت نعمت و تربیت شاهنشاه کامیاب مالک رقاب ملك الملوك عجم ظل الله فی العالم شهریار دین دار بختیار کامکار نامدار ابوالنصر و الظفر السلطان مظفر الدین پادشاه خلد الله ملكه الی آخر الادوار این کم ترین بندگان آستان گردون نشان عباسقلی سپهر بنگارش احوال سعادت اشتمال این امام والا مقام علیه السلام موفق و مفتخر گردید، برای شادی روح و خرمی روان و مزید درجات عالیّه ایشان این ابیات را از دیوان اشعار بلاغت آثار آن مرحوم مغفور که در منقبت این امام مشکور معروض داشته مسطور نمود

## فی منقبة امام المشارق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

رخ نهفت از جهان چو بو جعفر \*\*\* تافت از جعفر آن همایون فرّ

سیر او ز پیش احمد گفت \*\*\* نیک درّی ز سرّ سرمد سفت

جعفر صادقش نمود خطاب \*\*\* تاش دانی ز جعفر کذاب

ورنه صدیق و صادقند همه \*\*\* صدق را نطق و ناطقند همه

طیب طه و سرّ یسین اوست \*\*\* حارس شرع و فارس دین اوست

دین از او پشت دید و پشتی یافت \*\*\* شرع از وهم شرع و کشتی یافت

شاه دین اوی و شیر شرع هم اوست \*\*\* شرع را بلکه اصل و فرع هم اوست

چون بشرع نبی سخن پیوست \*\*\* سخن مصطفی بکیوان بست

گر بدینت دل غضنفری است \*\*\* دین جعفرت زرّ جعفری است

جعفری زر دهدت ما و منی \*\*\* جعفری دین کندت شاه و غنی

زاری از زر رسد بروی بشر \*\*\* زر کند زرد روی در محشر

ایزد توانا و خداوند غفور دانا دست امید تمامت شیعیان را باذیل شفاعت ائمه هدی صلوات الله علیهم متوسل گرداند و بآبروی ایشان در

هر دو جهان سرخ روی بدارد

## بیان حجت ولایت و نصوص امامت حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام

از این پیش در کتاب احوال شرافت اشتمال حضرت باقر و بیان وصایای آن حضرت پاره فقرات که بر ولایت و امامت و وصایت حضرت صادق علیه السلام دلالت داشت اشارت رفت

در بحار الانوار از ابونضرة مروی است که چون حضرت باقر ابوجعفر محمد بن علی علیهم السلام را زمان وفات در رسید فرزندش صادق سلام الله علیه را احضار فرمود تا عهد خویش بدو گذارد زید بن علی برادر حضرت باقر بآن حضرت عرض کرد اگر در کار من بمانند حسن با حسین علیهما السلام امر بفرمائی یعنی مرا در امر ولایت دخالت دهی امید دارم که بامری منکر اقدام نفرموده باشی .

فرمود (يَا أَبَا الْحُسَيْنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالْمِثَالِ وَلَا الْعُهُودُ بِالرُّسُومِ وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)، یعنی ای ابوالحسین امانات یزدانی و عهد ائمه سبحانی را بمثال و رسوم تحصیل نتوان کرد بلکه این امانات اموری است که از قدیم خدای تعالی حجت ها بر آن گرفته و تعیین فرموده یعنی امر امامت و تفویض در روز الست بر گذشت و بهر کس بر حسب تقدیر بیاید و چنین منصب والا را سزاوار باشد قسمت رفت و این کار از جانب خالق است نه بخواهش خلائق .

شیخ مفید رفع الله درجته در کتاب ارشاد می فرماید پدر بزرگوارش حضرت باقر بآن حضرت علیهما السلام وصیت فرمود وصیتی ظاهر و آشکار و بر امامتش تنصیص فرمود نصّ جلی و بین الأثار محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابوعبدالله جعفر ابن محمد سلام الله علیهما روایت کرده است که فرمود : (لَمَّا حَضَرَ رَتَّ أَبِي الْوَفَاءَةَ قَالَ يَا جَعْفَرُ أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَاللَّهِ لَأَدْعَنَّهُمْ وَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ فَلَا يَسْأَلُ أَحَدًا)

چون پدرم را زمان وفات فرارسید فرمود ای جعفر ترا وصیت می کنم درباره اصحابم بخیر و خوبی عرض کردم فدای تو شوم سوگند با خدای که وا می گذارم ایشان را در حالتی که هر تنی از ایشان در هر شهر و دیار بمرتبه باشند که از هیچ کس پرسش نکنند یعنی مسائل دینی و احکام شریعت را بآن طور بایشان بیاموزم و آن چند معرفت یابند که به پرسش از دیگران نیازمند نشوند .

و هم در ارشاد و بحار الانوار و کافی از ابان بن عثمان از ابوالصباح کنانی مروی است که گفت حضرت ابی جعفر بسوی پسرش ابو عبد الله علیهما السلام نگران شد و با من فرمود می بینی این را همانا وی از جمله آن کسان است که خدای تعالی در شأن ایشان می فرماید : (نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) یعنی ما اراده داریم که تفضل فرمائیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان در دین و بگردانیم ایشان را وارثان در ملک و پادشاهی .

و هم در آن دو کتاب سند بجابر بن یزید جعفی می رسد که از حضرت باقر سلام الله علیه پرسیدند بعد از تو کدام کس بامر امامت قیام می ورزد پس دست مبارك بحضرت ابی عبدالله علیه السلام زد و فرمود (هَذَا وَ اَللَّهُ وَ لَدَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ) این فرزندم قائم آل محمد صلی الله علیه و اله است

در کتاب کافی و اعلام الوری بعد از نقل این حدیث مروی است که عنبسه بن مصعب گفت بعد از وفات ابی جعفر علیه السلام در حضرت ابی عبدالله شدم و این خبر معروض داشتم فرمود جابر این خبر که از پدرم گفت برآستی است ( لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلِّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمَ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ )، شاید شما چنان می دانید که هر امامی قائم بعد از امامی که پیش از وی بوده نیست .

چنان معلوم می شود که عنبسه را گمان چنان افتاده است که لفظ قائم آل محمد صلی الله علیه و اله بحضرت صاحب الامر عجل الله فرجه اختصاص دارد و این حدیث را از محل قبول ساقط می دانسته و از این روی بعرض صادق علیه السلام رسانیده و آن حضرت

این گونه جواب فرموده است تا او را از حالت حیرت و استعجاب در آورد .

دیگر در ریاض الشهادة و امالی شیخ صدوق علیه الرحمة از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام مروی است که فرمود در هر زمانی از ما جماعت اهل بیت حجتی است از خدای بر خلق و حجت خداوند در این زمان پسر برادرم جعفر بن محمد است هر که او را متابعت کند گمراه نمی شود و هر که با او مخالفت کند هدایت نیابد.

و هم در کتاب کشف الغمّه گوید دلایل امامت آن حضرت که بعرضه شهود و وضوح پیوسته بدرجه ایست که عقول خردمندان در آن حیران و زبان مخالفان از طعن و دق در آن با القای شك و شبهه کند است .

و نیز در بحار و ارشاد و کافی از طاهر مصاحب حضرت باقر علیه السلام مروی است که گفت در خدمت آن حضرت بودم در این حال حضرت جعفر نمایش گر شد فرمود هذا خیر البریة جعفر بهترین خلایق است .

و هم در هر دو کتاب و کافی از عبدالاعلی مولای آل سام از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود : (إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ فَلَمَّا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءَ قَالَ لِي: ادْعُ لِي شَهُودًا، فَدَعَوْتُ، لَهُ أَزْبَعَهُ مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أُكْتُبُ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ،) ، یعنی این علوم که در سینه من جای دارد بتمامت از ودایع پدر بزرگوار من است

و چون زمان وفات پدرم نزدیک شد فرمود تنی چند را برای من بطلب تا بر من گواه باشند پس چهار تن از مردم قریش را که از جمله ایشان نافع مولای عبدالله بن عمر بود طلب کردم آن گاه بمن فرمود بنویس این است آن چیزی که یعقوب پسران خود را بآن وصیت کردد (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) .

یعنی ای فرزندان من بدرستی که یزدان تعالی برگزیده است از بهر شما دین حق را پس نمیرید مگر در حالتی که مسلمان باشید و وصیت فرموده محمد بن علی بجعفر بن محمد علیهما السلام و او را فرمان کرده است باین که بدن مبارکش را در آن



جامه که آن حضرت در روز جمعه بآن نماز می گذاشت کفن سازد و معمم گرداند او را بعمامه خودش و مربع گرداند قبر مبارکش را و آن قبر را باندازه چهار انگشت برافراخته دارد و بندهای جام های کفنش را در حال دفن برگشاید آن گاه با شهود فرمود بروید خدای شما را رحمت کند (فَقُلْتُ يَا أَبَتِ مَا كَانَ فِي هَذَا بَأْسٌ تَشْهَدُ عَلَيْهِ)، حضرت صادق علیه السلام می فرماید عرض کردم ای پدر بزرگوار حکمت این شاهد خواستن چه بود؟ فرمود (يَا بُنَيَّ كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ، وَأَنْ يُقَالَ لَمْ يُؤْمَرْ إِلَيْهِ وَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ)، و در بعضی نسخ تقلب با قاف است یعنی ای پسرک من مکروه شمردم که تو مغلوب شوی یا باز شوی و دیگری مباشر این امور شود و بعضی گویند او را مامور و وصی نکرد و خواستم این کار از بهر تو حجتی باشد.

و دیگر در بحار الانوار سند بمحمد بن مسلم می رسد که گفت در خدمت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام بودم ناگاه جعفر فرزند ارجمندش درآمد مبارکش گیسو و بر سر مبارکش گیسو و در دست شریفش عصائی بود که با آن لعب می فرمود حضرت باقر آن حضرت را بگرفت و بخوشی مضموم ساخت آن گاه فرمود پدرم و مادرم فدای تو باد بلهو و لعب مپرداز آن گاه با من فرمود (يَا مُحَمَّدُ هَذَا إِمَامُكَ بَعْدِي فَاقْتَدِ بِهِ وَاقْتَسِمِ مِنْ عِلْمِهِ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَهُوَ الصَّادِقُ الَّذِي وَصَفَهُ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ شِيعَتَهُ مَنْصُورُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعْدَاءُهُ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ)

ای محمد اینک جعفر امام تو است بعد از من بدو اقتدا کن و از انوار بحار علمش اقتباس جوی سوگند با خدای جعفر همان صادقی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله او را از بهر ما وصف نمود همانا پیروان او در دنیا و آخرت منصور و فیروز دشمنان او بر زبان تمامت پیغمبران ملعون هستند .

محمد بن مسلم می گوید حضرت صادق علیه السلام خندان شد و چهره مبارکش حمرت گرفت آن گاه ابو جعفر علیه السلام بمن روی کرد و فرمود از وی پرسش کن پس بآن حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا من این الضحك یعنی منشاء خنده و محل حصول آن از چیست فرمود (يَا مُحَمَّدُ! الْعَقْلُ مِنَ الْقَلْبِ، وَالْحُزْنُ مِنَ الْكَبِدِ، وَالنَّفْسُ مِنَ)

الرَّيَّةِ، وَ الصِّحْحُ مِنَ الطَّحَالِ، یعنی منشاء عقل قلب است و اندوه از جگر خیزد من و نفس از شش بر آید و خنده از طحال بروز گیرد، پس من بر پای شدم و سر مبارکش را ببوسیدم

و هم در بحار الانوار سند بهمام بن نافع منتهی شود که روزی حضرت ابی جعفر علیه السلام با اصحاب خود فرمود (إِذَا افْتَقَدْتُ مُنِي فَأَقْتَدُوا بِهِذَا فَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)، یعنی هر وقت مرا نیابید باین اقتدا کنید که بعد از من امام و خلیفه اوست و اشاره بحضرت صادق سلام الله علیه فرمود .

و دیگر در کافی از سدیر صیرفی مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود: (إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَ خُلُقِهِ وَ شَمَائِلِهِ وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ مِنْ ابْنِي هَذَا شِبْهَ خُلُقِي وَ خُلُقِي وَ شَمَائِلِي)، یعنی ابا جعفر علیه السلام فرمود: بدرستی که از خوش بختی و از نشان سعادت مرد این است که او را فرزندی باشد که آثار خلق و خُلق و شمائل و مخائل پدر در وی شناخته آید و من در این فرزندم نشان خلق و خوی و شمائل خویش را نگران هستم و مقصود آن حضرت پسر ستوده سیرش جناب ابی عبدالله علیهما السلام بود معلوم باد که از این گونه اخبار و امثال و اشباه این احادیث و آثار بسیار است چنان که انشاء الله تعالی در مواقع مختلفه این کتاب بحسب مناسبت مذکور شود .

شیخ مفید در ارشاد می فرماید خبر لوح دلالت کند بر این که نصّ الهی در باب امامت این حضرت ثبوت یافته و راقم حروف در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام رقم کرده است و نیز دلایل عقلیه که امام کسی است که افضل باشد و جز افضل نتواند امام بود بر امامت این امام با احتشام دلیل است زیرا که فضل آن حضرت در مراتب علم و زهد و عمل بر تمامت برادران و بنی اعمام آن حضرت و سایر مردم عصر ظاهر بود .

و نیز آن دلیلی که دلالت دارد بر این که هر کس مانند انبیا معصوم و در علم کامل

نباشد امامتش فاسد است دلیل است بر این که آن حضرت شایسته منصب والای امامت و سزاوار مسند حق آرای خلافت بود چه عاری بودن آنان که در زمان آن حضرت امامت بودند از حلیه عصمت و قصور ایشان از مرتبه کمال در علم دین ثابت و ظاهر است و در هر زمانی از ازمینه روزگار و جوب وجود امام عالم نظامی معصوم و قصور دیگران از تجلی باین حلیه الهی اظهر من الشمس است و مردمان از آیات اعجاز علامات که بدست آن حضرت نمایش گرفته فراوان یاد کرده اند و هر يك از آن ها بر صحت امامت و حقیقت آن حضرت و بطلان ادعای دیگران دلیلی روشن و برهانی قاطع می باشد چنان که بخواست خدای عزّ و جلّ در مقام خود نگارش یابد .

در کتاب اعلام الوری مسطور است که چون ما اختلاف اقوال آنان را که در امر امامت امامی در عصر خودش نگران شویم می بینیم که امت بر اقوال عدیده رفته اند بعضی گویند امام در هیچ وقت نیست و قول این مردم باطل است بآن ادله که وجود امام و امامت در هر عصری واجب است و پاره بامامت کسی قائل هستند که بر عصمت آن قطع نداریم

این سخن نیز باطل است بآن ادله که بر وجوب عصمت امام وارد است و هر کس ادعای عصمت کند لکن قائل باین نیست که باید بر وی نصّ و تصریح شده باشد مثل متأخرین زیدیه آن نیز باطل است بآن ادله که ثابت شده است که امامت جز بظهور معجزات یا نصّ رسول خدا و ائمه هدی ممکن نیست

و آن قول که بر حیات امام خود اعتبار کنند مثل جماعت کیسانیه نیز باطل است بدلیل این که بر ما معلوم و ثابت است که آن کس را که ایشان زنده می دانند یعنی محمد بن حنفیه بمرده است و نیز این فرقه که صاحب این عقیده اند منقرض شدند و جهان از ایشان خالی گردید و از این قول عری ماند و اجماع بر خلاف آن منعقد شد و چون این اقوال باطل شد امامت این حضرت ثابت می شود و گرنه مؤدی بخروج از حق و سخن حق می شود و این جمله که مرقوم کردید بر طریقه اعتبار است.

و اما طریقه تواتر آن نیز ثابت که مردم شیعه خلفاً عن سلف متواتر شده

است نقل ایشان بحضرت باقر علیه السلام که آن حضرت بر حضرت صادق سلام الله علیهما نصّ صریح فرموده چنان که متواتر شده است که امیر المؤمنین بر امام حسن و امام حسین و هم چنین هر امامی بر امامی که بعد از وی است تنصیص نموده تا بحضرت صاحب الزمان علیه السلام منتهی شده است و نیز نصّ رسول خدای بر امیر المؤمنین صلوات الله علیهم تواتر یافته و در این مقام بیانش نشاید.

و اما آن چه در نصّ بامامت آن حضرت در اخبار وارد است آن نیز خبری چند در این جا مذکور شد پس بطریقه اعتبار و طریقه تواتر و طریقه اخبار ثابت گشت که حضرت صادق علیه السلام بعد از پدرش پیشوای مسلمانان و مقتدای خلق جهان و امام جمله آفریدگان است .

راقم حروف گوید بعد از آن که بادلۀ قاطعه عقلیة و نقلیة و حسیة و جوب وجود امام در تمامت از منہ روزگار ثابت گردید و معلوم گشت که بعد از وفات حضرت باقر علوم اولین و آخرین سلام الله علیه قیام امامی برای نظام عالم و اصلاح امور معاشیة و معادیة بنی آدم و تعلیم احکام و سنن الهی و ترویج شرع و ملت حضرت رسالت پناهی واجب است و اگر نه باشد کلیه امور انام بفساد می رسد و این حال با حکمت بالغه خداوندی منافی است واضح و روشن می شود که جز وجود مبارك امام ناطق و عالم بحقایق جعفر صادق سلام الله علیه هیچ کس در آن زمان شایسته این رتبت نیست .

چه اخلاق و اطوار و آثار و علوم وزهد و تقوی و قدس و جلالت قدر و نبالت منزلت و شرافت منقبت و احاطه و تبهر و انفراد آن حضرت باز می نماید که اگر تمامت علمای روزگار را با آن حضرت بسنجند چون عصفوری ضعیف یا قطره نسبت بدریائی و رشحه نسبت بسحابی خواهند بود و مانند مالک و ابو حنیفه و امثال ایشان که اهل سنت امام اعظم می شمارند در نهایت افتخار و خضوع و خشوع خود را از تلامذه آن حضرت می شمارند چنان که از این پس نیز اشارت شود.

در زبده المعارف مسطور است که بعد از آن که بادلۀ قاطعه ثابت شد که

هیچ زمانی نتواند از حجت خداوند خالی باشد بلکه پیوسته می باید حجت خداوند خواه ظاهر و مشهور و خواه غایب و مستور در زمین باشد و از آن پس که امامت و خلافت پدر بزرگوار این حضرت یعنی جناب امام محمد باقر علیه السلام و عصمت در آن وجود مبارك و وفور علوم و مناقب و جامعیت و مفاخر آن حضرت باعتراف مخالف و مؤالف ثابت گردید لا جرم چون از دار دنیا رحلت می فرمود و خلو زمان از امام باطل است ناچار بیایست دیگری بجای آن حضرت نصب شود و از روی نصوص وارده از رسول خدای و علی مرتضی و ائمه هدی علیهم السلام که بجمله از امامت حضرت صادق جعفر بن محمد سلام الله علیهما اخبار نموده اند

و نیز این حضرت جامع کمالات و علوم جلیله فائقه می باشد ثابت می شود که وصی پدر بزرگوار و برافرازنده لوای امامت و خلافت و حامد اسرار و خازن وحی و تنزیل و سرّ و تاویل اوست و بس و برای تمجید کمالات و مدح علوم فایقه و افراه آن حضرت که بیرون از حد دیگر مردم است همین کافی است که چهار هزار نفر از اهل حجاز و مدینه و شام و عراق و خراسان و فارس در خدمت آن حضرت کسب کمالات و علوم نمودند: احادیث محدثین بآن حضرت استناد می جوید و بزرگان اهل علم و ارباب فضل و کمال از بحار علوم جلیله اش مستفیدگی دیدند .

شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا در کتاب شفا می فرماید آن مدبری حکیم که مژگان چشم را بیافزید و کف پاها را گود کرد و ابروها را مقوس خلق نمود و حکمت ها در بنای بدن و اعضای حیوانات پدید آورد که عقول عقلا در آن متحیر و سرگشته است چنان که دندان ها را مختلف بیافزید و آن استان را که مضع بر آن ها واقع می شود حاجبی سپرد که مانع شود از ریختن و متفرق شدن غذا از مواضع مضغ و دندان های پیش را بجهت قطع مقرر ساخت و از حایل شدن گوشت و پوست او را خالی نمود شأنش از آن برتر است که خلق را بامامی مرشد کامل در علم و عمل محتاج بداند و نصب نفرماید و بهرج و مرج بندگان راضی باشد همانا هیچ سلطانی رضا نمی دهد که مملکتی از ممالک او بی حکمران باشد

## بیان مناقب و مفاخر حضرت ابی عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه

مناقب و مفاخر این حقیقی شمس تابان را که شمس آسمانش از فروز انوار بی پایان تابشی و بحر محیطش از قطرات بحار بی کران نمایشی و هفت آسمانش از سماء عظمت و رفعت گذار شی است چگونه در حیز نگارش در آورند بلکه چنان ماند که بحری را در شمیری و کوهی را در بیغوله گنجایش خواهند یا افلاک با خطر را در مفاکی مختصر جای دهند پس اگر کسی چیزی بر نگارد باندازه فهم او خواهد بود و خبر از ادراک خویش خواهد داد

و این بنده ناتوان نیز به توجه او قلمی بگیریم و رقم کنم و مداد را از وی مدد طلبم و بیاض را بسواد آورم و معروض همی دارم که تمامت مورّخین و محدثین اهل سنت و جماعت در علو مراتب و منقبت این حضرت عالی رتبت متّفق هستند بلکه آنان که به تعصّب موصوفند بتصدیق مناقب و مفاخرش مفتخر و معروفند .

شیخ جلیل فقیه محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی طیب الله رمسه در کتاب مناقب آل ابی طالب علیهم السلام می فرماید ابان بن تغلب روایت کند که حضرت صادق علیه السلام می فرمود (نحن والله الذی قال: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) سوگند باخدای مائیم آن کسان که فرموده اند اعتصام جوئید بحبل الله بتمامت یعنی حبل الله مائیم .

و در آن کتاب از عمار بن مروان از ابو عبدالله سلام الله علیه مروی است که در قول خدای تعالی (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ)

بدرستی که در این در آینه آیاتی است برای صاحبان دانش می فرمود: (نَحْنُ وَاللَّهِ أَوْلُو النَّهْبِ) سوگند با خدای مائیم صاحبان عقل و دانش ، عمار عرض کرد معنی این چیست ؟ فرمود: (مَا أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِرَسُولِهِ مِمَّا يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْنِي أَمْرَ الْخِلَافَةِ وَكَانَ ذَلِكَ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَكَمَا أَخْبَرَ رَسُولَهُ عَلِيًّا وَكَمَا

إِنْتَهَى إِلَيْنَا مِنْ عَلِيٍّ مِمَّا يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْمُلْكِ)

یعنی معنی این آن چیزی است که خبر داده است خدای عزّ و جلّ رسول خود را از آن چه بعد از آن حضرت امر خواهد داد یعنی در امر خلافت و این حادثه از جمله اخباری است که خدای رسولش را از آن خبر داد و چنان که رسول خدای علی علیه السلام را با خبر ساخت و چنان که از علی علیه السلام خبر بما پیوست از آن چه بعد از آن حضرت از امر ملك نمایش خواهد گرفت راوی می گوید حضرت صادق علیه السلام پس از کلامی فرمود (نَحْنُ الَّذِينَ إِنْتَهَى إِلَيْنَا عِلْمُ ذَلِكَ كُلِّهِ وَ نَحْنُ قَوْمُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ دِينِهِ الْخَبَرِ)

مائیم آن کسان که علم این بتمامت بما منتهی گردیده و مائیم قوام خدای بر خلق خدای و گنجوران علم دین خدای تعالی .

و نیز در آن کتاب از یحیی بن عبد الله بن الحسن از حضرت صادق سلام الله علیه در این آیه شریفه : ( وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا آيَةً ) می فرمود : نحن هم مائیم آن جماعت عباد و هم در آن کتاب از ابوالصّباح کنانی مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود : ( نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ )

مائیم قومی که خدای تعالی فرض و واجب گردانیده است اطاعت ما را بر جمله آفریدگان از برای ماست انفال و خلاصه و خاص اموال و مائیم رسوخ نمایندگان در ، علم مائیم آنان که بمراتب و مقامات عالیّه ما حسد می برند چنان که خدای تعالی در قرآن بدان اشارت فرموده است

و نیز در آن کتاب مروی است که حضرت صادق سلام الله علیه با حصین بن عبدالرحمن فرمود: ( يَا حُصَيْنُ لَا تَسْتَصْغِرْ مَوَدَّتَنَا فَإِنَّهَا مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ ) ای حصین مودت و دوستی ما را کوچک مشمر چه مودّت ما از باقیات صالحات است عرض کرد یا بن رسول الله دوستی شما را صغیر نمی دارم لکن خدای را بر مودّت شما سپاس می گذارم

و هم در آن کتاب مرویست که آن حضرت در این قول خدای تعالی: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) می فرمود: (نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ، وَ السَّبِيلُ فِينَا مَقِيمٌ وَ السَّبِيلُ طَرِيقُ الْجَنَّةِ)، و نیز این آیه شریفه را (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُم أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً) قراءت می نمود آن گاه بسینه مبارکش اشارت کرد و فرمود: سوگند با خدای مائیم ذریه رسول خدای.

و هم در آن کتاب از ابو عبدالله محمد بن عبدالله الموسای مروی است (نَحْنُ وَ آلَهُ السَّجَرَةُ الْمُنْهِيَّةُ عَنْهَا)، مائیم بخدای سوگند آن درختی که خدای تعالی آدم علیه السلام را از تقرّب بآن نهی فرمود همانا چون یزدان تعالی فرشتگان را فرمان کرد تا بآدم سجده برند ملائکه و نجم و و شجر و حجر و مدر بدو سجده بردند و چون ابلیس نگران شد که اشباح مقدّسه را خدای تعالی از سجده آدم بازداشت و مخصوص بسجده بحضرت خودش بداشت از سجده بآدم امتناع نمود پس ندا برخاست (أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) استکبار ورزیدی یا خود را از بر شدگان انگاشتی.

پس خطاب دلالت بر ماضی کند چه معقول دلالت بر آن می نماید که در زمین خلق عالی نبود پس ابلیس از سجود مأیوس شد و معلوم افتاد که این اشباح مقدّسه بر تمامت خلق خدای برتر هستند و ابلیس بر این حال حسد برد و حضرت آدم علیه السلام در حضرت خدای عرض کرد کیستند این جماعت که ایشان را مکرم داشتی و اگر ایشان نبودند جن و انسی را نیافریدی؟ آیا ایشان از ذریّه من هستند یا از غیر ذریّه من هستند و خدای تعالی آدم را بیا گاهانید و از تمتّای آن مقام نهی فرمود.

ابن خلکان در تاریخ و فیات الاعیان از جلالت آن حضرت و مراتب علم و فضل و نبالت و حکایت آن حضرت با منصور عبّاسی و داستان آن حضرت با ابوحنیفه و پانصد رساله آن حضرت می نگارد و می گوید بنا بر مذهب امامیه یکتا از ائمه دوازده گانه است و آن حضرت از سادات اهل بیت بوده و بسبب صدق در مقالاتش صادق لقب یافت (و فضله أشهر من أن يذكر)، یعنی فضل و فزونی آن حضرت از آن



مشهورتر است که مذکور آید .

یافعی در مرآت الجنان می گوید در این سال امام سید جلیل سلاله نبوت و معدن فتوت ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام وفات کرد و بسبب صدق در مقال بصادق ملقب شد و در علم توحید و غیرها کلامی نفیس دارد .

و نیز صاحب کتاب جامع الاصول می گوید که آن حضرت از سادات اهل بیت است و ائمه اعلام از آن حضرت استماع می نمودند .

ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کند که گفت : (و كان لنا في الفقه والعلم والتأويل مثل علي بن ابي طالب و محمد بن علي بن الحسين و جعفر بن محمد الذي ملاء الدنيا علمه و فقهه)، یعنی برای ما در فقه و علم و تفسیر و تاویل مانند علی بن ابیطالب و محمد بن علی بن الحسین و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم است دنیا را علم و فقه او یعنی علم و فقه حضرت صادق مملو کرد و گفته اند که ابوحنیفه و هم چنین سفیان ثوری از شاگردان حضرت صادق بوده اند و ترا همین دو تن کافی است یعنی شاگردی مثل ابی حنیفه و سفیان ثوری که وحید عصر خویش بوده اند برای اثبات کثرت فضایل و مناقب و علوم آن حضرت کافی است.

و ابن حجر در صواعق خود و بیان اسامی اولاد حضرت باقر علیه السلام می گوید که آن حضرت شش نفر فرزند بجای گذاشت « افضلهم و أكملهم جعفر الصادق و من ثمّ كان خليفته و وصيّه و نقل الناس عنه من العلوم و المعارف ما سارت به الركب ان و انتشر صيته في جميع البلدان)، فاضل تر و کامل تر برادران خود جعفر صادق علیه السلام است و بسبب این فضل و علم و مکارم اخلاق و محامد اوصاف بخلافت و وصایت پدر بزرگوارش اختصاص یافت و مردمان از علوم و معارف او آن چند نقل کردند که سواران و طالبان علم بارها بر بارها کرده از شهرها و دیار بدیار و شهرها نقل و حمل نمودند وصیت فضل و علمش در اقطار و اکناف جهان انتشار یافت و ائمه اکابر از آن حضرت روایت داشتند.

در کتاب کشف الغمّه از حافظ ابو نعیم معاور است که در کتاب حلیه نوشته

است (و منهم الامام الناطق ذو الذمام السابق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام اقبل على العباد و الخشوع و آثر العزلة و الخشوع و لهي عن الرياسة و الجموع) يعنى و از جمله ايشان امام ناطق و صاحب حرمت و حق سابق ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق است که در حضرت خدای بعبادت و خضوع روى کرد و عزلت و خشوع را برگزید و از ریاست و مجموع دل برگرفت و هرگز یاد نفرمود .

و هم در آن کتاب از عمرو بن ابی مقدم مروی است که گفت هر وقت بجعفر بن محمد علیهما السلام می نگرم می دانم وی از سلاله پیغمبران است

و هم در کتاب اخبار الدول مسطور است که عالم حقایق و دقایق امام جعفر صادق از میان برادرانش خلیفه و وصی پدر خویش بود و آن چند علوم از آن حضرت نقل شد که از هیچ کس نقل نشده است و می گوید «کان رأساً في الحديث» .

در کتاب نور الابصار مسطور است «و مناقبه كثيرة تكاد تفوت عد الحاسب و يحار في أنواعها فهم اليقظ الكاتب» .

و در رساله صبان مسطور است که آن حضرت امامی نبیل و مجاب الدعوة بود (إِذَا سَأَلَ اللَّهُ شَيْئًا لَا يَتِمُّ قَوْلُهُ إِلَّا وَهُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ) هر وقت چیزی از خدای مسئلت کردی هنوز کلام آن حضرت بخاتمت نپیوسته بود که مسؤلش در حضور مبارکش موجود بود .

محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل می گوید و اما مناقب و وصفات و الاسماء آن حضرت (فتكاد تفوت عدد الحاصر و يحار في انواعها فهم اليقظ الباصر حتى ان من كثرة علومه المفاضة على قلبه من سجال التقوى (1) صارت الاحكام التي لا تدرك عللها و العلوم التي تقصر الافهام عن الاحاطة بحكمها تضاف إليه و تروى عنه)

يعنى مناقب این امام والا- مقام بآن درجه و مقام است که هر چند بخواهند در حیث حساب و شمار در آورند ، عاجز و بیچاره مانند و مردمان بیدار هوش بینا از

ص: 36

فهم انواع آن متحیر و مبہوت گردند و این احکام کثیره که علت آن ادراک نمی شود و علوم جلیله که افہام از احاطہ بحکم آن قاصر است بجملہ از علوم بی پایانی است کہ از سجال تقوی و داو پرهیز کاری بر قلب مبارکش فیضان گرفته و عیون این علوم ہمہ از آن بحر مقام گذارش یافته است و بجملہ بآن حضرت منسوب و از آن حضرت مروی است

و نیز محمّد بن طلحہ و دیگران گفته اند کہ بعضی گویند کہ کتاب جفری کہ در مغرب زمین است و بنو عبدالمؤمن بتوارث دارند از کلمات آن حضرت است و همانا درین باب منقبتی بزرگ و مقامات فضایل آن حضرت را درجہ عالی است و این جملہ کہ مذکور شد نسبت بآن چہ از آن حضرت نقل شدہ بسیار اندک است.

و نیز محمّد بن طلحہ در همان کتاب در بیان حال آن حضرت می گوید: (و هُوَ مِنْ عُظَمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ سَادَاتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذُو عُلُومٍ جَمَّةٍ وَ عِبَادَةٍ مُؤَفَّرَةٍ وَ أَوْرَادٍ مُتَوَاصِلَةٍ وَ زَهَادَةٍ بَيِّنَةٍ وَ تِلَاوَةٍ كَثِيرَةٍ يَتَّبِعُ مَعَانِيَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَ يَسْتَخْرِجُ مِنْ بَحْرِهِ جَوَاهِرَهُ وَ يَسْتَنْجِعُ عَجَائِبَهُ وَ يَقْسِمُ أَوْقَاتَهُ عَلَى أَنْوَاعِ الطَّاعَاتِ بِحَيْثُ يُحَاسِبُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ رُؤْيِيَةً تُذَكِّرُ بِالْآخِرَةِ وَ اسْتِمَاعُ كَلَامِهِ يَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا وَ الْإِقْتِدَاءُ بِهَدَاةِ يُورِثُ الْجَنَّةَ نُورٌ قَسَمَاتِهِ شَاهِدٌ أَنَّهُ مِنْ سَلَالَةِ النَّبِيِّ وَ طَهَارَةُ أَعْمَالِهِ تَصَدِّعُ بَأَنَّهُ مِنْ ذُرِّيَةِ الرَّسَالَةِ نَقَلَ عَنْهُ الْحَدِيثَ وَ اسْتَفَادَ مِنْهُ الْعِلْمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَعْيَانِ الْأَيِّمَةِ وَ أَعْلَامِهِمْ)

یعنی حضرت صادق از بزرگان و سادات اهل بیت علیہم السلام و دارای علمی بی پایان و عبادتی فراوان و اورادی بہم پیوستہ و زہادتی واضح و با شاهد و تلاوتی بسیار بود از معانی قرآن کریم دانا و از بحار کتاب الہی جواهر زواہر استخراج و عجائیش را استنتاج فرمودی و اوقات شرافت آیات را بر انواع طاعات و عبادات منقسم ساختی و حساب نفس خویش را از دست نگذاشتی از دیدار مبارکش آخرت بیاد آمدی و از استماع کلمات مواعظ آیاتش از دنیا و مافی ہا دل بر گرفتند و از اقتداء برفتار و اطوار پسندیدہ اش بہشت را دریافتند و نور دیدار و فروغ آثارش گواہی دادی کہ از سلالہ نبوت است و طہارت افعالش باز نمودی کہ از ذریہ

جماعتی از ائمه و اعلام ایشان از آن حضرت نقل حدیث و استفاده علوم نمودند چنان که اسامی ایشان مسطور افتاد، سبط ابن جوزی در تذکره در ذیل شرح حال شرافت منوالش می نویسد علمای سیر و دانایان خبر گویند «کان قد اشتغل بالعبادة عن طلب الرياسة»، حضرت صادق علیه السلام بسبب اشتغال بعبادت پروردگار از طلب ریاست مردم روزگار بر کنار بود و نیز بکلام عمرو بن مقدم که مسطور شد اشارت کند

علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمّه می فرماید «و مناقب الصادق علیه السلام فاضلة و صفاته في الشرف كاملة و منته لأوليائه شاملة و بأغراضهم الاخریة كافلة و غرر شرفه و فضله علی جبهات الايام سائلة و الجنة لمواليه و محبته حاصله و اندية المجد و العزّ بمفاخره و مآثره أهلة صاحب الامرة و الرّعامه مركز دائرة الرّسالة و الامامة له الی جهة الاباء محمّد المصطفى والی جهة الابناء المهدي وكفی به خلفاً فذالك موضع المحجّة و هذا الخلف الحجّة و حسبك به شرفاً

فهو الواسطة بين المحمّدين العالم بأسرار النشأتين المنعوت بالكریم الطرفین جرى علی سنن آبائه الكرام و اخذ بهديهم عليه و عليهم السّلام و وقف نفسه الشريفة علی العبادة و حسبها علی الطاعة و الرّهادة و اشتغل باوراده و تهجّده و صلواته و تعبّده

لو طاوله الفلك لتزحزح عن مكانه و عاقه شيء عن دورانه و لو جاراه البحر لنطقت بقصوره السنة حيتانه و لو فاخره الملك لاذعن لعلو شأنه و سموّ مكانه ابن سيّد ولد آدم و ابن سيد العرب و العجم الماجد الذي يملأ الدّلوالی عقرب الكرب (1) الجواد الذي صابت راحته بالنضار و الغرب السيد بن السادة الأطهار الإمام ابو

ص: 38

---

1- ريسمان کوتاهی که دو تا کرده دلورا بآن می بندند و سر دیگر آن را به ريسمان بزرگ و ضخيم می بندند که ريسمان بزرگ نپوسد. در نسخه مؤلف و اصل کتاب کشف الغمه (عقد الكرب) ثبت است و صحيح نیست

كشاف أسرار العلوم الهادي إلى معرفة الحى الفيوم صاحب المقام و المقال فارس الجلاذ و الجلال الفارق بين الحلال و الحرام المتصدق حتى بقوت العيال السابق في حلبات الفضل و الافضال الجارى على منهاج آله فنعم الجارى و نعم الال الكاشف لحقايق التنزيل الواقف على دقايق التأويل العارف الله تعالى بالبرهان و الدليل الصائم في النهار الشامس القائم في الليل الطويل .

بحر الحكم و مصباح الظلم الأشهر من نار على علم البالغ الغاية في كرم الأخلاق و الشيم الناظر إلى الغيب من وراء ستر المخاطب في باطنه بما كان من سرّ الملقى في روعه ما تجدد من امر ، وارث آبائه الكرام و مورث أبناؤه عليهم أفضل السلام

سلسلة ذهب ولا- كرامة للذهب و سبب و نسب متصلان فنعم السبب و النسب اليهم الحوض و الشفاعة و لهم منا السمع و الطاعة بمولاتهم نرجو النجاة في العقبي و هم احد السبيين واولو القربى الأجواد الأمجاد الأنجاد الأئمة الأبدال الأوتاد زندهم في الشرف وار وصيتهم في المجد سار و ليس لهم في فضائلهم ممتاز الا من كان في الاخرة على شفا جرف هار

فالله يكرمه يبلغهم عنّا أفضل الصّلاة و التّسليم و إيّاه سبحانه نحمد على أن هدانا من مولاتهم إلى التّنهج القويم و الصّراط المستقيم أنّه جواد كريم

خلاصه معانى اين كلمات حقايق مبانى اين است كه مناقب و مفاخر حضرت إمام ناطق جعفر صادق عليه السلام بر صفحات ليالى و ايام بلکه در طبقات زمين و آسمان فزایشی و چون هزاران خورشيد درخشان و ناهيد درفشان نمايشی و بر تمامت آفريدگان ايزد متّان گذارشى دارد در مراتب شرف و مقامات شرافت بحد كمال بالغ است و منن وافر و نعمت هاى وجود مبارکش اوليايش را شامل است و صلاح دين و دنيا و آخرت و عقبى ايشان را كافل است جبهات ايام بغرر فضائل و فواضلش روشن و صفحات جهان برياحين شرف و ازهار علومش گلشن و بهشت جاويدان

برای موالی و دوستانش آراسته و محافل مجد و عزّ بمفاخر و ماثرش بأهل خود پیراسته است

حکومت و زعامت بوجود مسعودش مفتخر است و رسالت و امامت را ذات کثیر البرکانش مرکز دایره است جدّش محمد مصطفی صل الله علیه و آله و پسرش خاتم اوصیاء حضرت مهدی صاحب الامر عجل الله فرجه است که بهترین خلف است و این وجود مبارک را چنان جدّ امجد موضع محجه است و چنین فرزند ارشد خلف الحجّه است .

و این وجود ذیجود واسطه ما بین دو محمّد است یعنی حضرت مصطفی و صاحب الامر صلوات الله علیهما و عالم باسرار نشأتین و موصوف بکریم الطّرفین است بر سنن آباء گرام راه نوشت و بر طریقت ایشان روزگار سپرد نفس مبارک را بر عبادت حضرت احدیت بداشت و بطاعت و زهدات برگماشت ساعات لیالی و ایام شریفه را بفنون اوراد و اذکار و تهجد و نماز و نیاز و تعبّد پیای برد .

و مقامات جلالت و مدارج شرافت را بآن درجه ارتقا داد که اگر گردون گردان در حضرتش سر بتناول بر آورد از مکان خویش و دوران و گردش خویش باز شود و اگر دریای بی کران در خدمتش آهنگ نمایشی کند ماهیانش زبان بقصورش برگشاید و اگر فرشتگان مقرر پیش زبان بمفاخرت بر کشند بعلو مکان و مقامش اذعان نمایند

همانا این وجود مقدس و ذات اقدس فرزند آقا و بزرگ بنی آدم و پسر سیّد عرب و عجم است (بزرگواری که ظرفیت بشناسد و دلورا تا آن جا مملو آب فرماید که فسادی پدید نیارد) (1) و آن جوادی است که دور و نزدیک و بزرگ و کوچک و مرد و زن را از کان کرم و منبع فیض و نعمش بهره یاب فرماید آباء عظامش همه بزرگان جهان و سادات مردم کیهان باشند و اخلاف گرامش همه پیشوایان روزگار و اولیای پروردگارند.

ص: 40

---

1- محل این ترجمه بیاض بود.

شرافت نسبی تا بآدم مسلم است و جلالت حسبش تا پایان عالم مجسم است کشف اسرار علوم است و راه نماینده بشناسائی خداوند حیّ قیوم صاحب مقام و مقال است و فارس جلاد و جدال است و فارق میان حرام و حلال و صدقه بخشنده حتی بقوت اهل و عیال است در حلبات فضل و افضال سابق است و بر طریقت و منهاج آل خود جاری است فنعم الجاری و نعم الال است .

کاشف حقایق تنزیل و واقف بر دقایق تاویل است از روی برهان و دلیل خداوند جلیل عارف است و در روزهای گرم صائم است و بشب های دراز بعبادت و تهجد قائم است دریای حکم و مصباح ظلم و مشهورتر و شناخته تر و نماینده تر از آتش مشتعل بر مناره و علم است در کرم اخلاق و شمیم باعلی درجه رفعت پای نهاده است و بر اسرار و مغیبات بیناست نه ستی حاجب او تواند بود و نه حجایی ستر او تواند گشت با دیده باطن و دیدار ظاهر بر باطن اسرار و خفیات آگاه است و بر علوم آباءگرام وارث است و با بناء عظام خود علیهم السلام میراث بخشنده است.

تمامت شرافت سلسله نسب و حسب را دارا و بشفاعت امت تواناست حوض کوثر ازوست و خلد برین و نار سقر بحکم او برپاست که بآن چه فرمایند گوش دهیم و از صمیم قلب اطاعت کنیم و بدوستی ایشان رستگاری هر دو سرای طلبیم و ایشان را مسبب رستگاری شماریم و در فضایل و مراتب ایشان در عرصه یقین تازیم چه جز مردمی که خود ایشان را ثباتی و دوامی نیست منکر ایشان نتواند بود.

پس بیایست خدای سبحان را سپاس گذاریم که ما را بسبب موالات ایشان راه راست بنمود آنه جواد کریم .

صاحب کشف الغمه بعد ازین بیانات مذکوره می گوید محض کسب ثواب و اجر جمیل این اشعار را در مدح آن برگزیده کردگار معروض داشته ام اگر چند دوست و دشمن بمدح آن بر کشیده ذوالمنن شعرها گفته اند و نثرها بهم پیموده اند. اگر چه اگر تمامت ایشان یک زبان گردند و در مدح و ثنای آن امام والا مقام عمرها بیای برند هنوز اندکی از بسیار و عشیری از معشارش را نتوانند بلکه اگر تمامت جنّ و

انس متفق گردند و باندازه خویش جولان دهند بعجز و قصور خویش اذعان کنند و از مراتب بی نهایتش یک مرتبه طیّ نکرده باشند.

مناقب الصّادق مشهورة \*\*\* ينقلها عن صادق صادق  
سما إلى نیل العلی وادعاً \*\*\* و کلّ عن إدراکه اللاحق  
جرى الى المجد کآبائه \*\*\* كما جرى في الحلبة السابق  
وفاق أهل الأرض في عصره \*\*\* و هو علی حالاته فائق  
سماؤه بالجد هطّالة \*\*\* و سببه هامی الحیا دافق  
من دوحه العزّ التي فرعها \*\*\* سام علی اوج السّها سامق  
نايله صوب حياً مسبل \*\*\* و بشره في صوبه بارق  
صواب رأى ان عدا جاهل \*\*\* و صوب غیث ان عرا طارق  
کاتّما طلعتّه ما بدا \*\*\* لناظريه القمر الشارق  
له من الافضال حاد علی \*\*\* البذل و من اخلاقه سائق  
یروقه بذل الندی و اللهی \*\*\* و هو لهم اجمعهم رائق  
خلائق طابت و طالت علا \*\*\* أبدع في ايجادها الخالق  
شاد المعالی و سعی للعلی \*\*\* فهی له له و هو لها عاشق  
ان اعضل الأمر فلا یهتدی \*\*\* الیه فهو الفائق الرائق  
یشوقه المجد و لا غرو ان \*\*\* یشوقه و هو له شایق  
مولای انی فیکم مخلص \*\*\* ان شاب بالحبّ لکم ماذق  
لکم موال و الی بابکم \*\*\* أنضی المطایا و بکم واثق  
أرجو بکم نیل الامانی اذا \*\*\* نجا مطیع و هو ی مارق

ابن صبّاغ نیز در فصول المهمّه شرحی در مناقب آن حضرت می نگارد و بهمین تقریب که از دیگران نگاشته اند مرقوم می دارد و نیز صاحب کشف الغمّه می نویسد که حضرت صادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام از میان برادران بمقام رفیع خلافت



ووصیت و قیام بامر امامت اختصاص یافت و بر تمامت ایشان

ص: 42

در معارج فضل و فضیلت برتری و سبقت یافت در نباهت نام و عظمت قدر بر جمله آنان مقدم و مسلم شد و در میان مردم عامه و خاصه بجلالت و شرافت بزرگ برایشان ممتاز آمد و مردمان آن چند از علوم و اخبار و افادات و افاضات آن حضرت حاصل کردند که مطایا و رواحل بزیر بار آوردند نام مبارکش در تمامت صفحات جهان منتشر شد و آن چه که علمای زمان از افادات آن حضرت نقل کردند از هیچ کس حمل نکردند و مانند آن وجود مبارک بحری بی پایان ندیدند همانا اصحاب حدیث اسامی روات آن حضرت را که بجملة ثقه بودند فراهم ساختند بچهار هزار تن پیوست .

صاحب روضة الصفا می نویسد آن حضرت از سادات اهل بیت و عظماء آن طایفه و عالم علوم ظاهر و باطن است و گروهی از مشاهیر علمای ملت احمدی صلی الله علیه و آله از آن حضرت روایت و در نباهت ذکر و فخامت قدرش اتفاق دارند .

شیخ مفید اعلی الله مقامه در کتاب ارشاد می فرماید که سید اسمعیل بن محمد حمیری رحمه الله تعالی که چندی بمذهب کیسانیه روزگار نهاد و بشنید که حضرت ابي عبد الله صلوات الله علیه مقال و مذهب او را انکار و او را بقبول امامت دعوت فرموده است این اشعار را در شأن آن حضرت معروض نمود.

ایا راکباً نحو المدينة جسرۃ \*\*\* عذافرة يطوی بها کل سبب (1)

إذا ما هداك الله عاينت جعفرأ \*\*\* فقل لولئ الله و ابن المهذب

الا یا ولی الله و ابن ولیه \*\*\* اتوب الی الرحمن ثم تاوب

الیک من الذنب الذی كنت مطنبأ \*\*\* اجاحد فیه دائماً کل مغرب

و ما کان قولی فی ابن خولة دائبأ \*\*\* معاندة منی لنسل المطیب

و لکن روینا عن وصی محمد \*\*\* و لم یک فیما قال بالمتکذب

بانّ ولی الامر یفقد لا یری \*\*\* سنین کفقد الخایف المترقب

ص: 43

فتقسم أموال الفقيده كماثما \*\*\* تعينه بين الصفيح المنصب

فان قلت لا فالحق قولك والذي \*\*\* تقول فحتم غير ما متعصب

بان ولي الامر والقائم الذي \*\*\* تطلع نفسي نحوه و تطرب

له غيبة لا بد ان سيغيبها \*\*\* فصلى عليه الله من متغيب

فيمكث حيناً ثم يظهر أمره \*\*\* فيملاء عدلا كل شرق و مغرب

شيخ می فرماید در این اشعار دلالت کند که سید رحمة الله علیه از همی مذهب کیسانیه رجوع گرفته و بمذهب حضرت صادق علیه السلام و وجود دعوت ظاهره در ایام سعادت فرجام آن حضرت بامامت او و اقرار بغیبت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و این که آن غیبت یکی از علامات آن حضرت است و این قول صریح قول امامیه اثنی عشریه است

معلوم باد کیسانیه اصحاب کیسان غلام حضرت امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام می باشند که با مامت محمد بن الحنفیه رضی الله عنه قائل هستند و ایشان بر چند فرقه اند یکی مختاریه اند که اصحاب مختار بن ابی عیداند چه مختار کیسانی بود و محمد بن الحنفیه را بعد از علی علیه السلام امام می دانست.

و بعضی گفته اند که بعد از حسنین علیهما السلام محمد بن حنفیه را امام می دانست و خویشان را از رجال و دعوت کنندگان محمد بن حنفیه می نمود و چون محمد بن حنفیه بر این معنی مطلع شد از مختار بیزاری جست و فساد عقیدتش را با اصحاب باز نمود و مختار را آن لشکر و استقلال که حاصل بود همه ازین روی بود که خود را بمحمد ابن حنفیه می بست و خون امام حسین علیه السلام می جست چنان که در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام به تفصیل مرقوم گشت و دیگر از جمله فرق کیسانیه هاشمیه اند که هاشم بن محمد بن حنفیه را بعد از پدر خود امام می دانند و دیگر بنائیه اند که قائل بامامت بنان بن سمعان نهدی اند که از جمله غلاة بود و این جماعت بر این عقیدت هستند که امامت از بنی هاشم به بنان بن سمعان نهدی منتقل گردید .

و یکی رزامیه اند و ایشان اصحاب رزام بن مالک هستند که بعد از

امیر المؤمنین صلوات الله علیه پسرش محمد بن حنفیه را امام و پس از وی پسرش هاشم و بعد از هاشم بر حسب وصیت هاشم علی بن عبدالله بن عباس را امام می دانند.

در مجالس المؤمنین مسطور است که سید ابوهاشم اسماعیل بن محمد بن زید ابن ربیعۃ الحمیری رحمه الله تعالی سیادتش نظر بمعنی لغوی دارد که بمعنی آقا و بزرگ است نه آن که فاطمی یا علوی، باشد وی از اکابر زمان و شعرای نامدار و فصیحای بلاغت آثار است و قصب السباق از اقران ربوده است دفاتر اشعار میمیه او یک بار شتر می شده و مکاری در پاره اسفار سید که حامل این دفاتر بوده است از روی تعظیم تعبیر از او بسید می نموده است و هر کسی از وی می پرسید در شتر چه بار داری می گفت میمیات سید را حمل می کند

در تذکره ابن معتز مسطور است که سید را چهار تن دختر بوده و هر یک از ایشان چهارصد قصیده از قصاید پدر خود را از بر کرده بودند .

و از کلام شیخ ابو عمرو کشی چنان مستفاد می شود که سید جزو اسمی است که پدر و مادرش بر وی نهاده اند چه روایت می نماید که چون حضرت صادق علیه السلام او را بدید بدو التفات نمود و فرمود : (سمتک أمک سیداً و وفقت فی ذلك فانت سید الشعراء) مادرت سیدت نامید و باین رتبت موفق آمدی پس توئی سید شاعران و سید در مقام افتخار و مباهات باین کلام شرافت نظام امام علیه السلام این شعر می گوید :

و لقد عجبت لقائل لي مرّة \*\*\* علامة فهم من الفهماء

سمّاك قوماً سیداً صدقوا به \*\*\* أنت الموفق سید الشعراء

ما أنت حين تخصّ آل محمد \*\*\* بالمدح منك و شاعر بسواء

مدح الملوك ذوی الغنی لعطائهم \*\*\* و المدح منك لهم لغير عطاء

فابشر فانك فائز من حبّهم \*\*\* لو قد وعدت عليهم بجزاء

ما تعدل الدنيا جميعاً كلها \*\*\* من حوض أحمد شربة من ماء

راقم حروف گوید اگر «سمتک امک سیداً صدقت به» می گفت بجهت متابعت با فرمایش امامعلیه السلام احسن بود ان شاء الله تعالی شرح حال این شاعر جلیل در مقام

خود مذکور خواهد شد در این جا باین قدر کافی است

مرحوم نواب کلب علی خان صاحب بها در فرمان گذار دارالریاسه مصطفی آباد معروف برامپور از ممالک هندوستان که از این پیش در کتاب احوال حضرت باقر صلوات الله و سلامه علیه بشرح حال او و مکاتبه ایشان با مرحوم پدرم میرزا محمد تقی لسان الملك و این بنده قلیل البضاعة اشارت شد با این که بمذهب اهل سنت و جماعت روز می سپرد در دیوان اشعار خود موسوم بتاج فرخی قصیده در مدح حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بعرض رسانیده و از آن جمله این چند شعر در این جا مذکور شد :

مگر مهر آن خسرو دین و دنیا \*\*\* مگر طاعت آن شهنشاہ دلجو

امام جهان جعفر بن محمد \*\*\* که از صیت او هست آفاق مملو

فتد بر دمَن گر غبار سمندش \*\*\* شود پشک چون نافه مشک گلبو

ز عاجز نوازی و نسر گردون \*\*\* گریزد سراسیمه ز آوای تیهو

تو آنی که از جلوه ذات پاکت \*\*\* وجوبی با مکان شده ترازو

به امداد عدلت توان پیر زالی \*\*\* دیت می تواند گرفت از هلاکو

پی نصرت مؤمنان ابر نیسان \*\*\* براك رگ جان کفار نیسو

به الطاف تو زایران حریمت \*\*\* زنند از تفاخر بافلاک اردو

نفور تو مهلك ولای تو شافی \*\*\* عتاب تو زهر و حباب تو دارو

ثنای تو میکال را نقش جوشن \*\*\* مدیح تو جبریل را حرز بازو

عدو چون صفات بپوشد که هرگز \*\*\* نپوشد رخ مهر پرّ پرستو

بلافد عدو در حضور تو و یحک \*\*\* که سر پنجه عرش تابی به نیرو

به برلیغ جان تو طغرا تبارک \*\*\* مدیح تو با بسمله در تکافو

هماره شود همسر کفر ایمان \*\*\* نسازی خطاهای مؤمن چو معفو

کند عالمی در جنابت تظلم \*\*\* برد يك جهان در حضور تو یرغو

کریم کن انصاف با صد ترحم \*\*\* که در فیض عام است خوی تو ممنو

باندوه تا چند گریم که اکنون \*\*\* شده چشم من رشک رود قراسو



من و جوش آزار و امراض و کلفت \*\*\* دل و نهب و رنج و کدورت ز هر سو

همیشه با نعام چندین مدیحه \*\*\* ز احسان و رحمت مرا هست مرجو

که با عجز در پیشگاه محمد \*\*\* کنی عرض حالم بآداب نیکو

دعایم رسان تا بیاب اجابت \*\*\* گناهم ز آب شفاعت فرو شو

این چند بیت از نتایج طبع این بنده حقیر در این مقام مسطور شد :

مظهر حقّ و مظهر خالق \*\*\* صبغة الله جعفر صادق

بر شرایع علیم و ناظر اوست \*\*\* مالک گنج علم باقر اوست

صدق او صادق مصدق هست \*\*\* هم خدا را ولی مطلق هست

ماسوا را بدوست فرّ و فروغ \*\*\* صدق او زد قفا بکذب و دروغ

مصطفایش بنام صادق خواند \*\*\* وین لقب از ازل بوصفش راند

بر همه معضلات شرع مبین \*\*\* اوست از جانب خدای امین

حضرت او منزّه از زشتی است \*\*\* نوح از اورستگار در کشتی است

قدمش بر قدم قدم رانده \*\*\* ابدش بر ابد ابد مانده

قدمش بر قدم نهاده قدم \*\*\* ابدش بر ابد کشیده رقم

هستی از هستیش بهستی هست \*\*\* زو بلند از بلند و پست از پست

اختر از فرّ او بتافته است \*\*\* هور و مه نور از او بیافته است

این سفید و سیاه از اوست پدید \*\*\* هر دورا بر عنایتش امید

جنبش ماسوی ز جنبش اوست \*\*\* گردش نه فلك بگردش اوست

بحردین را شرع کشتی اوست \*\*\* قاسم ناری و بهستی اوست

گر چه زاده است بوالبشر او را \*\*\* هست از روح وی شمر او را

زاده آدم از ره جسم است \*\*\* خود در آدم ز روح او قسم است

روح جبریل خود ز پیکر اوست \*\*\* شاهدش داستان حیدر اوست

خواه در آدمی و یا نوحی \*\*\* او بگفتا نفخت من روحی

دوچه نور حق به عقل نخست \*\*\* می تواند در آب و خاکش رست

چون ز عقل نخست یافت نزول \*\*\* در دگر جسم ها گرفت وصول

ص: 47



زین شده عقل اول او را نام \*\*\* کامد ارواح را ز نورش کام

آن که حق اور خود در او بدمید \*\*\* ترك اولی در او نشاید دید

خود رسولش بخواند از آن صادق \*\*\* کامد این روح بر تنش صادق

ترك اولی چو شد در او معدوم \*\*\* گشت از جانب خدا معصوم

گر نبود ز ترك اولی دور \*\*\* کی شدی نور بخش انجم و هور

اوست واقف بظاهر قرآن \*\*\* اوست عارف بیاطن فرقان

عارف و عالم و عالم حقایق اوست \*\*\* واقف و ناظر دقایق اوست

بر رموز کلام سبحانی \*\*\* بر کنوز علوم یزدانی

هیچ کس نیست همچو او واقف \*\*\* بر تمام مراتبش عارف

او بحق شد مفسر قرآن \*\*\* هم بحق شد مؤول فرقان

اوست عالم بناسخ و منسوخ \*\*\* اوست عالم بنافع و منفوخ

رکن دین را چنان که می دانی \*\*\* او دگر باره آمده بانی

زلل و هفوتی که از ضلال \*\*\* خلل و ثقتی که از جهلال

در مبانی رکن دین افتاد \*\*\* او دگر باره کرد سخت نهاد

هم ز علم و عمل نهادش سدّ \*\*\* رونق رفته را بکرد دو صد

طرق شرع را مصفا ساخت \*\*\* ثمر علم را منقا ساخت

او بحق است ناصر و منصور \*\*\* او پدید است مهدی و منصور

گر نه از عون او بتابد نور \*\*\* تا عدم در عدم بدی منصور

نور ایزد در اول و آخر \*\*\* او بود بعد حضرت باقر

صادق ای امام جنّ و بشر \*\*\* شافع امتی تو در محشر

گر بخواهش گری بحق آئی \*\*\* بر همه عاصیان ببخشائی

مادح توست چون سپهر زمین \*\*\* خواهد از جود تو بهشت برین

در بحار الانوار و کافی از احمد بن مهرا ن از عبد العظیم بن عبدالله الحسنی رضوان الله علیه سند بزید شحام می رسد که گفت گاهی که  
در شب جمعه در طی

ص: 48

راه بودیم ابو عبد الله عليه السلام با من فرمود: (إِقْرَأْ فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْآنًا)، در این شب جمعه از قرآن قراءت کن پس این آیه شریفه را بخواندم (إِنَّ يَوْمَ الْفِضْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ)

یعنی بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا و سزا هنگام فراهم آمدن آدمیان است در حالتی که بتمامت مجتمع باشند در آن روزی که دفع نکند هیچ دوستی و خویشی از دوست و خویش خود چیزی را از عذاب و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب مگر کسی که خدای رحم کرده باشد بر وی بعفو کردن از او و اذن شفاعت دادن در حق او .

فقال أبو عبد الله عليه السلام: (نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِي إِسْتَشْنَى اللَّهُ وَ لَكِنَّا نُغْنِي عَنْهُمْ)، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سوگند بخدای مائیم آن کسی که خدای تعالی مستغنی داشته است ایشان را یعنی در این کلمه که می فرماید مگر آن کس که خدایش قرین رحمت داشته است

### **بیان مکارم اخلاق و محاسن شیم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام**

محاسن اخلاق و مکارم شیم رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را جز خالق ایشان هیچ کس احصا نتواند کرد چه هر کس بهر صفتی خوب و شیمتی لیکو و خلقی ستوده و روشی پسندیده ممتاز شده باشد از بحار محاسن و مکارم ایشان قطره و از سحاب مفاخر و مناقب ایشان رشحه ایست بهر صفتی ممدوح آراسته و از هر شیمتی مذموم پیراسته اند.

بهشت برین و غلمان و حورالعین از تابش انوار اخلاق ستوده ایشان نمایشی

و اخلاق انبیای مرسلین و ملائکه مقربین از ینابیع اطوار حمیده و بحار شیم سعیده ایشان گذارشی است آثار ایشان بر اخلاق ایشان گواه است و عالم بحقایق ایشان حضرت إله .

چون کسی بر آثار حمیده و آیات سعیده حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق سلام الله علیه ما که محل قبول و تصدیق مخالف و مؤالف است بنگرد و یکی از هزارها و کمی از بسیارها را بداند آن چه ببايست می داند

پس اگر کسی در این مقامات سخنی کند یا به چیزی اشارت نهد معیار استعداد و استیعاب خویش را باز نماید و گرنه افهام نارسای ما کوتاه نظران از ادراك این مراتب صد هزاران هزارها سال ها دور و قاصر است و اگر موفق شویم و چیزی بگوئیم و بر نگاریم بفضل و فضیلت و توجه و عنایت خود ایشان است.

در بحار الانوار مسطور است و يقال امام الصادق و العلم الناطق بالمکرمات سابق و باب السيئات رائق و باب الحسنات فائق لم یکن عیباً ولا سبباً ولا صخباً ولا طماعاً ولا خداعاً ولا ناما ولا ذماما ولا اکولا ولا عجولا ولا ملولا ولا مکثراً ولا ثثراً ولا مهذاراً ولا طعانا ولا لعانا ولا همازاً ولا لمازاً ولا کنزاً .

یعنی در صفت و اخلاق حضرت امام جعفر علیه السلام گفته اند که امامی است صادق و بسیار داننده ایست ناطق یعنی دانای گوینده است که افاضه علم می فرماید نه دانای ساکت و صامت که مردمان را از علمش بهره نرسد در مکرمات سبقت جوینده است ابواب سیئات را فراز و درهای حسنات را بازگرداند.

هرگز بنکوهش و دشنام کسی سخن نفرمود و بر روی کسی صدای مبارک را بر کشیده نداشت و بخواسته جهان طمع نیست و با هیچ کس بغدر و خدیمت نرفت و سخن چینی نفرمود و بدم مردمان زبان نگردانید و شکمباره و پرخواره نبود . در اموری که نبایست عجلت نمی نمود و در آن چه ببايست خستگی و وا ماندگی نداشت و فراوان سخن نمی گذاشت و به بیهوده نمی پرداخت و کسان را بطعن و لعن و همز و لمز رنجه نمی داشت و مال و منال و دولت و بضاعت نمی انباشت .

و هم در آن کتاب سند بمحمد بن زیاد می رسد که گفت از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم می گفت هر وقت بخدمت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام تشرّف می جستم مخدّه بتکریم من حاضر می کردند و قدر و منزلت مرا نیکو می شناختند و با من می فرمود ای مالک من ترا دوست می دارم و من باین کلام و این مرحمت مسرت می گرفتم و خدای را بر این موهبت سپاس می گذاشتم .

(قال وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَجُلًا لَا يَخْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ إِمَّا صَائِمًا وَ إِمَّا قَائِمًا وَ إِمَّا ذَاكِرًا وَ كَانَ مِنْ عُظَمَاءِ الْعِبَادِ وَ أَكْبَرِ الزُّهَادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبِ الْمَجَالَسَةِ كَثِيرِ الْفَوَائِدِ فَإِذَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَخْضَرَ مَرَّةً وَ اصْفَرَ أُخْرَى حَتَّى يُنْكِرَهُ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهُ

وَ لَقَدْ حَبَجْتُ مَعَهُ سَنَةً فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ كَانَ كُلَّمَا هَمَّ بِالتَّلْبِيَةِ انْقَطَعَ الصَّوْتُ فِي حَلْقِهِ وَ كَادَ أَنْ يَخْرَّ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَقُلْتُ قُلْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ أَنْ تَقُولَ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي عَامِرٍ كَيْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَ أَخْشَى أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ)

مالک بن انس در تمجید و توصیف آن حضرت گفت که حضرت صادق علیه السلام هیچ وقت از یکی ازین سه خصلت و حالت بیرون نبود یا روزه دار و یا بعبادت پروردگار بر پای یا بیاد آفریدگار مشغول بود و آن حضرت از بزرگان بندگان خدای و آن زاهدان بود که همه وقت در حضرت خدای بخوف و خشیت روز می سپرند.

حدیث بسیار فرمودی و مجالستی خوش و نیکو داشتی و افاداتش فراوان بودی و چون نام رسول خدای بزبان آوردی و گفתי رسول خدای فرمود و روایت حدیث و خبر از حضرت خیر البشر در میان نهادی چهره مبارکش گاهی حضرت گرفتی و گاهی صفت یافتی چندان که آنان که آن حضرت را شناسا بودند چون آن حالت بر وی دست دادی ناشناس شدند .

یکی سال در رکاب آن حضرت با قامت حج رهسپار شدم چون در احرام راحله اش بایستاد چنان بود که هر وقت آن حضرت به تلبیه و لبیک گفتن آهنگ فرمودی

صدا در حلق مبارکش منقطع شدی و نزدیک بود از راحله خویش بزیر افتد من عرض کردم ای پسر رسول خدای لابد و ناچار بیاید تلبیه بجای آوری فرمود ای پسر ابی عامر چگونه جسارت نمایم که بگویم لبیک اللهم لبیک و از آن می ترسم که خدای عزّ و جل بفرماید لا لبیک ولا سعديک .

یعنی ممکن است که این گونه جواب بیاید و آن حضرت این کلام از برای تنبیه دیگران می نهاد و نیز آن عظمت و هیمنه که ایشان در خدای عزّ و جلّ می دانستند البته ظهور این احوال در این مقامات استبعاد نخواهد داشت .

و نیز در آن کتاب از ابن رثاب مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که در حال سجده عرض می کرد (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَلَا صَحَابِ أَبِي، فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ يَنْتَقِصُنِي)، بار پروردگارا مرا و اصحاب مرا آمرزیده بدار چه من می دانم که در میان ایشان کسی هست که بر کاهش من می رود .

و هم در آن کتاب و کافی از یعقوب سراج مروی است که گفت در خدمت ابی عبدالله علیه السلام راه می سپردیم و آن حضرت همی خواست یکی از خویشاوندان خود را که مولودی از وی بمرده بود تعزیت گوید پس در طی راه بند نعل مبارکش بگسیخت و آن حضرت نعل مبارکش را از پای همایونش بر گرفت و با پای برهنه روان شد ابن ابی یعفور آن حضرت را بآن حال بدید و نعل خویش را از پای در آورد و بندش را بیرون کرد بحضرت ابی عبدالله علیه السلام تقدیم نمود.

آن حضرت چون مردی خشم ناک از وی روی برتافت و از آن پس از قبول امتناع ورزید (وَقَالَ لَا، إِنَّ صَاحِبَ الْمُصْبِرِ بِيَهُ أَوْلَى بِالصَّبْرِ عَلَيْهَا)، و فرمود نه چنین است و این کار نشاید همانا صاحب مصیبت سزاوارتر است که بر این حال صبوری نماید یعنی بر من که صاحب این مصیبت هستم بایسته تر است که حافیاً راه سپارم و بر این حال شکیبائی کنم پس همچنان با پای برهنه راه سپرد تا بر آن مرد که به تعزیش آهنگ فرموده بود در آمد.

و هم در بحار الانوار و کافی از مسمع بن عبدالملک مروی است که گفت در

خدمت حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه در منی بودیم و انگوری در حضور در حضور ما بود پس از آن انگور بخورد در این حال سائلی بیامد و از آن حضرت مسئلت نمود آن حضرت بفرمود خوشه انگور بیاوردند و باو عطا فرمود .

سائل عرض کرد مرا باین حاجتی نیست اگر درهمی هست می خواهم فرمود خدای بتو وسعت می دهد و آن سائل برفت و از آن پس بازگشت و گفت انگور را بازدهید فرمود «یسمح الله لك»، و چیزی باو عطا نفرمود

و از آن پس سائلی دیگر بیامد و ابو عبد الله علیه السلام سه دانه انگور بر گرفت و بسائل عطا فرمود و سائل از دست مبارکش بگرفت و گفت سپاس پروردگار عالمیان را سزاست که مرا روزی گردانید ابو عبدالله سلام الله علیه فرمود بجای باش و هر دو کف مبارك را از انگور مملو ساخته بدو عنایت کرد سائل از دست همایونش بگرفت و گفت الحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله علیه السلام فرمود بجای باش و فرمود ای غلام با تو از درهم چه مقدار است چون معلوم ساختیم بیست در هم یا بهمان تقریب با وی بود حضرت صادق سلام الله علیه آن درهم بوی داد سائل بگرفت و گفت الحمد لله هذا منك وحدك لا شريك لك سپاس خداوند راست این نعمت از توست به تنهایی نیست شريك و انبازی از بهر تو

آن حضرت فرمود بجای باش و پیراهان مبارکش را بدو خلعت کرد و فرمود بپوش این را سائل بپوشید و گفت : «الحمد لله الذي كساني وسترنی یا ابا عبدالله» سپاس خدای را که بپوشانید مرا و مستور داشت مرا ای ابو عبدالله یا این که گفت جزاك الله خيراً و جز این از بهر آن حضرت دعائی نگذاشت آن گاه برفت.

راوی می گوید ما را گمان همی رفت که اگر در حق آن حضرت دعائی کرد، همچنان با وی عطا می فرمود چه هر چه آن حضرت بدو عطا می کرد و سائل خدای را سپاس می گذاشت دیگر باره او را بعطیت می نواخت راقم حروف گوید مراتب معنویه ائمه و خضوع و خشوع و تقویض ایشان را در حضرت احدیت از

امثال این حدیث می توان دانست .

پس بدا بحال آن مردم که اگر فلسی بسائلی دهند وسائل با هزار زبان خواهند . بشکر و تمجید و دعای ایشان سخن نکند خشمگین گردند و همی خواهند سر از تنش بگیرند یا اگر از کسی حال پرسی کنند و در جواب گوید حمد خدای را غضبناک شوند تا چرا سلامت خویش را بمرحمت ایشان محول نداشت و نگفت از مرحمت و عنایت حضرت عالی سالم و صحیح و مرقه و فارغ البال و محفوظ از بلیات ماه و سال و زلزله و طاعون و خسف و غرق و حرق روز می گذارم و بعنایت جناب مستطابعالی قوای ظاهریه و باطنیه ام از آفات ظاهریه و باطنیه محفوظ و از جهات مکرمت آن حضرت سته ضروریه ام از جهات سته قرین انتظام و استقامت و از مخالطه با بندگان آستان جلالت نشان اخلاط اربعه ام ندیم اعتدال است .

و دیگر در بحار الانوار از ابن ابی یعفر مروی است که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم عرض می کرد در آن حال که هر دو دست مبارک باسماں بر کشیده بود ( رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا ) پروردگارا بقدر چشم بر هم زدنی مرا بخودم نگذار و بر این سخن نیفزود و نکاست و فوراً اشک دیدگان مبارکش از اطراف محاسن شریفش جاری شد

پس از آن روی با من کرد و فرمود یا بن ابی یعفر آن یونس بن متی وکله الله عزّ و جلّ الی نفسه اقلّ من طرفه عین فاحدث ذلك الذنب ای پسر ابی یعفر همانا خداوند بقدر یک چشم بر هم زدن یونس بن متی را بخود گذاشت پس آن گناه از وی حادث شد

عرض کردم اصلحك اله بآن گناه بمقام کفر رسید قال لا و لکنّ الموت علی تلك الحال هلاک فرمود بکفر ترسید لکن اگر در این حال گناه کاری مرگ آدمی برسد مایه تباهی او می شود.

و هم در کافی از زراره مروی است که مروی بخدمت ابی عبدالله علیه السلام آمد و عرض کرد بدرستی که نتوانم بدست خود کاری را نیکوییای برم و تجارتی نیکو



فرمود: (إِعْمَلْ وَاحْمَلْ عَلَى رَأْسِكَ وَاسْتَغْنِ عَنِ النَّاسِ) کار کن و بر سر خویش حمل نما و از مردمان بی نیازی جوی (فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ حَمَلَ حَجْرًا عَلَى عَاتِقِهِ فَوَضَّعَهُ فِي حَائِطٍ لَهُ مِنْ حَيْطَانِهِ وَإِنَّ الْحَجَرَ لَفِي مَكَانِهِ وَلَا يَدْرِي كَمْ عُمُقُهُ إِلَّا أَنَّهُ ثُمَّ) ، زیرا رسول خدای سنگی را بر دوش گرفت و بیاورد تا در زیر یکی از دیوارهای باغ خود بگذاشت و هنوز آن سنگ بر جای است و معلوم نیست چه مقدار آن در داخل زمین است جز این که هنوز در همان جا باقی است.

و دیگر در بحار الانوار و کافی از عبد الأعلی مولای آل سالم و بقولی آل سام مروی است که در یکی از روزهای تابستان سخت گرم حضرت ابی عبدالله علیه السلام را در بعضی از طرق مدینه استقبال کردم پس عرض نمودم فدای تو شوم مقام و منزلت و حالت تو در حضرت خدای عزّ و جلّ و قرابت تو با نبیّ مرسل صلی الله علیه و اله معلوم است و با این حال در مثل این روز نفس نفیس را بزحمت و مشقّت دچار می گردانی فرمود ای عبد الأعلی (خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَعْنِيَ عَنْ مِثْلِكَ) برای طلب رزق بیرون آمدم تا از چون تویی نیاز باشم یعنی زحمت خویش بر خویش نهم تا از دیگران مستغنی باشم .

و نیز در کافی و بحار از اسماعیل بن جابر مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام شدم و آن حضرت را در حایطی که خاص آن امام والا مقام بود نگران شدم که کلنگی در دست مبارک داشت و بدستگیری آن آب می کشید و پیراهانی بر تن مبارک داشت شبیه بکرباس و از نهایت تنگی گویا بر آن حضرت علیه السلام دوخته بودند.

و هم در آن دو کتاب سند بابی عمر و شیبانی می رسد که گفت حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه را بدیدم و بدست مبارکش کلنگی بود و ازاری درشت و غلیظ بر تن مبارک داشت و در حایطی که مخصوص آن حضرت بود کار می کرد و عرق از پشت مبارکش می ریخت عرض کردم فدای تو شوم این کلنگ را بمن عطا فرمای تا این کار را کفایت کنم فرمود: (إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَتَأَذَى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ

الْمَعِيشَةِ، من دوست همی دارم که مرد در طلب معیشت بحرارت آفتاب متأذی گردد.

و نیز در کافی از ابو بصیر مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم می فرمود: (إِنِّي لَأَعْمَلُ فِي بَعْضِ ضِيَاعِي حَتَّى أَعْرَقَ وَ إِن لِي مَنْ يَكْفِينِي لِيَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنِّي أَطْلُبُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ)، یعنی من خویشتن در پاره ضیاع خویش بکار کردن چندان می کوشم تا عرق می کنم با این که مرا کسانی باشند که این زحمت بر خود نهند و مرا کفایت کنند بعلمت آن که خدای عز و جل بداند که طالب رزق حلال هستم یعنی چون زحمت کسب رزق بر خویش نهم آن روزی و رزق حلال تر است.

و نیز در آن دو کتاب از داود بن سرحان مروی است که ابو عبدالله علیه السلام را دیدم خرمائی را بدست مبارک بکیل و میزان در می آورد عرض کردم فدای تو شوم اگر بعضی از فرزندان یا پاره از غلامان خود را فرمان کنی این کار را از تو کفایت کنند فرمود: ای داود مرد مسلم را جز سه چیز اصلاح نمی کند یکی نفقه در دین و دیگر صبوری بر نائبه سیم حسن تقدیر و اندازه در کار معیشت.

و نیز در هر دو کتاب مسطور مرقوم است که عمر بن یزید گفت وقتی مردی در حضرت ابی عبدالله بخواش بیامد و من در خدمتش حضور داشتم پس با آن مرد فرمود: (لَيْسَ عِنْدَنَا الْيَوْمَ شَيْءٌ وَ لَكِنَّهُ يَأْتِينَا خَطَرٌ وَ وَسِمَةٌ فَتُبَاعُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

امروز نزد ما چیزی نیست لکن برای ما می آورند خطر یعنی گیاهی مانند وسمه ووسمه پس فروخته می شود و عطا می کنیم بتوانشاء الله تعالی آن مرد عرض نمود برای من میعادی گذار و وقتی را مقرر و مبلغی را مشخص فرمای فرمود: (كَيْفَ أَعِدُّكَ وَ أَنَا لِمَا لَا أَرْجُو أَرْجِي مِنْنِي لِمَا أَرْجُو)

یعنی چگونه تو را میعادی مشخص بسپارم و حال آن که من برای آن چه امید ندارم امیدوار ترم تا برای آن چه امیدوارم

و این کلام معجز بیان چنان می رساند که می خواهد بفرماید تعیین وقت تقریر وعده با کسی است که بهمه چیز قادر و مختار باشد اما این حال برای مخلوق ممکن نیست چه بسا می شود که بآن چه امید ندارند و گمان نمی برند باید امیدوارتر

باشند تا بآن چه بحصول و وصول آن امیدواری دارند ، چه حصول مقاصد و مرام و امید تمنیات و آمال باراده و مشیت و اقتضای حکمت ایزد متعال است پس انسان بهر چه ندارد ببايست امیدوارتر باشد چه ممکن است آن چه را که صلاح خود دانسته و بحصول آن دل بسته اسباب فساد باشد و حکمت خداوندی تقاضای دیگر نموده باشد.

دیگر در کتاب بحار الانوار از ابن مسکان از صیقل مروی است که گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام جلوس داشتم پس آن حضرت غلام خود را که عجمی بود یعنی عرب و فصیح نبود برای حاجتی بسوی مردی بفرستاد آن غلام برفت و پس از آن باز شد و ابو عبدالله علیه السلام جواب بدو می فهماند و غلام تا چند مرتبه از برنیامد و چون نگران شدم که غلام نمی تواند بر زبانش بگذراند تا بفهمد گمان همی کردم که آن حضرت زود است که متغیر گردد و بر غلام خشم گیرد و امام علیه السلام نظر مبارك بآن غلام تند نمود .

پس از آن فرمود: (وَأَمَّا وَاللَّهِ لَئِنْ كُنْتُ عَبِيَّ اللّٰهَ لَأَنْتَ بِعَبِيِّ الْقَلْبِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْعَفَافَ وَالْعَمِيَّ عَيُّْ اللِّسَانِ لَا عَيُّْ الْقَلْبِ مِنَ الْإِيْمَانِ وَالْفُحْشِ وَالْبِدْءِ النَّفَاقِ) سوگند با خدای اگر تو زبانت کند است و کندی در لسان داری قلبت کند نیست پس از آن فرمود آزرم و عفت و کندی یعنی کندی زبان نه کندی قلب از ایمان است و فحش و کردار ناستوده و شدت و زبان درازی و سلاطت از حالت نفاق است .

در کتاب جنات الخلود در بیان اخلاق مبارکش می نویسد حضرت ابی عبدالله علیه صلوات الله از همه خلائق داناتر و بردبارتر و در هنگام وصول بلیات از همه کس شکیبانش بیشتر بود از بی حرمتی جاهلان از جای نشدی و با ایشان با نهایت تمکین و وقار معاملت و گاهی ردّ جهل جاهلان فرمودی و با برادران دینی مواساة ورزیدی و آن چه خوب تر و بهتر در سرای مبارکش موجود شدی در راه خدای عزّ

و جلّ بدادی و اگر چیزی ممکن نشدی سائل را تسلی دادی و اکثر اوقات در تسلی دادن خواهش‌مندان و سائلان باین ابیات مبادرت نمودی و بروایت صاحب کشف الغمه مردی از تجار بآستان مبارک آن حضرت آمد و شد و مخالطه داشتی و روزگاری خوش بگذرانیدی تا چنان افتاد که حالتش دیگرگون و حسن حالش بازگون شد و در حضرت امام جعفر علیه السلام لب بشکایت بر گشود و این حضرت این شعر بدو قراءت فرمود :

فلا تجزع فان اعسرت يوماً \*\*\* فقد ايسرت في زمن طويل

فقد لا تياس فان اليأس كفر \*\*\* لعل الله يغني عن قليل

فلا تظمن برّك ظن سوء \*\*\* فان الله اولی بالجميل

در کشف الغمه مسطور است که وقتی در میان حضرت امام جعفر علیه السلام و عبدالله ابن حسن سخنی بگذشت و عبد الله بن حسن بخشونت و غلظت پرداخت و از آن پس از یکدیگر جدا شده بجانب مسجد روی کردند و بر در مسجد یکدیگر را ملاقات نمودند حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام با عبدالله حسن فرمود : ( كَيْفَ أَمْسَيْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ )، چگونه روز شب آوردی ای ابو محمد گفت بخیر و خوبی و این جواب را چون مردم غضبناك براند .

آن حضرت فرمود : ( يَا بَا مُحَمَّدٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ صِلَةَ الرَّجِمِ يُخَفِّفُ الْحِسَابَ )، ای ابو محمد آیا ندانستی صله رحم بجای آوردن حساب را سبک گرداند یعنی حساب آدمی را در قیامت سهل و سبک نهد عبدالله گفت تو همیشه چیزی بیاوری که ما شناسیم آن را یعنی خبری مذکور داری که ما بر آن واقف نیستیم .

فرمود : ( إِنِّي أَتْلُو عَلَيْكَ بِهِ قُرْآنًا )، بر این سخن که آوردم از آیات قرآنی شاهد می آورم گفت این کار نیز می کنی فرمود آری گفت بیاور فرمود قول خدای عز و جل است ( وَ الَّذِينَ يَصِدُّونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ )، عبدالله گفت از این پس مرا بقطع رحم نیایی .

سبط ابن جوزی در تذکره می گوید از جمله مکارم اخلاق حضرت صادق

صلوات الله عليه این است که زمخشری در کتاب ربیع الابرار از شقرانی مولای رسول خدای صلی الله علیه و آله مذکور نموده است که گفت در ایام منصور عطای مردمان بیرون آمد و مرا شفیع نبود و متحیر بر در بایستادم ناگاه جعفر بن محمد علیها السلام را بدیدم که نمودار شد پس حاجت خویش را بعرض رسانیدم

آن حضرت داخل شد و بیرون آمد و عطای مرا در آستین مبارکش نهاده و با من عطا فرمود: (وَقَالَ إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنَّا)، یعنی کار نیک و عمل نیکو از هر کس مستحسن و نیک است و از تو نیکو تر است یعنی کار نیک اگر از تو روی نهد نیکو تر است چه ترا در حضرت ما مکان و منزلتی است و کار نکوهیده از همه کس قبیح و از تو قبیح تر است آن مکانی که در حضرت ما داری

این کلام را امام علیه السلام از این روی با وی گذاشت که شقرانی شراب می خورد پس از مکارم اخلاق آن حضرت بود که او را ترحیب گفت و حاجتش را بگذاشت با این که بحال او عالم بود و او را از در تعریض موعظت نهاد و این خوی و خلق و خصال انبیاء عظام علیهم السلام است.

در امالی صدوق علیه الرحمه از مالک جهنی مروی است که گفت پاره از ریاحین در حضرت ابی عبدالله علیه السلام تقدیم کردم آن حضرت بگرفت و بیونید و بر هر دو چشم مبارک بگذاشت آن گاه فرمود (مَنْ تَنَاوَلَ رِيحَانَةً فَشَدَّ مَمَّهَا وَوَضَعَ عَمَّا عَلَى عَيْنَيْهِ)، ثم قال: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، لَمْ تَقَعْ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى يُغْفَرَ لَهُ) هر کسی گلی بگیرد و ببوید و بر هر دو چشم خویش بگذارد و بر پیمبر و آل پیمبر درود فرستد هنوز آن گل بزمین نرسیده باشد که خدایش آمرزیده دارد.

و هم در آن کتاب از عبدالله بن مسکان از حضرت ابی عبدالله صادق صلوات الله علیه مروی است که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ

فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالغَيْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَرْوَةَ )

یعنی خدای تعالی رسول خدای صلی الله علیه و آله را بکارم اخلاق و شیم ستوده مخصوص نمود پس شماها نفوس خویش را بیازمایید اگر در شما از مکارم اخلاق حاصل باشد خدای عزّ و جلّ را ستایش کنید و در ازدیاد آن رغبت نمائید و آن حضرت بده عدد مذکور داشت

یکی یقین یعنی از شك و ریب بیرون بودن و دیگری قناعت و دیگر صبوری در حوادث و صوادر و دیگر شکر گذاری و دیگر بردباری و دیگر نیک خوئی و دیگر سخاوت و دیگر غیرت و دیگر شجاعت و دیگر مروّت همانا مقامات و کیفیات این اوصاف و بروز این اوصاف نیز بر خردمندان پوشیده نیست چه هر چیزی که در موقع خود باشد ممدوح است و حاجت بشرح و بسط ندارد

معلوم باد خرده بینان را تواند بود که گویند نقل فرمودن امام علیه السلام مکارم اخلاق رسول خدای صلی الله علیه و آله را در باب بیان مکارم اخلاق خود آن حضرت چه مناسبت خواهد بود اما پاسخ این است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بهر معرفی که امر فرمایند یا بر سبیل روایت و حکایت باز نمایند خودشان دارای آن هستند و از هر منکری که نهی فرمایند یا از آن حدیث کنند خودشان از آن عری و بری می باشند

این وجودات مقدسه را با دیگران نتوان قیاس نمود که يقولون مالا يفعلون و يقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم چه ایشان مرّی و معلّم و مروّج تمام آفریدگان هستند از حسن جز حسن نزیاید و از گل جز گلاب نتراود و ایشان هرگز کسی را بمکرمت دلالت نفرمایند که خود دارای حدّ کمالش نباشند و از هیچ صفتی مذموم نهی نکنند که خودشان از صد هزاران مرتبه از آن صفت غیر ممدوح از دیگران دورتر نباشند بلکه هر چه ممدوح است بطفیل وجود مسعود ایشان موجود است و هر چه مذموم از دور باش حشمت ایشان مطرود است  
حسنت

جميع خصالهم صلوا عليهم و آلهم .

و نیز در آن کتاب از وهب بن وهب از حضرت صادق علیه السلام مسطور است که علی صلوات الله علیه فرمود: (كَانَ رَسُولَ صَلَّى اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَأَى الْفَاكِهَةَ الْجَدِيدَةَ قَبَّلَهَا وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَفَمَّ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ كَمَا أَرَيْتَنَا أَوْلَاهَا فِي عَافِيَةٍ فَأَرِنَا آخِرَهَا فِي عَافِيَةٍ)

رسول خدای صلی الله علیه و آله چون میوه تازه بدیدی بیوئیدی و بر هر دو چشم و دهان مبارک بگذاشتی و عرض کردی بار خدایا همان طور که این میوه را در آغازش مجال عافیت بما آوردی تا پایانش نیز با عافیت ما بما بیاور.

و نیز در امالی صدوق علیه الرّحمة از حماد عثمان مروی است که مردی بخدمت حضرت صادق علیه السلام بیامد و عرض کرد یا بن رسول الله مرا بمکارم اخلاق خبرگوی فقال: (العَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَصِدْلُهُ مَنْ قَطَعَكَ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ، وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ) فرمود در گذشتن از آن کس که با تو بستم رفت و پیوستن با آن کس که از تو قطع نمود و بخشیدن بآن که تو را محروم ساخت و سخن بحق کردن اگر چند بر نفس خودت و خسارت خودت باشد

و هم در آن کتاب از زرارة بن اعین مسطور است که گفت از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: (إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مُرْوَتْنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا)، یعنی ما خانواده هستیم که رویت ما گذشت کردن از کسی است که با ما ظلم نموده باشد.

و هم در آن کتاب از احمد بن عمر حلبی مذکور است که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم کدام خصال برای مرد جمیل تر است فرمود: (وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةٍ، وَسَمَاحٌ بِلَا طَلَبٍ مُكَافَأَةٍ، وَتَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا)، یعنی وقاری است که ملازم هیبت نباشد و جودی است که عوض آن را نخواهند و مشغله ایست که بمتاع و امور دنیا نباشد.

و هم در آن کتاب از هشام بن سالم مروی است که حضرت صادق علیه السلام

فرمود: (مِنْ الْجَوْرِ قَوْلَ الرَّاِكِبِ لِلْمَاشِيِ الطَّرِيْقَ الطَّرِيْقَ) یعنی کسی که سوار باشد و پیاده در پیش روی بنگرد و خودش مرکبش را بدیگر سوی حرکت ندهد و با پیاده گوید راه را بنگر و باخبر باش و او را بزحمت حرکت بدیگر جانب دچار گرداند ستمکاری است

و نیز در آن کتاب از مفضّل بن عمر مروی است که حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: (عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُجِبُّهَا؛ وَإِيَّاكُمْ وَمَذَامَ الْأَفْعَالِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُهَا وَعَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ أَقْرَأُ وَأَزَقَ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً رَفِيَ دَرَجَةً وَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْحَوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِذَلِكَ وَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ فَإِنَّهَا مَطْهَرَةٌ وَسُنَّةٌ حَسَنَةٌ وَعَلَيْكُمْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ فَأَدُّوْهَا وَعَلَيْكُمْ بِمَحَارِمِ اللَّهِ فَاجْتَنِبُوهَا)

یعنی بر شما باد بمکارم اخلاق و محاسن شمیم چه خدای تعالی خلق ستوده و کریم را دوست می دارد و پرهیزید از کردار ناستوده چه خدای تعالی افعال نیمه را دشمن می دارد و بر شما باد بتلاوت قرآن زیرا که درجات بهشت بشماره آیات قرآن است چون روز قیامت در رسد با قاری قرآن گویند قراءت کن و بالا برو و هر آیتی که بخواند یک درجه بالا رود و بر شما باد بخلق نیکو چه صاحب خلق نیکو بآن مقام می رسد که صاحبش را بدرجه روزه دار شب زنده دار می رساند و بر شما باد که با همسایه نیکی ورزید چه خدای باین کار امر فرموده و بر شما باد که مسواک نمائید که دهان و دندان را پاک کند و سنتی نیکو است و بر شما باد که آن چه را که خدای فرض کرده بجای بیاورید و بشما باد که از آن چه خدای حرام کرده دوری گیرید .

در بحار الانوار مسطور است که معلی بن خنیس گفت حضرت ابی عبدالله علیه السلام شبی که باران از آسمان فرود همی شد بآهنگ ظله بنی ساعده بیرون شد و من از دنبال آن حضرت روان شدم ناگاه دیدم چیزی از آن چه با آن حضرت بود فرو افتاد و فرمود بسم الله خداوندا بازگردانش بما می گوید بآن حضرت شدم و سلام فرستادم



فرمود معلی باش عرض کردم بلی قربانت بگردم فرمود با دست خویش بجوی هر چه یافتی بمن ده می گوید قدری نان بدیدم که پراکنده شده بود و من همی بآن حضرت می دادم در این حال انبانی از نان بدیدم

عرض کردم فدای تو شوم این حمل بر من گذار فرمود نه چنین است من از تو اولی هستم و لکن با من بیا می گوید پس بظله بنی ساعده شدیم و جماعتی را بخواب دریافتیم پس آن حضرت يك نان و دو نان زیر جامه هر يك همی بگذاشت تا بآخر ایشان پیوست و پیوست و از آن پس باز شدیم عرض کردم فدای تو شوم این جماعت حق را می شناسند؟ فرمود: (لَوْ عَرَفُوا لَوَاسَيْنَاهُمْ بِالذَّقِّ) اگر حق شناس بودند حتی در نمك سفره با ایشان بمواسات می رفتیم .

در امالی شیخ طوسی علیه الرحمة سند بحسن بن عطیة می رسد که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (الْمَكَارِمُ عَشْرٌ فَإِنْ إِسَّ تَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلْتَكُنْ فَإِنَّهَا تَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَلَا تَكُونُ فِي وَلَدِهِ وَ تَكُونُ فِي أَبِيهِ وَلَا تَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَلَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ)، یعنی مکارم ده تا است اگر استطاعت یا بی که دارای این جمله شوی چنین شو چه این گوهرهای گرامی ممکن است که در مردی باشد و در فرزندان نباشد یا در اولاد موجود شود اما در پدر مشهود نیاید و ممکن است در بنده باشد و در آزاد بدست نیاید.

عرض کردند یا بن رسول الله این مکارم ده گانه چیست فرمود راستی زبان و راستی مردمان یعنی با مردمان براستی بودن و دیگر ادای امانت و دیگر صله رحم و دیگر نوازش میهمان و پذیرائی او و دیگر اطعام سائل و دیگر پاداش کارهای خوب را نمودن و دیگر همسایه را در پناه خویش داشتن و دیگر مصاحب را ذمام دادن و سر این جمله آزرم داشتن و حیاء ورزیدن است

در کتاب حلیة المتقین از حضرت صادق مروی است که فرمود چون در حاجت برادر مسلمان راه روم یعنی برای قضای حاجت مسلمانی اقدام نمایم و گام

بردارم دوست تر از آن دارم که هزار بنده را آزاد و هزار تن را بر اسب های زین و لگام کرده سوار کنم و بجهاد فرستم

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که انگشتان خود را بعد از خوردن آن چند لیسیدم که خادم من گمان همی کرد که از حرص است و چنین نیست - و بقیه خبر در جای خود مذکور می شود .

### **بیان برخی از فضائل مگرمت دلایل حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام**

فضایل شرافت دلایل این امام والا مقام و مقتدای کلّ انام علیه السلام را نه آن طول و عرض است که با هندسه عقول ناقصه و افهام نارسای هیچ نویسنده و گرد آورنده در حیّز حساب و تحدید و گنجایش اندر آید همین قدر دیده ایم و شنیده ایم و خوانده ایم و نویسانده ایم که صفحه عالم از افاضات این امام امم و ملجأ بنی آدم مملوّ و مسلم است و برهان صدقش را تصدیق مخالف و تسلیم مؤالف کافی و بر مدارج فضایل بی منتهاش وافی است

اگر صحیح بنگرند و بتفکر و تعقل دریابند معلوم می شود که مثل این وجود مبارك شریف که جزء ابناء عظام و ابناء گرامش مثل او نتوانند بود در چنان زمان که از خلفای بنی امیه و بنی عباس را معاصر و بر نقل روایت این چند اخبار و احادیث و احکام دین مبین مفاخر گشت با این که اعوان هر دو دولت بمعانددت و مخالفت خاندان رسالت و دودمان امامت روز می نهادند و برای اطفای انوار الهیه چه تدابیر می کردند و چه اسباب و ادوات فراهم می ساختند و ذلّت حجج یزدانی را از غنائم آسمانی می شمردند .

معذلك این بحر زخار و کوه ذخار که هزاران بحر محیطش قطره و هزاران کوه تبت والبرزش ذره ایست لب بحدیث بر گشود و از کنوز علوم ربّانی و فنون

صمدانی در بر گشود و صفحه غبرا را تا عرش اعلی ازین جواهر زواهر بپا کند از بطون قرآن و متون کتب سماویه و ارضیّه و تاویلات و تفسیرات و معضلات اخبار و احکام و حکم و مشکلات آثار و علوم و فنون باز نمود و روشن فرمود تا تمام نفوس متکلفه را بتکالیف و آداب و قوانین و احکام حتّی ارش خدش عالم و واقف و وسعت احکام شرع مبین و کمال شریعت سیّد المرسلین صلی الله علیه و اله را بر تمام آفرینش معلوم و مسلّم ساخت و آیت صدق و رایت حق و راستی و صحت و اتقان و استحکام خود را بر فراز عرش اعظم برافراخت و آن چه مکتوم بود و تلویحش برای مردم جهان واجب می نمود آشکار ساخت

و در تکمیل این امر عظیم آن جلالت و عظمت و صدق و صداقت ظاهر گردانید که هر منصفی تصدیق می نماید که عین صدق و راستی در وجود مبارکش مشهود و محسوس و این لقب مبارک از میان اعیان آفرینش یزدان پاک باین والا گوهر تابناک بحر امامت و ولایت افتخار می جوید و این ردای شرافت انتهای خدائی بر اندام همایونش اعتبار می طلبد و اگر بخواهند همین صفت بزرگ را یکی از معجزات عظیم شمارند محلّ تردید نتواند بود .

چه اگر دیگر مردم راوی ده خبر یا صد خبر گردند مشکل می نماید که از کوچه ضعیف و سقم بسلامت روند و از طعن و تکذیب آسوده بگذرند اما این وجود مبارک و این هیكل همایون که راوی این چند احادیث و اخبار و قصص و حکایات و ناقل احکام و صاحب تاویل و تفسیر قرآن و دیگر کتب آسمانی است که اگر بخواهند یک جای فراهم کنند و دست در دست دهند و بمعاضدت و معاونت علما و ادبای روزگار و جمع کتب احادیث و اخبار و فقه و اصول و دیگر علوم عدیده سال ها عمرها بگذرانند و زحمت ها بر خویش بر نهند شاید بآن مقدار آیه که بارها بر بارها بر بندند و صفحه روزگار را از قال الصادق علیه السلام مشکبار فرمایند هیچ کس در هیچ يك نتواند خورده بگیرد و اگر بگیرد چنان باشد که منکر قول خدا و رسول خدا گردد.

جز این نیست که خداوند قادر قاهر حکیم علیم همی خواست از بهر قدرت نمائی در هیاکل مبار که ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و داعی بگذارد و نمایشی عطا فرماید که اگر هر يك را بخواهند در دیگر مردم گذارند تاب نیارند و در این وجودات شریفه تمام صفات حسنه را مقرر داشت و بعلاوه در هر يك بحسب اقتضای زمان يك صفتی مخصوص را منصوص داشت و بظاهر ممتاز داشت اگر چه در باطن همه دارای آن هستند

و چون زمان سعادت توامان حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و اله و پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام که پایان دولت بنی امیه و آغاز دولت بنی عباس و هیچ يك را قدرت و استیلائی وافر نبوده و بهمدیگر مشغول بودند مقتضی آن بود که در انتشار احکام شریعت و ترویج دین و علوم دینیّه و اخبار و آثار توجّه شود لاجرم ابن دو امام والا مقام علیهما السلام عمر مبارك را باین کار مصروف داشته تا بآن چند که بمذهب جعفری اشتهاار یافت و برای انجام این امر چنین وجود مسعود مبارك اشتغال ورزید و صادق لقب یافت .

یک وقت هم نظر بپاره حکمت ها و علّت ها بیایست امام حسین صلوات الله علیه بعزّ شهادت برسد و تقویت دین و ابقای شریعت سیّد المرسلین و تشریح و توضیح حق و باطل باین قضیه حاصل آید.

بالجمله فضایل حضرت صادق علیه السلام را چنان که اشارت شد، هیچ آفریده نتواند در حیّز نگارش در آورد و این بنده حقیر کثیر التقصیر عباسقلی سپهر غفر له بتوفیق و توجه وجود مبارکش متوسّل شده آن چندم که در بازوی قدرت و نیروی استطاعت است در دامنه این کتاب مسطور و در این مقام نیز برخی را مذکور می دارد و علی الله التوکل و منه التوفیق و التأيید .

در کتاب کشف الغمه از ابو حمزه ثمالی علیه الرحمة مروی است که گفت از حضرت ابي عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم می فرمود الواح موسی علیه السلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است و مانیم ورثه پیغمبران

در آن کتاب و ارشاد از سعید سمّان مروی است که گفت در خدمت ابي عبد الله جعفر بن محمد سلام الله عليهما بودم ناگاه دو مرد از جماعت زیدیه در حضرتش در آمدند و گفتند آیا در میان شما امامی مفترض الطاعة می باشد فرمود نی عرض کردند همانا جمعی از ثقات از تو بما خبر داده اند که تو این سخن فرموده ای و مردمی را نام بردند و گفتند ایشان اصحاب ورع و تشمیر و عدل و اجتهادند و دروغ گوی نیستند .

حضرت ابي عبدالله سلام الله عليه در غضب شد و فرمود : ( مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا ) من ایشان را باین کار مأمور نداشته ام چون آن دو تن آثار غضب در چهره مبارکش مشهود کردند بیرون شدند و آن حضرت با من فرمود این دو تن را می شناسی عرض کردم آری از مردم بازار ما باشند و زیدیه اند و گمان می برند که شمشیر رسول خدای صلی الله عليه و آله و سلم نزد عبدالله بن الحسن است .

فرمود : ( كَذَبَا لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَ اللَّهُ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ ، وَ لَا بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ ، وَ لَا رَأَى أَبُوهُ ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَإِنَّ كَانَا صَادِقَيْنِ ، فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ وَ مَا أَثَرٌ فِي مَوْضِعِ مَضْرِبِهِ )

خدای لعنت کند این دو تن را دروغ می گویند سوگند با خدای که عبدالله ابن الحسن ندیده است آن شمشیر را نه بدو چشم خود و نه بیک چشم خود و نه دیده است آن را پدرش بار خدایا مگر این که آن شمشیر را نزد علی بن الحسین علیهما السلام دیده باشد .

و اگر این دو تن راست می گویند باز گویند در مقبض آن شمشیر چه علامت و در موضع ضربش چه اثر است یعنی اگر راست می گویند و دیده اند باز نمایند که در قبضه و تیغه آن تیغ چه علامت و نشان است ( فَإِنَّ عِنْدِي سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِنَّ عِنْدِي لِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ دِرْعَهُ وَ لَأَمْتَهُ وَ مِغْفَرَهُ ) .

( فَإِنَّ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دِرْعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ إِنَّ عِنْدِي لِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَغْلَبَةِ ، وَ إِنَّ عِنْدِي الْأَوَاحِ مُوسَى وَ عَصَاهُ ، وَ إِنَّ عِنْدِي لِحَاتَمَ )

سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَإِنَّ عِنْدِي الطُّسْتِ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقَرَّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ، وَإِنَّ عِنْدِي الْإِسْمَ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا وَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُسَابَةً، وَإِنَّ عِنْدِي لَمِثْلَ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ).

(وَمِثْلُ السَّلَاحِ فِيمَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا أَنَّ أَى بَيْتٍ وَجِدَ فِيهِ التَّابُوتُ عَلَى بَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ وَمَنْ صَارَ السَّلَاحُ إِلَيْهِ مِنَّا أُوتِيَ الْإِمَامَةَ وَ لَقَدْ لَبَسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَطَّطَ عَلَيْهِ الْأَرْضُ حَطِيطًا وَ لَبَسَتْهَا أَنَا فَكَانَتْ وَ كَانَتْ وَ قَانِمُنَا إِذَا لَبَسَهَا مَلَاحًا إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى)

همانا شمشیر رسول خدای صلی الله علیه و آله نزد من است و رایت و درع وزره و مغفر و مبارکش نزد من است اگر ایشان در سخن خویش صادقند باز گویند چه علامت است در درع آن حضرت و نزد من است رایت رسول خدای صلی الله علیه و آله که در هر مصاف بغلبه اش حکم می نمود و نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتری سلیمان علیه السلام و نزد من است آن طشتی که هر وقت موسی علیه السلام خواستی قربانی نماید در آن نمودی .

و نزد من است آن اسمی که رسول خدای هر وقت در میان مسلمانان و مشرکان نهادی یعنی در هنگام محاربه بین فریقین گذاشتی يك تیر از مشرکان بمسلمانان نرسیدی و نزد من است مانند آن چه ملائکه بآن فرود آمده اند.

و مثل سلاح رسول خدای صلی الله علیه و آله در میان ما چون تابوت است در میان بني إسرائيل که چون بر در سرای ایشان یافتندی نبوت در آن جا آمدی یعنی وجود تابوت بر در آن سرای علامت نبوت بود و سلاح رسول خدای نیز نزد هر يك از ما باشد امامت بدو رسد همانا پدرم درع رسول خدای صلی الله علیه و آله را بپوشید زمین را خط کشید یعنی بر قامت شریفش بلند بود من نیز بپوشیدم بلندی گرفت و بر زمین خط کشید و چون قائم ما علیه السلام بر تن مبارکش بر آورد باندازه او باشد بخواست خدای تعالی و در بحار الأنوار باین حدیث شریف باندک اختلافی اشارت رفته است.

و در ارشاد شیخ مفید علیه الرحمة بعد از بیان حدیث مسطور از عبد الأعلى

ابن اعین مذکور است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم می فرمود نزد من است سلاح رسول خدا و منازعه کرده نمی شوم در آن یعنی از روی استحقاق دارای آن هستم و هیچ کس را نمی رسد که در این باب با من منازعت بورزد بعد از آن فرمود: سلاح مدفوع عنه است یعنی دفع کرده شده است از آن شرّ و اگر گذاشته شود نزد بدترین خلق خدا البته بهترین ایشان خواهد بود.

بعد از آن فرمود بدرستی که این امر یعنی خلافت بکسی منتقل خواهد شد که برای او چانه ها کج می شود یعنی مردم روی اطاعت از او گردانیده او را چندان صاحب قدر نمی دانند پس هرگاه مشیت الهی در کار او بوده باشد خروج می کند پس مردم می گویند چیست آن چیزی که وقوع یافت یعنی او را در خروج و دعوی غریب شمرده از روی تعجب ایراد سؤال مذکور می نمایند و خدای تعالی می گذارد دست او را بر سر رعیش

در جلد هفتم بحار الأنوار از قبیصة بن یزید جعفری مسطور است که گفت در خدمت حضرت صادق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما در آمدم و دوس بن ابی دوس و ابن ظبیان و قاسم صیرفی در حضرش حضور داشتند پس بنشستم و سلام فرستادم و عرض کردم یا بن رسول الله برای استفاده مشرف شدم فرمود: سل و او جز پرس و مختصر کن عرض کردم پیش از آن که خداوند تعالی آسمان و زمین یا ظلمت یا نوری بیافریند شماها کجا بودید فرمود: ای قبیصة از چه روی می پرسی از ما از مانند این حدیث در چنین وقت

(أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ حُبَّنَا قَدْ أُكْتُبَ وَبُغْضَنَا قَدْ فَشَا وَأَنَّ لَنَا أَعْدَاءً مِنَ الْجِنِّ يُخْرِجُونَ حَدِيثَنَا إِلَى أَعْدَائِنَا مِنَ الْإِنْسِ وَأَنَّ الشَّيْطَانَ لَهَا آذَانٌ كَأَذَانِ النَّاسِ)

مگر ندانی که محبت ما مکتوم و عداوت ما فاش است یعنی آنان که دوستان ما هستند از بیم ابنای این عصر قدرت ندارند دوستی ما را آشکار کنند و آنان که دشمن ما هستند عداوت ما را آشکار می گردانند و ما را دشمنانی از جماعت جنّ هستند که حدیث ما را بدشمنان ما از بنی آدم می رسانند و دیوارها را گوش می باشد

چون گوش مردمان یعنی زمان تقیة وکتمان اسرار است .

قیبصه می گوید عرض کردم همانا ازین مطلب پرسش کردم فرمود: (يَا قَيْبِصَهُ كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ حَوْلَ الْعَرْشِ نَسَبِحُ اللَّهَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ آدَمُ بِخَمْسَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَرَّغْنَا فِي صَدْلِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنَا مِنْ صَدْلِهِ طَاهِرٍ إِلَيَّ رَحِمٍ مُطَهَّرٍ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَحْنُ عُرْوَةَ اللَّهِ الْوُثْقَى مِنْ اسْتَمْسَاكَ بِنَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَوَى لَا نُدْخِلُهُ فِي بَابِ رَدِّي صَلَاةٍ وَلَا نُخْرِجُهُ مِنْ بَابِ هُدْيٍ)

(وَنَحْنُ رِعَاةُ دِينِ اللَّهِ وَنَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ الْقُبَّةُ الَّتِي طَالَتْ أَطْنَابُهَا وَاتَّسَعَتْ فِنَاؤُهَا مِنْ ضَوْيِ إِلَيْنَا نَجَا إِلَيَّ الْجَنَّةِ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَوَى إِلَيَّ النَّارِ)

یعنی ای قیبصه ما اشباح نور بودیم در پیرامون عرض تسیح می نمودیم خدای را پانزده هزار سال قبل از خلقت آدم و چون خدای تعالی آدم را خلق فرمود در صلب او قرار یافتیم و همچنان از صلبی طاهر برحمی مطهر منتقل شدیم تا گاهی که خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری برانگیخت پس مائیم عروة الوثقی هر کس بما متمسک شود رستگار گردد هر کسی از ما تخلف جوید فرو افتد هیچ وقت ما کسی را بگمراهی در نیفکنیم و از باب هدایت خارج نگردانیم.

مائیم راعیان شمس خدا یعنی آفتاب را می رانیم و می گردانیم برای ترقب اوقات فرایض و نوافل و احتمال دارد که شمس الله پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد یعنی احکام و اوامر شریعت و دین او را حافظ و مروج هستیم و منتشر می گردانیم و مائیم عترت رسول خدا و مائیم آن قبه که اطنابش طویل و پیشگاهش وسیع است هر کس بما پیوسته و ملتجی گشت بجنّت برخوردار و رستگار آمد هر کس از ما تخلف جست در آتش دوزخ فرو افتاد قیبصه می گوید چون این کلمات پایان رفت شکر خدای را بگذاشتم و گفتم حمد مخصوص پروردگار من است .

و هم در آن کتاب و امالی از ابوبصیر از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که فرمود یا با بصیر : ( نَحْنُ شَجَرَةٌ الْعِلْمِ، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ



وَفِي دَارِنَا مَهْبِطٌ جِبْرِيْلَ ، وَنَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ ، وَنَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ ، مَنْ تَبِعَنَا نَجَا ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ).

ای ابو بصیر مائیم درخت علم و دانش و مائیم اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را سرای ما مهبط است و مائیم گنجوران علم یزدان و مائیم معدن های وحی پروردگار مئان هر کس با ما متابعت کرد نجات یافت و هر کس از ما کناری گرفت تباہ گشت حق است بر خدای عزّ و جلّ یعنی رستگاری آن گروه و تباہی این گروه بر خدای تعالی حق و واجب است

و هم در آن کتاب از محمّد بن مسلم مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم می فرمود : (إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقًا خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّمِيعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَ أَمْرًاؤُهُ عَلَى مَا أُنزِلَ مِنْ عَذْرٍ أَوْ نَذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فَبِهِمْ يَمْحُو اللَّهُ السَّيِّئَاتِ وَ بِهِمْ يَدْفَعُ الضَّيْمَ وَ بِهِمْ يُنزِلُ الرَّحْمَةَ وَ بِهِمْ يُحْيِي مَيِّتًا وَ يُمِيتُ حَيًّا وَ بِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَ بِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّةً )

بدرستی که خدای عزّ و جلّ را آفریدگانی باشد که بیافرید ایشان را از نور خود و رحمت خود برای نمایش و گذارش رحمت خود پس ایشان هستند عین الله ناظره و اذن الله سامعه و لسان الله ناطقه که باذن خدای در میان مخلوقش نطق می فرمایند و ایشان هستند امنای خداوند بر آن چه نازل فرموده است از عذر و نذر یا حجّتی .

پس بوجود ایشان است که خدای تعالی سیئات اعمال بدکاران را محو می فرماید و از برکت وجود ایشان است که ظلم و ستم را دفع می فرماید و از برکت وجود ایشان است که رحمت خود را فرو می فرستد و بسبب ایشان است که مرده را زنده و زنده را مرده می گرداند و بسبب ایشان است که آفریدگان را در معرض ابتلا و آزمون در می آورد چه این مقام نیز مقامی عالی است و از برکت وجود ایشان است که در میان مخلوقش قضای حکم می فرماید .

محمد بن مسلم می گوید عرض کردم فدای تو شوم اینان کیانند فرمود جماعت اوصیاء یعنی ائمه هدی سلام الله علیهم

راقم حروف گوید لطیفه این که در این حدیث شریف چون بکلمه لسانه الناطق رسید باذنه فرمود بر اولی الالباب مشهود است .

و هم در آن کتاب از عبید بن زرارة مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود نزد زیاد بن عبدالله و جماعتی از اهل بیتم بودم زیاد گفت ای بنی علی و فاطمه فضل و فزونی شماها بر مردمان چیست؟ پس خاموش شدند من گفتم « ان من فضلنا علی الناس انا لا نحبّ ان نکون من سوانا و لیس أحد من الناس لا یحبّ ان یکون منّا إلا أشرك»

بدرستی که از جمله فضل و فزونی ما بر مردمان این است که ما دوست نمی داریم که جز از خود باشیم یعنی نمی خواهیم که بدیگران منسوب و مضموم باشیم و نیست کسی از مردمان که دوست نداشته که بوده باشد از ما مگر آن کس که مشرک باشد زیاد بن عبدالله گفت این حدیث را روایت کنید .

و هم در آن کتاب از عبدالرحمن بن کثیر مروی است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم می فرمود : (نَحْنُ وُلاَهُ أَمْرُ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبُهُ وَ حِي اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عَثْرَتُهُ) یعنی ما نایم والیان امر خلافت و امامت خدائی و خازنان علم نامتناهی الهی و صندوق وحی ایزدی و اهل دین سرمدی کتاب خدای بر ما نزول یافت و بسبب ما خدای را پرستش کردند.

یعنی طریقت عبادت را از ما آموختند یا این که ما عبادت کردیم خدای را چنان که سزاوار عبادت کردن اوست بحسب امکان یا این که بولایت ما خدای را عبادت کردند چه بزرگ ترین عبادت است یا این که بسبب ولایت ما عبادت ها صحّت می پذیرد چه بزرگ ترین عبادت و شرط آن قبول ولایت ماست

و اگر ما نبودیم شناخته نمی شد خدای یعنی خدای را جز ما کسی نمی شناسد یا این که بسبب جلالت و علم و فضل ما بر جلالت قدر خدای و عظمت شأنش عارف شدند مائیم وارثان پیغمبر خدای و ما عترت اوئیم .

و نیز در آن کتاب از عبدالله بن ابی یعفر مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود : (يَا اِبْنَ اَبِي يَعْفُورِ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى وَاَحَدٌ مُّتَّوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مُتَّفَرِّدٌ بِاَمْرِهِ فَخَلَقَ خَلْقًا فَفَرَدَهُمْ لِذٰلِكَ الْاَمْرِ فَنَحْنُ هُمْ يَا اِبْنَ اَبِي يَعْفُورِ فَنَحْنُ حُجَجُ اللّٰهِ فِي عِبَادِهِ وَ سُدَّ هِدَاوُهُ فِي خَلْقِهِ وَ اٰمَنَّاوُهُ وَ خَزَانَةُ عَلٰى عِلْمِهِ وَ الدّٰعُونَ اِلٰى سَبِيْلِهِ وَ الْقَائِمُونَ بِذٰلِكَ فَمَنْ اطَاعَنَا فَقَدْ اطَاعَ اللّٰهَ)

بدرستی که خدای تبارک و تعالی یکی است و بوحدانیت و یکی بودن متوحد است و بامر خود یعنی بخلق و آفرینش خود متفرد است و هیچ کس در این کار با وی انباز و دستیار نیست پس مخلوقی را بیافرید و برای این امر یعنی امر مشهود امامت و خلافت متفرد گردانید ای ابن ابویعفر مائیم حجت های خدا در میان بندگان خدا و شهدای خدا در خلق خدا و امنای خدا و گنجوران علم خدا و خوانندگان براه خدا و قیام نمایندگان باین امر پس هر کس اطاعت کند ما را اطاعت کرده است خدای را

معلوم باد که ممکن است که مراد از متفرد با مره همان امر خلافت باشد یعنی خدای تعالی امر تعیین خلافت و خلیفه را بهیچ یک از مخلوقش نگذاشته چنان که مخالفان این گمان کرده اند بلکه خدای تعالی به نصب خلفا متفرد است و تعیین خلیفه مخصوص بخداوند است .

و هم در آن کتاب از محمد بن سلیمان از پدرش سلیمان مروی است که حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه فرمود: (اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى اِنْتَجَبَ لِنَفْسِهِ فَجَعَلَنَا صِدْقًا مِّنْ خَلْقِهِ وَ اٰمَنَّاوَهُ عَلٰى وَ حِيَّهِ وَ خَزَانَةً فِيْ اَرْضِهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ وَ عِيْبَةَ عِلْمِهِ ثُمَّ اَعْطَانَا الشَّفَاعَةَ فَنَحْنُ اُذُنُهُ السّٰمِعَةُ وَ عَيْنُهُ النَّاظِرَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ بِاِذْنِهِ وَ اٰمَنَّاوَهُ عَلٰى مَا نَزَلَ مِنْ عُنْدِ وَ نُذِرُ وَ حُجَّةٍ)

بدرستی که خدای تعالی ما را انتخاب و اختیار فرمود برای نفس مقدس خودش پس ما را برگزیده و صفوت مخلوق خود گردانید و ما را امنای وحی خود و گنجوران در زمین خود و محلّ اسرار خود و صندوق علم خود فرمود و چون ما را باین مراتب و مقامات در آورد قامت ما را بردای شفاعت ممتاز گردانید و ترجمه بقیة خبر در خبر دیگر گذشت

و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر مروی است که حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه فرمود: ( يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ وَ خَلَقَ شِيعَتَنَا مِنَّا وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ بِنَا يُطَاعُ اللَّهُ وَ بِنَا يُعْصَى [اللَّهُ] يَا مُفَضَّلُ سَبَقَتْ عَزِيمَةُ مِنَ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِنَا وَ لَا يُعَذِّبُ أَحَدًا إِلَّا بِنَا فَتَحْنُ بَابَ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ أَمْنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُرَّانُهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ حَلَاكُنَا عَنِ اللَّهِ وَ حَرَامُنَا عَنِ اللَّهِ لَا يُحْتَجَبُ مِنْ [عَنِ] اللَّهِ إِذَا شِئْنَا )

ای مفضل بدرستی که خدای تعالی بیافرید ما را از نور خود و بیافرید شیعیان ما را از ما و سایر خلق در آتش هستند بسبب ما خدای را اطاعت کنند یعنی اطاعت ما و متابعت ما اطاعت خداوند است و بسبب ما خدای را معصیت ورزند یعنی هر کس با ما معصیت ورزید خدای را معصیت نموده است ای مفضل سبقت گرفته عزم و عزیمتی از خدای که از هیچ کس چیزی قبول نشود مگر بواسطه ما و هیچ کس عذاب نشود مگر بسبب ما

پس مانیم باب الله و حجت او و امنای او بر خلق او و خازنان او در آسمان او و زمین، او حلال ما حلال خدای و حرام ما حرام خدای می باشد و هر وقت بخواهیم از خدای محجوب نیستیم و این است قول خدای تعالی: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)، نمی خواهید مگر چیزی را که خدای بخواهد و این است قول رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله: (إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَلْبَ وَلِيِّهِ وَكُرًّا لِأَرَادَتِهِ)، خدای تعالی دل ولی خود را آشیانه اراده خود گردانیده است (فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شِئْنَا)، پس هر وقت خدای خواست خواسته ایم .

و نیز در آن کتاب از محمّد بن سنان مروی است که حضرت ابی عبدالله سلام الله

عليه فرمود: (نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ وَنَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ خَيْرُهُ اللَّهُ وَنَحْنُ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ وَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ آيَةُ الْهُدَى وَ نَحْنُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ وَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ وَنَحْنُ أَحْيَاؤُ الدَّهْرِ وَنَوَامِيسُ الْعَصْرِ وَنَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ سَاسَةُ الْبِلَادِ وَنَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَنَحْنُ عَلَّةُ الْوُجُودِ وَ حُجَّةُ الْمَعْبُودِ)

(لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلَ عَامِلٍ جَهْلٍ حَقَّقْنَا وَنَحْنُ فَنَادِيلُ التُّبُوَّةِ وَ مَصَابِيحُ الرِّسَالَةِ وَنَحْنُ نُورُ الْأَنْوَارِ وَ كَلِمَةُ الْجَبَّارِ وَنَحْنُ رَايَةُ الْحَقِّ الَّتِي مَنْ تَبِعَهَا نَجَا وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا هَوَى وَنَحْنُ أَيْمَةُ الدِّينِ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ)

(وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ إِلَيْنَا تَحْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ وَ نَحْنُ سِرَاحُ لِمَنْ اسْتَضَاءَ وَ السَّبِيلُ لِمَنْ اهْتَدَى وَ نَحْنُ الْقَادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَنَاطِرُ وَ نَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ بِنَا يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ وَ بِنَا يُدْفَعُ الْعَذَابُ وَ التَّقِيْمَةُ فَمَنْ سَمِعَ هَذَا الْهُدَى فَلْيَتَّقِدْ فِي قَلْبِهِ حُبَّنَا فَإِنَّ وَجَدَ فِيهِ الْبُغْضَ لَنَا وَ الْإِنْكَارَ لِفَضْلِنَا فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ)

(لِأَنَّ حُجَّةَ الْمَعْبُودِ وَ تَرْجَمَانَ وَحْيِهِ وَ عَيْبَةَ عِلْمِهِ وَ مِيزَانُ قِسْطِهِ وَ نَحْنُ فُرُوعُ الزَّيْتُونَةِ وَ رَبَائِبُ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ وَ نَحْنُ مَصْدَبُ الْمَشْكَاةِ الَّتِي فِيهَا نُورُ النُّورِ وَ نَحْنُ صَفْوَةُ الْكَلِمَةِ الْبَاقِيَةِ إِلَى يَوْمِ الْحَشْرِ الْمَأْخُودِ لَهَا الْمِيثَاقُ وَ الْوَلَايَةُ مِنَ الذَّرِّ)

در مجمع البحرين مسطور است جنب انسان بفتح سین و سکون نون یعنی پهلو و بمعنی نزدیک و جوار و جز این نیز می آید و قول علی علیه السلام: (أَنَا جَنْبُ اللَّهِ) بر تمام این معانی اطلاق می شود و مثل آن است قول اهل بیت علیهم السلام: (نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ نَحْنُ يَدُ اللَّهِ وَ فِي جَنْبِ اللَّهِ)، یعنی ذات الله تعالی و صفوة بمعنی برگزیده است و صفوة المال یعنی خوب و جید آن .

بالجمله می فرماید مائیم جنب الله و مائیم صفوة الله و مائیم خيرة الله و مائیم محل ودیعه موارث پیغمبران عظام و مائیم امنای کردگار علام و مائیم وجه الله و مائیم آیت هدی و هدایت و مائیم عروة الوثقی بریت خدای تعالی بما افتتاح نمود و بما اختتام ورزید مائیم اولین و مائیم آخرین و مائیم بزرگان عباد و سائیس بلاد و مائیم

نهج قویم و صراط مستقیم و مائیم علت وجود موجودات و حجت حضرت معبود جمله مخلوقات .

خداوند نمی پذیرد عمل عاملی را که حق ما را جاهل باشد و مائیم قنديل های نبوت و مصباح های رسالت و مائیم نور انوار و کلمه جبار و مائیم آن رایت حق که کس بمتابعتش در آید نجات یابد و هر کس از آن واپس ماند فرو افتد و مائیم پیشوایان دین و قاید غرّ محجلین .

و مائیم معدن نبوت و موضع رسالت و محل آمد و شد فریشتگان و مائیم چراغ فروزنده هر کس که در طلب فروغ باشد و راه راست برای آن کس که هدایت خواهد و مائیم که مردمان را به بهشت می رانیم و مائیم جسرها و پل ها و مائیم سنام و بواسطه وجود ما باران فرو می آید و بواسطه ما رحمت نازل می شود و بسبب ما عذاب و نقت دفع می شود .

پس هر کس این هدی و روش و مسائل را بشنود دوستی ما را در دل خود جستجو نماید پس اگر دشمنی ما و انکار فضیلت ما را در دل خویش دریابد البته از راه راست گمراه شده است زیرا که مائیم حجت معبود و ترجمان وحی او و صندوق علم او و میزان عدل او و مائیم فروع زیتونه یعنی شاخ های آن زیتونه که در قرآن مذکور است و پروردگان نیکوان بزرگوار و مائیم مصباح آن مشکوة که در آن است نور نور یعنی جوهر نور و مائیم چکیده کلمه توحید که تا روز حشر باقی است و میثاق از بهرش اخذ کرد و از عالم ذرّ ولایتش را ماخوذ داشته اند .

و هم در آن کتاب از ابو بصیر مروی است که بحضرت ابی عبدالله سلام الله علیه عرض کردم آیا درباره خودتان حدیثی نمی فرمائید فرمود :

( نَحْنُ وُلاَةُ اَمْرِ اَللّٰهِ وَ وِرَثَةُ وَحْيِ اَللّٰهِ وَ عِثْرَةُ نَبِيِّ اَللّٰهِ )

و نیز در آن کتاب از عبدالعزیز از ابن ابی یعفور مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: (نَّ اَللّٰهَ وَاحِدًا اَحَدًا، مُتَوَحِّدًا بِالْوَحْدَانِيَّةِ مُتَّفَرِّدًا بِاَمْرِهِ، خَلَقَ خَلْقًا فَقَوَّضَ اِلَيْهِمْ اَمْرَ دِينِهِ)

(فَنَحْنُ هُمْ، يَا ابْنَ أَبِي يَعْقُورٍ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ، وَ شَهَادَةُ عَلِيٍّ حَلْفِهِ، وَأَمْنَاؤُهُ عَلَيَّ وَحْيِهِ، وَخُرَانُهُ عَلَيَّ عَلِيمِهِ، وَوَجْهُهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، وَعَيْنُهُ فِي بَرِيَّتِهِ، وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ، وَقَلْبُهُ الْوَاعِي، وَبَابُهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَنَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ، وَالدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ، يَا عَرَفَ اللَّهُ، وَيَا عِبْدَ اللَّهِ، نَحْنُ الْأَدِلَاءُ عَلَى اللَّهِ، وَلَوْلَانَا مَا عَبَدَ اللَّهُ)

این حدیث نیز مفادش نزدیک بحدیث دیگری است که در این باب مذکور شد و وجه در این جا بمعنی جهت و طرف است .

و دیگر در کشف الغمه از زید شحام مروی است که گفت حضرت ابی عبدالله علیه السلام با من فرمود ای زید چند سال بر تو بر گذشته است عرض کردم فلان و فلان فرمود : (يا أبا أسامة أبيض فأنت معنا وأنت من شيعتنا أما ترضى أن تكون معنا قلت بلى يا سيدي)

ای ابو اسامة بشارت باد ترا که تو با مائی و از شیعیان مائی آیا خوشنود که با ما باشی عرض کردم خوشنودم که با شما باشم ای سید من و چگونه من می توانم با شما باشم؟ فرمود ای زید (إِنَّ الصِّرَاطَ إِلَيْنَا وَإِنَّ الْمِيزَانَ إِلَيْنَا وَحِسَابَ شَيْعَتِنَا إِلَيْنَا وَاللَّهُ يَا زَيْدُ إِنِّي أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَاللَّهُ لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ وَإِلَى الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةَ النَّضْرِيُّ فِي الْجَنَّةِ فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ)

بدرستی که صراط بسوی ماست و میزان و حساب شیعیان ما بما راجع است سوگند با خدای ای زید من بشما از خود شما رحیم تر هستم سوگند با خدای هر آینه گویا نظر می کنم بسوی تو و حارث بن مغیره نضری که هر دو تن در بهشت در یک درجه هستید .

و هم در کشف الغمه از حسین بن ابی العلاء فلانسی مروی است که گفت حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ای حسین و دست مبارکش را بمساور و متکاها که در بیت بود بزد (فقال مساور طال ما والله إنكأت عليها الملائكة وربما التقطنا من زعبها) فرمود این متکا است که سوگند با خدای طول کشیده و بسیار افتاده است که فرشتگان بر آن تکیه کرده اند و با بوده است که از پرهای لطیف

نازك ملائكه بر چیده ایم یعنی پره‌های آن‌ها بر زمین ریخته و ما بر چیده ایم .

و نیز در آن کتاب و بحار الانوار از سلیمان بن خالد مسطور است که حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام در این قول خدای تعالی (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتَهِرُوا بِالْبَحْتَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) بدرستی که آنان که گفتند پروردگار ما خداست پس استقامت ورزیدند فرود آیند برایشان فرشتگان که مترسید و اندوهناک مباشید و شاد گردید به بهشتی که وعده داده می‌شدید .

می‌فرمود (أَمَا وَاللَّهِ لِرُبَّمَا وَسَدْنَا لَهُمُ الْوَسَائِدَ فِي مَنَازِلِنَا)، سوگند با خدای چه بسیار اوقات که از بهر فرشتگان یزدان و ساده‌ها در منزل‌های خودمان بگسترديم .

و هم در آن کتاب از عبدالله نجاشی مسطور است که گفت در حلقه عبدالله ابن‌الحسن بودم فرمود ای پسر نجاشی از خدای بترس نیست نزد ما مگر آن چه نزد مردمان است یعنی ما نیز چون دیگر مردمان هستیم و برایشان فزونی نداریم عبدالله نجاشی می‌گوید بحضرت ابی‌عبدالله صلوات الله علیه در آمدم و این خبر را بعرض رسانیدم .

فرمود : (وَ اللَّهُ إِنْ فِينَا مَنْ يُنْكِتُ فِي قَلْبِهِ وَيُنْقِرُ فِي أُذُنِهِ وَ تُصَافِحُهُ الْمَلَائِكَةُ).

در مجمع‌البحرین مسطور است که در حدیث وارد است (إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ)، یعنی چون خدای تعالی درباره بنده اراده خیری نماید نشان و نقطه از نور در دلش می‌نشانند و نکته در شیء مثل نقطه است و جمع نکت مثل برمه و برم است .

و هم در حدیث وارد است بینا هوی‌نکت بضم کاف یعنی یفکر و یحدث نفسه و نقر بمعنی صدائی است که از زدن انگشت بزرگ بر انگشت وسطی بر آید بالجمله می‌فرماید در میان ما کسی است که در قلب او نشان و نقطه می‌گذارند و در



گوش او می خوانند یعنی در قلب او الهام می شود و به نقطه نور علم الهی منور می شود و ملائکه یا روح القدس بگوش او می خوانند و او را مطلع می گردانند و فرشتگان با وی مصافحه می کنند یعنی فرشتگان را می بینند .

عبدالله عرض کرد امروز چنین روی داد یا پیش از این روز «فقال الیوم والله یا بن النجاشی»، فرمود امروز چنین بود بخدای سوگند ای پسر نجاشی یعنی همه وقت و همه روز و همه شب حال براین منوال است.

معلوم باد ازین خبر چنین می رسد که عبدالله بن الحسن خواسته است باز نماید که ما همه در مراتب علم ظاهری یکسان هستیم و شما که شیعیان هستید گمان نکنید که اگر من پیاره مراتب و عوالم و معلومات باطنیه آگاه و نایل نیستم دیگران هستند و چون سخن او بعرض حضور امام علیه السلام رسید فرمود ما چنین و چنان هستیم تا عبدالله نجاشی دچار شک و شبهت نباشد .

از این پیش در ذیل کتاب طراز المذهب که مخصوص بشرح احوال حضرت زینب سلام الله علیها است بمعنی نکت و نقر و قذف و وحی و الهام و تحدیث و امثال آن اشارت نمودیم و بخواست خدا در این کتاب نیز در مواقع مناسب مسطور خواهد شد .

در امالی صدوق علیه الرحمة مسطور است که حسین بن یزید نوفلی می گفت که از مالک بن انس فقیه شنیدم می گفت سوگند با خدای چشم من از جعفر بن محمد علیهما السلام در زهد و فضل و عبادت و ورع افضل ندیده است و من برای ادراک شرف حضور مبارکش می رفتم با من اکرام می ورزید و التفات می فرمود :

روزی در خدمتش معروض داشتم یا بن رسول الله چیست اجر مزد کسی که از روی ایمان و احتساب در حضرت وهاب روزی از ماه رجب را روزه بدارد پس آن امام والا مقام علیه السلام فرمود و سوگند با خدای چون سخن فرمودی بصدق و راستی بود (حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ)، حدیث راند مرا پدرم از پدرش از جدش

که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس روزی از ماه رجب را ایماناً و احتساباً روزه بدارد آمرزیده می شود

عرض کردم یا بن رسول الله پس چیست ثواب کسی که روزی از ماه شعبان را روزه بدارد فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و اله فرمود هر کس روزی از شهر شعبان را ایماناً و احتساباً روزه بدارد آمرزیده گردد .

و هم در آن کتاب از سنان بن طریف مروی است که حضرت ابی عبدالله صادق سلام الله علیه فرمود : (إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِ نَوْهَ اللَّهِ بِأَسْمَائِنَا إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى أَشَدَّ هَدُّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثًا أَشَدَّ هَدُّ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ثَلَاثًا أَشَدَّ هَدُّ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا ثَلَاثًا)

یعنی ما نخستین اهل بیت هستیم که خدای تعالی اسامی ما را بلند و رفیع فرمود همانا چون خدای تعالی آسمان ها و زمین را بیافرید فرمان کرد تا منادی ندا بر کشید و سه دفعه گفت شهادت می دهم که خدائی بجز خداوند متعال نیست و سه دفعه گفت شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و اله فرستاده خداست و سه دفعه گفت شهادت می دهم که علی علیه السلام امیر مؤمنان است از روی حق و درستی

معلوم باد که لطیفه این حدیث مبارک این است که دوازده کَرْت شهادت داده اند به عدد ائمه اثنی عشر علیهم السلام و از این است که می فرماید اسم ما را مرتفع داشت .

و هم در امالی مسطور است که مفضل بن عمر گفت حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود : (بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا)، یعنی بلیت مردمان بزرگ است اگر بخوانیم ایشان را اجابت نمی کنند ما را و اگر فرو گذاریم ایشان را بجز از ما هدایت نمی شوند .

مفضل می گوید و شنیدم که حضرت صادق صلوات الله علیه با اصحاب خویش می فرمود (مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ لِأُمَّهِ فَإِنَّهَا لَمْ تَخُنْ أَبَا)، هر کس سردی و خنکی دوستی ما را بر دل خود دریابد درباره مادرش بسیار دعا نماید چه

با پدر وی خیانت نورزیده است یعنی وی حلال زاده است و فرزند پدر خود می باشد.

در جلد یازدهم بحار الأنوار از عمرو بن خالد مروی است که جناب زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام فرمود: در هر زمانی مردی است از ما اهل بیت که حجت خداوند است بر خلقش و حجت زمان ما برادر زاده ام جعفر بن محمد علیهما السلام است (لَا يَضِلُّ مَنْ تَبِعَهُ وَلَا يَهْتَدِي مَنْ خَالَفَهُ)، هر کس با این حضرت پیروی کند گمراه نمی شود و هر کس مخالفت بورزد هدایت نیابد.

و هم در آن کتاب امالی طوسی از سالم بن ابی حفصه مروی است که چون حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر صلوات الله علیهما وفات نمود با اصحاب خویش گفتم منتظر من باشید تا بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام رفته تعزیت بعرض رسانم پس بحضورش مشرف شده تعزیت گفتم پس از آن عرض کردم (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، سوگند با خدای رفت آن کسی که می فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: نمی پرسیدند از وی از بین او و بین رسول خدا.

یعنی حضرت باقر علیه السلام- که دارای این مقام بود که در بیان روایات و احادیث خویش همین قدر که می فرمود: رسول خدای چنین و چنان فرمود و از کمال علم قدس و زهد و صدق و اتقانی که آن حضرت را بود و از نهایت اعتماد و اطمینان و وثوقی که مردمان را باخبر آن حضرت بود هیچکس را نیروی آن نبود که عرض کند راویان این خبر تا بحضرت پیغمبر کیست- از میان برفت لا والله لا یری مثله ابداً سوگند با خدای هرگز مانند آن حضرت دیده نخواهد شد

می گوید حضرت ابی عبدالله علیه السلام ساعتی خاموش شد آن گاه فرمود: (قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ مِنْ يَتَصَدَّقُ بِشِقِّ ثَمَرِهِ فَأُرِيهَا لَهُ كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فَلَوْهُ حَتَّى أَجْعَلَهَا لَهُ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ)، فلو بکسر اول و بر وزن عدو و سمو بمعنی کره ایست که از شیر باز شده یا یکساله باشد جمعش افلاو و فلاوی است .

بالجمله می فرماید خدای عز و جل فرمود بدرستی که هر کس يك نيمه خرما

تصدق نماید من برای شما پرورش می دهم آن نیمه نمره را چنان که یکی از شما تربیت نماید کَرّه خود را چندان که آن نیمه خرما را برای آن که تصدق کرده است مانند کوه احد گردانم سالم بن ابی حفصه می گوید نزد اصحاب خود شدم و گفتم عجیب تر ازین ندیده ام چه ما بزرگ می شمردیم قول ابی جعفر علیه السلام را که بلا واسطه می فرمود قال رسول الله و اکنون ابو عبدالله علیه السلام می فرماید قال الله عزّ و جلّ بلا واسطه .

معلوم باد که حضرت صادق سلام الله علیه بعد از آن که آن سخن سالم را بشنید که موهم آن بود که بعد از حضرت باقر کسی نیست که دارای رتبت آن حضرت باشد از خداوند تعالی بلا واسطه نقل حدیث فرمود تا بروی مکشوف افتد که چنان نیست که وی تصوّر نموده است بلکه همه وقت حاجتی از پس حاجتی در زمین موجود است .

و نیز در یازدهم بحار الأنوار مروی است که حسن بن صالح بن حی در خدمت آن حضرت در آمد و عرض کرد یابن رسول الله در این قول خدای تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدای و والیان امر خود را چه می فرمائی کیستند این والیان امر که خدای تعالی بطاعت ایشان امر فرموده است؟ فرمود علماء باشند .

چون از خدمت آن حضرت بیرون شدند حسن گفت هیچ چیز بجای نگذاشتم جز این که از این حضرت پرسش نمودیم این علما کیستند یعنی نپرسیدیم این علما که واجب الاطاعة هستند کیستند پس دیگر باره در خدمت آن حضرت شده و سؤال کردند فرمود الأئمة منّا أهل البيت آن علمای واجب الاطاعة امامان و پیشوایانی می باشند که از اهل بیت هستند .

در کتاب اعلام الوری مروی است که محمّد بن شریح گفت حضرت صادق علیه السلام می فرمود (لَوْلا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ وِلايَتَنَا وَ أَمَرَ بِمَوَدَّتِنَا مَا وَقَفْنَاكُمْ عَلَى أَبْوَابِنَا ، وَلا أَدْخَلْنَاكُمْ بُيُوتَنَا وَاللَّهِ مَا نَقُولُ إِلَّا مَا قَالَ رَبُّنَا وَ أَصُولٌ عِنْدَنَا نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ

اگر نه آن بودی که خدای تعالی ولایت ما را واجب گردانیده و آفریدگان را بمودّت ما امر فرموده است، شما را بر ابواب سرای خودمان باز نمی داشتیم و بسراهای خود در نمی آوردیم سوگند با خدای نمی گوئیم مگر آن چه را که پروردگار، فرمود، اصولی است نزد ما که پنهان می کنیم آن را چنان که این مردم طلا و نقره خود را پنهان می کنند

ظاهر عبارت چنان می نماید که می شاید مقصود امام علیه السلام این باشد که اگر نه بودی که خدای تعالی که محض رحمت کامله خود شما را بیافرید و خواست باجر و ثواب و درجات عالیّه معرفت نایل فرماید لاجرم شما را بولایت و مودت ما دلالت کرد و ولایت و مودّت ما را اسباب حصول این مقصود قرار داد لاجرم ما نیز محض نهایت عنایت و عطوفت شما را بخویش خواندیم و بحضرت خود راه دادیم تا بکسب معارف پرداخته بعلوم دینیّه و دنیویّه و اخرویّه و ثوابات شافیّه برخوردار گردید و گرنه وجودات مقدسه مطهره نورانیّه عرشیه الهیّه ما را با هیاکل عنصریّه بشریّه شما چه مناسبت و مجانست تواند بود و ما را برای قواعد و قوانین دین و معارف و عوارف و علوم مخصوصه اصولی است که بحسب اقتضای وقت و حاجت مخلوق بآنمقام که خواهیم و بصلاح و صواب مقرون شماریم بشرح و بسط در آوریم و معضلات و مشکلات آن را بحسب وجوب و لزوم منکشف گردانیم تا آن چه محل حاجت حاجتمندان است برایشان روشن آید و بوستان علم و دانش آراسته گلشن گردد .

و نیز در کتاب مسطور از کتاب التفهیم از سدید صیر فی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود : (نَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَحِيَّ اللَّهُ نَحْنُ خُرَّانُ عِلْمِ اللَّهِ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِنَا وَنَهَى عَنِ مَعْصِيَةِ بَيْنِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ) ، معلوم باد که ائمه هدی صلوات الله عليهم اجمعین حجت بالغه خداوند تعالی هستند در آسمان و زمین ممکن است که در این جا که باین عبادت

مذکور فرموده اند نظر به جنبه تکلیف باشد چه اهل زمین مکلف هستند اما ملائکه آسمان ها بعوالم و معالم عبودیت عالم و مطیع می باشند

و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: (حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي، حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي، حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَدِيثُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ)، و از این کلام مبارک برترین درجه عظمت و حشمت و صحت و اتقان و مباحات و مفاخرت آن حضرت و احادیث آن حضرت لایح می گردد و باز نموده آید که هر کس بر حدیث من توقف و تامل جوید چنان است که با خدای تعالی این معامله بورزد.

و هم در آن کتاب سند به حیّان سراج می رسد که از سیّد بن محمد حمیری که از این پیش نیز بحال او اشارت رفت شنیدم می گفت من بمذهب غلو تصدیق داشتم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد می ورزیدم و روزگاری بر این منوال پبای بردم و خدای تعالی بوجود مبارک صادق جعفر بن محمد علیهما السلام بر من منت نهاد و آن حضرت مرا از آتش دوزخ درآورد و براه راست هدایت فرمود و از آن پس که بواسطه مشاهده دلایل و علامات و معجزات آن حضرت بر من ثابت گشت که بر خلق خدای حجت و امام مفترض الطاعه است از آن حضرت پرسیدم و عرض کردم یا بن رسول الله همانا از آباء عظام تو علیهم السلام در غیبت و صحت وقوع آن اخباری رسیده است مرا خبر فرمای که غیبت بکدام کس واقع می شود .

( فَقَالَ إِنَّ الْغَيْبَةَ سَدَّتْ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْلَاهُمْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَخْرُجَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا )

فرمود غیبت در فرزند ششم من روی می دهد و اوست دوازدهم از ائمه هدی

بعد از رسول خدا اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و آخر ایشان قائم است که حجت خداست در زمین و صاحب زمان است سوگند با خدای اگر بآن مقدار که نوح علیه السلام در میان قوم خود بماند در غیبت خود بیاید بیرون نخواهد شد از دنیا تا گاهی که ظاهر شود و زمین را از عدل و داد آکنده دارد چنان که از جور و ستم آکنده بود، سید حمیری می گوید چون این کلام را از مولایم صادق علیه السلام بشنیدم بدست مبارکش بحضرت خدای توبه نمودم و قصیده خود را که در ابتدایش این شعر گفته ام انشاء نمودم .

تجعفرت باسم الله و الله أكبر \*\*\* و ايقنت انّ الله يعفو و يغفر

و دنت بدین غیر ما کنت دنیا \*\*\* به و نهانی واحد الناس جعفر

فقلت هب انّی قد تهوّدت برهة \*\*\* و إلا فديني دين من يتنصر

فانّی إلى الرّحمن من ذاك تائب \*\*\* و انّی قد اسلمت والله أكبر

فلست بغال ما حییت و راجع \*\*\* إلى ما علیه کنت اخفا و اضمر

ولا قائلًا حي برضوی محمّد \*\*\* و ان عاب جهّال مقالی و أكثروا

ولکنّه ممّن مضى لسبيله \*\*\* على أفضل الحالات يقفي و يحبر

مع الطيبين الطاهرين الأولی لهم \*\*\* من المصطفى فرع زکي و عنصر

إلی آخرها و بعد از آن این شعر را گفتم :

ایا راکبا نحو المدينة جسرہ \*\*\* عذافرة يطوی بها کلّ سبب

إذا ما هداك الله عاينت جعفرأ \*\*\* فقل لوليّ الله و ابن المهذب

و این دو شعر با چند شعر دیگر این قصیده ازین پیش مسطور شد همانا حیّان سراج راوی این حدیث از مردم کیسانیه بود سیّد بن عمل نیز بلاشک کیسانی بود و گمان می برد که محمّد بن حنفیه همان مهدی است و در کوه رضوی مقیم است و در اغلب اشعارش با این عقیدت اشعاری می نهد از آن جمله این شعر است :

الا انّ الاثمة من قریش \*\*\* ولاة الأمر أربعة سواء

علیّ و الثلاثة من بنیه \*\*\* هم اسباطنا و الأوصیاء

قسيط سبط ايمان و برّ \*\*\* و سبط غيبته كربلاء

و سبط لا يذوق الموت حتى \*\*\* يقود الجيش يقدمه اللواء

تغيب لا يرى عتاً زماناً \*\*\* برضوى عنده غسل و ماء

و ازین پیش از این اشعار در ذیل مجلدات مشکوة الادب ناصری و شرح احوال محمد بن حنفیه رضی الله عنه مسطور گردید و هم از اشعار سید حمیری است که باین مطلب اشارت نموده است :

يا شعب رضوى ما لمن بك لا يرى \*\*\* و بنا إليه من الصبابة اولق

حتى متى و إلى متى و كم المدى \*\*\* يا بن الوصي و أنت حي ترزق

إنني أو مل ان اراك و أنني \*\*\* من ان اموت ولا اراك لأفرق

و ان شاء الله تعالی احوال و اشعار او در مقام خود مسطور می شود

در امالی شیخ طوسی علیه الرحمة از سفیان بن ابراهیم غامدی مذکور است که از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم می فرمود : (بِنَا يُبِيدُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ بِنَا يُبِيدُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ الَّذِي يُحْلَفُ بِهِ لِيَنْتَصِرَنَّ اللَّهُ بِكُمْ كَمَا انْتَصَرَ بِالْحِجَارَةِ) یعنی بلاء بما بدایت گرفت پس از آن بشما و رخاء بما بدایت گرفت پس از آن بشما و سوگند بآن کس که قسم بدو می خورند که خداوند انتصار می جوید بشما چنان که انتصار جسته می شود بسنگ .

و هم در آن کتاب از ابو نوفل محمد بن اسحاق ثعلبی موصلی مروی است که گفت شنیدم جعفر بن محمد علیهما السلام می فرمود: (نَحْنُ خَيْرُهُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ شِعْرَتُنَا خَيْرُهُ اللَّهُ مِنْ أُمَّه نَبِيِّهِ) یعنی ما ئیم برگزیدگان خداوند از تمامت مخلوقش و شیعیان ما برگزیدگان خداوند هستند از جمله امت پیغمبر او .

و هم در آن کتاب از ابان بن تغلب مروی است که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد می فرمود: (نَفْسُ الْمَهْمُومِ لظَلَمِنَا تَسِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانٌ سِرَّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) یعنی نفس کسی که بسبب آن ظلم و ستمی که بر ما وارد شده



اندوهناك باشد تسبیح است و اندوه او برای ما عبادت است و مکتوم داشتن سر ما را از اعدای ما جهاد در راه خداوند است یعنی این جمله بمنزله آن جمله است پس از آن ابو عبد الله سلام الله علیه فرمود: (يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ) واجب است که این حدیث را بآب طلا بنویسند.

و نیز در آن کتاب از سعدان بن مسلم از ابو بصیر مروی است که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال کردم ایمان چیست؟ آن حضرت پاسخ مرا در دو کلمه جمع کرد و فرمود: (الْإِيمَانُ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَعْصِيَ اللَّهَ)، ایمان بنخدای عسیان نورزیدن در حضرت اوست عرض کردم معنی اسلام چیست؟ این معنی را بدو کلمه فراهم کرد و فرمود: (مَنْ شَهِدَ شَهَادَتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا وَذَبَحَ ذَبِيحَتَنَا) هر کس گواهی دهد بآن چه ما گواهی می دهیم و عبادت کند بآن عبادت که ما عبادت می کنیم و ذبح نهد بطریق ذبح نمودن ما مسلمان می باشد یعنی در شهادتین و عبادات و نسک مشروعه و ذبیحه مشروعه مانند ما رفتار کند مسلمان است و از این کلام معجز نظام تفاوت میان اسلام و ایمان معلوم شد و نیز معین گشت که شرط اسلام چیست

و نیز در کتاب امالی طوسی علیه الرحمة از حسین بن مصعب مسطور است که گفت از حضرت صادق سلام الله علیه شنیدم می فرمود: (مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَحَبَّ مُحِبَّنَا لَا لِعَرَضٍ دُنْيَا يُصِيبُهَا مِنْهُ وَ عَادَى عَادُونَنَا لَا لِأَحْنِهِ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ مِثْلُ رَمْلِ عَالِجٍ وَ زَبَدِ الْبَحْرِ غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ) یعنی هر کس دوست بدارد ما را خالصا لوجه الله و دوست بدارد دوست ما را نه بسبب غرض دنیوی که از آن بهره یاب شود و دشمن بدارد دشمن ما را نه بسبب کینه که در میان او و وی باشد و آن گاه چون روز قیامت در آید و او بیاید در حالتی که گناهان او باندازه ریگزار و شماره ریگ عالج باشد که موضعی است در بادیه و باندازه کف دریا باشد خداوند گناهان او را می آمرزد.

در آن کتاب مسطور است که محمد بن مثنی ازدی گفت از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم می فرمود: (نَحْنُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ)

عَزَّ وَجَلَّ)، مائیم سبب و واسطه میان شما و خدای عزّ و جلّ یعنی بدون ما بخدای تعالی راه نمی یابید.

و دیگر در آن کتاب مسطور است که معتّب مولای ابی عبدالله علیه السلام گفت از حضرت شنیدم با داود بن سرحان می فرمود:

(يَا دَاوُدُ أبلغِ مَوَالِيَّ عَنِّي السَّلَامَ وَأَنِّي أَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَمَعَ مَعَ آخَرَ فَتَدَاكَرَا أَمْرَنَا فَإِنَّ ثَالِثَهُمَا مَلَكٌ يَسْتَتَغْفِرُ لَهُمَا وَ مَا اجْتَمَعَ اثْنَانِ عَلَيَّ ذِكْرُنَا إِلَّا بَاهَى اللَّهُ تَعَالَى بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ فَإِنِ اجْتَمَعْتُمْ فَاشُدُّوا تَغْلُوا بِالذِّكْرِ فَإِنَّ فِي اجْتِمَاعِكُمْ وَ مَذَاكِرَتِكُمْ إِحْيَاءَنَا وَ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَنَا مَنْ ذَاكَرَ بِأَمْرِنَا وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا)

ای داود سلام مرا بدوستان من برسان و من همی گویم خداوند رحمت کند بنده را که با دیگری انجمن کند و از امر ما و ولایت و خلافت و وصایت و جلالت و مراتب ما یاد نماید چه در این حال سوّمی ایشان فرشته ایست که از بهر ایشان خواهش آمرزش نماید و هرگز دو تن فراهم نشوند بر ذکر مناقب و مدایح ما جز این که خداوند تعالی بر فرشتگان بسبب ایشان مباهات فرماید پس هر وقت اجتماعی ورزیدید بیاد ما و ذکر مناقب و مجالس ما اشتغال جوئید چه در اجتماع ورزیدن و مذاکرات نمودن شما احیای امر ما می شود و بهترین مردمان از پس ما کسی است که مذاکره امر ما را نماید و بیاد کردن ما مردم را بخواند .

و نیز در آن کتاب از معاویه صیداوی مسطور است که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: (مَا يَمْنَعُكُمْ إِذَا كَلَّمَكُمُ النَّاسُ أَنْ تَقُولُوا لَهُمْ ذَهَبًا مِنْ حَيْثُ ذَهَبَ اللَّهُ، وَ اخْتَرْتَنَا مِنْ حَيْثُ اخْتَارَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ اخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَنَا آلَ مُحَمَّدٍ فَنَحْنُ مُتَمَسِّكُونَ بِالْخَيْرَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ) چه باز می دارد و مانع می شود شمارا که چون مردمان با شما از در مکالمت در آیند یعنی با شما احتجاج و مشاجرت ورزند که از چه باین راه و این طریقه می روید یا گویند بچه راه و طریقه هستید بگوئید می رویم از آن جا که خدای می رود و اختیار می نمائیم آن چه خدای اختیار فرموده است همانا خدای سبحانه اختیار فرموده است محمد صلی الله علیه و آله را و ما اختیار

نموده ایم آل محمد صلوات الله عليهم را و ما متمسك هستيم بآنان كه خدای ایشان را اختيار فرموده است .

و هم در آن كتاب مسطور است كه سماعة بن مهران در خدمت حضرت صادق عليه السلام تشرف يافت فرمود : ای سماعه شريفترين مردمان كيست عرض كردم مايمم باين رسول سماعة مي گويد چون اين سخن بعرض رسانيدم آن حضرت چنان غضبناك شد كه چهره مبارکش چون گل سرخ شد آن گاه راست بنشست چه از آن پيش تكيه كرده بود و فرمود: (يا سماعة من شر الناس) ای سماعه بدترين مردم كيست .

عرض كردم سوگند با خدای دروغ با تو نگفتم ای پسر رسول خدا ما نزد اين مردم بدترين مردميم چه ایشان ما را كافر و رافض مي نامند آن حضرت بمن نظر افكند پس از آن فرمود: (كيف بكم إذا سيق بكم إلى الجنة و سيق بهم إلى النار فينظرون إليكم و يقولون)، چگونه باشيد شما گاهي كه شما را بسوی بهشت برانند و آنان را بطرف دوزخ كشانند و ایشان كه بجانب دوزخ روانند از در حسرت و افسوس بشما نظاره كنند و گویند : (ما لنا لا نرى رجلاً كنا نعدّهم من الأشرار)، چيست ما را كه نمی بينيم آن مردمی را كه ما ایشان را از اشرار می شمرديم .

يعنی آنان را كه در دار دنيا از اشرار می خواندیم و سزاوار دوزخ می دانستيم از چه روی حالا كه ما بدوزخ می شويم ایشان را با خود نمی بينيم و بعد از قراءت اين آيه مباركه فرمود: (يا سماعة بن مهران ، إنه و الله من أساء منكم إساءة مشينا إلى الله يوم القيامة بأقدامنا فنشفع فيه فنشفع ، و الله لا يدخل النار منكم عشرة رجال ، و الله لا يدخل النار منكم خمسة رجال ، و الله لا يدخل النار منكم ثلاثة رجال ، و الله لا يدخل النار منكم رجل واحد ، فتنافسوا في الدرجات و اكمدوا عدوكم بالورع)

ای سماعه بن مهران بدرستی كه سوگند بخداوند هر كس از شما مرتكب

عملی سوء بشود ما در روز قیامت با قدم های خودمان بحضرت یزدان روان شویم و درباره او شفاعت کنیم و شفاعت ما پذیرفته شود سوگند با خدای درون آتش نشود از شما ده تن سوگند با خدای آتش اندر نیاید از شما پنج تن قسم بخدا داخل آتش نشود از شما سه تن سوگند با خدای درون آتش نشود از شما یکتن پس برای ادراک درجات عالیه و سپردن معارج متعالیه راغب و شایق شوید و دشمنان را به نیروی ورع باندوه دل گداز در افکنید .

راقم حروف گوید اگر بتامل در این حدیث و امثال این حدیث بنگرند معلوم می دارند که این گونه مطالب نیز از شمار اعجاز است چه از درون مخاطب چون مستحضرنند این گونه پرسش فرمایند تا آن گونه پاسخ بیارایند و شیعیان خود را نیز بچنین رحمت شامل و دولت کامل که بجمله از طفیل وجود مسعود خود این امامت و ولایت است بیگاهند و مسرور و مفتخر گردانند

و نیز در امالی صدوق علیه الرحمة از عبدالله بن سنان مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: (إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَكَلْنَا اللَّهَ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَا اللَّهَ أَنْ يَهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ) چون روز قیامت فرارسد خدای تعالی ما را موکل فرماید که بحساب شیعیان خود بازرسیم پس اگر حق الله برایشان باشد خواستار می شویم تا برای ما ببخشد پس آن برای ایشان است و آن چه برای ماست آن هم برای ایشان می باشد آن گاه حضرت ابی عبدالله علیه السلام این آیه شریفه را قرائت فرمود: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) ، بدرستی که بازگشت ایشان بسوی ماست و حساب ایشان بر ماست و از این معنی باز رسانید که تفسیر آیه شریفه این است که بازگشت و حساب شیعیان ایشان با ایشان است.

در امالی ابن شیخ طوسی ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی قدس الله روحهما از محمد بن عبدالرحمان ضبّی مروی است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه اللام شنیدم می فرمود: (وَلَا يَتَنَا وَلَا يَتَنَا وَاللَّهِ الَّتِي لَمْ يُعِثْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِهَا)، یعنی ولایت و دوستی ما آن ولایت خدائی است که هیچ پیغمبری هرگز انگیزته

نشد مگر بآن یعنی جز با قبول، ولایت ما مبعوث نگردید

در کتاب ریاض الشهداء مسطور است که عبدالله بن مبارک مفتی خراسان آن حضرت را باین شعر مدح نموده است :

أنت يا جعفر فوق المدح والمدح عناء \*\*\* أما الأشراف أرض و لهم أنت سماء

جاء حدّ المدح من قد ولدته الانبياء

و هم در آن کتاب و بحار الانوار و اغلب کتاب اخبار از مالک بن انس مروی است که گفته است (مَا رَأَتْ عَيْنٌ، وَ لَا سَمِعَتْ أُذُنٌ، وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ أَفْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ)، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی ندیده و در دل هیچ يك از نوع بشر خطور ننموده است که از جعفر صادق علیه السلام افضل و فزون تر و برتری در تمامت جهان آمده باشد.

و نیز صاحب ریاض الشهداء می نویسد هیچ سندی برای افضلیت آن حضرت از آن برتر و بهتر نتواند بود که جمعی کثیر از اصحاب معالی نصابش در تمامت علوم بر تمامت علمای عصر و دانشمندان روزگار برتری یافته با مشاهیر ائمه سنت و جماعت بمنظرت و مباحثت پرداخته تفوق و تقدّم گرفتند چنان که مناظرات مؤمن الطاق با ابوحنفیه مشهور و معروف است و از این بعد بخواست خدای تعالی در مقام خود مسطور شود .

صاحب حبیب السیر می نویسد مکارم ذات و محاسن صفات امام جعفر علیه السلام مانند پرتو آفتاب از فلك اخضر سمت انتشار گرفته و وفور کرامات و خوارق عادات آن مهر سپهر امامت بسان فیض سحاب در بسیط غبرا صفت اشتها پذیرفته ضمیر مطهرش مظهر علوم دینیه بود خاطر منورش مهبط انوار معارف یقینیه حقایق آیات بینات کلام الهی از تحریر دلپذیرش مقرر و دقایق کلام معجز نظام حضرت رسالت از تقریر بی نظیرش مفسّر حقیقت ، امامتش نزد کافه علماء امم مسلم و وجود فایض الجودش پیش عامه اولاد بنی آدم مکرم و این شعر را در مدح آن حضرت گوید :

ص: 91

محیط جمله کمالات جعفر بن محمد \*\*\* که بهر کسب فضایل نمود سلب علائق

لوای مرحمت او پناه اهل سعادت \*\*\* خلال مکرمت او ملاذ جمله خلایق

کلام او ز حدیث آمده است مخبر صادق \*\*\* زبان او ز کلام خدای گفته حقایق

بالجمله السنه اهل روزگار از مخالف و موافق در مدح فضائل و مناقب و مآثر این حضرت ناطق و متفق و کتب سیر و اخبار و احادیث و آثار بذکر محاسن اخلاق و معالی آثارش مبسوط و مزین است اگر کسی بخواهد برخی از آن جمله را در حیّز تحریر در آورد در هزاران هزار سال اندکی از بسیار را نتواند و از عهده بر نیاید .

### **بیان علوم و مفاخر حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام**

علوم ائمه اطهار را جز ایزد علام نداند و معیار دانش و میزان بینش ایشان را جز آفریننده بینش و دانش گذارش نتواند کرد، تمامت علوم و معلومات مخلوق خالق ارضین و سموات از سیلان امطار و جریان بحار علوم این بحور بی کران و کنار است و عجب این که این وجودات مقدسه مطهره با این که صفحه جهان را از بروز و ظهور علوم و فنون جلیله خود بیاکنده اند و باخبر و آثار خویش افتخار داده اند ایشان را صادق و مصدق خوانند چون کسی بدقت بنگرد همین نام شریف و لقب گرامی که از روی حقیقت و صحت و متفق علیه طوایف بریت و اصناف خلیقت است از تمامت معجزات انبیاء و اولیاء بزرگ تر است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

همانا بحسب تقاضای وقت و مناسبت احوال روزگار آن چند علوم و فنون که از حضرت صادق علیه السلام نمایش گرفت از هیچ يك از انبیاء و اولیاء در هیچ زمان گذارش ننمود و چون بجمله از روی صدق و راستی و حقیقت بود جدّ بزرگوارش برای اثبات حق و افزودن علامات جلالت و نبالت آن حضرت و رغم انف ارباب مخالفت، و تمیز از جعفر کذاب صادقش نام کرد و دفاتر ایام را بفنون علوم و اخبار صدق آثارش مشکفام گردانید

و لطف مطلب در این جا است که در میان ائمه هدی سلام الله علیهم این حضرت والا منقبت را که به بسط علوم و بث اخبار و نشر آثار امتیاز و ازدیادی از روی حکمت دارد باین لقب مبارك بنامید و بر روی مخالف و مؤالف بانك بر کشید که چشم باز کنید و گوش برگشائید و با دقت نظر و فکر عمیق بنگرید که این وجود مبارك را که منبع این همه علم و اخبار است باین لقب ملقب می دارم تا آن چه که توانید از راه دوستی و امتحان یا دشمنی و استهان کوشش نمائید تا اگر دست یافتید با بتفحص و تجسس کامل نیرومند شدید يك خبر یا يك حدیث او را ضعیف شمارید آن وقت بر مطلوب خود نایل شده اید یا از تمامت علوم او بر یکی از مقالاتش توانستید ایرادی صحیح بنمائید بر مقصود خود فایز هستید چه اگر دیگر کسان دارای صد هزاران هزار يك این مآثر باشند از تکذیب مکذّب و طعن و همز و لمز اعدا بلکه از معارضه احبّآ آسوده نتوانند زیست .

بار خدایا این وجود مبارك را چگونه بیافریدی و در این نور مجسم و روح مجرد چه ودیعت ها نهادی که طبقات آسمان و صفحات زمین را گنجایش برخی از آن میسر نیست ذلك فضل الله وما ذلك علی الله بعزیز

چنان که در بحر الجواهر و تذکرة الائمة و اغلب کتب تواریخ و اخبار مروی است که مذهب جعفری بآن حضرت منسوب است و اختلاف مذاهب و ائمه اربعه اهل سنت و بدعت های ایشان در زمان آن حضرت و اندک زمانی بعد از آن حضرت

نمایش گرفته و در ایام منصور دوانقی دوم خلیفه بنی عباس نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه مکتبی و معروف بابی حنیفه کوفی که اهل سنت او را امام اعظم می خوانند و از جمله تلامذه حضرت صادق سلام الله علیه و از ائمه اربعه اهل سنت است و در مراتب فقه و علم نامدار و محل وثوق سنیان است، همواره آب وضوی حضرت صادق سلام الله علیه را گرفته با خود می داشت و بهر بیماری می داد شفا می یافت

منصور خلیفه از کمال بغض و حسد و عداوت که نسبت بآن حضرت داشت ابوحنیفه را بمال و جاه و اعتبار روزگار بی اعتبار بفریفت و در برابر آن حضرت باز داشت تا قیاس و رأی و اجتهاد و استحسان عقلی را قرار داد نموده فتاوی بسیاری در دین داده مذهب اهل سنت را بسطی عظیم بداد و منصور خلیفه مقرر ساخته بود که هر کس نزد ابوحنیفه شود و از مسئله پرسش نماید يك اشرفی از کار گذاران خلافت بستاند و هر که بحضرت جعفر صادق علیه السلام شود يك اشرفی از وی ماخوذ دارند ازین روی امر ابی حنیفه رونقی بی رونق بگرفت

اما معذالك پوشیده فتوی می داد که نصرت و معاونت زید واجب است و او را امام می دانست و همیشه منصور و امثال او را از خلفای بنی عباس بظلم و فسق منصوب می داشت و ایشان را انکار می نمود تا گاهی که منصور او را از درجه اعتبار بیفکند و بحبس در انداخت و در محبس بزیست تا بدیگر جهان روی نهاد و مزاح و مطایباتی که در میان او و مؤمن الطاق اتفاق افتاد در مقام خود مسطور می شود.

در تذكرة الأئمة مسطور است که ابوحنیفه زیدی مذهب بود و از اصول و فروع خودش مذهب اهل سنت را بسط عظیمی بداد و می گفت باید مال را نزد زید برد و او باید خروج کند و خروج بر این دزد متقلّب که نام امامت را بر خود بسته یعنی منصور دوانقی و امثال او از بنی أمیه و بنی عباس واجب است مشهور است که وقتی زنی نزد ابوحنیفه آمد که توفتوی دادی که پسر من با محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسن خروج نمایند و با منصور جنگ بورزند اینک پسر من خروج کرد و کشته شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر من بودم و ابوحنیفه همه وقت در حقّ



منصور و امثال او از بنی اُمیّه و بنی عباس می گفت اگر این جماعت مسجدی بنیان کنند و مرا فرمان دهند تا آجر آن را بشمار گیرم بشمارم چه این جماعت فاسقند و مردم فاسق سزاوار امامت نیستند

معلوم باد که در تفسیر کشف در تفسیر آیه شریفه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) مرقوم است که این آیه مبارکه بر آن دلالت دارد که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت دارد آن کس که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسقی گواهی دهد شهادتش مردود است و اطاعتش واجب و خبرش مقبول نیست و نتواند مردمان را امام نماز باشد

از ابن عیینه منقول است که می گفت خدای تعالی هرگز ستمکار را دوست نمی دارد و امام نمی گرداند و چگونه جایز است که ظالم را بامامت برآورد و حال آن که تکلیف امام دفع ظلم است پس اگر ظالم را نصب فرماید چنان باشد که خود مرتکب ظلم شده باشد و بیضاوی در تفسیر خود از روی انصاف رفته و گوید اگر کسی يك وقت ظالم بوده صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه مبارکه بر آن دلالت نماید که پیغمبران باید پیش از بعثت و بعد از بعثت معصوم باشند و هم چنین ائمة می باید معصوم باشند خواه پیش از امامت یا بعد از امامت و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل احوال زید شهید علیه الرّحمة بداستان ابو حنیفه اشارت رفت

در کتاب کشف الغمّه و بحار الأنوار و تذکرة الحفاظ ذهبی و بعضی کتب دیگر از صالح بن اسود مسطور است که از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمّد علیهما السلام شنیدم می فرمود: (سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّهُ لَا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي بِمِثْلِ حَدِيثِي) ، پرسید از من پیش از آن که نیابید مرا چه هیچ کس بعد از من حدیث نمی کند شما را مانند حدیثی که من میرانم . راقم حروف گوید در حقیقت آن حضرت خبر از آینده و قوت خلفای بنی عباس و انزوای ائمة هدی و زمان نقیّه می دهد

و هم در بحار الأنوار مسطور است که نوح بن درّاج با ابن ابی لیلی گفت

آیا تو سختی را که گفته باشی یا حکومتی را که رانده باشی برای قول احدی متروک داشته باشی گفت ننموده ام مگر برای يك مرد گفتم آن کیست گفت جعفر بن محمد سلام الله علیهما است .

و هم در آن کتاب و بعضی کتب دیگر از عمرو بن ابی مقدم مروی است هر وقت به جعفر بن محمد علیهما السلام به نظر می کنم می دانم از سلاله پیغمبران است و کتب احادیث و حکمت و زهد و موعظت از کلام آن حضرت خالی نیست که همی گویند و نویسند قال جعفر بن محمد : قال جعفر الصادق . و آن حضرت را نقاش و ثعلبی و قشیری و قزوینی در تفاسیر خود یاد کرده اند یعنی از تفاسیر و احادیث آن حضرت مسطور داشته اند.

و در کتاب حلیة و ابانة و اسباب النزول و ترغیب و ترهیب و شرف المصطفی و فضائل الصحابة و در تاریخ طبری و بلاذری و خطیب و مسند ابی حنیفه و آلکالی و قوة القلوب و معرفة علوم الحدیث از آن حضرت نگارش اخبار و احادیث و تأویل و تفسیر و علوم و فنون داده اند و قد روت الامة باسرها عنه دعاء ام داود : و دعای ام داود را تمامت امت از مخالف و مؤالف از آن حضرت نقل کرده اند و چنین مصنفین و مؤلفین و مفسرین بزرگ روزگار هر مطلبی را که خواهند بسند قاطعی مستند دارند بجعفر بن محمد علیهما السلام استناد می جویند

و هم در بحار الأنوار مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود : (إِنِّي أَتَكَلَّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِي مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرُجُ) ، بدرستی که من بر هفتاد وجه تکلم می نمایم و برای من از تمامت آن ها مخرج است .

و هم در یازدهم بحار و بعضی کتب دیگر مسطور است که از آن حضرت از احوال محمد بن عبد الله بن الحسن پرسیدند فرمود : (مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ، وَلَا مَلِكٍ، إِلَّا وَهُوَ فِي كِتَابٍ عِنْدِي)، یعنی : مصحف فاطمة (وَاللَّهِ مَا لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فِيهِ إِسْمٌ)، هیچ پیغمبر و هیچ وصی پیغمبر و هیچ پادشاهی نیست جز این که اسمش در آن کتاب یعنی مصحف فاطمه علیها السلام که نزد من است ثبت است سوگند باخدای

برای محمد بن عبدالله در آن کتاب اسمی نیست یعنی او را در زمره این سه طبقه نامی نیست اما تواند بود که نامش ثبت شده باشد.

و هم در کتاب بحار الانوار و ریاض الشهاده و بعضی کتب دیگر و کشف الغمّه از عبد الاعلی و عبیده بن بشر مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام ابتداء یعنی بدون این که کسی عرض کند فرمود: (والله انی لأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ)، قسم بخدای من عالم هستم بآن چه در آسمان ها و آن چه در زمین و آن چه در بهشت و آن چه در آتش است و آن چه بوده است و آن چه خواهد بود تا روز قیامت .

آن گاه آن حضرت خاموش شد و از آن پس فرمود: (أَعْلَمُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْظُرُ إِلَيْهِ هَكَذَا)، این جمله را از کتاب خدای می دانم و نظر می کنم بکتاب خدای این چنین پس کفّ مبارک را منبسط ساخته و فرمود خدای تعالی می فرماید: « فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ »، یعنی بیان و توضیح و روشنی هر چیزی در آن است .

معلوم باد چنان می نماید که سکوت و فرمایش دوم امام علیه السلام بر رعایت حال مخاطب و مراتب ایمان و ایقان او یا مراعات تقیه است و خدای بحقیقت امر اعلم است .

و هم در بحار الانوار از مالک بن انس مروی است (مَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ أَفْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَضْلًا وَعِلْمًا وَعِبَادَةً وَرِعًا)، و این حدیث باندک تفاوتی مذکور شد .

و هم در آن کتاب و بعضی کتب دیگر مسطور است که حفص بن غیاث هر وقت از آن حضرت حدیث می نمود می گفت ( حَدَّثَنِي خَيْرُ الْجَعْفَرِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ).

و نیز ذهبی در جلد اول تذکرة الحفاظ گوید «الامام ابو عبدالله جعفر صادق علوی مدنی» یکی از بزرگان نامدار و اعلام روزگار و پسر دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است از جدش قاسم و پدرش حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیهما و از عبدالله ابن ابی رافع و عروة بن الزبیر و عطاء و نافع و جماعتی حدیث می فرمود و مالک و هر دو سفیان و حاتم بن اسماعیل و یحیی القطان و ابو عاصم نبیل و خلقی کثیر از

آن حضرت روایت داشتند و ظاهر چنان می نماید که سهل بن سعد ساعدی را ملاقات فرموده باشد

یحیی بن معین و شافعی در احادیث آن حضرت وثوق داشتند و آن حضرت را توثیق نمودند و ابوحنیفه می گفت ما رأیت افقه من جعفر بن محمد، و ابو عاصم از آن حضرت روایت می کرد که فرمود پدرم مرا حدیث کرد که عمر گفت ندانم با مردم مجوس چکنم عبدالرحمن بن عوف برخاست و بایستاد و گفت از رسول خدای صلی الله علیه و اله شنیدم می فرمود: (سُئُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ) با مردم مجوس همان سنت بورزید که با اهل کتاب بجای می آورید .

در مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه می گوید از علمای اعلام و ائمه مانند مالک بن انس و شعبه بن الحجاج و سفیان ثوری و ابن جریج و عبدالله بن عمرو و روح بن قاسم و سفیان بن عیینه و سلیمان بن بلال و اسماعیل بن جعفر و حاتم بن اسماعیل و عبد العزیز بن حجار و وهب بن خالد و ابراهیم بن طهمان از آن حضرت روایت داشتند

و نیز در بحار و کشف الغمّه از سوره بن کلیب مروی است که زید بن علی علیهما السلام با من فرمود از کجا دانستید که صاحب شما یعنی امام جعفر صادق بآن جلالت و مرتبت و فضل و علم است که شما باز می شمارید؟ گفتم همانا بر خبیر دانشمند فرود آمدی زید گفت بازگو تا چیست گفتم ما در زمان برادرت محمد بن علی علیهما السلام در حضرتش می شدیم و پرسش می نمودیم و آن حضرت می فرمود: (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ)

یعنی جواب آن حضرت و احادیث آن حضرت بر این شیمت بود تا گاهی که وفات فرمود پس بخدمت شما آل محمد صلی الله علیه و اله روی نهادیم و تواز آن جمله بودی که بخدمتش در آمدیم و در آن چه از شما پرسش نمودیم از پاره خبر دادید و از بعضی جواب ندادید و از تمامت سؤالات پاسخ نیاوردید تا گاهی که در حضرت برادر زاده ات جعفر علیه السلام مشرف شدیم و آن حضرت با ما فرمود چنان که پدرش می فرمود

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله وقال الله تعالى)، زيد بن علي عليه السلام چون این سخن بشنید تبسم فرمود و گفت سوگند با خدای اگر چنین می گوئی همانا کتب علی یعنی امیر المؤمنین علیه السلام نزد وی است .

راقم حروف گوید همین سخن جناب زید که کتب آن حضرت نزد این حضرت است برای دلالت امامت و مراتب فضایل و جلالت آن حضرت کافی است چه این گونه ودایع امام جز نزد امام دیگر نتواند بود .

و نیز در یازدهم بحار الانوار از کافی مسطور است که سعدان بن مسلم روایت نموده است که چون حضرت ابی عبد الله علیه السلام بحیره قدوم فرمود بر دابه خود بر نشست و به خورنق راه گرفت و فرود آمد و در سایه دابه خود بنشست و غلام سیاه آن حضرت در خدمتش حضور داشت و در آن جا مردی از اهل کوفه بود که درخت خرمائی خریده بود آن مرد از غلام پرسید این مرد کیست غلام گفت جعفر بن محمد علیهما السلام است آن مرد طبق خرمائی ضخیم و درشت بیاورد و در حضور مبارکش بگذاشت آن حضرت بآن مرد فرمود چیست این؟ عرض کرد برنی است فرمود در این شفاء است آن گاه نظر بسابری افکنند و فرمود: چیست این؟ گفت سابری است فرمود: «هذا عندنا البيض» این در نزد ما بیض است .

آن گاه از مشان سؤال کرد و فرمود این چیست؟ آن مرد عرض کرد مشان است فرمود: «هذا عندنا ام جرزان» این نزد ما ام جرزان است یعنی باصطلاح و لغت ما چنین است و نظر فرمود به صرفان و گفت چیست این؟ آن مرد عرض کرد صرفان است فرمود: «هو عندنا العجوة وفيه شفاء» این نزد ما عجوه است و در آن شفاء است

در مجمع البحرين مسطور است که در حدیث وارد است (خَيْرُ تُمُورِكُمْ الْبُرْنِيُّ) بهترین انواع خرماهای شما برنی است و برای خوب ترین اقسام تمر است و برنیه بفتح اول ظرفی است سفالین و معروف و سابری يك نوع از جامه لطیف و رقیق است که در شاپور که نام موضعی است در شیراز و معرّش سابری است درست می نمایند

و مشان نوعی است از خرما و در حدیث وارد است (الْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ)، و آن نوعی است از بهترین انواع خرما که بسیاهی رنگش مایل است و از خرمائی است که پیغمبر صلی الله علیه و اله در مدینه غرس فرموده و در ختش را لینه نامیده اند

صاحب مجمع البحرین می گوید بعضی گفته اند که مراد از این که فرموده عجوه از بهشت است مشارکت آن با میوه های بهشت در باره آن چه در آن مقرر شده است از شفاء و برکت بدعای آن حضرت صلی الله علیه و آله نه این که نفس میوه های بهشت اراده شده باشد زیرا که ما حالت استحاله را در این عجوه مشاهده می نمائیم چنان که در دیگر اطعمه می بینیم و نیز آن صفات و نعوت که در میوه های جنت وارد است در عجوه نیست

و در حدیث حضرت صادق علیه السلام رسیده است (إِنَّ نَخْلَةَ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِنَّمَا كَانَتْ عَجْوَةً، وَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ، فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ عَجْوَةً، وَ مَا كَانَ مِنْ لُقَاطٍ فَهُوَ لَوْنٌ) یعنی نخله مریم علیها السلام عجوه بود و از آسمان فرود آمد پس هر چه از اصل و بیخ آن باشد عجوه است و آن چه از لفاظ آن باشد لون است و لون نوعی و جنسی است از تمر پست پاره افاضل گفته اند این کلام از امام نازل منزله مثل است و مقصود این است که هر چه از امام که فرزند رسول خدای و دارای علم رسول الله است تراوش کند بخیر و صواب است و آن چه از دیگران نمایش گیرد لقاط یعنی فرو افتاده و پست است .

و دیگر در بحار الانوار از منقروی مروی است که علی بن غراب چون از جعفر بن محمد علیها السلام حدیث راندی گفتی حَدَّثَنِي الصَّادِقُ أَنَّ گاه گفتی عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام.

و هم در آن کتاب از جناب عبد العظیم حسنی علیه التحية و التسليم از ابو جعفر ابن محمد بن علي رضا از پدرش از جدش عليهم السلام مروی است که عمر و بن عبید بصری در حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه در آمد و سلام داد و بنشست آن گاه این آیه مبارکه را تلاوت کرد (الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْاِثْمِ) ، آنان که از گناهان بزرگ

دوری می کنند پس از آن از معنی کبائر پرسید امام جعفر علیه السلام جوابش باز فرمود عمر و بن عبید بیرون شد و چنان همی بگریست که ناله اش بلند گشت و همی می گفت سوگند با خدای هر کس برای خویش سخن و تفسیر نماید و با شما در فضل و علم منازعت جوید بهلاکت رسد إلى آخر الخبر

در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که وقتی نوح بن درّاج با ابن ابي لیلی گفت آیا هرگز سخنی را که رانده باشی یا حکومتی که نموده باشی بقول هیچ کس متروک داشته یعنی بقول مجتهد و عالم دیگر از آن چه خود گفتی و حکومت راندی روی برتافته باشی گفت ننموده ام مگر بقول یک مرد گفت آن مرد کدام است گفت جعفر بن محمد علیهما السلام است.

و هم در آن کتاب از حماد بن عیسی از آن حضرت سلام الله علیه مروی است (وَقَالَ لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ حَدٌّ وَ فِي رِوَايَةٍ أَرْبَعَةُ آلَافٍ بَابٍ) فرمود برای نماز چهار هزار حدّ است و در روایتی دیگر فرمود برای نماز چهار هزار باب است

و هم در آن کتاب از ابو بصیر مروی است که حضرت ابي عبدالله علیه السلام می فرمود (كَانَ سُلَيْمَانُ عِنْدَهُ إِسْمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ وَ لَوْ كَانَ الْيَوْمَ لَأَحْتَاجَ إِلَيْنَا).

یعنی چنان بود که نزد سلیمان علیه السلام آن اسم اکبر الهی بود که هر وقت بواسطه آن دعائی کردی قرین اجابت شدی و هر وقت بواسطه آن در حضرت احدیت سؤالی و خواهشی نمودی بدو عطا شدی و با این همه مراتب اگر امروز زنده بودی بما و علوم ما نیازمند بودی .

و نیز در مناقب ابن شهر آشوب سند بصفوان بن یحیی می رسد که حضرت صادق علیه السلام می فرمود : (وَ اللَّهُ لَقَدْ أُعْطِينَا عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ)، سوگند با خدای علم اولین و آخرین را بما عطا کردند مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد فدای تو شوم آیا علم غیب نزد شماست فرمود : (وَيُحَاكُ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ)

وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ وَيُحَكِّمُ وَسَعُوا صُدُّورِكُمْ وَتَبَصَّرَ أَعْيُنِكُمْ وَلَتَعِ قُلُوبُكُمْ فَنَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ وَلَنْ يَسَعَ ذَلِكَ إِلَّا صَدْرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ قَوِيٌّ قُوَّتُهُ كَقُوَّةِ جِبَالٍ تَهَامَهُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَوِ ارْزُدْتُ أَنْ أُحْصِيَ لَكُمْ كُلَّ حَصَاةٍ عَلَيْهَا لَأَخْبِرَنَّكُمْ وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْحَصَى يَلِدُ إِيلَادًا كَمَا يَلِدُ هَذَا الْخَلْقُ وَاللَّهُ لَتَبَاغِضُونَ بَعْدِي حَتَّى يَأْكُلَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا

بدرستی که من بآن چه در پشت پدران و زهدان مادران است دانا هستم یعنی بآن چه متولد می شود خبر دارم و یحکم وسعت و گنجایش دهید سینه های خود را یعنی در اخبار و آیات و عزت و جلالت مقام اهل بیت دچار شک و شبهت نشوید و سینه خود را تنگ نسازید و دیده بینش برگشائید و با دل دانشی دریابید همانا مائیم حجت خدای تعالی در تمامت آفریدگان خدای و این جمله را جز آن سینه هر مؤمنی که نیروی حمل و برتافت آن چون قوت جبال تهامه باشد گنجیدن نگیرد مگر باذن خدای تعالی سوگند با خدای اگر بخواهم تمامت ریگ های جبال تهامه یا جمله ریگ هایی را که بر زمین است از بهر شما احصا نمایم چنان کنم همانا هیچ روز و شبی سپری نشود مگر این که ریگ ها تولید نمایند چنان که این مخلوق تولید کنند و سوگند با خدای هر آینه با هم ببغض و دشمنی پس از من کار کنید چندان که پاره از شما پاره دیگر را بخورد.

معلوم باد که تراوش این گونه کلمات و دعوی این گونه مراتب و مقامات جز از کسی که دارای معارج امامت و مدارج ولایت و عالم بما کان و مایکون و ظاهر و باطن و صورت و معنی باشد ممکن نیست چه در زمان آن حضرت و وجود جماعتی بزرگ از مخالفین و مدعیان امور خلافت و امامت و تسلط و اقتدار و عداوت و مباینت فرمانگذاران روزگار و آن گونه تفتیش و تفحص و کنجکاوی و بغض اغلب علماء و فقهای عصر و امتحان بیشتر اصحاب و همز و لمز و غمز و کنایه و اشاره معاصرین چگونه می توان این گونه عنوان فرمود .

آری چون اصحاب این حضرت ولایت آیت هر یکی بحسب ادراک و استعداد



و فهم و اندازه خود همه وقت و همه روز معجزات و خوارق عادات و اخبار از مغیبات و صدق آن را از آن حضرت آن چند مشاهده کرده اند که در صدق و صحت آن یقین کرده اند باستماع این گونه کلمات مفتخر و مباهی و شادکام می شده اند و از این گونه آثار و اخبار توان دانست که حالت صدق و جلالت آن حضرت بچه پایه است که در زمان شرافت بنیان خود آن حضرت الی الان صفحه آفرینش از قال الصادق آکنده و معضلات مسائل و مشکلات احکام از بیانات و افیه اش روشن و نماینده و اعراق علوم و اعصاب فنون بتوسل باین لقب گرامی و حضرت نامی بالنده و نازنده می باشد.

چه کسان با چه بسیار دید به و عنوان و چه فضائل و فنون و علوم و صنایع و بدایع بیامدند و مردمان را بمعلومات و مصنوعات و مطنونات خویش فریفته ساختند و دگان ها برگشودند و بساط ها بچیدند و متاع ها بنمودند و نمایش ها بیفزودند لکن چون خواستند از مقامات و مراتبی که خود داشتند برتری جویند و مدعی پاره مسائل که بیرون از مقام غیر معصوم است بشوند آوای کوس رسوائی ایشان به فلک آنوس رسید و کله مفاخرت و مباهات ایشان منکوس افتاد و معنی (وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا) مشهود آمد.

و هم در آن کتاب از بکر بن اعین مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام اندام مبارکش را همی مقبوض داشت و فرمود: ای بکیر (هَذَا وَ اللَّهُ جِلْدُ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَذِهِ وَ اللَّهِ عُرْوَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَذَا وَ اللَّهُ لَحْمُهُ وَ هَذَا عَظْمُهُ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الدُّنْيَا وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْآخِرَةِ)

این است سوگند با خدای پوسر رسول خدای و این است سوگند با خدای عروق رسول خدای و این است سوگند با خدای گوشت رسول خدای و این است سوگند با خدای استخوان رسول خدای و بدرستی که من می دانم هر چیزی را که در آسمان ها است و عالم هستم بآن چه در زمین است و می دانم آن چه را که در دنیا است و دانا هستم بهر چه در آخرت هست، در این وقت آن حضرت آثار تغییری در پاره

پس فرمود: ای بکیر من این جمله را از کتاب الله می دانم چنان که می فرماید: (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)، همانا چون پاره کسان را آن وسعت و گنجایشی نیست که بتوانند حمل این گونه مراتب و مقامات را نمایند و چنان دانند که مخلوق را این رتبت نتواند حاصل شد و چون این دعوی ها را بشنوند متحیر و دیگرگون می شوند آن حضرت برای تسکین ایشان این عنوان را فرمود و حصول این علوم و مراتب را باخذ از کتاب خدای معلّق داشت و حال این که نزد ارباب بینش و دانش هیچ تفاوت نخواهد داشت چه دانستن چنین علوم از کتاب خدای نیز جز برای این انوار طیّبه حاصل نتواند شد با این که کتاب الله ناطق خود ایشان هستند و کتاب خدای نیز بلسان معجز نشان ایشان تراوش و نمایش گرفته است و چه علوم جلیله در حضرت ایشان است که در کتاب آسمانی نیست چه کتاب آسمانی حامل علمی است که محتاج الیه مخلوق عصر است چنان که در اخباری که بمصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها راجع است مشهود و از این پس مکشوف می شود .

و نیز در مناقب مسطور است که مردی زندیق از ابو جعفر احوّل از این قول خدای تعالی در سوره نساء (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) یعنی پس اگر بترسید که عدالت نکنید پس یکی پس از آن خدای تعالی در همین سوره مبارکه می فرماید (لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ)، و هرگز نتوانید که عدالت کنید میان زنان پرسش کرد کنایت از این که ظاهر این دو آیه با یکدیگر مابین است و بین القولین فرق است جعفر احوّل برای جواب مهلت خواست و در خدمت حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود

فرمود: اما قول خدای تعالی: (فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَعْدِلُوا)، مقصود در نفقه است و اما قول خدای: (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا)، مقصود آن است که ما بین ایشان نتوانید دوستی و مودت افکنید چه هیچ کس قادر نیست که ما بین دوزن در مودّت تبدیل

نماید، جعفر احول مراجعت کرد و با مرد زندیق بگفت زندیق گفت این جوابی است که از حجاز حمل نموده باشی یعنی از حضرت صادق کسب این علم کردی و گرنه تو را آن بضاعت نیست که از عهده بر آئی.

و هم در کتاب مسطور مذکور است که جعد بن در هم قدری آب و خاک در قاره جای کرد و چون چندی بر آمد به کرم و هوام مستحیل شد پس با اصحاب خود گفت من این کرم و جنبدگان را بیافریدم چه سبب بود آن من شدم این خبر در حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام معروض گشت (فَقَالَ لِيُقِلُّ كَمْ هِيَ وَ كَمْ أَلَدُّ كُرَانُ مِنْهُ وَ الْإِنَاثُ إِنْ كَانَ خَلَقَهُ وَ كَمْ وَزْنُ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ وَ لِيَأْمُرَ الَّذِي سَعَى إِلَيَّ هَذَا الْوَجْهَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيَّ غَيْرَهُ)، فرمود: اگر جعد بن در هم این ها را خلق کرده است باید بگویند این ها چه مقدار است و نر و ماده اش چند است و وزن هر يك از آن ها چیست و هم فرمان کند از این صورت بصورتی دیگر باز شوند چون جعد بن در هم این سخن بشنید نفس بر وی قطع گردیده فرار کرد

همانا یکی از معانی خلق اندازه است و فلان چیز را خلق کردم یعنی اندازه و میزانش را باز نمودم پس آفریدگار هر چیزی ناچار بر اندازه و مقدار و کیفیت و کمیت و ظاهر و باطن آن آگاه است .

و هم در آن کتاب مسطور است که وقتی عمرو بن عبید بحضرت صادق تشریف یافت و این آیه شریفه : (إِنْ تَجْتَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهَا) را قرائت کرد و عرض کرد دوست می دارم کبائر یعنی معاصی کبیره را که ببایست از آن دوری گرفت از کتاب خدای بدانم فرمود : نعم یا عمر و آن گاه تفصیل داد باین که یکی از معاصی کبیره شرك بخدای است (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ)، چنان که خدای تعالی در این آیه شریفه مسطوره می فرماید بدرستی که خدای عزّ وجلّ مشرکان را نمی آمرزد و دیگر یأس از رحمت است (و لا ييأس من رَوْحِ اللَّهِ)، و مایوس نمی شود از رحمت خدا و این آیه شریفه که امام علیه السلام آن اشارت می فرماید و در سوره مبارکه یوسف علیه السلام وارد است چنین است : (يَا بَنِيَّ إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا

مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَلَا تَيْتَأَسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) .

حضرت یعقوب علیه السلام با اولاد خویش می فرماید: ای فرزندان من بروید و از حال یوسف و برادرش تفحص و پژوهش کنید و از رحمت خدای نومید مباشید بدرستی که نومید نمی شود از رحمت یزدان مگر گروه کافران پس در این آیه شریفه یاس از رحمت یزدان را با فعال کافران اختصاص می دهد از این روی حضرت صادق علیه السلام این فعل را در شمار کبایر شمرد چه فاعل آن کافران باشند.

و عقوب والدین است زیرا که هر کسی عاق است جبار شقی است (وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا)، چنان که در این آیه شریفه می فرماید و گردانید خدای مرا نیکوکار مهربان و رضا جوی و خدمتگذار مادر خودم و نگردانید مرا کردنکش و متکبر بدبخت تا رضای او نجویم و از فرمایش سر بر تابم یعنی از جباره و اشقیای نیستم بلکه با تمامت مردمان بطریق تواضع سلوک نمایم و همیشه منقاد و مطیع اوامر سبحانی هستم پس عاق والدین راجع بخلاف امر یزدان است و مخالفت یزدان از کبایر گناهان است

و قتل نفس است (مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا)، چنان که خدای می فرماید : کس بنده مؤمنی را از روی عمد بکشد و بقیه آیه شریفه این است : (فَجَزَاءُهَا جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) پس جزای قاتل مؤمن آتش دوزخ است که جاویدان در نیران جای کند و خدای بروی خشم کند و لعنت فرماید و از بهرش عذابی بزرگ آماده کرده اند و البته این کار از معاصی کبیره است و قذف محصنات و اکل مال یتیم است یعنی این دو کار که یکی قذف زنان محصنه یعنی افکندن و نسبت دادن زنان عقیفه حرّه شوهر دار را بفواحش .

و دیگر خوردن مال یتیم از معاصی کبیره است (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى)، بدرستی که آنان که می خورند مال های یتیمان را و بقیه آیه شریفه این است: (ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا)، یعنی مال یتیم را

بظلم و ستم می خورند بدرستی که این گونه مردم شکم های خود را از آتش انباشته کنند و زود است که در آیند در آتش افروخته و البته فعلی که نتیجه اش دوزخ باشد از معاصی کبیره است و هم چنین قذف و رمی زنان عقیقه پارسا که فعل فساق است همین حال را دارد و در کلام مجید بچند جای اشارت یافته (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) در شأن قاذف و رامی وارد است و فرار از زحف یعنی از جهاد با انبوه کافران از معاصی کبیره است (وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ)، چنان که خدای در این آیه شریفه می فرماید و هر کس بگرداند بایشان در آن روز پشت خود را و بقیه آیه مبارکه این است: (إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسِّ الْمَصِيرُ)

مگر این که میل کننده و برگردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر برای اصلاح سلاح و یا بسبب گریز خود برای کارزار یعنی خود را چنان وا نماید که از جنگ می گریزد و خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز تازد و بر وی در آویزد یا پناه جوینده باشد بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره یا از میسره بمیمنه بایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند و هر کس بدون یکی از این دو وجه پشت بر خصم نماید پس بازگردد. بخشمی بزرگ از خدای و بازگشت او دوزخ باشد و بد بازگشتی است دوزخ .

پس معلوم شد که فرار از جهاد از معاصی کبیره است

و دیگر اکل ربا و خواستن فرونی در استرداد قرض و وام است (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا)، چنان که خدای تعالی می فرماید: آنان که می خورند ربا و سود قرض را (لا- يَقومونَ إِلَّا كَمَا يَقومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ)، بر نمی خیزند مگر همچنان که برخیزد کسیکه شیطانش بدیوانگی مصرع داشته باشد الی آخر الآیة که بخلود در آتش منتهی می گردد

و دیگر سحر است (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ)، و هر آینه بتحقیق دانستند مر آن که خرید او را و آیه شریفه چنین است: (وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ

مَلَكٍ سَلِيمَانَ وَمَا كَفَرَ سَلِيمَانَ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِبَصَّارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

یعنی و پیروی کردند جهودان آن چیزی را که می خواندند دیوها در عهد پادشاهی سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد و تسمیه سحر بکفر برای دلالت بر آن است که سحر بوجه استحلال کفر است و هر که پیغمبر باشد البته از این معصوم است و لکن دیوان در زمان آن حضرت بسبب ساحری کافر شدند در حالتیکه می آموزانیدند مردمان را جادوئی تا ایشان را بگمراهی در افکنند و کافر سازند و دیگر یهود پیروی کردند آن چیزی را که فرو فرستاده شده جادوئی بر دو فرشته در شهر بابل که شهری است از بلاد کوفه و بعضی گویند دماوند است و نام آن دو فرشته هاروت و ماروت بود .

و سبب آن بود که در زمان پیغمبر سحر در میان مردمان فاش شده بآن عمل می کردند و بآن جهت انواع فسق و فجور بظهور می رسید و این حال از زمان نوح علیه السلام استمرار یافته بود و مردمان بساحری مشغول شده ترك دین اسلام کردند و خدای تعالی این دو فرشته را بصورت آدمی بفرستاد تا ایشان را از آن نهی کردند و از عقوبت و سزای آن بترسانیدند و حقیقه سحر را بایشان تعلیم کردند تا بطلان آن را دانسته از آن اجتناب ورزند چنان که کسی را بر حقیقت زهر مطلع سازند تا از خوردنش پرهیز گیرد و تعلیم نمی دادند این دو فرشته هیچ يك از مردمان را تا آن که بر طریق نصیحت و موعظت می گفتند او را از آن پیش که بدو بیاموزانند که ما از برای آزمایش مردمانیم از جانب یزدان تا آشکار آید که تعلیم گیرنده بآن عمل خواهد کرد بآن که عمل به بطلان حاصل کرده از عمل کردن آن اعراض خواهد کرد برایمان خود ثابت قدم خواهد بود.

کافر مشو باعتقاد بر این که عمل بسحر گناهی نیست ، و در روایت آمده پس است که سبب آموزگاری این دو فرشته بمردمان آن بود که در آن زمان ساحران دعوی نبوت همی کردند لاجرم خدای تعالی باین دو فرشته فرمان کرد تا بجماعتی از بزرگان آن روزگار تعلیم سحر نمایند تا بر کیفیت و حقیقت سحر آگاهی یافته با مدعیان نبوت معارضه نمایند و مردمان را ظاهر فرمایند که ساحران در دعوی خود کاذبند و آن چه بمردمان می نمایند سحر است نه معجزه .

پس باین جهت می آموختند سحر را از این دو فرشته آن سحری را که بآن جهت بتوانند میان مرد و زن جدائی افکنند لکن ایشان را از عمل کردن بآن منع می نمودند و نیستند ساحران ضرر رساننده بسبب سحر هیچ کس را مگر بعلم خدای یعنی هیچ سحر نکنند و بآن ضرر بغیر نرسانند مگر که علم خدای بآن تعلق گرفته .

مراد آن است که خدای تعالی آن را می داند و ایشان را بسزا و جزا می رساند و گویند مراد باذن تخلیه است یعنی بسحر نتوانند ضرر رسانند مگر بوا گذاشتن خدای ایشان را بر آن کردار و منع نکردن او ایشان را بجبر و قهر و اگر خواهد می تواند منع ایشان را بجبر نمود لیکن باجبار و اکراه مانع تکلیف است و این قول از حضرت صادق علیه السلام مروی است و گفته اند که اذن بمعنی قضا و قدر است.

یعنی هر که استحقاق قضا داشته باشد آن سحر بوی برسد و اگر نه نرسد و می آموختند آن چیزی را که زیان رساند ایشان را اگر بآن عمل نمایند و سود ندهد ایشان را زیرا که بمجرّد علم فایدهتی بر آن مترتب نشود و هر آینه دانسته اند و هر که سحر را یعنی بدل کند سحر را بدین حق و بیاموزد آن را و آن عمل کند نباشد او را در آن سرای هیچ بهره یعنی او را در سرای آخرت از عذاب و عقوبت رستگاری نیست و هر آینه بد چیزی است که فروختند یعنی بدل کردند بآن چه نفس های خود را یعنی حظّ نفس خود را بفروختند اگر تفکّر کننده در آن باشند یا بدانند حقیقت آن عذاب را که تابع این کار است یعنی چون ایشان عمل نکردند

بآن چه دانستند پس گونیا علم بر آن نداشته اند

و دیگر زناست (وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا)، چنان که خدای می فرماید و نزدیک مشوید بزنا و هر کس این کار کند بجزای خود برسد همانا امام علیه السلام برای باز نمودن نتیجه این فعل قبیح و تقریر آن در معاصی کبیره بدو آیه استشهاد فرموده اند آیه نخست در سوره مبارکه بنی اسرائیل است و خدای تعالی می فرماید: (وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا)

یعنی بزنا و این کردار قبیح ناروا نزدیک مشوید چه زنا خصلتی زشت و سخت قبیح و بد راهی است از امیر المؤمنین از رسول خدای مرویست که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت آن سه که در دنیا می باشد رفتن آبروی و قطع روزی و نزدیک گردانیدن اجل است و آن سه که در آخرت است خشم خدای تعالی برزانی و تنگ گیری حساب وی و قرین داشتن او راست بآتش دوزخ .

و آیه دوم در سوره مبارکه فرقان است که خدای تعالی می فرماید: (وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا) ، یعنی و دیگر عباد الرحمن آنان باشند که نخوانند و نپرستند با خدای بحق خدایان دیگر را و نکشند آن نفس را که حرام کرده است خدای آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد مگر بحق یعنی به موجبات قتل که رده و زنا و قتل ناحق و سعی کردن در زمین است بفساد کاری و راه زنی و زنا نکنند چه اصل معاصی این سه گناه و بزرگ ترین ذنوب بعد از شرك بخدای قتل نفس حرام و زناست و هر که فاعل این سه گناه بزرگ باشد به بیند جزای گناه کاری خود را.

و بعضی گفته اند انام نام چاهی است در دوزخ که اگر سنگی در کنارش و ها کنند پس از مدت هفتاد سال بقعرش می رسد بالجمله چون در آیه شریفه نخست از قباحت و زشتی این فصل مذکور شده و بعداب و وخامت عاقبت اشارت نرفته بود



و در این آیه دوم بعذاب و نتیجه این فعل قبیح و برابری آن با شرک و قتل نفس اشارت شده است این است که امام جعفر صادق علیه السلام از کمال علم و احاطه بعلوم قرآنی از هر یک از این دو آیه شریفه لختی را قرائت فرمود تا آن چه مقصود است بیان گردد.

و دیگر از معاصی کبیره یمین غموس است یعنی سوگند دروغ بگناه فرو برنده (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا) ، و متمم آیه شریفه این است: ( قَلِيلًا أَوْلِيكَ لَخَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ )

بدرستی که آنان که می فروشند و بدل می کنند عهده را که با خدای بسته اند که آن ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله است و سوگندهای دروغ خود را که در باب مخالفت صفة بیغمبر بآن چه در توراة است می خوانند بهای اندک و آن متاع حقیر دنیاست و نزد عوام سوگند می خورند که صفاتی که در توراة نوشته شده خلاف سخن محمد صلی الله علیه و آله است آن گروه که عهدشکنان و سوگند بدروغ خوانان هیچ نصیبی از بهر ایشان نیست در آن سرای از ثواب آخرت و سخن نکند خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل شوند و ننگرد بنظر رحمت بسوی ایشان در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را از پلیدی گناه بعفو و آمرزش و مرایشان را باشد عذابی دردناک ، در حدیث وارد است که هر کسی بدروغ سوگند خورد تا مال مردم بخورد خدای تعالی دوزخ را بر وی واجب گرداند و سوگند دروغ سراها را ویران نماید و خانه ها را از مردمان خالی گرداند و در آیه شریفه سوگند دروغ و فروختن دین قرین شده اند .

و دیگر از معاصی کبیره غلول و خیانت در غنیمت است ( وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ )، چنان که خدای می فرماید و هر که خیانت کند در غنیمت بیاید بگناه آن چه خیانت کرده است معنی اصح آن است که بیارد آن چیزی را که در آن خیانت کرده بر گردن خود یعنی بعینه آن را در گردن داشته باشد «یوم القیمة» در روز قیامت.

و دیگر از معاصی کبیره منع زکاة است (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ)، و بقیه آیه شریفه این است: (فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ)، روزی که گرم کرده شود و سخت گرم نمایند و بفروزند آتشی را بر آن گنج ها در آتش دوزخ پس داغ کرده شوند بدان گنج های طلا و نقره پیشانی های ایشان که در هنگام دیدار فقر گره بر آن زده اند و پهلوهای ایشان و پشت های ایشان و گویند بایشان این است آن چه گنج نهاده بودید برای منفعت نفوس خود پس بچشید آن چه را که از بهر خویشتن ذخیره می ساختید.

و آیه قبل این آیه شریفه این است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

ای کسانی که ایمان آورده اید بدرستی که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری می خورند یعنی فرا می گیرند اموال مردمان را باطل و ناروا که رشوه است در تغییر احکام الهی و باز می دارند مردمان را از دین خدای یعنی ایشان را از مسلمان شدن مانع می شوند باید شما از صحبت ایشان اجتناب ورزید و آنان که از اهل کتاب و غیر ایشان از روی حرص و بخل طلا و نقره را می گذارند یعنی گنج می آریند و آن گنج ها را در راه خدا نفقه و انفاق نمی کنند یعنی زکاة نمی دهند چه در روایت رسیده که آن چه زکاة آن را نداده اند پس بشارت ده باین کسان که گنج می نهند و زکاة نمی دهند بعدایی دردناک و چون این آیه شریفه مقدمه آیه دوم بوده بدان اشارت شد تا مطلب معلوم باشد.

و دیگر از معاصی کبیره شهادت زور و دروغ و کتمان و پوشیدن شهادت و گواهی دادن است (وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ)، چنان که خدای تعالی می فرماید: و هر کس بپوشاند و کتمان نماید شهادت خود را پس بدرستی که گنه کار است دل او و چون محل اراده کتمان دل است از این روی گناه بآن نسبت دارد

و دیگر شرب خمر است که از معاصی کبیره شمرده آید بسبب این که رسول

خدای صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: (شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ وَثْنٍ)، آشامنده شراب و خمر مثل عبادت کننده و ثن است یعنی چنان است که بت را پرستش نماید و معلوم است که فعلی که حکم عبادت او ثن دارد البته در جمله معاصی کبیره است

و دیگر ترك صلاة و نماز از جمله معاصی کبیره است بعَلَّتْ آن که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: (مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنَ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ)، هر کس بعمد و قصد نماز را ترك کند از ذمه خدا و رسول خدا بری است و معلوم است فعلی که نتیجه اش بریء گردیدن از ذمه خدای و رسول رهنمای باشد از معاصی کبیره خواهد بود

و دیگر از معاصی کبیره نقض عهد و قطیعه رحم است (الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ)، و بقیه آیه شریفه این است: (مَنْ بَعْدَ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)، آن کسانی که از روی عناد و ستیزه می شکنند پیمان خدای را از پس آن چیزی که عهد خدای را بآن استوار ساخته بودند مراد ادله عقلیة و حجج واضحه است که بر توحید خدای سبحانه و صدق رسول دلالت می کند و ایشان بجهت رسوخ عناد و انکار حجت جاهلیت وفا بآن نمی کنند و ترک می نمایند و قطع می کنند آن چیزی را که خدای تعالی امر فرموده است که به پیوندند بآن چون پیوستن بکتاب خدای و رسول خدای و بریدن از ایشان بر خلاف امر خدای و قطع رحم و امثال آن و فساد می کنند در زمین باین معنی که مردمان را از ایمان باز می دارند و بحق استهزا می نمایند و مردمان را می ترسانند و بمؤمنان ضرر می رسانند و از هر چه نظام عالم بآن است قطع می نمایند

این گروه که دارای این صفحه می باشند زبان کار هر دو جهان هستند که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب آخروی را بانکار و فساد و عذاب ابدی فروخته اند پس این دو صفت ذمیم در شمار معاصی کبیره است چه خداوند بعد ازین آیه می فرماید: (و كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ)، إلی آخرها و این حال را بکفر نسبت می دهد

و دیگر از معاصی کبیره قول زور و سخن دروغ است (وَ اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ)، چنان که خدای تعالی می فرماید: و اجتناب کنید از گفتار دروغ و خدای عطف کرده است قول زور را بر (فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَعْوَانِ) یعنی پس دور شوید از رجس و پلیدی که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا نگردانید و از گفتار دروغ که دعوی شرك بتان است به یزدان و غیر آن دور شوید یا مراد مطلق کذب و بهتان است و حاصل این که از عبادۀ اوئان و قول زور دور شوید .

و دیگر جرأت ورزیدن بر خدای از کبایر است (أَفَامِنُوا مَكْرَ اللَّهِ)، و بقیۀ آیه شریفه این است: (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ)، آیا پس ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای مراد بمکر خدا استدرج بندگان و گرفتن خدای است ایشان را بطوری که ندانند پس ایمن نشوند از مکر خدای مگر گروهی زیان کاران که بر معاصی جرأت ورزیدند و بسبب کفر و نفاق و لجاج زیانکار هر دو عالم شدند .

و دیگر از کبایر کفران نعمت است (وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)، صدر آیه شریفه این است: (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)، یعنی و یاد کنید ای بنی اسرائیل که اعلام کرد پروردگار شما اگر شکر کنید بر نعمت های من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت و اگر ناسپاسی کنید بر آن بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مروی است که چون اوایل نعمت بشما برسد او آخرش را بسبب قلت شکر مرنماید و در حدیث وارد است که شکر نعمت قید نعمت و صید نعمت است یعنی نعمت نا آمده را صید کند و نگاهدارد و نعمت موجوده را محفوظ نماید و نگذارد زایل گردد و البته فعلی که فاعل را بعذاب شدید خداوند مجید مبتلا دارد از معاصی کبیره است

و دیگر بخش و کم کردن کیل و وزن است (وَيَلِّ لِّلْمُطَفِّفِينَ)، و بعد از آیه شریفه این است: (الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)

ویل کلمه ایست جامع جمیع بدی ها یعنی انواع عذاب و عقاب و شدت و محنت برای آنان است که در کیل و وزن می کاهند آنان که چون از مردمان برای خود بکیل و وزن می ستانند تمام می گیرند و چون می پیمایند برای مردمان یا می سنجند برای ایشان حقوق را زیان می رسانند و از آن چه بایشان می رسانند می کاهند

رسول خدای صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ گروهی نباشند که سنجیدن و کم پیمودن عادت کنند جز آن که ایشان را بیلای قحط دچار و مؤاخذ گردانند و هم از آن حضرت مروی است که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را در قعر دوزخ در آورند و در میان دو کوه آتشین جای دهند و با او گویند کیل و وزن این دو کوه کن و او همیشه باین کار مشغول باشد

بالجمله می فرماید گمان نمی برند این گروه بیش ستاننده کم فروشنده آن که ایشان بر انگیخته گانند در روزی بزرگ چه هر که گمان وقوع این روز عظیم را داشته باشد این جرأت نکند چه جای آن که یقین داشته باشد که مبعوث خواهد شد و بر مقدار ذره حسابش را بخواهند رسید در روزی که پیا بایستند مردمان برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای نشینند تا فرمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و هیچ کس را زهره سخن کردن نباشد .

و دیگر از معاصی بس کبیر لواط است (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ) ، و بقیه آیه شریفه این است (وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ) ، إلى آخرها آنان که اجتناب می ورزند و بیک سو می شوند از کبیرهای گناه یعنی از گناهان بزرگ و کبیره هر گناهی که بخصوصه حدود و وعید بر آن مرتب شده باشد و صغیره آن است که حدی بر آن مقرر نگشته و از فاحش ها یعنی آن چه از فواحش است از کبایر مثل زناى محصنه و گویند این فصل شرك بخدای است مگر آن چه صغیر و یسیر باشد از گناه چه صغیره که بعد اصرار نرسیده باشد آمرزیده است و عقاب بر آن مترتب نمی شود

دیگر از کبائر معاصی بدعت است (قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ

أَعَانَ عَلَيَّ هَذَا دِينَهُ، هر کس در صورت و چهره بدعت گذاری تبسم نماید بر ویران کردن ارکان دین مبین اعانت کرده است و با این تاکید و تشدید معلوم می شود حالت خود مبتدع و معصیت او بچه مقدار است راوی می گوید چون این بیانات باین مقام رسید فریاد عمر و بن عبید که از خدمت آن حضرت بیرون آمده بود از شدت گریه بلند شد و همی گفت هلاکت یافت هر کسی میراث شما را سلب نمود و در فضل و علم با شما منازعت ورزید.

معلوم باد چون کسی بر امثال این اخبار آگاه شود از معارج علم و مدارج احاطه ائمه هدی صلوات الله علیهم بر بطون و متون و ظاهر و لفظ و معنی کلام مجید و جمله اشیاء با خبر گردد که در چنین موارد و بیان این مطالب چگونه از قرآن استشهاد می فرمایند و برای مقصود از آیتی بآیتی دیگر تحویل می فرمایند و اگر نه بکلام رسول خدای که با کلام خدای مطابق است استناد می ورزند و نیز مکشوف می افتد که مخاطب نیز حافظ کلام یزدان و دارای مراتب علمیه است که آن حضرت در هر مطلبی بنسبتی از صدر یا ذیل آیتی اشارتی می فرماید و از بهر او کافی است و چون این جمله را از آن حضرت می شنود با کمال تمکین پذیرفتار می گردد و چون وحی آسمانی می شمارد و جز بر صدق نام و صحت کامل حمل نمی نماید و آن سخنان و آن احوال مذکور بروز می گیرد.

و نیز در مناقب ابن شهر آشوب مذکور است که ابو جعفر بن بابویه در هدایة رقم کرده است (قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْكِبَائِرُ سَبْعَةٌ فِينَا نَزَلَتْ وَ مِنَّا أُسْتُحِلَّتْ : فَأَوْلُهَا الشُّرْكُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ وَ الْفِرَاقُ مِنَ الزَّخْفِ وَ الْإِنكَارُ حَقًّا) حضرت صادق علیه السلام می فرماید معاصی کبیره هفت است درباره ما نازل شده و این مردم ناخجسته از مال و حال روا شمرده اند اول آن شرك بخداوند عظیم و دیگر قتل نفسی است که خدایش حرام فرموده و دیگر خوردن مال یتیم و دیگر عقوق والدین و دیگر قذف و رمی و بفاحشه منسوب داشتن زنان پارسا و پرهیز کار و دیگر فرار از جهاد

با گروه کفار و دیگر انکار ورزیدن حق ماست (فَأَمَّا الشَّرْكُ بِاللَّهِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا أَنْزَلَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِيْنَا مَا قَالَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ وَ أَمَا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فَقَدْ قَتَلُوا الْحَسَّ بْنَ وَ أَصَدَّ حَبَابَهُ وَ أَمَا أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَدْ ذَهَبُوا بِفَيْئِنَا الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ أَعْطَوْهُ غَيْرَنَا وَ أَمَا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ فَعُقُّوا رَسُولَ اللَّهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ عَقُّوا أُمَّهَاتِهِمْ خَدِيجَةَ فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ أَمَا قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ فَقَدْ قَذَفُوا فَاطِمَةَ عَلَىٰ مَنَابِرِهِمْ وَ أَمَا الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ فَقَدْ أَعْطَوْا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَعَتِهِمْ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرِهِينَ فَفَرُّوا عَنْهُ وَ خَذَلُوهُ وَ أَمَا إِنْكَارُ حَقِّنَا فَهَذَا مَا لَنَا يَتَنَازَعُونَ فِيهِ)،

در شرح مطالب سابعه می فرماید: اما شرك بخداى همانا خداى تعالى نازل فرموده است در اين باب آن چه نازل فرموده است و در حقيقت خصومت و مخالفت ائمه هدى صلوات الله عليهم منتهى شرك مى شود و رسول خداى فرمود درباره ما يعنى در رعايت حقوق و مراتب و ولايت و امامت و اطاعت ما آن چه فرمود و اين مردم خداى و رسول خداى تعالى را در آن چه در شأن ما فرمودند تكذيب كردند و بخداى مشرك شدند و اما قتل نفسى كه خداى حرام كرده است بدرستى كه اين مردم حسين و اصحاب آن حضرت عليهم السلام را بقتل رسانيدند .

و اما خوردن مال يتيم كه نيز از كبائر است همانا اين مردم فيء ما و آن مال ما را كه خداى تعالى از اموال كفار و مخالفان و محاربان مخصوص ما داشته است ربودند و بديگران عطا كردند ، و اما عقوق و اذيت و مخالفت و عصيان و عدم احسان با پدر و مادر كه از كبائر است همانا خداى تعالى در قرآن خود نازل فرموده است كه پيغمبر از خود مؤمنان بايشان اولى است و ازواج او منزلت مادر هاى ايشان را دارد و اين جماعت با رسول خداى در حق ذريه آن حضرت مخالفت و عصيان ورزيدند و آزار و اذيت رسانيدند و مادر خودشان خديجه عليها السلام زوجه آن حضرت را در حق ذريه اش آزار كردند و به عصيان رفتند.

و اما قذف محصنات و منسوب داشتن زنان پارسا را بآن چه شایسته نیست همانا این مردم فاطمه سلام الله علیها را بر فراز منابر خود ناسزا و دشنام راندند و اما فرار از گروه کفار و جهاد ایشان همانا این مردم از روی طوع و رغبت با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند و چون روزگار را با دیگران باقبال دیدند از خدمتش فرار کردند و از جهاد سر برتافتند و با اهل دنیا پیوستند و آن حضرت را تنها گذاشتند و اما انکار حق ما که از معاصی کبیره است همانا این است مال ما که در این نزاع می ورزند یعنی این دولت و ملک و مال که بدست ائمه جور و خلفای جبار افتاده و روز و شب با همدیگر برای این جمله منازعت دارند حق ماست که بردند و اینک انکار ورزیدند و با یکدیگر بمنزعت روز می گذارند .

معلوم باد که چون ائمه هدی صلوات الله علیهم که با رسول خدای از يك که نورند خود کامل و علّت غائی آفرینش هستند این است که جمله این مراتب راجع بایشان است چه آن چه بایشان رسد در حقیقت بتمام امت رسیده است و اطارق مطلق بفرد کامل راجع است نه این که قتل دیگران یا بردن حقوق دیگران و عقوق دیگران و قذف دیگر زنان محصنات و فرار از جهاد گروه کفار و خذلان سایر پیشوایان دین از معاصی کبیره نباشد .

و دیگر در کتاب مذکور از رفاعی مسطور است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسش نمودم از امر و حق مردی که بکند مردی را که مقرر شده چاهی بمیزان ده قامت بده درهم از او بکند و چون باندازه يك قامت حفر کرد عاجز گردید قال : (تُقَسَّمُ عَشْرَةَ عَلَيَّ خَمْسَهُ وَ خَمْسِينَ جُزْءًا فَمَا أَصَابَ وَاحِدًا فَهُوَ لِلْقَامَةِ الْأُولَى وَ الْإِثْنَيْنِ لِلْإِثْنَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ لِلثَّلَاثَةِ وَ عَلَيَّ هَذَا الْحِسَابِ إِلَى عَشْرَةٍ) ، فرمود ده درهم را به پنجاه و پنج قسمت تقسیم کنند، يك جزء بابت قامت اول پرداخت شود و دو جزء بابت قامت دوم و سه جزء بابت قامت سوم ، و بهمین حساب تا ده قامت

و هم در کتاب مناقب مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از



بزبان طیر عالم است و زجر نماید و می داند که مسیر آفتاب در يك لحظه چیست دوازده برج و دوازده دریا و دوازده عالم را قطع می نماید  
مرد یمنی چون این کلام بشنید عرض کرد گمان ندارم که هیچ آفریده باین امر عالم و آگاه باشد

و از این پس انشاء الله تعالی در بیان احتجاجات این حضرت باین حدیث مفصلاً اشارت خواهد شد

و هم در آن کتاب از سالم ضریر مروی است که مردی نصرانی از حضرت صادق علیه السلام از تفصیل جسم از آن حضرت پرسش  
گرفت فرمود: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ إِثْنَيْ عَشَرَ وَصْلاً وَ عَلَىٰ مِائَتَيْنِ وَسِتِّينَ وَ أَزْبَعِينَ عَظْماً وَ عَلَىٰ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَسِتِّينَ عِرْفاً فَالْعُرْوَةُ  
هِيَ الَّتِي تَسْقِي الْجَسَدَ كُلَّهُ وَ الْعِظَامُ تُمَسِّكُهَا وَ اللَّحْمُ يُمَسِّكُ الْعِظَامَ وَ الْعَصَبُ يُمَسِّكُ اللَّحْمَ)

(وَ جَعَلَ فِي يَدَيْهِ إِثْنَيْنِ وَ ثَمَانِينَ عَظْماً فِي كُلِّ يَدٍ أَحَدٌ وَ أَزْبَعُونَ عَظْماً مِنْهَا فِي كَفِّهِ خَمْسَةٌ وَ ثَلَاثُونَ عَظْماً وَ فِي سَاعِدَيْهِ إِثْنَانِ وَ فِي عَضْدِهِ  
وَاحِدٌ وَ فِي كَتِفِهِ ثَلَاثَةٌ وَ كَذَلِكَ فِي الْأُخْرَى وَ فِي رِجْلِهِ ثَلَاثَةٌ وَ أَزْبَعُونَ عَظْماً مِنْهَا فِي قَدَمِهِ خَمْسَةٌ وَ ثَلَاثُونَ عَظْماً وَ فِي سَاقِهِ إِثْنَانِ فِي رُكْبَتَيْهِ  
ثَلَاثَةٌ وَ فِي فَخْذِهِ وَاحِدٌ وَ فِي وَرِكِهِ إِثْنَانِ وَ كَذَلِكَ فِي الْأُخْرَى وَ فِي صُلْبِهِ ثَمَانِيَةَ عَشْرَةٍ فَقَارَةٌ وَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ جَنْبَيْهِ تِسْعَةٌ أَضْلَاعٍ وَ فِي عُنُقِهِ  
ثَمَانِيَةٌ وَ فِي رَأْسِهِ سِتَّةٌ وَ ثَلَاثُونَ عَظْماً وَ فِي فِيهِ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ وَ إِثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ)

یعنی بدرستی که خدای تعالی انسان را بیافرید بر دوازده وصل و پیوند و دویست و چهل و شش پاره استخوان و سیصد و شصت رگ و  
عرق و این جمله را کار و کرداری است رگ ها تمامت جسد را آبیاری کنند و استخوان ها جسد را نگاهداری نمایند و گوشت نگاهبان  
استخوان و بی و عصب نگاهدار گوشت می باشند و حکیم مطلق در دو دست آدمی هشتاد و دو استخوان مقرر فرمود در هر دستی چهل  
و یک عظم از آن جمله در کفش سی و پنج قطعه استخوان و در ساعدش دو استخوان و در

و هم در آن کتاب مسطور است که حسن بن زیاد گفت از ابوحنیفه بگوش خود شنیدم گاهی که از وی پرسیدند فقیه ترین مردمان که دیدی کیست گفت جعفر بن محمد علیهما السلام و بقیه حکایت در جای خود مذکور می شود .

و هم در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از ابان بن تغلب روایت است که مردی یمانی بحضرت صادق علیه السلام درآمد آن حضرت فرمود : مرحبا بتو ای سعد آن مرد عرض کرد مادرم باین نام مرا بخواند و کم است که مرا کسی باین نام بشناسد فرمود: ای سعد سعد المولی براستی گفستی عرض کرد فدای تو شوم مرا باین لفظ ملقب کرده اند آن حضرت فرمود : ( لا - خَيْرَ فِي الْقَلْبِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لا - تَسَابُرُوا بِالْأَلْقَابِ ) ، خیر و خوبی در لقب نیست بدرستی که خدای تعالی در قرآن می فرماید : خود را بالقباب خوانید ای سعد چه صناعت داری عرض کرد من از خانواده هستم که بستاره شماری و در نظر نظاره کردن روز می گذاریم ( فَقَالَ كَمْ ضَوْءُ الشَّمْسِ عَلَى ضَوْءِ الْقَمَرِ دَرَجَةً ) ، فرمود: چند درجه فروغ آفتاب بر فروز ماه برتر و فزون تر است عرض کرد ندانم فرمود : پس فروغ ماه فروغ زهره چند درجه فزونی و برتری دارد عرض کرد نمی دانم فرمود : ( فَكَمْ لِلْمُشْتَرِي مِنْ ضَوْءِ عَطَارِدَ ) ، عرض کرد نمی دانم فرمود : ( فَمَا اسْمُ النُّجُومِ الَّتِي إِذَا طَلَعَتْ هَاجَتِ الْبَقَرُ ) ، چیست اسم آن ستارگان که چون طلوع می کنند گاو را هیجان و جنبش آید عرض کرد ندانم فرمود : ( يَا أَخَا أَهْلِ الْيَمَنِ عِنْدَكُمْ عُلَمَاءٌ ) ، ای برادر یمانی آیا ترا عالم و دانا هست عرض کرد آری عالم ایشان زجر طیر کند و مسیر سیر سوار تیز تک را در يك ساعت .

فرمود : ( إِنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِ الْيَمَنِ لِأَنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ يَنْتَهِي إِلَى حَيْثُ لَا يَقْفُو الْأَثَرُ وَ يَزُجُرُ الطَّيْرَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي اللَّحْظَةِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ فَقَطَعَ اثْنَيْ عَشَرَ بُرْجاً وَ اثْنَيْ عَشَرَ بَحْراً وَ اثْنَيْ عَشَرَ عَالِماً ) ، بدرستی که دانای مدینه از دانای یمن داناتر است زیرا که عالم مدینه منتهی بجائی می شود که از او نشان نشانی نیابد و

حکم مردی که سارق باشد و بر زنی در آید تا اموالش را بدزد و چون جامه ها را کند با آن زن در آویزد تا در آمیزد و برای انجام مقصود خود با وی مکابرت نماید و با وی مواجهه کند در این حال پسر آن زن به جنبش آید و آن دزد پبای شود و با تبری وی را بکشد و چون از مواجهه فراغت یابد البسه را جمع نماید و راه برگردد تا بیرون شود و آن زن بر مرد سارق حمله برد و با همان قبر او را بکشد پس کسان آن دزد بیایند و بامداد آن روز خون دزد را بجویند

حضرت ابي عبد الله عليه سلام الله فرمود: (إِقْضِ عَلَيَّ هَذَا كَمَا وَصَيْتَ لَكَ قَالَ تَضَمَّنْ مَوَالِيَهُ الَّذِينَ طَلَبُوا بِدَمِهِ دِيَةَ الْغُلَامِ وَيَضَمَّنُ السَّارِقُ فِيمَا تَرَكَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ لِمُكَابَرَتِهَا عَلَيَّ فَزَجَّهَا إِنَّهُ زَانٍ وَهُوَ فِي مَالِهِ غَرَامَةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي قَتْلِهَا إِبَاءٌ شَيْءٌ لِأَنَّهُ سَارِقٌ)

بر این وجه که از بهر تو توصیف و تقریر می نمایم حکم بران همانا موالی و کسان سارق که در طلب خون سارق بر آمده باید دیه آن پسر را که دزد او را بکشت پردازند و سارق نیز ضامن است که از متروکات خودش چهار هزار در هم بآن زن پرداخته آید چه با آن زن مکابره و زنا کرده و مالش را خواسته است ببرد و غرامت باید بدهد لکن بر آن زن در کشتن سارق چیزی وارد نمی آید چه آن مرد سارق بوده است

و هم در آن کتاب مسطور است که از آن حضرت علیه السلام از این مسئله پرسش کردند که مردی زنی را تزویج نماید و چون شب زناشویی فرا رسد آن زن با مردی که با هم یار و دوست و رفیق دیرین بودند معاهده نماید و فاسق را به حجله در آورد و چون شویش بکوشد در آید و بسویش گراید فاسق معهود بتازد و در آن خانه با هم مقاتله نمایند و شوهر آن زن آن مرد فاسق را بکشد و آن زن پبای شود و در هوای یار جانی ضربتی بر شوی فرود آرد و او را بکشد فرمود: ( تَضَمَّنْ الْمَرْأَةُ دِيَةَ الصَّدِيقِ وَ تَقْتُلُ بِالزَّوْجِ ) ، بر آن زن دیه آن صدیق وارد است یعنی دیه مرد فاسق را باید از ضمانت آن زن پردازند چه اسباب قتل او وی شده و خود آن زن را بقصاص

بازویش يك استخوان و در كف پایش چهل و سه استخوان ، و هم چنین در در كف دیگر و در پایش چهل و سه استخوان از آن جمله در قدمش سی و پنج استخوان و در ساقش دو استخوان و در زانویش سه و در رانش یکی و در ورکش دو تا و هم چنین در ورك دیگر و در صلبش دوازده فقره و استخوان و در هر یکی از دو پهلویش نه ضلع و در سر سینه اش هشت تا و در سرش سی و شش استخوان و در دهانش بیست و هشت و سی و دو استخوان و این از آن است که دندان آدمیان گاهی باین شمار و گاهی بآن شمار است .

و نیز در آن کتاب از عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود : (تَزُولُ الشَّمْسُ فِي النِّصْفِ مِنْ حَزِيرَانَ عَلَى نِصْفِ قَدَمٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ تَمُوزَ عَلَى قَدَمٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ آبِ عَلِيٍّ قَدَمَيْنِ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ أَيْلُولَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ تَشْرِينَ الْأَوَّلِ عَلَى خَمْسَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ تَشْرِينَ الْأَخِيرِ عَلَى سَبْعَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ كَانُونَ الْأَوَّلِ عَلَى تِسْعَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ كَانُونَ الْأَخِيرِ عَلَى سَبْعَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ شَبَاطَ عَلَى خَمْسَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ حَزِيرَانَ عَلَى إِذَازَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ نَيْسَانَ عَلَى قَدَمَيْنِ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ أَيَّارَ عَلَى قَدَمٍ وَنِصْفٍ وَفِي النِّصْفِ مِنْ حَزِيرَانَ عَلَى نِصْفِ قَدَمٍ)

یعنی در نیمه ماه حزیران که روز جانب کوتاهی می سپارد سایه آفتاب باندازه نصف قدم از مقدار ترقی و وسعت کم می شود و در نیمه تموز يك قدم و نیم کم می شود و در نیمه ماه آب دو قدم و نیم و در نیمه ماه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه ماه تشرین الاول پنج قدم و نیم و در نیمه تشرین الآخر هفت قدم و نیم و در نیمه ماه ایار يك قدم و نیم و در نیمه ماه حزیران که دیگر باره نوبت بلندی روز است به نصف قدم می رسد

و هم در آن کتاب مسطور است که در ذیل حدیث یونس مروی است که ابو العوجاء از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرد از چه روی مرگ و منیة مردمان بامراض مختلفه روی می دهد پاره بمرض شکم بمیرند و گروهی بمرض سل هلاک می شوند فرمود: (لَوْ كَانَتْ الْعِلَّةُ وَاحِدَةً أَمِنَ النَّاسُ حَتَّى تَجِيءَ تِلْكَ الْعِلَّةُ بِعَيْنِهَا فَأَحَبَّ إِلَهُ أَنْ لَا يُؤْمَنَ (علی) حَالُ) اگر مرض یکی بود یعنی مرض مرك بیک علت معین

مخصوص انحصار می داشت مردمان از مرگ ایمن می شدند تا گاهی آن علت مخصوص پدید می شد پس خدای دوست همی داشت که مردم در هیچ حال ایمن از مرگ نباشند یعنی بهر مرضی دچار شوند امید بهبودی و واهمه مرگ هر دورا داشته باشند

راقم حروف گوید شاید یکی از حکمت های این مسئله آن باشد که اگر مردمان همیشه در هر مرضی و هر حالی مترصد مرگ نباشند و حصول مرگ را در وجود مرض خاص دانند و متذکر نباشند شقی و سخت حال و بی خیر مانند و بظلم و تعدی و حرص بیشتر دچار شوند و از تهذیب اخلاق و تهیه سفر آن جهانی و خیرات و مبرات و اجرای اعمال صالحه و کسب ثوابات بعید مانند بالجمله می گوید ابوالعوجاء عرض کرد از چه روی دل به حضرت و سبزی بیشتر از غیر آن مایل است فرمود: (من قَبِلَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْقَلْبَ أَخْضَرَ وَ مِنْ شَأْنِ الشَّيْءِ أَنْ يَمِيلَ إِلَى شَكْلِهِ)، از این روی خدای تعالی دل را سبز بیافرید و شأن هر چیزی آن است که بشکل خود مایل باشد.

مجلسی اعلی الله مقامه در جلد چهارم بحار می فرماید تواند بود که مقصود از حضرت و سبزی قلب کنایت از معموریت قلب باشد بعلم و حکمت و محل شکوفه ای بوستان معرفت و نیز در کتاب توحید است که حضرت صورت و مثال است برای، معرفت این خبر در ذیل مناظرات امام جعفر علیه السلام نیز مذکور است مکرر است.

و روایت کرده اند که چون ابو العوجاء بخدمت ابی عبدالله علیه السلام آمد فرمود نام تو چیست؟ ابوالعوجاء جواب نداد و امام علیه السلام دیگری روی آورد ابوالعوجاء این حال را غنیمت شمرده و باصحاب خویش روی برتافت با وی گفتند در عقب چه داری گفت شرّ و بدی همانا آن حضرت در ابتدای امر از نام من سؤال فرمود اگر می گفتم نامم عبدالکریم است می فرمود این کریم کیست که تو بنده او هستی و در این وقت یا باید بملیکی یعنی خداوندی اقرار نمایم و یا آن چه از من پوشیده است ظاهر گردانم یعنی عقیدت خویش را که از قتل مکتوم می دارم آشکار کنم اصحابش بدو گفتند از آن حضرت انصراف جوی چون منصرف شد امام علیه السلام

گاهی که ابن ابی العوجاء محجوجاً باصحاب خویش روی نمود فرمود: (قَدْ ظَهَرَ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْغَلْبَةِ)، همانا ذلت مغلوب شدن در چهره اش آشکار شد

(قَالَ مِنْهُمْ إِنَّ هَذِهِ لِلْحُجَّةِ الدَّامِغَةِ صَدَقَ إِنْ لَمْ يَكُنْ خَيْرٌ يُرْجَى وَلَا شَرٌّ يُتَّقَى فَالِنَّاسُ شَرُّهُ سَوَاءٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُنْقَلَبٌ إِلَى ثَوَابٍ وَعِقَابٍ فَقَدْ هَلَكْنَا فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ لِأَصْحَابِهِ أَوْ لَيْسَ بِابْنِ الَّذِي نَكَلَ بِالْحَلْقِ وَأَمَرَ بِالْحَلْقِ وَشَوْهُ عَوْرَاتِهِمْ وَفَرَّقَ أَمْوَالَهُمْ وَحَرَّمَ نِسَاءَهُمْ)

یکی از حاضران عرض کرد این حجتی و برهانی است که مغز خصم را آشفته دارد دعوی را بر وی مسدود می گرداند و صدق و راستی خود را آشکار می کند اگر نه آن بودی که خیری بوده باشد که بدان امید برند و نه شرّی که از آن پرهیز نمایند مردمان یکسان خواهند بود و اگر گردش گاهی بسوی ثواب و عقاب نباشد بجمله هلاک می شویم یعنی اگر عدلی در کار نباشد و نیک کاران را اجری و ثوابی و بدکاران را زجر و عقابی و کتابی و حسابی نباشد بجمله در بیدای بطالت هلاک گیریم و ابن ابی العوجاء از کمال شگفتی با اصحاب خود گفت مگر جعفر صادق پسر آن کس نیست که مردمان را در بند و لگام در افکند و ایشان را مطیع و منقاد اوامر و نواهی خود گردانید و عورات ایشان را مشوّه و اموال آن ها را متفرق و زن های ایشان را بر ایشان حرام گردانید یعنی این پسر آن کسی است که تمام مذاهب و قوانین جهانیان را بگردانید و ایشان را در مال و جان و اهل و عیال حاکم و مختار کرد اگر این گونه علوم و افعال از وی نمایان شود و امثال من در خدمتش ذلیل و زبون و خاموش گردیم شگفتی نباید گرفت.

و نیز در آن کتاب از علی بن محمد مروی است که مردی در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد آفتاب در میان دو قرن و شاخ شیطان طلوع می نماید فرمود آری: (إِنَّ إِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرْشاً بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَسَجَدَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ النَّاسُ قَالَ إِبْلِيسُ إِنَّ بَنِي آدَمَ يُصَلُّونَ لِي) بدرستی که شیطان در میان آسمان و زمین تختی بر نهاده و چون آفتاب طلوع نمود و مردمان در این حال سجده

بردند یعنی آنان که آفتاب می پرستند سر بسجده نهادند ابلیس می گوید بنی آدم بدرود من مشغول هستم

و هم در آن کتاب از معاویه بن عمار مسطور است که از حضرت صادق سلام الله علیه پرسیدند که از چه روی در جوف کعبه روا نیست که مکتوبه یعنی نماز واجب را بجای آورند؟ (قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَدْخُلْهَا فِي حَجٍّ وَلَا عُمْرَةٍ وَ لَكِنْ دَخَلَهَا فِي فَتْحِ مَكَّةَ فَصَلَّى فِيهَا رُكْعَتَيْنِ بَيْنَ الْعُمُودَيْنِ وَمَعَهُ أُسَامَةُ) فرمود: رسول خدای صلی الله علیه و آله در هیچ حج و عمره داخل جوف کعبه نشد لکن در هنگام فتح مکه بآن جا در آمد و در آن مقام شریف دور کعت نماز ما بین عمودین بگذاشت و در این وقت اسامه در خدمت آن حضرت بود .

و نیز در آن کتاب مسطور است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسش کردند که سعی ما بین صفا و مروه واجب است یا سنت است؟ فرمود: واجب است عرض کردند خدای تعالی می فرماید: (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا) یعنی هیچ گناهی بر او نیست این که طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در میان آن فرمود: (ذَآكَ عُمْرَةُ الْقَضَاءِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْفَعُوا الْأَصْصَةَ نَامَ عَنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ فَتَشَاغَلَ رَجُلٌ حَتَّى انْقَضَتِ الْأَيَّامُ فَأُعِيدَتِ الْأَصْصَةُ نَامَ فَجَاءُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فُلَانًا لَمْ يَسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ وَقَدْ أُعِيدَتِ الْأَصْصَةُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا أَيْ وَعَلَيْهَا الْأَصْصَةُ)

یعنی این که خدای بدان اشارت کند و سنت نماید عمره قضاست همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله بر آن جماعت شرط نهاد که بتان را از صفا و مروه برگیرند پس مردی بآن امر اشتغال یافت چندان که آن ایام منقضی شد و اصنام اعادت یافت پس بحضرت رسول خدای بیامدند و عرض کردند یا رسول الله فلان مرد در میان صفا و مروه سعی نمود و اینک بتان را بازگردانیدند، پس خدای تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود که گناهی بر وی نیست بر آن که طواف کند در میان این دو کوه یعنی اگر چه بت ها بر آن نصب باشد.

و تمام آیه شریفه این است (إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ)، یعنی بدرستی که صفا و مروه که دو کوهند در مکه از نشانه های خدای است در حج خانه کعبه یعنی از علامات مناسک اوست که در حج معین فرموده، پس هر که قصد کند خانه کعبه را باعمال مخصوصه حج یا متوجه زیارت کعبه شود بعمل های مختصه بعمره پس هیچ بعمره پس هیچ گناهی نیست بر او آن که طواف کند در میان آن دو کوه و هر که بطوع و رغبت بکند کرداری نیکو از طواف حج و عمره و سعی میان صفا و مروه، پس بدرستی که خدا جزا دهنده شکر گویان است دانا باعمال نیکان

از عبدالله بن عباس مروی است که سبب نزول این آیه مبارکه این است که در زمان جاهلیت دو بت از سنگ بود که یکی را اساف و آن دیگر را نایله می نامیدند اساف را بر کوه صفا و نایله را بر مروه نهاده بودند چون زمان میمنت نشان اسلام نمایان شد و خانه را از بتان پاک نمودند آن دو سنگ را نیز در هم شکستند مسلمانان در کار سعی آن جا کراهت داشتند چه گمان همی بردند که در موضعی که بت در آن نصب کرده باشند سعی نمودن در آن معصیت دارد لاجرم خدای تعالی این آیت فرو فرستاد تا توهم ایشان رد شود.

دیگر در آن کتاب مسطور است که زنی وصیت کرد دو ثلث مالش را از جانب او تصدق بدهند و حجه بخرند و بنده از بهرش بخرند و آزاد نمایند و چون خواستند این جمله پبای برند آن مال کافی نبود پس از ابوحنیفه و سفیان ثوری سؤال کردند تا چه کنند ایشان گفتند باید تفحص کرد و مردی را که خواسته است اقامت حج کند و در ملی راه راهزنان اموالش را برده اند و کارش با انجام نرسیده از این مال بدو اعانت و تقویت کرد تا حجش را پبای گذارد و هم پژوهش کرد تا مردی را که در آزاد کردن بنده سمی کرده و هنوز از بهای آن بنده چیزی بر کردن



وی باقی است از این مال اعانت نمود و آن بنده را آزاد نمود و هر چه از اموال آن زن بجای ماند بتصدّق داد و معاویة بن عمّار از حضرت اُبی عبدالله از این مسئله پرسش کرد فرمود: (إِبْدَأُ بِالْحَجِّ فَإِنَّ الْحَجَّ فَرِيضَةٌ فَمَا بَقِيَ فَصَعَّهُ فِي النَّوَافِلِ) از نخست کار حج را بیای بر چه حجّ فرض و واجب است و هر چه از آن مال بجای ماند در اعمال نافله و مستحبّه بکار بر یعنی حج واجب است و بنده آزاد کردن و تصدّق دادن مستحبّ است پس عمل واجب را نباید بر میزان مستحبّات معمول داشت پس این فتوای امام علیه السلام به ابو حنیفه پیوست و ابو حنیفه از سخن و فتوای خویش بازگشت.

و نیز در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که مردی از جماعت خوارج با هشام بن حکم گفت عجم با عرب زناشویی و تزویج می نمایند گفت آری گفت عرب در قریش تزویج می نماید گفت آری گفت مردم قریش با جماعت بنی هاشم تزویج می نمایند گفت آری چون سخن باین جا ختم شد آن مرد خارجی بحضرت صادق علیه السلام تشرّف یافت و آن قصّه براند و عرض کرد همی خواهم این مسئله را از تو بشنوم .

فرمود: آری من این گفته ام خارجی چون این عنوان را استوار ساخت عرض نمود پس من اینک بحضرت تو شتافته ام تا از بهر خود خطبه نمایم ابو عبدالله علیه السلام در جواب او فرمود: (إِنَّكَ لَكُفُوفٌ فِي دِينِكَ وَ حَسَبُكَ فِي قَوْمِكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ صَانِتًا عَنِ الصَّدَقَاتِ وَ هِيَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ فَتَكْرَهُ أَنْ تُشْرِكَ فِيهَا فَضَّلْنَا اللَّهَ بِهِ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ لَهُ مِثْلَ مَا جَعَلَ لَنَا)

همانا تو در دین و مذهب خودت کفو و انبازی و حسب و منزلت تو در قوم توست لکن خدای تعالی ما را از صدقات که اوساخ و چرک های دست های مردمان است مصون داشته پس مکروه می شماریم که شریک گردانیم در آن چه خدای فضیلت که بخشیده است بآن مقام و عطیّت ما را کسی را که خدای از بهرش مقرر فرموده است مثل آن چه از بهر ما مقرر داشته است پس خارجی بیای شد و همی گفت سوگند با خدای هرگز مردی بمانند وی ندیده ام قسم بخدای مرا بقبیح ترین ردّی

برگردانید و از قول صاحب خود بیرون نشد یعنی نه از کلام هشام بن حکم که از اصحابش بود بیرون شد و نه مسئلت مرا اجابت فرمود و به نکوهیده ترین بازگردانید نی مرا بازگردانید .

و دیگر در کتاب مذکور از ابوالمقدام مسطور است که مردی ابوجعفر منصور را ندا کرد و گفت : یا امیر المؤمنین همانا این دو مرد شب هنگام به سرای برادرم بتاخته اند و او را از منزلش بیرون برده اند سوگند با خدای دیگر بمن باز نشد و ندانم با وی چه کرده اند آن دو تن فریاد بر کشیدند ای امیر المؤمنین در کار او با ما تکلم فرمای ابو جعفر بسرای خود باز شد و ایشان را بحضرت صادق علیه السلام بفرستاد آن حضرت فرمود : یا غلام اکتب .

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مَنْ طَرَقَ رَجُلًا بِاللَّيْلِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيْتَةَ أَنَّهُ قَدْ رَدَّهَ إِلَى مَنْزِلِهِ)، ای غلام بنویس بسم الله الرحمن الرحيم رسول خدای صلی الله علیه و اله فرموده است هر کس در شب بسرای کسی بتازد و آن کس را از منزلش بیرون بیاورد این شخص ضامن آن مرد است تا گاهی که شاهد و گواه اقامه نماید که او را بمنزلش بازگردانیده است و چون آن حضرت این فرمایش رسول خدای را باز نمود فرمود : (فَمَنْ يَا غُلَامُ نَحَّ هَذَا فَاصْرِبْ عَنْقَهُ) ای غلام برخیز و این مرد را بکناری بر و گردنش را بزن .

آن مرد چون این حال بدید و خویشتن را در معرض قتل نگران شد عرض کرد یا ابن رسول الله آن مرد را نکشتم لکن او را نگاهداشتم پس از آن این مرد بیامد و او را بزد پس او را بکشت امام علیه السلام چون آن شهادت و اقرار وی را بشنید فرمود : ای غلام وی را بیک سوی بر و کردن آن دیگر را بزن

آن مرد عرض کرد یا ابن رسول الله سوگند با خدای من آن مرد را عذاب نکردم لکن يك ضربت بدو فرود آوردم و او را بکشتم امام علیه السلام با برادر مقتول بفرمود تا گردن قاتل را بزد پس از آن فرمان کرد تا آن يك را که باقرار خودش مقتول را نگاهداشته بود جبینش را مضروب داشتند و در زندانش بیفکندند

و بر فراز سرش نوشتند که در تمامت عمرش محبوس خواهد بود و بهر ساقش پنجاه تازیانه بزنند.

و نیز در آن کتاب مسطور است که سؤال کردند از حضرت ابي عبد الله عليه السلام از چهار تنی که بکشند مردی مملوک و مردی آزاد و زنی آزاد و مکاتبی یعنی بنده که شرط بر وی نهاده باشند که بهای خویش را بدهد و آزاد شود و این مرد يك نيمه مكاتبه خویش را ادا کرده باشد (فَقَالَ عَلَيْهِمُ الدِّيَةُ عَلَى الْحُرِّ رُبْعُ الدِّيَةِ وَعَلَى الْحُرَّةِ رُبْعُ الدِّيَةِ وَعَلَى الْمَمْلُوكِ أَنْ يُحَيَّرَ مَوْلَاهُ فَإِنْ شَاءَ أَدَّى عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ دَفَعَهُ بِرُمَّتِهِ لَا يُغْرِمُ أَهْلَهُ شَيْئًا وَعَلَى الْمُكَاتَبِ فِي مَالِهِ نِصْفُ الرُّبْعِ وَعَلَى الَّذِينَ كَاتَبُوهُ نِصْفُ الرُّبْعِ فَذَلِكَ الرُّبْعُ لِأَنَّهُ قَدْ أُعْتِقَ مِنْهُ نِصْفُهُ).

فرمود بر آن چهارتن واجب است که ديه مرد آزاد را که بقتل رسانیده اند بدهند، مرد آزاد يك چهارم ديه، زن آزاد يك چهارم ديه و آن بنده مملوك، بايد مولای او را مخیر کنند که یا از جانب بنده خود يك چهارم ديه را تأديه کند، یا خود بنده را واگذار کند، و آن بنده مكاتب نصف يك چهارم را خودش و نصف دیگر را مولای او باید ادا کند.

و هم در آن کتاب مسطور است که از آن حضرت عليه السلام پرسیدند چه سبب دارد که برای اهل عراق در هنگام نماز تياسر باید یعنی باید بدست چپ میل کنند و بایستند فرمود: (إِنَّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ لَمَّا أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَوُضِعَ فِي مَوْضِعِهِ جُعِلَ أَنْصَابُ الْحَرَمِ مِنْ حَيْثُ يَلْحَقُهُ نُورُ الْحَجَرِ فَهِيَ عَنْ يَمِينِ الْكَعْبَةِ أَرْبَعَةُ أَمْيَالٍ وَعَنْ يَسَارِهَا ثَمَانِيَةُ أَمْيَالٍ كُلُّهُ إِثْنَا عَشَرَ مِيلاً فَإِذَا انْحَرَفَ الْإِنْسَانُ ذَاتَ الْيَمِينِ خَرَجَ عَنْ حَدِّ الْقِبْلَةِ لِقِبْلِهِ أَنْصَابُ الْحَرَمِ وَإِذَا انْحَرَفَ ذَاتَ الْيَسَارِ لَمْ يَكُنْ خَارِجاً عَنْ حَدِّ الْقِبْلَةِ)

چون حجر الأسود را خدای تعالی از بهشت فرود آورد و در مکانش بنهادند انصاب حرم یعنی امتداد اعلام حرم از آن جا که نور و روشنائی حجر بان پیوسته می شود و این فرو فروز از طرف یمن کعبه تا چهار میل را در سپرده و از طرف یسار تا هشت میل را فرو گرفته و بجملة اش دوازده میل است از این روی چون انسان

از طرف یمین منحرف شود از حدّ قبله خارج می شود بسبب قلّت انصباب کعبه لکن اگر از طرف چپ انحرافی جوید از حدّ قبله خارج نمی شود.

و دیگر در کتاب مسطور و علل الشرایع از ابو جعفر قمی از حضرت صادق علیه السلام در ذیل خبری طویل که شامل حدیث معراج است مذکور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: (فَنَزَلَ الْمَاءُ مِنْ سَاقِ الْعَرْشِ فَتَلَقَّيْتُهُ بِالْيَمِينِ) ، پس فرمود: آمد آب از ساق عرش و من با دست راست بگرفتم (فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَوَّلُ الْوُضُوءِ بِالْيَمِينِ) می فرماید: بعلت این که رسول خدای با دست راست آب را بگرفت باید وضوء را نیز از نخست با دست راست مبادرت کرد.

و نیز در کتاب مسطور از سکونی مروی است که از حضرت صادق علیه السلام از سبب غایط پرسیدند یعنی از وجود آن فقال: ( تَصْغِيرٌ لِابْنِ آدَمَ لِكَيْ لَا يَتَكَبَّرَ وَ هُوَ يَحْمِلُ غَائِطَهُ مَعَهُ) فرمود: برای کوچک داشتن و کوچک شمردن بنی آدم تا تکبر نوزد و خویشتن را بزرگ نشمارد با این که غایط خود را با خود حمل می نماید.

و هم در آن کتاب از عمرو بن عنید مروی است که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسید از چیست که چون مرد قضای حاجت خواهد نظر بمخرج بول و غایط خویش و آن چه از آن جا بیرون می آید می کند فرمود: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يُرِيدُ ذَلِكَ إِلَّا وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكًا يَأْخُذُ بِصَدْبُعِهِ لِيُرِيَهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ أَمْ حَرَامٌ)، یعنی هیچ کس نیست که باراده قضای حاجت شود مگر این که خدای تعالی فرشته را موکل فرماید تا بازو و بغلش را بگیرد تا بدو بنماید که آن چه از وی دفع می شود آیا حلال است یا حرام .

و هم در آن کتاب از مفصل بن عمر مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه از علت تسلیم در نماز پرسیدم فرمود: (إِنَّهُ تَحْلِيلُ الصَّلَاةِ) ، یعنی تحلیل نماز بسلام فرستادن است عرض کردم التفات بجانب راست از چیست فرمود: ( لِأَنَّ الْمَلَكَ الْمُوَكَّلَ يَكْتُبُ الْحَسَنَاتِ عَلَى الْيَمِينِ )، بعلت آن که فرشته که بر نگارش

و هم در آن کتاب از آن حضرت مروی است که چون خدای مکه را از برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله برگشود آن حضرت اصحاب خویش را نزد حجر الاسود نماز بگذاشت و چون سلام بگفت هر دو دست مبارکش را بر کشید و سه تکبیر بگذاشت فرمود: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعَدَهُ - الدُّعَاءُ)

و هم در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام مروی است (إِنَّمَا جُعِلَ الْعَاهَاتُ فِي أَهْلِ الْحَاجَةِ لِئَلَّا تُسْتَرَّ وَ لَوْ جُعِلَتْ فِي الْأَغْنِيَاءِ لَسْتَرَتْ) عاهه بمعنی آفت از وجع و زشتی و نکوهیده گی است در حدیث وارد است (لَمْ يَزَلِ الْإِمَامُ مُبَرَّأً مِنَ الْعَاهَاتِ) همیشه امام از عاهات و زشتی ها بری و پاک است یعنی مستوی الخلفه است و مشوه و زشت و ناخوش اندام و ناقص نیست بالجمله می فرماید این که خدای عاهت را در اهل حاجت نهاد برای آن است که نتوانند باسباب خارجی مستور دارند و اگر در مردم توانگر می نهاد پوشیده می ماند یعنی بپاره چیزها مستور می داشتند .

و می شود معنی این باشد که اگر عیب و نقصی در مردم توان گر باشد مردمانش بچیزی نشمرند و ننگرند بلکه چشم ایشان بهمان مال و جلال ایشان متوجه است و بمعایب ایشان ننگرند و منتبه نشوند لکن در مردم فقیر و پریشان حال اگر اندک عیبی را نگران شوند بالمضاعف در نظر آورند و موجب انتباه و اعتبار ایشان گردد چنان که این تجربت نموده شد بارها و در روایت است که فرمود (هُمُ الَّذِينَ يَأْتِي آبَاؤُهُمْ نِسَاءَهُمْ فِي الطَّمْثِ)، یعنی این کسان که مستوی الخلقه نیستند آن جماعت هستند که پدرهای ایشان با زنان خودشان یعنی مادرهای ایشان در حالت طمٹ و حیض در آمیخته اند

(قال أبو عبد الله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ مَاءً عَذْباً فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَ جَعَلَ مَاءً مُرّاً فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاحْتَلَطَا فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا وَدَّ الْمُؤْمِنُ إِلَّا مُؤْمِناً وَ لَا الْكَافِرُ إِلَّا كَافِراً) ، حضرت ابی عبد الله علیه السلام می فرماید : خدای عز و جل آبی پاک و پاکیزه بیافرید و اهل طاعت خویش را از آن آب خوش خلق فرمود

و آبی تلخ و ناخوش بیافرید و اهل معصیت خود را از آن خلق نمود آن گاه بفرمود تا آن دو آب مخلوط بهم شدند و اگر این نبودی از مؤمن جز مؤمن و از کافر جز کافر متولد نشدی یعنی این که گاهی امر بعکس می شود و از مؤمن کافر راز کافر مؤمن تولد می یابد بعلاوه اختلاط این دو آب است .

و هم در آن کتاب مسطور است که ابوهفان و ابن ماسویه در حضرت جعفر بن محمد علیما السلام حضور داشتند حدیث کنند که فرمود (الطَّبَائِعُ أَرْبَعُ الدَّمِّ وَ هُوَ عَبْدٌ وَ رَبٌّ مَا قَتَلَ الْعَبْدُ سَيْدَهُ وَ الرِّيحُ وَ هُوَ عَدُوٌّ إِذَا سَدَدَتْ لَهُ بَاباً أَتَاكَ مِنْ آخَرٍ وَ الْبُلْغَمُ وَ هُوَ مَلِكٌ يُدَارِي وَ الْمِرَّةُ وَ هِيَ الْأَرْضُ إِذَا رَجَفَتْ رَجَفَتْ بِمَنْ عَلَيْهَا)

یعنی طبایع و عناصر بر چهار نوع است یکی خون است و او بمنزله بنده است و بسا می شود که بنده آقای خود را می کشد یعنی چون طغیان کرد اسباب هلاکت می شود دیگر باد است که حکم دشمن دارد که چون دری بر وی مسدود داری از در دیگر بتو می آید دیگر بلغم است و آن در حکم سلطانی است که بهمه جا سایر و دایر است و دیگر سوداء و صفراء است که بمنزله زمین است که چون به هیجان و جنبش آید هر کس و هر چه بر آن است بجنبش و لرزش در آورد .

چون امام علیه السلام این کلام معجز نشان پایان آورد مخاطب عرض کرد دیگر باره بفرمای سوگند با خدای که جالینوس نتواند باین خوبی بیان نماید و باین نکوئی توصیف فرماید .

معلوم باد در این حدیث مبارك لطایف بدیعه و دقایق منیعه مندرج است که پاره از آن اشارت می رود همانا طبایع اربعه ارکان اربعه است چه تولید اخلاط اربعه از ارکان اربعه می باشند و مزاج هر یکی از اخلاط اربعه شبیه بیکی از ارکان اربعه و عناصر چهارگانه است و باین مناسبت است که امام علیه السلام طبایع اربعه فرموده اند مزاج صفرا شبیه بمزاج نار و آتش است یعنی هر دو گرم و خشک

می باشند و مزاج خون شبیه است بمزاج هوا که هر دو گرم و تر می باشند و مزاج بلغم شبیه است به آب یعنی هر دو سرد و تر هستند و مزاج سودا شبیه است به خاک یعنی سرد و خشک هستند چنان که مزاج موت نیز سرد و خشک است و مزاج حیات گرم و تر .

بالجمله این که در این حدیث شریف می فرمایند دم عبد است یعنی خون در بدن آدمی حکم عبد و بنده دارد از آن است که بتمامت بدن و اعضا خدمت گذار است و حیات بدن بخون است و خون در تمامت آورده یعنی رگ های غیر جهنده سیران و دوران دارد و در شرائین یعنی رگ های جهنده نیز بی من مداخله نیست .

و علت دیگر این که چون کیلوس از معده بکبد اندر شد و این وقت کیموش خوانند اخلاط اربعه تولید می شود و خون غلیظ آن به آورده یعنی رگ های غیر جهنده وارد می شود و با قاصی بدن می رسد و تغذیه و تنمیه می کند تمام بدن را و رقیق آن از ورید شریانی بقلب وارد می شود و از آن جا بتوسط رگ های جهنده بتمامت بدن وارد می گردد و تولید روح حیوانی که سرمایه حیات جمله اعضاء است از این خون است و نیز تغذیه و تنمیه نفس شرائین باین خون است .

پس معنی عبد بودن و عبودیت دم نسبت به بدن این است و نیز چون هر وقت خون که موجب حیات بدن است روی بفساد نهاد یعنی از مزاج طبیعی خود بگشت یا آن که مقدارش از اندازه بیفزود موجب امراض مهلکه بدن مثل مطبقه و امثال آن می گردد و آن چه مایه حیات است چون از اندازه بیرون شد و طغیان ورزید موجب هلاک می شود این است که فرمود بسیار شود که بنده آقای خود را بکشد .

اما ریح و باد که بلابد از هر چه در معده طبخ بیند تولید یابد ، و نیز از زیادتی و فزونی مطلق اخلاط و فساد آن ها بعفونت و سخونت اندر بدن تولید گیرد و بمکانی مخصوص انحصار ندارد بلکه از جمله بدن حدوث یابد و ازدیادش موجب امراض شدید غریبه مهلکه گردد و اگر از يك عضوش بیرون کنند از دیگر عضو تولید شود و مرض دیگر را احداث نماید این است که او را تشبیه بدشمن

فرمایند که سخت قهار و نابکار است و از هر درش بیرون تازند از دیگر درس در آرد .

نه وجودش از اخلاطی طبیعی است که مدار بدن بدان باشد و نه اخراجش امکان دارد نه خویش است نه بیگانه نه دوست و نه دشمن که چاره اش ممکن باشد بلکه می توان او را باقارب و اقوامی منافق و مخالف تشبیه نمود که نه می توان از خود خارج کرد و نه از گزندشان آسوده نشست و نه بالمره از منفعت آن ها مایوس گردید و وجودشان را من حیث الوجوه لا ینفع دانست چه اگر در بدن تولید ریح هیچ نشود بعضی فواید از میان برود چنان که از ریح لطیفه اسباب مباشرت قوت گیرد و اگر متضمن هیچ سودی نبودی و جز ضرر و زیان از وی نمایان نشدی حکم حکیم مطلق بر ایجادش نفاذ نیافتی و از این است که امام علیه السلام می فرماید از هر درش بیرون کنند از در دیگر نمایشگر شود و این کنایت از آن است که وجود آن نیز بکار است و دفع و اخراجش ممکن نیست .

اما بلغم ملك و حافظ بدن است و در تمام بدن مانند خون متفرق و ساری است و همه جا موجود می شود و چون غذا اندر بدن دیر وارد شود بلغم نضج گیرد و خون گردد و بدن را تغذیه کند و از انهدام و کاهیدنش بازدارد و چون بلغم حاکم و حافظ و حارس و ناظر قلعه بدن است و بهمه بدن سیر کند و تدبیر و تدویر نماید امام علیه السلام او را ملك و پادشاه می فرماید .

اما مرّه لفظی است مشترك و مشتمل بر مرّة الصفراء و مرّة السوداء و صفراء از کبد بمراره یعنی زهره دان وارد و در آن ساکن می شود از آن پس از مراره باعضای دیگر می ریزد و منافی که از آن مطلوب است بعمل می آید مثل آن که قدری از آن بامعاء می ریزد تا برای دفع براز بیگاهانند و غسل می دهد امعاء را از فضولات .

اما سوداء از کبد بطحال وارد می شود و در طحال ساکن می گردد و پس از آن از طحال باعضای دیگر می ریزد و منافی که از آن مطلوب است صادر می شود



مثل آن که قدری از آن بقم معده می ریزد و برای خواهش غذا و تغذیه بدن متنبه می گرداند و از برای مرتین منافع دیگر هم در بدن می باشد و چون مزاج هر دو خشک است امام علیه السلام باین مناسبت این دورا بارض تشبیه فرموده اند و هر وقت این دو خلط فساد یابند یعنی از مزاج طبیعی خودشان خارج شوند موجب امراض مهلکه و مزمنه می شوند که خلاص شدن از آن ها مشکل است

بالجمله شرح این حدیث شریف خیلی مفصل تواند شد اما در این مقام ضرورت ندارد همین قدر می توان گفت یک دوره طب را شامل است و جالینوس و هر حکیمی و طبیعی که از وی اکمل و اعلم باشد هرگز نتواند باین ایجاز و اشتمال بر مطالب کثیره بیان این مطلب را نماید

و هم در آن کتاب و خصال صدوق از ربیع مروی است که وقتی طبیب هندی در خدمت منصور از کتب طب قراءت می نمود و حضرت صادق سلام الله علیه نیز در آن مجلس تشریف حضور ارزانی فرموده بودند و بقراءت وی گوش همی داشت چون هندی از قراءت فراغت یافت عرض کرد یا ابا عبدالله آیا از آن چه با من است چیزی را اراده فرموده باشی یعنی از علوم من؟ فرمود نه این اراده کرده ام (لِأَنَّ مَا مَعِيَ خَيْرٌ مِّمَّا هُوَ مَعَكَ)، زیرا که آن چه با خود من است بهتر از آن چه با تو است عرض کرد آن چیست؟ .

قال: (أَدَاوِي الْحَارِّ بِالْبَارِدِ وَالْبَارِدِ بِالْحَارِّ، وَالرَّطْبِ بِالْيَاسِ وَالْيَاسِ بِالرَّطْبِ، وَأَزْدُ الْأَمْرِ كُلَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَاللَّهُ تَعْمَلُ فِي ذَلِكَ مَا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: چون حرارت غلبه کند بمبرّدات دوا می کنم و چون برودت غلبه کند باشیاء حارّه چاره می فرمایم و چون رطوبت بر مزاج چیره گردد باشیاء یا بسه علاج نمایم و هر وقت یبوست بر طبیعت مستولی گردد باشیاء مرطبه معالجه کنم و امور را بالمره بخدای تفویض کنم و دواى هر مرض از او جویم و آن چه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمان کرده است بکار بندم (وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْدَةَ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ وَأَنَّ الْحَمِيَةَ هِيَ الدَّوَاءُ وَأَعْوَدُ الْبَدَنَ مَا اعْتَادَ)

بدان که معده خانه دردها و مرض هاست یعنی منشاء و منبع تمامت امراض معده است چون ثقل و فساد و امتلائی در آن پدید شد اقسام امراض را تولید نماید و پرهیز کردن و دوائ نمودن از پاره ماکولات و مشروبات و پر خوردن دوائ مرض هاست و عادت بده بدن را بآن چه معتاد است آن گاه فرمود: (وَهَلِ الطَّبُّ إِلَّا هَذَا) ، آیا علم و مبنای طبّ جز این فقرات است که ترا باز نمودم و بقول صاحب خصال مرد هندی گفت آیا طبّ جز این است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: (أفترانی عن كتب الطبّ أخذت) ، آیا چنان می دانی که من این معلومات و علوم را از کتب طبّ اخذ کرده ام عرض کرد آری فرمود: سوگند با خدای نه چنین است من جز از خدای سبحانه اخذ نکردم یعنی علم من از حضرت خدای بمن رسیده است هیچ بمطالعه کتب علمیّه حاجتمند نیستم بلکه کتب علمیّه و جنس تمامت علوم بما محتاج هستند بالجمله فرمود: با من خبر ده تو بعلم طبّ داناتری یا من؟ هندی عرض کرد من داناترم حضرت صادق علیه السلام فرمود: پس از تو پرسش می فرمایم عرض کرد  
پرس

(خَبِرْنِي يَا هِنْدِيُّ لِمَ كَانَ فِي الرَّأْسِ سُتُونٌ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ الشَّعْرُ عَلَيْهِ مِنْ فَوْقٍ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ خَلَّتِ الْجَبْهَةُ مِنَ الشَّعْرِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَ لَهَا تَخَاطِيطٌ وَ أَسَارِيرٌ قَالَ لَا أَعْلَمُ)

(قَالَ فَلِمَ جُعِلَتِ اللَّحْيَةُ لِلرِّجَالِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ خَلَّتِ الْكُفَّانُ مِنَ الشَّعْرِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ خَلَا الظُّفْرُ وَ الشَّعْرُ مِنَ الْحَيَاهِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَ الْقَلْبُ كَحَبِّ الصَّنَوْبَرِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَتِ الرَّئِثَةُ قِطْعَتَيْنِ وَ جُعِلَ حَرَكَتُهَا فِي مَوْضِعِهَا قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَتِ الْكَبِدُ حَذْبَاءَ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَتِ الْكُلْيَةُ كَحَبِّ اللُّوِيَا قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ

جُعِلَ طَيُّ الرَّكْبَةِ إِلَى خَلْفٍ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ انْخَصَرَتِ الْقَدَمُ قَالَ لَا أَعْلَمُ

فرمود: ای هندی خیر گوی مرا که از چه روی شئون در سر است یعنی درز و آب راهه دارد شأن واحد شئون است که بمعنی مواصل قبایل سر و ملتقای آن و از آن ها دموع می آید ابن سکیت گوید شأنان دو عرق و رگ هستند که از آن ها دموع از سر به حاجبین منحدر می شود و از آن پس بهر دو چشم می رسد و ماء الشئون بمعنی دموع است بالجمله هندی عرض کرد ندانم فرمود: از روی موئی که بر سر است از فوق آن قرار یافته عرض کرد ندانم

فرمود: از چه روی جبین از موی تهی است عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی برای پیشانی خط ها و اسادیر مقرر شده یعنی تجویف ها دارد عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی دو ابرو را بر فراز دو چشم قرار داده اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی دو چشم را مانند دو بادام گردانیده اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی بینی را در آن جا که ما بین دو چشم است قرار فرموده اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی سوراخ بینی را در اسفل آن نهاده اند عرض کرد ندانم .

فرمود: از چه روی لب و شارب را بالای دهان مقرر داشته اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی ریش را مخصوص بمردان داشته اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی دندان های جلورا نیز و دندان های پشت بند را پهن و دندان نشتر را در از کرده اند بعضی گفته اند برای انسان سی و دو دندان است چهارتا را ثنایا و چهارتا را رباعیات و چهارتا را انیاب نواجد و چهارتا را ضواحك و دوازده تا را رحی گویند.

بالجمله هندی عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی دو کف را از موی برهنه داشته اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی ناخن و موی را روح حیات نیست عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی دل چون حبّ صنوبر است عرض کرد ندانم

فرمود: از چه روی شش دو قطعه و حرکت آن در موضع آن است عرض کرد

ندانم فرمود: از چه روی کبد محدب است عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی کلیه مانند حبّ لویاست عرض کرد ندانم فرمود: از چه طی رکتین و نورد دوزانورا بطرف خلف قرار داده اند عرض کرد ندانم فرمود: از چه روی دو قدم مخصّر و میان باریک و گود است عرض کرد ندانم.

این هنگام حضرت صادق علیه السلام فرمود: (لَكِنِّي أَعْلَمُ)، لكن من مي دانم عرض کرد جواب بفرمای. (فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي الرَّأْسِ شَيْئُونَ لِأَنَّهُ الْمُجَوَّفُ إِذَا كَانَ بِلاَ فَصْلِ اسْتَرَخَ إِلَيْهِ الصُّدَاعُ فَإِذَا جُعِلَ ذَا فَصُولٍ كَانَ الصُّدَاعُ مِنْهُ أَبْعَدَ وَ جُعِلَ الشَّعْرُ مِنْ فَوْقِهِ لِيُوصَلَ بِوُصُولِهِ الْأَذْهَانَ إِلَى الدِّمَاغِ وَيَخْرُجَ بِأَطْرَافِهِ الْبَخَارَ مِنْهُ وَيُرَدُّ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ الْوَارِدَيْنِ عَلَيْهِ وَ خَلَّتِ الْجَبْهَةُ مِنَ الشَّعْرِ لِأَنَّهَا مَصَّبُ الثُّورِ إِلَى الْعَيْنَيْنِ وَ جُعِلَ فِيهَا التَّحْطِيطُ وَالْأَسَارِيرُ لِيُحْتَسَبَ الْعَرَقُ الْوَارِدُ مِنَ الرَّأْسِ عَنِ الْعَيْنِ فَدَرَّ مَا يَمِيطُهُ الْإِنْسَانُ عَنْ نَفْسِهِ كَالْأَنْهَارِ فِي الْأَرْضِ الَّتِي تَحْسِبُ الْمِيَاهُ )

(وَ جُعِلَ الْحَاجِبَانِ مِنْ فَوْقِ الْعَيْنَيْنِ لِيُرِدَ عَلَيْهِمَا مِنَ الثُّورِ قَدْرُ الْكِفَايَةِ أَلَا تَرَى يَا هِنْدِيُّ أَنَّ مَنْ غَلَبَهُ الثُّورُ جَعَلَ يَدُهُ عَلَى عَيْنَيْهِ لِيُرِدَ عَلَيْهِمَا قَدْرُ كِفَايَتِهِمَا مِنْهُ وَ جُعِلَ الْأَنْفُ فِيمَا بَيْنَهُمَا لِيُقَسَمَ الثُّورُ قِسْمَيْنِ إِلَى كُلِّ عَيْنٍ سَوَاءً وَكَانَتِ الْعَيْنُ كَاللُّوزَةِ لِيَجْرِيَ فِيهَا الْمِيلُ بِالْذَّوَاءِ وَيَخْرُجَ مِنْهَا الذَّاءُ وَلَوْ كَانَتْ مُرْبَعَةً أَوْ مَدْوَرَّةً مَا جَرَى فِيهَا الْمِيلُ وَمَا وَصَلَ إِلَيْهَا ذَّوَاءٌ وَلَا خَرَجَ مِنْهَا ذَاءٌ)

(وَ جُعِلَ ثَقْبُ الْأَنْفِ فِي أَسْفَلِهِ لِتَنْزِلَ مِنْهُ الْأَذْوَاءُ الْمُنْحَدِرَةُ مِنَ الدِّمَاغِ وَيَصَدُّ فِيهِ الْأَرَايِيحُ إِلَى الْمَشَامِّ وَ لَوْ كَانَ عَلَى أَعْلَاهُ لَمَا أَنْزَلَ ذَاءً وَلَا وَجَدَ رَائِحَةً وَ جُعِلَ الشَّارِبُ وَ الشَّقَّةُ فَوْقَ الْفَمِ لِيُحْتَسَبَ مَا يَنْزِلُ مِنَ الدِّمَاغِ عَنِ الْفَمِ لِئَلَّا يَتَنَغَّصَ عَلَى الْإِنْسَانِ طَعَامُهُ وَ شَرَابُهُ فَيَمِيطُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ جُعِلَتِ اللَّحْيَةُ لِلرَّجَالِ لِيَسُدَّ تَغْنَى بَهَا عَنِ الْكُشْفِ فِي الْمُنْظَرِ وَ يُعَلِّمُ بَهَا الذَّكْرَ مِنَ الْأُنْثَى وَ جُعِلَ السِّنُّ حَادًّا لِأَنَّ بِهِ يَقَعُ الْمَضْغُ وَ جُعِلَ الضَّرْسُ عَرِيضًا لِأَنَّ بِهِ يَقَعُ الطَّحْنُ وَ الْمَضْغُ)

(وَ جُعِلَ النَّابُ طَوِيلًا لِيَسَدَّ بِنَدِ الْأَضْرَاسِ وَ الْأَسْنَانِ كَالْأَسْطُوَانَةِ فِي الْبِنَاءِ وَ خَلَا الْكَفَّانِ مِنَ الشَّعْرِ لِأَنَّ بِهِمَا يَقَعُ اللَّمْسُ فَلَوْ كَانَ فِيهِمَا شَعْرٌ مَا دَرَى الْإِنْسَانُ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ يَلْمِسُهُ وَ خَلَا الشَّعْرُ وَ الظُّفْرُ مِنَ الْحَيَاةِ لِأَنَّ طَوْلَهُمَا سَدَّ مَجْعٍ وَ فَصَّهُمَا حَسَنٌ فَلَوْ كَانَ فِيهِمَا حَيَاةٌ لَأَلَمَ الْإِنْسَانُ بِقَصِّهِمَا وَ كَانَ الْقَلْبُ كَحَبِّ الصَّنَوْبَرِ لِأَنَّهُ

مُنَكَّسٌ فَجُعِلَ رَأْسُهُ دَقِيقًا لِيَدْخُلَ فِي الرِّئَةِ فَتَرْوَحَ عَنْهُ بِبُرْدِهَا لِئَلَّا يَشِيْطَ الدِّمَاغُ بِحَرِّهِ)

(وَجُعِلَتِ الرِّئَةُ قُطْعَتَيْنِ لِيَدْخُلَ بَيْنَ مَضَاغِطِهَا فَيَتَرْوَحَ عَنْهُ بِحَرَكَتِهَا وَكَانَ الْكَبِدُ حَدْبَاءً لِيَتَقَلَّ الْمَعِدَةُ وَيَقَعَ جَمِيعُهَا عَلَيْهَا فَيُعْصِرُهَا لِيَخْرُجَ مَا فِيهَا مِنَ الْبَحَارِ وَجُعِلَتِ الْكُلْيَةُ كَحَبِّ اللَّوْبِيَا لِأَنَّ عَلَيْهَا مَصَبَّ الْمَنِيِّ نَقْطَةً بَعْدَ نَقْطَةٍ فَلَوْ كَانَتْ مُرْبَعَةً أَوْ مَدَوْرَةً احْتَبَسَتِ النُّقْطَةُ الْأُولَى إِلَى الثَّانِيَةِ فَلَا يَلْتَدُّ بِخُرُوجِهَا الْحَيُّ إِذِ الْمَنِيُّ يَنْزِلُ مِنَ قَفَارِ الظَّهْرِ إِلَى الْكُلْيَةِ فَهِيَ كَالدُّودَةِ تَتَقَبَّضُ وَتَتَبَسِّطُ تَرْمِيهِ أَوَّلًا فَأَوَّلًا إِلَى الْمَتَانَةِ كَالْبُنْدُقَةِ مِنَ الْقَوْسِ)

(وَجُعِلَ طَيِّبُ الرُّكْبَةِ إِلَى خَلْفِ لِأَنَّ الْأَنْسَانَ يَمْشِي إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ فَيَعْتَدِلُ الْحَرَكَاتُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَسَقَطَ فِي الْمَشْيِ وَجُعِلَتِ الْقَدَمُ مُخَصَّرَةً لِأَنَّ الْمَشْيَ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ جَمِيعُهُ ثَقُلَ كَثَقُلِ حَجَرِ الرَّحَى فَإِذَا كَانَ عَلَى حَرْفِهِ رَفَعَهُ الصَّبِيُّ وَإِذَا وَقَعَ عَلَى وَجْهِهِ صَعَبَ ثَقَلُهُ عَلَى الرَّجُلِ)

فَقَالَ الْهَدَيْدِيُّ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا الْعِلْمُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذْتُهُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَادَ وَالْأَرْوَاحَ فَقَالَ الْهِنْدِيُّ صَدَقْتَ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَعَبْدُهُ وَأَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِكَ)

فرمود این که در سر شئون است برای آن است که سر مجوف و میان تهی است پس اگر بلا فصل باشد یکسره دچار صدع و صداع باشد لکن چون دارای فصول باشد درد سر کمتر و صداع از آن دورتر است و این که موی را از بالای آن مقرر فرموده اند برای آن است که اسباب وصول ادهان و روغن ها بسوی مغز گردد و باطراف آن بخار از دماغ بیرون شود و حرّ و بردی که بر آن واردند ورود گیرند و این که پیشانی بی موی است که مصّب و ریخت گاه نور است بهر دو چشم و این خطوط و اساریر که در پیشانی خلق شده برای آن است که آن عرقی را که از سر فرمود می آید از رسیدن بچشم ها بازدارد آن چند که انسان از نفس خویش

باز می دارد چنان که جوی ها و رودخانه ها که در زمین است آب ها را حبس می نماید یعنی نمی گذارد بهمه جا پراکنده شود و بی فایده بماند .

و این که دو ابرو را بر فراز دو چشم مقرر فرمود برای آن است که باندازه که کافی است نور از دو حاجب بدو چشم ورود جوید آیا نمی بینی ای هندی که هر که نور و شعاع بر دیدگانش فزونی گیرد دست بر چشم های خویش آورد تا آن مقدار نور که برای دیدگان او کافی است بر دیدگان باز آید و بینی را در ما بین دو چشم خلق فرمود تا این که نوری که بچشم می رسد دو قسمت نماید و بهر يك باندازه یکدیگر برساند .

و این که چشم را بصورت و شکل بادام بیافرید برای آن است که دوا را بدستیاری میل در آن بگردانند و درد از آن بیرون آید و اگر بشکل مربع یا مدور بردی میل در آن نمی گردید و دواء بآن نمی رسید و دردی از آن بیرون نمی شد و این که ثقبه و سوراخ بینی را در اسفل آن مقرر فرموده اند برای آن است که ادواء و دردها و مادهائی که از دماغ انحدار می جوید از آن ثقبه فرود آید و بتوسط آن بادها و بوی ها بمشام صعود گیرد و اگر این سوراخ در طرف بالای بینی بودی نه دائی نزول گرفتی و نه رایحه دریافتی و شارب و لب را بالای دهان برقرار فرمود تا نگاهبان گردد آن چه را که از دماغ می آید از دهان یعنی بدهان بریزد و طعام و شراب انسان منغص شود و ناچار از خویش دور دارد .

و این که ریش را مخصوص بمردان فرمود تا این که مستغنی بشود بآن از کشف در نظر یعنی همان قدر که در صورت ریش باشد راه اشتباه از میان برخیزد و لازم بعلا مت و نشان عرض دادن نیفتد و نر از ماده معلوم گردد و این که دندان پیش را نیز گردانیدند برای آن است که پاره چیزها بآن ها شکسته می شود و این که اضراس را پهن فرموده از آن است که طحن و کوبیدن و نرم گردانیدن و مضغ و خائیدن بآن است

و این که دندان ناب در از است برای آن است که اضراس و اسنان را مشید و استوار کرده اند چنان که ستون اندر بناء و این که هر دو کف را از موی برهنه و تهی داشته اند برای آن است که لمس اشیاء بآن می شود و اگر در آن ها موی بودی انسان از آن چه او را پیش آمدی آگاه نشدی و از آن چه لمس نمودی با خبر و عالم نگردیدی و تمیز ندادی

و این که موی و ناخن را از حیات و روح حیوانی خالی داشته اند از آن است که درازی آن ها زشت و نکوهیده و چیدن و بریدن آن نیکو است پس اگر در ناخن و موی حیات بودی انسان از بریدن آن دردناک شدی .

و این که دل بشکل دانه صنوبر و صنوبری الشكل است از آن است که منگس و سرازیر است پس سر آن را نازک و باریک بیافرید تا در شش اندر شود و از برودت آن راحت جوید و مغز از حرارتش تباهی نگیرد و ریه را دو قطعه گردانید تا داخل بشود در مضاعط و تنگی های آن و بحرکت آن ها راحت جوید

و این که جگر را محدب بیافرید برای آن است که معده را سنگین گرداند و تمامت کبد بر معده بیفتد و معده را فشار داده تا بخار از آن بیرون آرد و این که کلیه و گرده بشکل دانه لوییا است برای آن است که مصب منی نقطه بعد نقطه بر آن است پس اگر مرتع یا مدور بودی نقطه اولی او را بسوی ثانی نمی گذاشت و از این روی برای انسان زنده لذتی در خروج منی نیفتادی چه منی از فقرات پشت بکلیه نزول می نماید و این منی مانند کرم منقبض و منبسط می گردد و اولاً فاؤلاً مانند بندقه و کوی کلین که از کمان بجهد این منی نیز بمثانه افکنده می شود.

و این که طی و نورد زانو را بسوی خلف مقرر فرموده از پشت پای زانو فرو می خوابد نه از پیش روی برای آن است که انسان بسوی پیش روی خود گام می زند و چون زانو باین طریق طی شود حرکات معتدل گردد و اگر باین حالت

و این که قدم مخصّر و میانش چندی برجسته است از آن است که اگر قدم پهن بودی و انسان در حالت راه رفتن بتمامت بر زمین فرود آمدی چون سنگ آسیا سنگین افتادی و چون بجمله بر زمین فرود نیامدی کودکی او را بلند کردی و اگر بر تمامت پای بر زمین مشی آوردی و بر روی بر زمین آمدی مردی مردانه را نقلش دشوار آمدی این وقت مرد هندی از کمال حیرت و شگفتی عرض کرد یا ابن رسول الله این علم و دانش از کجا بتو رسید فرمود: این علم را از پدران خودم علیهم السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام از پروردگار عالمیان جلّ جلاله که اجسام و ارواح را بیافرید فرا گرفتم هندی عرض کرد برآستی سخن کردی و من شهادت می دهم که نیست خدائی مگر خداوند تعالی و این که محمد صلی الله علیه و اله رسول خدای و بنده خدای است و این که تو از جمله دانایان زمان خودت داناتری .

راقم حروف گوید چون در امثال این حدیث مبارک بنگرند مراتب علوم و صدق این امام والا مقام علیه السلام مشهود آید که با این که در آن روزگاران از علوم تشریح خبری نبوده چگونه بعلوم الهیّة ابن بیانات می فرماید و بآن چه وظیفه ظاهریّة شخصیت آن حضرت نبود این گونه تکلم می فرماید که موجب نهایت تحیّر و تعجب و اسلام مرد هندی می گردد صلوات الله و سلامه علیه و علی آبانه و ابناؤه الطّاهرین

و هم در مناقب ابن شهر آشوب مروی است که مردی در حضرت صادق علیه السلام عرض کرد همانا شادمان و اندوهناک می شوم بدون این که سببی از بهر این حال بدانم فرمود: (إِنَّ ذَلِكَ الْحُزْنَ وَالْفَرَحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مِنَّا لِأَنَّ إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا عَلَيْكُمْ لِأَنَّ وَإِيَّاكُمْ مِنْ نُورِ اللَّهِ خُلِقْنَا وَطِينَتْنَا وَطِينَتُكُمْ وَاحِدَةٌ وَلَوْ تَرَكْتُ طِينَتَكُمْ كَمَا أَخَذْتُ لَكُنَّا وَأَنْتُمْ سَوَاءٌ وَ لَكِنْ مُرَجَّتْ طِينَتُكُمْ بِطِينَةِ أَعْدَائِكُمْ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَذْنَبْتُمْ ذَنْبًا وَاحِدًا)

فرمود: این اندوه و شادی ناگهانی که شما را در می سپارد از ما بشما می رسد



چه هر وقت اندوه و سروری بر ما در آمد بر شما در می آید زیرا که ما و شما از نور خدا خلق شده ایم و گل ما ، و گل شما یکی است و اگر طینت شما را بهمان حال که مأخوذ شده بود باز گذارند هر آینه ما و شما مساوی و یکسان هستیم لکن طینت شما با طینت دشمنان شما ممزوج گردیده است و اگر بعلت این ممزوجیت نبودى از شما هرگز يك گناه نمودار نشدى

وهم ابو عبدالرحمن از علت این حزن و سرور از آن حضرت علیه السلام سؤال کرد (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَكٌ وَ شَيْطَانٌ فَإِذَا كَانَ فَرَحَ كَأَنَّ دُنُوَ الْمَلِكِ مِنْهُ وَإِذَا كَانَ حَزَنَ كَانَ دُنُوَ الشَّيْطَانِ مِنْهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمُ بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا)

فرمود: هیچکس نیست مگر این که فرشته و شیطانی مراقب اوست پس هر وقت این شخص شادمان شود فرشته بدو نزدیک شده و هر وقت اندوهناک آید شیطان بدو نزدیک شده است و این است قول خدای عز و جل که می فرماید : شیطان وعده می دهد شمارا بفقیر و احتیاج یعنی گاهی که آهنگ انفاق نمائید شما را از درویشی می ترساند تا از آن باز ایستید و امر می کند شما را بخصلت زشت که بخل و امساک است و خدای وعده می دهد شما را بصدقه دادن آمرزش گناهان شما را از جانب خود و افزونی روزی در دنیا بعوض صدقه و یا مزید ثواب در آن سرای .

و هم در آن کتاب مسطور است که ابو بصیر از علت سرعت و کندی فهم پرسش نمود فرمود : (أَمَّا الَّذِي إِذَا قُلْتُ لَهُ أَوَّلَ الشَّيْءِ فَعَرَفَ آخِرَهُ فَذَلِكَ الَّذِي عُجِنَ عَقْلُهُ بِالنُّطْفَةِ الَّتِي مِنْهَا خُلِقَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي إِذَا قُلْتُ لَهُ الشَّيْءَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَفَهِمَهُ فَذَلِكَ الَّذِي رَكِبَ فِيهِ الْعَقْلُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي تَرَدَّدَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ مَرَارًا فَلَا يَفْهَمُهُ فَذَلِكَ الَّذِي رَكِبَ فِيهِ الْعَقْلُ بَعْدَ مَا كَبُرَ )

یعنی اما آن کس که چون اول چیزی را بدو گوئی آخرش را دریابد همانا این کسی است که عقل او با نطفه که از آن در شکم مادرش خلق شده است عجین بوده است و اما آن کسی که چون چیزی را از ابتدا تا انتها بدو باز گفتی بفهمد

این آن کس باشد که عقل را با وی در شکم مادرش ترکیب داده اند و اما آن کس که مطلبی را مکرر بدو بگویند و نفهمد این آن شخصی است که از آن پس که بکبر سن رسیده است عقل را در وی مرگب ساخته اند

و نیز در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که هشام بن الحکم از آن حضرت پرسش گرفت که سبب افتادن شپش در دانه چیست فرمود: (لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَنَّ عَلَى الْعِبَادِ بِهَذِهِ الدَّابَّةِ لَأَكْتَنَزَهَا الْمُلُوكُ كَمَا يَكْتَنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ)، اگر نه آن بودی که خدای عز و جل بر بندگان خویش باین دابه منت نهادی پادشاهانش در خزینه جای دادند چنان که طلا و نقره را در گنجینه نهند

و هم در آن کتاب و کتاب کافی از زرارة مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم آیا براستر چیزی هست یعنی خمسی وارد می شود فرمود: نی عرض کردم چگونه برخیل وارد می شود و بر استر وارد نمی شود (فَقَالَ: لِأَنَّ الْبِغْمَالَ لَا تُلْقَحُ وَالْخَيْلُ الْإِنَاثُ يُتَّجَنُّ وَ لَيْسَ عَلَى الْخَيْلِ الذُّكُورَ شَيْءٌ).

و نیز در آن کتاب از مالک بن اعین مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کردند در باب کنیزی که زر خرید دو مرد باشد و یکی از دو مرد او را از قسمت خود و بندگی خود آزاد کرده باشد و چون شریکش این خبر را بشنود در همان روز بر آن کنیزک در آید و مهر دوشیزگی را بر باید (فَقَالَ: يُضْرَبُ الرَّجُلُ الَّذِي افْتَضَّهَا حَمْسِينَ جَلْدَةً وَيَطْرَحُ عَنْهُ حَمْسُونَ جَلْدَةً لِحَقِّهِ فِيهَا وَ تُعْرَمُ الْأُمُّ عَشْرَ قِيمَتِهَا لِمُؤَافَقَتِهَا إِيَّاهُ)

امام علیه السلام فرمود: آن مرد را که با کنیز در آمیخته و مهر دوشیزگی را برداشته پنجاه تازیانه باید و پنجاه تازیانه دیگر را بسبب حقی که در آن کنیز دارد از وی برداشته می شود یعنی حکم زانی و زانیه یک صد تازیانه است اما چون این مرد مالک نصف کنیز بوده است حدش پنجاه تازیانه است و نیز آن چه قیمت آن کنیز است ده يك آن را از او تاوان باید گرفت تا چرا موافقت کرده «و تستسعی فی الباقي»، و بعد از آزادی باید بقیه نه عشر را به شریک دومی بپردازد .

و هم در آن کتاب مسطور است که وقتی مردی رسول خدای صلی الله علیه و آله را دشنام داد والی ولایت از عبدالله بن الحسن و حسن بن زید و غیر از ایشان پرسید که با وی چه باید کرد گفت زبانش را بیاید برید و ربیعة الراى و اصحابش گفتند بیايدش تأديب نمود حضرت صادق علیه السلام فرمود: (أَرَأَيْتُمْ لَوْ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَ مَا كَانَ الْحُكْمُ فِيهِ)، اگر مردی از اصحاب رسول خدای را ناسزا گویند چه حکم در حق دشنام دهنده می کنید گفتند مثل این حکم که در حق این شخص کردیم فرمود پس فرقی در میان پیغمبر و یکی از اصحابش نیست؟ والی عرض کرد پس حکمش چیست؟

فرمود: (أَخْبَرَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ النَّاسُ فِيَّ أَسْوَأَ سِوَاءٍ مَنْ سَمِعَ أَحَدًا يَذْكُرُنِي فَالْوَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَقْتَلَ مَنْ شَتَمَنِي وَ لَا يُرْفَعُ إِلَى السُّلْطَانِ فَالْوَجِبُ عَلَى السُّلْطَانِ إِذَا رُفِعَ إِلَيْهِ أَنْ يَقْتَلَ مَنْ نَالَ مِنِّي) خبر داد مرا پدرم که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: مردمان در اسوه و پیروی مساوی هستند هر کسی بشنود که یکی مرا دشنام گفت پس بر وی واجب است که او را بکشد و اگر بعرض سلطان برساند پس واجب است بر سلطان گاهی که این خبر بدو پیوست که بکشد آن کس را که مرا بناشایست یاد کرده است، چون والی این حدیث بشنید گفت این مرد را بیرون برید و بحکم ابی عبد الله بقتل برسانید

و هم در آن کتاب سند بآبی حنیش کوفی می رسد که در مجلس حضرت صادق صلوات الله علیه حاضر شدم و این وقت جماعتی از مردم نصاری در حضرتش حضور داشتند و همی گفتند فضل و فضیلت موسی و عیسی و محمّد مساوی است چه هر سه صاحب شرایع و کتاب هستند (فقال الصادق عليه الصلاة والسلام: إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلُ مِنْهُمَا وَ أَعْلَمُ وَ لَقَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يُعْطِ غَيْرَهُ)

حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود: محمّد صلی الله علیه و آله از موسی و عیسی علیهما الصلاة والسلام افضل و اعلم است و خدای تعالی آن علم بدو عنایت فرموده است که بغیر از وی عطا نفرموده است

جماعت نصاری گفتند در این باب آیتی از کتاب خدای نازل است؟ فرمود آری قوله تعالی ، ( وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ) ، وقوله لعيسى ( وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ) ، وقوله للسيد المصطفى ، ( وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَوْلٍ شَهِيداً وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ ) ، وقوله ( لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا )

همانا خدای تعالی درباره موسی علیه السلام می فرماید : و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی در لوح های دوازده گانه که طول هر يك دوازده ذرع و از یاقوت سرخ بود یا از سنگی سخت که در آن رقم ها کنده بودند چون نقش نگین منقول است که توراة چند اجزاء بود که بار هفتاد شتر بود يك جزوش را در عرض يك ماه نتوانستند بخوانند و در آن مکتوب بود از هر چیزی از احکام حلال و حرام و حدود آن و قول خدای تعالی در حق عیسی علیه السلام که می فرماید: و هر آینه روشن می نماید مر شما را پاره چیزها که در آن اختلاف می ورزید و قول خدای تعالی که در حق سید مصطفی صلی الله علیه و آله می فرماید : و ابتدای آیه شریفه این است ( وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ) .

یعنی و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزانیم در آن روز در میان هر گروهی بر کردار و گفتار ایشان از نفس های ایشان یعنی هر پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بود بر ایشان و بیاوریم ترا گواه بر این کرده یعنی امت تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی و فرو فرستادیم بر تو قرآن را در حالی که بیان روشنی است برای هر چیزی از امور دین بتفصیلی که بیان آن بسنت مطهره باشد.

و دیگر قول خداوند که می فرماید: تا بداند رسول آن که بتحقیق رسانیده از جبرئیل و سایر فرشتگان که دقیقند در وقت نزول وحی به پیغام های فرستاده شده پروردگار خود را به تغییر و تبدیل و فرا گرفته است علم خدای بآن چه نزدیک پیغمبران و فرشتگان است از حکم و شرایع بر وجهی که هیچ از آن از علم خدای سبحانه فوت نشده و نخواهد شد و شمرده است همه چیز را و ضبط همه اشیاء نموده

در حالتی که در حضرت خدای سبحانه محدود و محصور است حتی قطره هان باران و ریگ های بیابان و اوراق درختان و کف دریاها و امثال آن را احصا فرموده یعنی هیچ چیز از دایره علمش خالی نیست پس چگونه بآن چه نزد پیغمبران است از وحی و کلام او آگاه نباشد، (فَهُوَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَوْ حَضَرَ مُوسَى وَعِيسَى بِحَضْرَتِي وَسَالَانِي لَأَجَبْتُهُمَا وَسَأَلْتُهُمَا مَا أَجَابَا)

حضرت صادق علیه السلام بعد از قراءت این آیات مبارکه مدله بر افضلیت و اعلمیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر تمامت انبیای مرسلین صلوات الله علیهم فرمود سوگند با خدای حضرت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله از موسی و عیسی علیهما السلام اعلم است و اگر موسی و عیسی در حضرت من حاضر شوند و از من از هر چه خواهند پرسش نمایند جواب ایشان را بر طبق مسؤل ایشان باز دهم و هم از ایشان پرسش کنم جواب نیارند، گفت و این کلام معجز انتظام اشارت بر این است که من که فرزند این پیغمبر گرامی هستم از ایشان اعلم هستم تا بمقام آن حضرت چه رسد

راقم حروف گوید چون در این حدیث مبارک بگذرند و دقایق و لطایفش را بنگرند مقام علم و فضل و رفعت و عظمت و فزونی و برتری و صدق مقال این امام عالی مقام مشهود می شود که تا چه مقام برتری و فضل و فزونی و صدق و علم داشته است و مسلّم و مقدّم و مطاع و متّبع و جلیل و نبیل بوده است که با مخالفین دین و علمای مذاهب مختلفه این گونه تکلم فرماید و خویشتن را بر پیغمبر و رسول اولی العزم ایشان برتر خواند و برای ایشان راه چون و چرا نماند و در مقام تکذیب و دفع بر نیابند و هیچ سخن نتوانند

و هم در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که مردی پوستین دوز از پوشش خر از حضرت صادق علیه السلام پرسید (قَالَ لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ) فرمود باکی نیست که در آن نماز گذارند آن مرد عرض کرد من از تمامت مردمان بحالت خز بیشتر شناسائی دارم آن حضرت فرمود: (أَنَا أَعْرِفُ بِهِ مِنْكَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ وَ تُصَادُ

مِنَ الْمَاءِ فَإِذَا فُقِدَ الْمَاءُ مَاتَ وَإِنَّهُ دَابَّةٌ تَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَلَيْسَ هُوَ حَدَّ الْحَيَاتَانِ فَيَكُونُ خُرُوجُهُ مِنَ الْمَاءِ ذَكَاتَهُ

من از توبحال خز و حکم خز شناساتر باشم تو می گوئی خز جانوری است که از آب بیرون می آید و از آب صید می شود و چون آب نیابد بمیرد و این دابّه ایست که بر چهار دست و پا راه می رود و در حکم ماهیان نیست که همان بیرون آمدن او از آب ذکاة آن باشد آن مرد عرض کرد سوگند با خدای همین است یعنی من چنین می دانم و می گویم .

امام فرمود: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّهُ وَجَعَلَ ذَكَاتَهُ مَوْتَهُ كَمَا أَحَلَّ الْحَيَاتَانِ وَجَعَلَ ذَكَاتَهَا مَوْتَهَا)، بدرستی که خدای تعالی صید او را حلال گردانید و موت او را ذکاة او گردانید چنان که ماهیان را حلال فرمود و همان موت آن ها را ذکاة آن گردانید .

و هم در آن کتاب مسطور است که در آن هنگام که ابو جعفر منصور بطواف اندر بود ربیع بدو آمد و گفت فلان غلام تو در شب گذشته بمرد و فلان شخص بعد از آن که وی بمرده بود سرش را از تن بیریده است منصور از استماع این خبر سخت بر آشفت و با ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و جماعتی از قضاة و فقیهان گفت در حق این مرد چگوئید بجمله گفتند ما را در این امر علمی نیست و منصور همی گفت آیا وی را بکشم یا نکشم در این حال گفتند حضرت صادق علیه السلام در حالت سعی در آمد منصور با ربیع گفت بخدمت وی شو و از این قضیه پرس امام علیه السلام فرمود با منصور بگوی که بر این مرد یک صد دینار وارد است.

آن جماعت گفتند از حضرت صادق سؤال کن از چه روی صد دینار بر وی دارد است حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه فرمود: (فِي التُّنْفَةِ عَشْرُونَ، وَفِي الْعَلَقَةِ عَشْرُونَ، وَفِي الْمُضْغَةِ عَشْرُونَ، وَفِي الْعُظْمِ عَشْرُونَ، وَفِي اللَّحْمِ عَشْرُونَ، ثُمَّ أَنْشَأَنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، وَهَذَا هُوَ مِثٌّ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ جَنِينًا)

یعنی دیه نطفه بیست دینار است و در علقه بیست دینار و در مصفه بیست دینار و

در عظم بیست دینار و در لحم بیست دینار است و چون باین مقام پیوست او را خلقی دیگر بیافرید و انشاء فرمود و این مقتول که مرده بود بمنزله آن و حکم آن است که هنوزش روح حیاة ندیده اند و در شکم مادرش جنین است یعنی دارای آن مراتب خمسه است که دیه هر يك بیست دینار و جملگی آن یک صد دینار می شود.

ربیع بمنصور آمد و آن جواب باز گفت قاضیان و فقیهان را از این جواب شگفتی افتاد و با ربیع گفتند بخدمت آن حضرت شو و سؤال کن مبلغ این دیه بورثه او می رسد با نمی رسد امام علیه السلام فرمود: (لَيْسَ لَوْرَثَتِهَا فِيهَا شَيْءٌ لِأَنَّهَا أُتِيَ إِلَيْهِ فِي بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ يُحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ يُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِيرُ فِي سَبِيلِ مَنْ سُبِلَ الْخَيْرِ)، ورثه این مرد را در این مبلغ حقی نیست زیرا که از پس آن که وی بمرده است این کردار با بدن او بپای رفته و این مبلغ را باید از بهرش خریداری حج نمایند یا برایش صدقه دهند یا در راهی از راه خیر بمصرف رسانند

و دیگر در کتاب مسطور و کتاب کافی از محمد بن مسلم مروی است که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در باب مردی که با زن خویش بگوید ای زانیه من با تو زنا کردم پرسش کردند (قال علیه السلام: عَلَيْهِ حَدٌّ وَاحِدٌ لِقَدْفِهِ إِيَّاهَا وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَنَا زَنَيْتُ بِكِ فَلَا حَدَّ فِيهِ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَلَيَّ نَفْسِهِ أَوْ يَزِيحَ شَهَادَاتِ بِالزَّوْنِيِّ عِنْدَ الْإِمَامِ) فرمود: بر این مرد يك حد قذف وارد است که آن زر را قذف کرده است و اما قول آن مرد با آن زن من با تو زنا نمودم حدی در آن نیست مگر وقتی که چهار تن در خدمت امام بر زناى او شهادت دهند.

و هم در آن کتاب مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از چه روی خدای تعالی زنا را حرام ساخت (قال علیه السلام: لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ وَ ذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَ انْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزَّوْنِيِّ مَنْ أَحْبَبَهَا وَ لَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مَنْ أَبُوهُ وَ لَا أَرْحَامَ مَوْصُولَهُ وَ لَا قَرَابَةَ مَعْرُوفَهُ)

فرمود: حرمت زنا بعلت آن فسادى است که در آن مترتب می شود و مواريث از میان می رود یعنی چون معلوم نیست پدر کیست و پسر کیست و والد چه و مولود

از که تقریر میراث نماند و باین واسطه و عدم توضیح تکلیف هرج و مرج افتد و بسی مفاسد و لود و ولد متولد گردد و نیز سلسله انساب انقطاع یابد و هیچ کس نداند نسبش بکجا می پیوندد زن چون بزناکار کند و از هر کس بار کشد نداند کدام کسی او را بارور کرده و آمیزشی او را روا شمرده و فرزند نداند پدرش کیست ارحام را اتصال برود و قرابت شناخته نیاید

و هم در آن کتاب مرقوم است که از آن حضرت سؤال کردند از چه روی لواط و آمیختن مرد بمرد حرام است (قَالَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِتْيَانُ الْغُلَامِ حَالًا لَاسْتَبَغَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ فَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَ تَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَ كَانَ فِي إِجَارِهِ ذَلِكَ فَسَادٌ كَثِيرٌ) ، فرمود: بعلت این که اگر آمیختن با پسر روا می بود مردمان بمباشرت با پسران از مقاربت زنان بی نیازی می گرفتند و باین سبب نسل منقطع می شد و زنان از آمیزش مردان بی بهره می ماندند و نیز در اجازه این فعل فساد بسیار نمودار می گشت.

و هم از آن حضرت پرسیدند از چه روی ربا و سود پول بوام دادن حرام است (فَقَالَ هُوَ الْمَصَدِّ لِحَةِ الَّتِي عَلِمَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ الْفَضْلُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْبَيْعِ وَ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْعَدْلِ وَ يَحُضُّ عَلَيْهِ وَ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ بِالْإِقْرَاضِ وَ اِئْتِظَارِ الْمُعْسِرِ) فرمود: باین مصلحت حضرت احدیّت عالم است و نیز برای آن است که در میان آن و بیع فصلی باشد یعنی تفاوتی با هم داشته باشند نه چون بیع باشد که البته سودی بر آن مترتب شود و هم برای آن است که این کردار یعنی حرمت ربا و نخواستن سود قرض بعدل و عدالت دعوت کند و بر آن امر برانگیزاند و بکارم اخلاق بخواند و وامدار تنگدست را مهلتی باشد

و هم در آن کتاب مروی است که سؤال کردند در امر مردی صانع و جر و جرّاح که عضو کودکی را بامر پدرش ببرد (فَإِنْ مَاتَ فَعَلَيْهِ نَصْفُ الدِّيَةِ وَ إِنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ الدِّيَةُ كَامِلَةً) حکمش این است که اگر آن کودک بمیرد بر قطع کننده نصف دیه وارد می شود و اگر زنده بماند تمام دیه را یعنی دیه کامله را باید بدهد (هَذَا حَجَامٌ قَطَعَ



حَشَمَهُ صَبِيٌّ وَ هُوَ يَحْتَنُّهُ فَإِنْ مَاتَ فَعَلَيْهِ نِصْفُ الدِّيَةِ وَ نِصْفُ الدِّيَةِ عَلَى أَبِيهِ لِأَنَّهُ شَارَكَهُ فِي مَوْتِهِ وَإِنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ الدِّيَةُ كَامِلَةً لِأَنَّهُ قَطَعَ النِّسْلَ وَ بِهِ وَرَدَ الْأَثَرُ )

مردی حجام حشفه کودکی را در آن حال که او را ختنه کند قطع نماید حکمش این است که اگر کودک بآن آسیب بمیرد حجام از عهده نصف برآید و نصف دیگر دیه بر خدای تعالی است چه خدای در مرگ کودک با حجام مشارکت دارد و اگر کودک زنده بماند حجام باید دیه کامله بدهد چه قطع نسل آن کودک با این کردار شده است یعنی اگر قطع نسل نشدی البته از وی فرزند پدید شدی و باین کردار و این قطع نسل نفسی از میان برفت پس دیه کامله وارد می شود .

راقم حروف گوید چنان می نماید که مقصود از خبر اول و قطع عضو نیز همین عضو مخصوص باشد و گرنه در سایر اعضاء حکم هر يك و دیه هر يك معین است

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مردی را حالت احتضار نمودار شد و وصیت نمود که غلام من یسار پسر من است او را وارث شمارید و غلام من یسار است او را آزاد نمائید پس وی آزاد است جواب این است : (يُسَالُ أَيُّ الْغُلَامَيْنِ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِنَّ فَيَقُولُ أَبُوهُمَ لَا يَسَّ تَبْرَنَ مِنْهُ فَإِنَّمَا هُوَ وَوَلَدُهُ فَإِنْ قَالَ أَوْلَادُهُ إِنَّمَا أَبُوْنَا قَالَ لَا يَسْتَبْرَنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ نَشَأَ فِي حُجُورِنَا وَ هُوَ صَغِيرٌ فَيَقَالُ لَهُمْ أَفِيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَامَةٌ فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ نُظِرَ فَإِنْ وَجِدَتْ تِلْكَ الْعَلَامَةَ بِالصَّغِيرِ فَهُوَ أَخُوهُمْ وَإِنْ لَمْ تَوْجَدْ فِيهِ يُفْرَعُ بَيْنَ الْغُلَامَيْنِ فَأَيُّهُمَا خَرَجَ سَهْمُهُ فَهُوَ حُرٌّ بِالْمَرْوِيِّ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

باید پرسند از این دو غلام کدام يك هر وقت بر دختران و زنان مستوره آن مرد وارد می شدند پدرشان می گفت از وی در پرده مشوید آن غلام پسر آن مرد است پس اگر اولادش گویند که پدر ما با ما می گفت از وی چهره مپوشید چه این غلام از اوان طفولیت در میان ما ببالیده است باید با ایشان گفت آیا در میان شما اهل این خانه نشانی مخصوص هست یعنی در اندام شما علامتی و نشانی خاص هست اگر گویند آری پس باید در آن غلام نظر کنند اگر آن علامت در وی بنگرند این کودک برادر ایشان است و اگر نیابند در میان این دو غلام کار بقرعه افکنند و قرعه بنام

هریک بر آید آزاد است.

راقم حروف گوید علت این امر غالباً از آن می شود که پاره رجال بملاحظه خاتون سرای یا جهت دیگر پوشیده با کنیز خود در آمیزند و چون فرزندی از وی پدید آید از بیم نزاع با خاتون و سایر خاتون زادگان یا نکوهش همکنان این مطلب را پوشیده دارند و او را فرزند خود نخوانند اما چون نوبت وفات در آید آن پوشیده را آشکار نمایند تا فرزند را از میراث بی بهره نگذارند و مسئول ایزد دادار نیابند و العلم عند الله تعالی

و نیز در آن کتاب مسطور است که مردی زندیق از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کرد علت غسل از جنابت چیست؟ با این که مرتکب امری حلال شده اند و در امر حلال تدنيس نباشد فرمود: (لَأَنَّ الْجَنَابَةَ بِمَنْزِلَةِ الْحَيْضِ وَ ذَلِكَ أَنَّ النُّطْفَةَ دَمٌ لَمْ يُسَّ تَحَكُّمٌ وَلَا يَكُونُ الْجَمَاعُ إِلَّا بِحَرَكَهٍ غَالِبَةٍ فَإِذَا فَرَّغَ تَنَفَّسَ الْبَدَنُ وَ وَجَدَ الرَّجُلُ مِنْ نَفْسِهِ رَائِحَةً كَرِيهَةً فَوَجَبَ الْغُسْلُ لِذَلِكَ غُسْلُ الْجَنَابَةِ أَمَانَةٌ ائْتَمَنَ اللَّهُ عَلَيْهَا عِبِيدَهُ لِيَخْتَبِرَهُمْ بِهَا) بعلت این که حالت جنابت در منزلت حیض است که بر حیضی غسل واجب است و این بسبب این است که نطفه خونی است که استحکام نیافته و مجامعت نیز جز بحرکت و زحمت غالبه دست ندهد و چون شخص از این امر فراغت یافت بدن تنفسی یعنی عرق کند و مرد از خویشتن بوئی ناخوش در یابد ، پس غسل باین علت واجب شد و بعلاوه این جمله جنابت امانتی است که خدای تعالی بندگان خود را بر آن کار امین داشته است تا مراتب اطاعت ایشان را در اوامر و نواهی خود اختبار فرماید .

و هم در آن کتاب از هاشم خفاف مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم من نجوم و ستاره نگری در عراق ابصر هستم فرمود دوران فلك شما چگونه است ؟ من قلنسوة خویش را از سرم بر گرفتم و بچرخانیدم یعنی چرخیدن فلك باین گونه است (فَقَالَ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَقُولُ فَمَا بَالُ بَنَاتِ النَّعْشِ وَالْجَدْيِ وَالْفَرْقَدَيْنِ لَا تَدُورُ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ فِي الْقَبْلَةِ)

ص: 152

فرمود: اگر دوران فلک باین نحو است که تو می گوئی پس از چیست که بنات النعش و ستاره جدی و دو ستاره فرقدان هیچ روزی از ایام روزگار در قبله گردش نکنند؟ هاشم عرض کرد سوگند با خدای این چیزی است که بآن عارف نیستم فرمود: (كَمْ السُّكَيْنَةُ مِنَ الزُّهْرَةِ جُزْءًا مِنْ الشَّمْسِ فِي ضَوْئِهَا) ، ستاره سکینه نسبت به زهره چه مقدار از نور خورشید بهره ور است؟ گفت ندانم ، فرمود: نسبت کره ماه با خورشید بر چه میزان است؟ عرض کرد ندانم.

فرمود: (فَمَا بَالُ الْعَسَّ كَرِينٍ يَلْتَقِيَانِ فِي هَذَا حَاسِبٌ وَفِي هَذَا حَاسِبٌ هَذَا حَاسِبٌ هَذَا بِالظَّفَرِ وَيَحْسُبُ هَذَا بِالظَّفَرِ ثُمَّ يَلْتَقِيَانِ فِيهِزْمٌ أَحَدُهُمَا الْأَخْرَفَائِينَ كَأَنَّ التُّحُوسَ) ، پس از چیست که دو لشکر بجنگ یکدیگر رهسپر می شوند و در این لشکر ستاره شماری و در آن لشکر نیز ستاره شماری است آن منجم که در آن لشکر است برای آن لشکر که خود در آن اندر است بفیروزی و ظفر حکم می نماید و این ستاره نگر که باین عسکر همسفر است بنصرت و فیروزی ایشان حکم می کند و چون این دو لشکر با هم پرخاشگر شدند ناچار یکی بر دیگری چیره می شود و او را بهزیمت می دواند پس این نحوست در کجا بود که هیچ يك بان اشارت نمی کردند.

هاشم عرض کرد ندانم (قال: صدقت؛ إِنَّ أَصْلَ الْحِسَابِ حَقٌّ، وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ إِلَّا مَنْ عَلِمَ مَوَالِيدَ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ).

فرمود: راست می گوئی همانا اصل حساب حق است لکن جز آن کس که بر موالید جمله خلق آگاه باشد هیچ کس بر آن دانا نیست یعنی کسی می تواند در چنین امور حکم نماید که بر ساعات و اوقات موالید جمله خلق روزگار آگاه باشد و بداند که در آن زمان که ایشان متولد شده اند حالت سعادت و نحوست اختر چه بوده است آن گاه در این امور حکومت فرماید و این بدیهی است که این گونه علم و دانشی که راجع باطلاع اجزای آفرینش است جز با خالق خلق و اولیای بحق نتواند بود.



(يَا آدَمُ مَثَلُ وُلْدِكَ فِي هَذِهِ الصَّلَاةِ كَمَثَلِكَ فِي هَذِهِ الشَّامَةِ مَنْ صَلَّى مِنْ وُلْدِكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ خَمْسَ صَلَوَاتٍ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَا خَرَجْتَ مِنْ هَذِهِ الشَّامَةِ) چون آدم علیه السلام از بهشت هبوط گرفت از سر تا قدم مبارکش را خال های سیاه فرو گرفت از این روی مدتی باندوه و گریه بیای برد جبرئیل علیها السلام آن حضرت شد و از آن گریستن پرسیدن نمود فرمود: بعلت این خال های سیاه است که دیدار و اندام مرا در سپرده است .

جبرئیل گفت بیای شو و در این وقت نخستین نماز بگذار آدم بیای شد و نماز بگذاشت و آن خال ها از چهره او تا گردن مبارکش برخاست جبرئیل در هنگام نماز عصر بیامد و گفت ای آدم برخیز و نماز بسپار که این هنگام نماز دوم است چون آن نماز بسپرد از سر تا نافگاه مبارکش صافی گشت همچنان در هنگام نماز ثلثه بیامد و گفت این نماز بگذار که وقت صلاة ثلثه است.

چون آدم علیه السلام از آن نماز پیرداخت از سر تا هر زانوش از شامت شامة برست پس جبرئیل بهنگام نماز چهارم بیامد و آن حضرت بدعوت او نماز عشاء را بگذاشت و از سر تا پایش مصفا شد و چون باشاره جبرئیل نماز پنجم یعنی بامداد را بگذاشت چون ماه و آفتاب از گزند آن خسوف و کسوف برست و پاک و پاکیزه گشت و خدای را سپاس و ستایش بگفت جبرئیل بآن حضرت عرض کرد حالت اولاد تو نیز در سپردن این نماز چون تو باشد هر کس از فرزندان تو بهر روز پنج نماز بگذارد از کدورت گناهان برهد چنان که تو از این خال ها برستی .

و هم در آن کتاب و کتاب (مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ وَ تَهْذِيبِ الْأَحْكَامِ) ، مروی است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که از چه روی در نماز مغرب و نافل های آن تقصیر نیست یعنی در سفر و حضر باید تمام ادا کرد فرمود : ( اَللّٰهُ تَعَالٰى اَنْزَلَ عَلٰى نَبِيِّهِ كُلَّ صَلَاةٍ رُكْعَتَيْنِ فَاَضَافَ اِلَيْهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ لِكُلِّ صَلَاةٍ رُكْعَتَيْنِ فِي الْحَضَرِ وَ قَصَرَ فِيهَا فِي السَّفَرِ اِلَّا الْمَغْرِبَ وَ الْعِدَاةَ فَلَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ بَلَغَهُ مَوْلِدُ فَاطِمَةَ فَاضَافَ اِلَيْهَا رُكْعَةً شُكْرًا لِلّٰهِ فَلَمَّا اَنَّ وُلْدَ الْحَسَنِ اَضَافَ اِلَيْهَا رُكْعَتَيْنِ شُكْرًا لِلّٰهِ

فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ الْحُسَيْنُ أَصَافَ إِلَيْهَا رُكْعَتَيْنِ فَقَالَ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَتَرَكَهَا عَلَى حَالِهَا فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ

بدرستی که خدای تعالی فر فرستاد بر پیغمبر خود هر نمازی را دو رکعت در حضر پس رسول خدای صلی الله علیه و آله بیفزود و اضافه کرد در هر نمازی دو رکعت در حضر و بکاست از آن در سفر مگر از نماز مغرب و بامداد و چون آن حضرت بنماز مغرب مشغول بود از ولادت حضرت فاطمه علیها السلام مژده آوردند برای شکر خدای رکعتی بر آن اضافه کرد و چون امام حسن علیه السلام متولد شد بشکر آن دو رکعت بر آن بیفزود و چون امام حسین سلام الله علیه تولّد یافت شکر خدای را دو رکعت اضافه ساخت و این آیه شریفه را بخواند که بهره مرد دو مساوی بهره زن است یعنی باین سبب در مژده تولد فاطمه یک رکعت و در مژده تولد حسنین علیهما السلام هر یک دو رکعت بیفزودم پس آن نماز را در سفر و حضر بحال خود بگذاشت .

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که براء بن مغرور انصاری در مدینه و پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه معظّمه بودند و مسلمانان بجانب بیت المقدس نماز می گذاشتند براء بن مغرور وصیت کرد که چون او را در خاک سپارند روی او را بطرف رسول خدای صلی الله علیه و اله بدارند (فَجَرَتْ بِهِ أَلْسُنُهُ وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ)، از آن روز سنت باین جاری شد و آیه شریفه باین نازل گشت یعنی مقرر شد که روی اموات را بجانب قبله بدارند .

و هم در آن کتاب مروی است که از حضرت صادق سؤال کردند از علت گردانیدن عبا را در حالت طلب باران فرمود : (عَلَامَةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ يَجْدِبُ خِصَمًا بَا)، یعنی این علامتی بود در میان آن حضرت و اصحاب کبارش که سختی و تنگی سال را بخصب نعمت باز می گردانید .

و نیز در آن کتاب مسطور است که زید شحام از حضرت ابي عبد الله علیه السلام از کیفیت قول رسول خدای صلی الله علیه و اله : (يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ)، یعنی نیت نمودن مرد مؤمن بعمل خیر از عمل نمودن بخیر بهتر است پرسش گرفت فرمود : (لَا نَّ



(إِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ مَثَلُ الصَّلَاةِ ثَلَاثٌ وَإِنَّ مَثَلَ أَرْبَعٍ) ، یعنی این نیز در حکم آن است که نمازهای پنجگانه را سه رکعتی و دو رکعتی و چهار رکعتی قرار داده اند تعبداً باید پذیرفت زندیق از وی قبول کرد .

احول می گوید از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه پرسیدم فرمود ( إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فَعَلِمَ صَدِّغِيهِمْ وَكَبِيرَهُمْ وَعَلِمَ فَقِيرَهُمْ وَغَنِيَّهُمْ وَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفِ إِنْسَانٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ فَقِيْرًا وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسُدُّ عَنْهُمْ لَزَادَهُمْ لِأَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ ) بدرستی که یزدان تعالی آفریدگان را از کوچک و بزرگ بیافرید و مقدار نیازمند و توانگر را از این مخلوق بدانست و از هر هزار تن بیست و پنج نفر را فقیر مقرر داشت و اگر می دانست که این مبلغ زکاة کفایت فقراء را نکند بر وسعت ایشان و تقریر زکاة بیفزودی چه خدای سبحانه آفریننده ایشان و اعلم باحوال ایشان است.

داود و نیز در مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه مرقوم است که وقتی منصور بمحمد بن خالد قشیری نوشت که فقهاء مدینه طیبه را فراهم کن و از ایشان سؤال کن که از چه روی قرار شد که زکاه از هر دویست را بر پنج بر وزن هفت بدهند و باید در جمله این فقیهان عبد الله بن حسن و جعفر بن محمد علیهما السلام و اگر جواب صحیح ندادند جعفر بن محمد را بعلت تصنیع علم آباء عظامش پنجاه دره بزن .

محمد بن خالد ایشان را انجمن کرد و پرسید و ندانستند چه جواب آورند حضرت صادق علیهما السلام فرمود : ( إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الزَّكَاةَ عَلَى النَّاسِ وَكَانَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ يَتَعَامَلُونَ بِالْأَوْاقِي بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فَأَوْجَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ أُوقِيَةً أَوْ قِيَةً فَإِذَا حَسَبَتْ ذَلِكَ وَجَدَتْ مِنَ الْمِائَتَيْنِ خَمْسَةً لَا أَقَلَّ وَلَا أَكْثَرَ عَلَى وَرْزِنِ سَبْعَةٍ وَكَانَتْ قَبْلَ الْيَوْمِ عَلَى وَرْزِنِ سِتَّةٍ حِينَ كَانَتْ الدَّرَاهِمُ خَمْسَةَ دَوَانِيْقٍ )

خدای تعالی زکاة را بر مردمان فرض کرد و مردمان در آن روزگار معامله



می نمودند با واقی طلا و نقره پس رسول خدای صلی الله علیه و آله واجب گردانید در هر چهل اوقیة اوقیة و چون این را حساب کنی بخواهی یافت از هر دو یست پنج را نه کمتر و نه زیاد بر وزن هفت و از آن پیشتر بر وزن شش بود گاهی که دراهم بمیزان پنج دانق بود.

عبدالله بن الحسن عرض کرد این علم از کجا یافتی فرمود از کتاب مادرت فاطمه علیهما السلام قراءت کردم آن گاه منصرف شدند و قشیری بآن حضرت پیغام کرد کتاب فاطمه را بمن فرست فرمود من بتو خبر دادم که آن کتاب را قراءت نمودم و نفر مودم آن کتاب نزد من است و از آن پس قشیری همی گفت هرگز مانند وی ندیده ام و در کتاب امام رضا علیه السلام می باشد که علّت زکاة برای قوت فقراء و حصانت اموال اغنیاء است

وهم در مناقب مسطور است که هشام بن حکم از حضرت صادق علیه السلام از علّت روزه داشتن سؤال کرد فرمود (إِنَّمَا فَرَضَ الصِّيَامَ لِيَسْوِيَ بَيْنَ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ) روزه را واجب کرد تا در میان فقیر و غنی در ادراك زحمت گرسنگی و تشنگی مساوات افتد.

و نیز در آن کتاب مسطور است که ابان بن تغلب از آن حضرت پرسید از چه روی باید حجر الاسود را ببوسید فرمود: (إِنَّ آدَمَ شَكَا إِلَى رَبِّهِ الْوَحْشَةَ فِي الْأَرْضِ فَنَزَلَ جِبْرِيْلُ بِيَأْفُوتَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كَمَا أَنَّ آدَمَ إِذَا مَرَّ بِهَا فِي الْجَنَّةِ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ فَلَمَّا رَأَاهَا عَرَفَهَا فَبَادَرَ فَقَبَّلَهَا ثُمَّ صَارَ النَّاسُ يَلْتُمُونَ الْحَجَرَ) آدم علیه السلام چون بهشت برین بزمین آمد از تنهایی و وحشت بحضرت احدیت شکایت نمود جبرئیل علیه السلام یاقوتی را که آدم هر وقت در بهشت بآن بگذشتی با پای براندی بدو آورد چون آدم بدید بشناخت و مبادرت گرفت و ببوسیدش از آن پس مردمان به تلثیم حجر الاسود پرداختند یعنی چون حجر الاسود نیز از بهشت است او را تلثیم و تقبیل باید کرد.

و هم آن حضرت علیه السلام می فرمود: موضع کعبه پشته بلند از زمین بود سفید که چون آفتاب و ماه می درخشید تا گاهی که یکی از دو پسر آدم آن دیگر را بکشت پس سیاه گشت و چون آدم علیه السلام نزول فرمود خدای تعالی زمین را بتمامت از بهرش افراخته داشت تا آن را بدید آن گاه خدای تعالی فرمود: این زمین جمله از آن توست (قال: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْأَرْضُ الْبَيْضَاءُ الْمُنِيرَةُ)، عرض کرد ای پروردگار من این زمین سفید درخشنده چیست فرمود: (هذه حرمي في أرضي وَقَدْ جَعَلْتُ عَلَيْكَ أَنْ تَطُوفَ بِهَا كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِمَائَةِ طَوَافٍ)، این حرم من است در زمین من و بر تو مقرر داشتم که بهر روز هفتصد طواف بآن بدهی

و هم در آن کتاب مسطور است که زیاد سگونی از آن حضرت پرسید از چیست که شتر و گاوی را که در کعبه قربانی کنند نعل بر آن بندند «و تشعر» و کوهان آن که کاردی بر آن آشنا سازند تا خون آلود گردد؟ فرمود: (أَمَّا النَّعْلُ فَيَعْرِفُ أَنَّهَا بَدَنُهُ وَيَعْرِفُ صَاحِبَهَا بِنَعْلِهِ وَأَمَّا الْإِثْمَ عَاظُ فَإِنَّهُ يُحَرِّمُ ظَهْرَهَا عَلَى صَاحِبِهَا حَيْثُ يُشَدُّ عِرْهَا وَلَا يَسَّ تَطِيعُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَتَسَنَّهَهَا)، یعنی نعل بستن برای آن است که شناخته بشود که این حیوان بدنه است یعنی برای قربانی است و صاحبش نیز بنعل آن بشناسدش و از دیگر حیوان ها تمیز گذارد و اما اشعار آن همانا پشت آن از آن هنگام که اشعار یافته بر صاحبش حرام می شود و نتواند بر آن بر نشیند و هم شیطان را آن قدرت نماند که بر آن حیوان نشان گذارد.

و هم از آن حضرت پرسیدند از چه روی زن ها بر پیغمبر حلال شدند و در عام الحدیبه طواف بیت نفرمود و حسن بن علیّ علیهما السلام در سقیاء مریض شد و علیّ علیه السلام در طلبش برفت و بدنه را بفرمود بیاوردند و نحر کردند و سر امام حسن را بتراشید و بمدینه اش بازگردانید و برای آن حضرت زن ها حلال نشدند حضرت صادق علیه السلام فرمود: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَصْدُوداً وَكَانَ الْحَسَنُ مَحْضُوراً)، یعنی از آن است که رسول خدای صلی الله علیه و آله مصدود و ممنوع از حج بود و حسن علیه السلام محصور بود یعنی زن ها از بهرش حلال نبودند

در حدیث وارد است ( الْمَصْدُودُ تَحِلُّ لَهُ النِّسَاءُ، وَ الْمَحْضُورُ لَا تَحِلُّ لَهُ النِّسَاءُ )، و مراد از مصدود کسی است که مردم مشرک او را از حج منع نمایند و بعلت مرض نباشد چنان که رسول خدای صلی الله علیه و آله را منع کردند (وَرَجُلٌ أُحْصِرَ مِنَ الْحَجِّ) ، یعنی مردی که بعلت مرض و مانند آن از اقامت حج ممنوع شود .

و هم در آن کتاب مسطور است که از آن حضرت پرسیدند بچه علت بود که رسول خدای از شجره احرام بست فرمود: ( لِأَنَّهُ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ صَارَ بِحِذَاءِ الشَّجَرَةِ وَ كَانَتْ الْمَلَائِكَةُ تَأْتِي الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ بِحِذَاءِ الْمَوَاضِعِ الَّتِي هِيَ مَوَاقِيتُ سَوَى الشَّجَرَةِ وَ كَانَ الْمَوْضِعُ الَّذِي بِحِذَاءِ الشَّجَرَةِ نُودِيَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَبَيْكَ قَالَ أَلَمْ أَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَيْتُ وَ وَجَدْتُكَ ضَالًّا فَهَدَيْتُ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الْإِيمَانُ لَكَ وَ الْمُلْكُ لَا شَرِيكَ لَكَ فَلِذَلِكَ أَحْرَمَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ الْمَوَاضِعِ كُلِّهَا )

بعلت این که پیغمبر صلی الله علیه و اله را باسماں سیر دادند و محاذی شجره گردید بود که ملائکه بزیارت بیت المعمور می آمدند بمحاذی مواضعی که مواقیت است برابر شجره و آن موضعی که در آسماں محاذی شجره بود ندا برآمد یا محمد عرض کرد لبیک فرمود: آیا ترا یتیم ندیدم و ماوی نیافتی و گمراه نمی شدی و بهدایت سعادت نیافتی پیغمبر عرض کرد حمد و منت و ملک و سلطنت تراست و ترا انبازی نیست پس باین علت از شجره احرام بست و ندا برآمد یا محمد عرض کرد لبیک و آن کلمات برفت و پیغمبر عرض کرد حمد و سپاس تر است و از شجره و آن موضع بتمامت آواز بحمد برخاست

و نیز در آن کتاب مسطور است که ابو کهمش گفت حضرت صادق سلام الله علیه با من فرمود: چون بکوفه رسیدی نزد ابن ابی لیلا شو و بدو بگو از سه مسئله از تو می پرسم ( لا تَقْتَبِي بِالْقِيَامِ وَ لَا تَقُلْ قَالَ أَصْحَابُنَا ) ، بآن شرط که از روی قیاس مرا فتوی نرانی و نیز نگوئی اصحاب ما در این مسائل چنین و چنان گفته اند آن گاه از وی بپرس از مردی که در رکعتین اولین از نماز واجب سلام دهد و از

مردی که بجامه اش بول رسد چگونه اش غسل دهد و از مردی که رمی جمار نماید و هفت ریزه سنگ بیفکند و یکی از آن ریزه سنگ های از دستش بیفتد چکار نماید و چون این مسائل پرسیدی و او را جوابی نیابی با وی بگو جعفر بن محمد با تو می فرماید چه چیز ترا بر آن داشت که شهادت مردی را که باحکام خدای از تو اعرف و بسیره رسول خدای صلی الله علیه و آله از تو اعلم است ردّ می کنی ابو کهمش می گوید چنان که فرمود بجای آوردم و چون ابن ابی لیلی عاجز ماند فرمایش آن حضرت را تبلیغ کردم گفت این مرد کیست؟ گفتم محمد بن مسلم بس کسی را بمحمد بن مسلم بفرستاد و شهادتش را مجاز نمود.

و هم وقتی عباد مکی از آن حضرت از مردی که در حالت فرض زنا نماید و اگر بخواهند بر وی اقامت حد نمایند بیم مرگ می رود پرسید فرمود این مسئله را از خود گوئی یا کسی بتو امر کرده است عرض کرد سفیان ثوری امر نموده فرمود: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَى بِرَجُلٍ أَحْبَبَ قَدْ اسْتَسْقَى بِبَطْنِهِ وَبَدَتْ عُرُوقُ فَخَذِيهِ وَقَدْ زَنَى بِأَمْرَأَةٍ مَرِيضَةٍ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاتَى بِعُرْجُونٍ فِيهِ مِائَةٌ شِمْرًاخٍ فَضَرَبَهُ بِهِ ضَرْبَةً وَخَلَّى سَبِيلَهُمَا وَذَلِكَ قَوْلُهُ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ)

یعنی مردی مستقی را بحضرت رسول آوردند که از نزاری رگ های رانش نمایان بود و با زنی مریضه زنا کرده بود فرمود تا صد چوب گیاه را بیاوردند و مجموع آن را یک بار بزانی و یک بار بزانیه بزد و هر دو را رها فرمود و این است که خدای می فرماید: و بگیر بدست خود دسته از چوب تازه یا گیاه خشک شده یا از شاخه های باریک را که بعدد صد چوب بر آید پس بزن بآن.

و هم در آن کتاب مروی است که عروة بن خیاط از آن حضرت پرسید از چه روی بر مرد جاریه پسرش حرام است اگر چه آن پسر صغیر باشد لکن جاریه دخترش بر وی حلال است فرمود: (لَأَنَّ الْبِنْتَ لَا تَنْكِحُ وَالْإِبْنَ يَنْكِحُ وَلَا يُدْرَى لَعَلَّهُ يَنْكِحُهَا ثُمَّ يُخْفِي ذَلِكَ عَلَى أَبِيهِ)، زیرا که دختر نتواند در سپوزد و پسر می تواند و هیچ دانسته نمی شود که شاید آن پسر با جاریه خود در آمیخته باشد و این امر

و هم در آن کتاب است که آن حضرت پرسید از مردی که او را دو پسر از يك شكْم به همراه آمده كدام يك اكبر هستند عرض کرد آن که اول از شكْم بیرون آمده فرمود ( الَّذِي خَرَجَ أَوْلًا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي خَرَجَ آخِرًا هُوَ أَكْبَرُ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهَا حَمَلَتْ بِذَاكَ أَوْلًا وَأَنَّ هَذَا دَخَلَ عَلَي ذَاكَ فَلَمْ يُمَكِّنْهُ أَنْ يَخْرُجَ حَتَّى خَرَجَ هَذَا فَالَّذِي يَخْرُجُ آخِرًا هُوَ أَكْبَرُهُمَا)، آن پسر که بعد از آن بیرون آید بزرگ تر است آیا نمی دانی که آن يك اولاً بشكْم مادر آمده و اوست اولی و این يك بر وی در آمده و برای اولی ممکن نبود که تا دومی از شكْم مادر در آید بیرون آید .

و نیز عبدالله بن سنان از آن حضرت پرسید بچه علت عدّه زنی که او را طلاق دهند سه ماه است و عدّه زنی که شوهرش مرده باشد چهار ماه و ده روز می باشد فرمود : (لَا نَحْرُقَهُ الْمُطَلَّقهَ تَسَدُّ كُنُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ وَ حُرُقَهُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا لَا تَسْكُنُ إِلَّا بَعْدَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٍ)، بعلت این که آتش شهوت مطلقه در سه ماه می نشیند و آتش شوی مرده تا چهار ماه و ده روز باقی است

و هم از آن حضرت پرسیدند از چه روی هر وقت مردی زن خود را بزنا نسبت دهد گواهی او برابر چهار گواه است که در حضرت خدای شهادت دهند لکن اگر پدر آن زن و برادرش یا غیر از ایشان شهادت دهند حدّ بر آن ها وارد است و تازیانه می خورند فرمود برای آن است که چون زوج زن خود را قذف نماید با او گویند چگونه دانستی وی این کار کرده پس اگر گوید بچشم خود دیدم شهادتش بمنزله چهار شهادت بحضرت خدای است .

و این برای آن است که برای مرد جایز است که در مداخلی داخل گردد در خلوت ها که جز برای او صلاح نیست که در آیند و نه پسری و نه پدری در شب و نه در روز مشاهدت نماید یعنی ایشان نتوانند بهر حالتی که آن زن باشد بر وی در آیند لکن شوهر محرم است و از این روی شهادت او بمنزله چهار شهادت شمرده

می شود گاهی که گوید بچشم خود دیدم و اگر گوید بچشم ندیدم آن وقت قاذف گردد و حدّ بر وی زنند مگر این که بر گواهی خود اقامه بینه نماید اما غیر از زوج چون آن زن را قذف نماید و مدعی شود که خود دیده است با وی گویند چگونه این حال را بدیدی و کدام کس ترا باین مدخل داخل کرد

و هم آن حضرت در تفرقه و تمیز حیوانی که کشته و پاکیزه باشد یا آن که مرده باشد فرمود بر آتش بیفکنند هر چه منقبض شد ذکی و پاک است و هر لاشه که بر روی آتش منبسط گشت پس مرده است

و هم در آن کتاب مروی است که ابو عبد الله علیه السلام در ذیل خبری فرمود: (حُرْمَ الْأَخْصَةِ يَتَانِ لِأَنَّهُمَا مَوْضِعُ النِّكَاحِ وَ مَجْرَى لِلنُّظْفَةِ وَ حُرْمَ النَّخَاعِ لِأَنَّهُ مَوْضِعُ الْمَاءِ الدَّفَاقِيِّ مِنْ كُلِّ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى) یعنی حرمت دو خصیه برای آن است که خصیتین موضع مباشرت و مجرای نطفه است و حرام شده است نخاع که خیطی است سفید درون استخوان گردن که تا صلب کشیده شده است و در جوف مهرهای پشت برای این که موضع ماء دافق یعنی آب جهنده که منی باشد می باشد از هر نری و هر ماده.

و آن حضرت در حق زنی آبستن که قتل کرده بود فرمود تا وضع حمل نکند قصاص از وی نکنند.

و هم در مناقب مسطور است که از آن حضرت پرسیدند از چه از مردی که دزدی کند دست راست و پای چپش را می برند و فرمود: چون دست چپ و پای چپش را قطع نمایند بر طرف چپ که بیفتد نیروی قیام ندارد (فَإِذَا قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى وَ رِجْلُهُ الْيُسْرَى إِمْتَدَلَّ وَ اسْتَتَوَى قَائِمًا) چون دست راست و پای چپش را ببرند حالت اعتدال پیدا کند و راست بایستد (قِيلَ كَيْفَ يَسْتَتَوِي فَبَيَّنَّ حَدَّ الْقَطْعِ) سؤال شد چگونه معتدل شود با آن که پا ندارد؟ حضرت چگونگی قطع اعضا را شرح داد که باید پا را از قسمت بلندی روی پا (کعب) قطع کنند نه از آن جا که فقهاء مخالفین قطع می کنند.

و هم اسحاق بن عمار از آن حضرت پرسید که چگونه حدّ خمر هشتاد

تازیانه و حدّ زنا يك صد تازیانه است؟ (قَالَ لِيُصَبِّحَ النَّطْفَةَ وَ لِيُوضَّعَ بِهَا فِي إِيَّاهَا فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ بِهَا) فرمود بعلت تصبیح نطفه و نهادن نطفه را در غیر موضع آن و غیاث بن ابراهیم گوید حضرت صادق علیه السلام می فرمود: (إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنَ الرَّجُلِ وَإِنَّهَا هَمَّتُهَا فِي الرَّجَالِ فَاحْسِبُوا نِسَاءَكُمْ وَإِنَّ الرَّجُلَ خُلِقَ مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّمَا هَمَّتُهُ فِي الْأَرْضِ) بدرستی که زن از مرد آفریده شد از این تهمت او در مردان است پس زنان خویش را نگاهبان باشید و مرد از زمین آفریده شده و تهمت او در ارض است.

و هم در مناقب مسطور است که حسین بن مختار از آن حضرت پرسید که مهر در سنت چه مبلغ است؟ فرمود: پانصد گفت از چه روی پانصد مقرر شد؟ فرمود: خدای تعالی بر خود واجب کرده است که هیچ مؤمنی او را صد تحمید و صد تسبیح و صد تهلیل و صد تکبیر نگذارد و بر پیغمبر صد صلوات نفرستد و بگوید بار خدایا حوری با من تزویج فرمای جز آن که خدایش تزویج فرماید و این جمله را مهریه آن حوری گرداند

و نیز در مناقب مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند بچه علت مهر بر مرد قرار گرفت فرمود: (إِنَّ اللَّهَ غَيَّرَ جَعَلَ فِي النِّكَاحِ حُدُوداً لِيَلَّا تَبَاحَ الْفُرُوجُ إِلَّا بِشَرْطٍ مَشْرُوطٍ وَ صَدَاقٍ مُسَمًّى وَ رِضَى بِالصَّدَاقِ)، خدای تعالی غیور است برای نکاح و مباشرت حدی مقرر ساخت تا اباحه فروج جز بشرطی مشروط و مهری نامبرده شده و رضای بمهریه ممکن نباشد.

و هم از آن حضرت مروی است که چون آدم و حوا بدنیا هبوط یافتند خدای تعالی طلا و نقره را با ایشان فرو فرستاد و مهر خوا گردانید، پس از آن در آورد آن را در چشم هائی که در زمین می باشد آن گاه آن حضرت فرمود: این طلا و نقره از همان است و در روایتی دیگر است که خدای تعالی با آدم علیه السلام فرمود (هَذِهِ مَهْرُ بَنَاتِكَ) این طلا و نقره مهرهای دخترهای تو است.

و دیگر در بحار و خرایج مروی است که حضرت ابی جعفر در حج بود. پسرش جعفر علیهما السلام در خدمتش حضور داشت، پس مردی بیامد و بحضرت ابی جعفر سلام داد

و بنشست و عرض کرد همی خواهیم از تو سؤال نمایم فرمود از پسر جعفر پرس آن مرد بر خاست و نزد آن حضرت بنشست و گفت از تو سؤال می کنم فرمود: از هر چه خواهی و بخاطرت می رسد پرس گفت سؤال می کنم از تو از مردی که گناهی بزرگ را مرتکب شده باشد یعنی چاره او چیست؟ .

فرمود: ( أَفْطَرَ يَوْمًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا ) روزی از ماه رمضان را بعمداً افطار کرده است گفت از این عظیم تر است فرمود: ( زَنَى فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ) در ماه رمضان زنا کرده است؟ گفت از این بزرگ تر است فرمود: قتل نفس کرده است؟ گفت از این بزرگ تر است .

فرمود: ( إِنْ كَانَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشَى إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ حَلَفَ أَنْ لَا يَعُودَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ شِيعَتِهِ فَلَا بَأْسَ ) اگر این شخص گناه کار که مرتکب معصیتی بس عظیم شده است در زمره شیعیان امیر المؤمنین علی علیه السلام است پیاده به بیت الله الحرام شود و سوگند یاد کند که دیگر بارتکاب چنان معصیت عودت نجوید و اگر از شیعیان آن حضرت نیست پس باکی بر وی نیست یعنی اگر شیعه آن حضرت نیست همان گناه از همه معاصی کبیره عظیم تر است برای تدارک دیگر معاصی هر چه سعی نماید عبث خواهد بود و کفاره برای آن نتواند بدست آورد پس این زحمت که بر خود می نهد بی حاصل است آن مرد گفت خدای رحمت کند شما را ای فرزندان فاطمه و این سخن سه دفعه بگذاشت و گفت این جواب را از رسول خدای بهمین صورت بشنیدم پس برفت و حضرت ابی جعفر روی کرد و فرمود این مرد را بشناختی خضر بود (إِنَّمَا أَرَدْتَ أَعْرِفُهُ) خواستم فضایل و مراتب او را بشناسانم .

راقم الحروف گوید از این خبر حکایتی مرا بخاطر افتاد که وقتی مرحوم محمود خان ملك الشعراء کاشانی پسر مرحوم محمد حسین خان ملك الشعراء ابن مرحوم مغفور فتحعلی خان ملك الشعراء متخلص بصبا که از شعرای نامی روزگار و در دولت ابد مدت سلاطین قاجاریه باین منصب عالی نامی و برخوردارند و هم اکنون جناب فخرت نصاب علی خان پسر مرحوم محمود خان ملك الشعراء باین لقب و منصب



سرافراز است حدیث همی فرمود که وقتی مرحوم جدّم فتحعلی خان ملك الشعراء که با یکی از خوانین اهل سنت و جماعت سابقه آشنائی و صحبت و مزاح داشت در ایام ماه رمضان المبارک در مسجد شاه دار الخلافه طهران که از ابنیه جلیله خاقان مغفور مبرور فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه است نشسته و آن خان بتلاوت قرآن و اذکار و اوراد مشغول بود و پسرش که نهالی نورسید و با دیداری چون ماه و خورشید در کنارش جای داشت

فرمود: عوالم دوستی و مودت مرا از دیر باز با خود دانسته اید و می دانید من در عوالم خیرخواهی شما کوشش بسزا دارم و هرگز از نصیحت شما خودداری ننموده ام گفت چنین است که می فرمائی من نیز همیشه متشکر الطاف شما بوده و هستم ملك الشعراء فرمود: هم اکنون نیز برای مزید آسایش و آرامش شما سخنی می گویم بآن شرط که بآن عمل کنید گفت از آن چه فرمائی قصور نورزم فرمود: این زحمت ها بر خود نپسند و بتلاوت و عبادت و صدمت جوع و عطش و روزه داشتن و مشقت بر خویش نهادن رنج مبر و از این تابنده ماه و فروزنده خورشید تا غبار روزگار عذارش را تار نساخته و باد خزان عارض گلگونش را زرد نگردانیده بر خوردار شو و لذت عیش دریاب.

خان مشارالیه از شنیدن این کلمات متحیر و متفکر شد و گفت جناب ملك الشعراء این چیست که می فرمائی و چگونه مرا از روزه و نماز و نیاز باز می داری فرمود: برای این که بهمین قرآن که در دست داری و می خوانی سوگند می خورم که کس مهر علی علیه السلام را در دل نداشته باشد و خود را شیعه او نداند بوی بهشت نشنود و از رحمت پروردگار بر خوردار نیاید و هر چه در این سرای زحمت عبادت کشد و از لذات جسمانی محروم بماند مفید نگردد و ما جور و مثاب نماند و از کیسه او بیرون رفته باشد.

چون این سخن پپای رفت تنی چند که در اطراف مجلس بودند بخندیدند و بر ملك الشعراء تحسین کردند و آن خان نیز متنبّه شد و بآن راه که اسباب

معلوم باد مرحوم فتحعلی خان ملك الشعراء پسر آقا محمد ضربایی است جدش نیز آقا محمد است که معروف باقا محمد بزرگ است و آقا محمد بزرگ گاهی شعر می گفته این شعر از اشعار اوست :

بر آن مرد مردانه باید گریست \*\*\* که دخلش بود نوزده خرج بیست

و چون ایشان مباشر امور ضراب خانه بوده اند بضرابی معروف است چنان که طایفه ضربایی از طوایف محترم و مقدم کاشان است و آن مرحوم یعنی فتحعلی خان ملك الشعراء جدّ امی این بنده حقیر عباسقلی سپهر محرر این اوراق است چه دوشیزه بزرگ آن مرحوم زوجه برادر زاده اش میرزا محمد حسن ملك الشعراء اصفهان متخلص بنطاق است که پدر والده این بنده است و پدر مرحوم ناطق میرزا محمد علیخان برادر مرحوم فتحعلی خان ملك الشعراء است و میرزا محمد علی خان وزیر لطفعلی علی خان زند است و حکایت ایشان در کتب تواریخ این دولت علیه مسطور است

و مرحوم فتحعلی خان ملك الشعراء ملك الشعراء خاقان مغفور و از وزرای بزرگ دولت و منصب احتساب الممالکي ممالک محروسه و حکومت کاشان و مضافات و کلید داری آستانه مقدّسه حضرت معصومه قم سلام الله علیها و تبلیغ عرایض شاهزادگان عظام بحضور خانان خلد آشیان و ندیمی حضور معدلت دستور ممتاز بود و مقرر بود که همیشه با وزرای اربعه دولت خاقانی ، بحضور حضرت صاحبقرانی مشرف باشد و آن ملاحظت در صحبت داشت که خاقان مغفور کم تر وقتی بودی که احضارش نفرمودی و آن شأن و مقام در شعر و شاعری داشت که در زمان خودش او را بر فردوس طوی علیه الرّحمة اگر چه نشاید و از انصاف بعید است ترجیح می دادند و آن بضاعت و عزّت و مکنت بودش که اغلب شعرا و ادبا و فضلالی روزگار مثل مرحوم مغفور میرزا مهدی ملك الکتّاب فراهانی خوش نویس که از جمله امرای ایران بشمار می رفت و مرحوم مبرور فاضل خان کروی که نادره روزگار بود و امثال ایشان در سرای آن مرحوم فرود شدند و منزل کردند و بمعاونت

و مساعدت آن مرحوم بحضور حضرت خاقانی و مکارم سلطانی برخوردار آمدند و دارای مناصب و مقامات شدند

و فاضل خان مرحوم با آن مراتب فضل و مناعت طبع و غلظت خوی بروایت اشعار آن مرحوم و قراءت در آستان خاقان خلد آشیان افتخار همی ورزید و اعتبار همی افزود و خداوند نامه و شاهنشاهنامه و عبرت نامه و گلشن صبا و دیوان قصاید غرای آن مرحوم افزون از صد هزار شعر آید و مطبوع طبایع فارسی زبانان است و آن مرحوم را طبع سرشار و خاطر نقاد بود که بیشتر ایام دویست شعر بفرمود و در سخن آوری و آداب محاورت و منادمت و اجوبه حاضره و ملاحظت تقریر بی نظیر بود و از وی دو پسر و دو دختر بیادگار بماند پسر مهترش محمد حسین خان ملك الشعراي ثاني متخلص بعندلیب بود که در زمان حیات پدرش از جانب پدر بحکومت کاشان روز می گذاشت .

و چون پدرش در سنه 1238 هجری در دار الخلافه طهران بدیگر جهان خیمه افراشت مرحوم عندلیب بلقب و منصب پدر گرامی گوهر با نصیب شد ، و پسر دیگر آن مرحوم محمد قاسم خان متخلص بفروغ است که از فضلا و حکما و ادبای نامدار روزگار و بملاحظت محاورت اعجوبه اعصار بود .

چون محمد حسین خان ملك الشعراي ثاني در اوایل دولت شاهنشاه شهید سعید صاحبقران حمید مجید ناصرالدین شاه اعلی الله مقامه بدیگر سرای خرامید پسر مهترش محمود خان ملك الشعراء ثالث که در محاسن اخلاق و محامد اوصاف و فنون علم و خطوط و فضایل مقتدای اقران و امانل و در مراتب شعر و شاعری و نظم و نثر تالی فرخی و منوچهری و مصلح الدین شیرازی بود بلقب و منصب موروثی نایل شد .

و برادر آن مرحوم میرزا محمد خان ندیم باشی که طبعی بس غزّا و شعری بس شیوا و اخلاق حمیده را با اوصاف سعیده توام و بفضایل جلیله و و حسن خط و ضبط لغات و لطف معاشرت نامدار بود بلقب ندیم باشی حضرت والا جلال الدوله مرحوم پسر ستوده اختر شاهنشاه سعید شهید امتیاز یافته سال ها در مشهد مقدس

بزیست و از آن پس بدار الخلافه طهران معاودت کرده با برادر فرخنده سیرش ملک الشعراى ثالث می زیست تا چند سال قبل وفات کرد پسرش جناب غلامرضا خان که آن فرزند سیم آن مرحوم است و با طبع غزا و دیگر علوم امتیاز دارد باین لقب نامدار شد.

و دو پسر دیگر آن مرحوم محمد حسین خان سر تیب و محمد حسن خان حافظ الصحه در مشهد مقدس بخدمات دولتی روزگار می سپارند و مدتی از فوت ندیم باشی بر نیامد که ملک الشعراى ثالث نیز بدرود زندگانی فرموده پسر مهترش صدر الحکما محمد جعفر خان که در علم طب و علوم متداوله و فنون شعر و شاعری و حجب و حیا و صدق و وفا کوی سبقت از همکنان ر بوده و در دارالسلطنه تبریز می زیست و در خدمت آستان گردون نشان ملک الملوك ایران یادگار ملوک کیان السلطان مظفرالدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و دولته که در آن اوقات ولیعهد دولت ابد آیت و صاحب اختیار مملکت آذربایجان بود تقریبی خاص داشت بلقب و منصب موروثی نایل گردید ماهی چند بر نیامد که ملک الشعراى رابع نیز در تبریز وفات کرد.

و چون وفات او بعرض آستان سلطان صاحبقران ناصر الدین شاه شهید قدس الله روحه رسید جناب علی خان که ارشد دیگر اولاد مرحوم ملک الشعراى ثالث است بلقب و منصب آبائی و اجدادی برخوردار شد و هم اکنون در دار الخلافه طهران با برادران خود امیر الامراء العظام احمد خان میر پنجه رئیس مدرسه نظامی آذربایجان و محمد مهدی خان سرتیپ که در فنون فضایل و شعر و شاعری کامیاب هستند بخدمات دولتی و مشاغل موروثی افتخار دارند .

اگر چه اظهار این مطالب در این کتاب مستطاب نه آن چند مناسبت می داشت لکن چون ایشان همیشه مداح خاندان رسالت و امامت و کتاب ها مثل خداوند نامه و غیره در این مواد با انجام آورده اند و با راقم حروف رشته نسب را بیک شجره پیوند می نمایند با این مختصر اشارت کرد و شرح احوال ایشان غالباً در کتب تذکره

و تواریخ مثل ناسخ التواریخ و مشکوة الادب و انجمن خاقان و مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و ملحقات روضة الصفا و غیرها مسطور است اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات من سلف منهم و من غیر إلى یوم یقوم الحساب عجب این که مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و ملحقات روضة الصفا از تالیفات مرحوم رضا قلیخان امیر الشعراء می باشد

بر این که هم اکنون که نگارش این مطلب باین مقام پیوست بدون مقدمه خبر رسید که جناب علی قلیخان مخبر الدوله وزیر علوم دولت علیه که از جمله وزاری کبار ایران و در مراتب جود و تواضع و فروتنی و خیراندیشی و عدل و طبع سلیم و حسن اخلاق و تتبع در اغلب علوم نامدار و در این دولت ابد آیت ماهی چند بوزارت داخله و امور مالیه اشتغال داشتند و سال های دراز بریاست تلگرافخانه مملکت ایران و مدرسه دولتی و مریضخانه و وزارت معادن و غیرها منصوب و بقبول عامه در میان اقران و امثال محسود و با این خانواده اباً عن جدّ بمودتی تام و لطفی کامل روزگار می نهادند و مخصوصاً با این عبد حقیر عنایتی کامل و توجهی تام مبذول می فردند و نزدیک بهشتاد سال روزگار سپردند دیروز گذشته که روز جمعه پانزدهم شهر صفر المظفر است بمرض قولنج ایلاوی در هنگام ظهر برحمت خدای واصل گردیدند

از این خبر بسی افسردگی روی داد خداوندش بر درجات عالیّه بر آورد و در بحار مغفرت مستغرق بگرداند بیشتر مردم این مملکت از وجود شریفش مستفیض شدند می توان گفت ملجاء اغلب خواص این شهر بود و تا امروز که شنبه شانزدهم شهر صفر سال تخاقوی ئیل یکهزار و سیصد و پانزدهم هجری است قریب صد سال است آن مرحوم مبرور و والد ایشان مرحوم امیر الشعراء و برادران و اولاد امجاد ایشان با جدم مرحوم فتحعلی خان ملک الشعراء و پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملك و سایر اهالی این خانواده مخالطت و الفت و مجالست و موانست تام داشتند رحمة الله علیهم اجمعین .

و نیز در یازدهم بحار الانوار و خرایج و جرایح از ابوعمارة مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام معروض داشتیم در خواب چنان دیدم که با من نیزه ایست فرمود: (كَانَ فِيهَا زُجٌّ)، در آن نیزه آهن بن نیزه بود عرض کردم نداشت فرمود: اگر چنان دیده بودی که آهن بن نیزه داشت پسری از بهرت متولد می شد لکن جاریه متولد می شود.

آن گاه ساعتی درنگ فرمود و از آن پس فرمود آن نیزه را چند کعب بود عرض کردم دوازده کعب داشت فرمود: این جاریه دوازده دختر می زاید محمد بن یحیی می گوید این حدیث را با عباس بن الولید بگذاشتم گفت من یکی از آن دوازده تن دختر متولد شده ام و مرا یازده خاله است و ابوعمارة جد من است.

و دیگر در کشف الغمه از اسماعیل بن جابر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است (أَنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَحَلَّ فِيهِ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ فِيهِ حَرَامَهُ فَحَلَالَهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَضْلٌ مَا بَيْنَكُمْ)

بدرستی که خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت پس بعد از وی پیغمبری نخواهد بود و قرآن را بر وی فرو فرستاد و کتب آسمانی را با آن ختم نمود پس بعد از قرآن کتابی از آسمان نخواهد آمد چه کتب برای تکمیل اوامر و احکام و تقریر مصالح معاش و معاد انام است و چون قرآن مجید حامل تمامت این جمله است از این پس حاجتی به تجدید نیست چنان که در تأیید این مطلب می فرماید حلال و حرام خود را در این قرآن باز نمود پس حلالش حلال است تا روز قیامت و حرامش حرام است تا روز قیامت و همین که این حلال و حرام تا ساعت قیام تغییر پذیر نیست بر عدم نزول کتب آسمانی بعد از قرآن دلیل قاطع و برهان مسلم است و در قرآن است خبر گذشتگان و پیشینیان شما و پس آیندگان شما و حکم و فصل در میان شما یعنی فصل در میان حق و باطل و احکامی که برای انتظام امور شما لازم است

(ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ) حضرت صادق علیه السلام بعد از این کلمات و شرح مراتب قرآن اشارت بسینه مبارکش کرد و فرمود ما نایم عالم بآن و از این کلام باز نمود که تمامت علوم گذشته و آینده و احکام و اوامر و نواهی و تکالیف نزد ما روشن و بآن آگاه و دانائیم و چنان که برای خاتم النبیین و کتاب او نسخی و تجدیدی نیست و همیشه بر جای می باشند ما نیز که حافظ شریعت او هستیم و بر کتاب او و تفسیر و تاویل آن و احکام و اصول و فروع دین او آگاهیم همیشه باقی هستیم و این رشته امامت و خلافت که حافظ شرع و طریقت خاتم الرسل است هرگز انقطاع نیابد و تا پایان روزگار ظاهراً یا غائباً باقی بماند.

و دیگر در بحار الانوار از هشام بن الحکم مروی است (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَمِينِي عَنْ خَمْسَةِ مِائَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ يَقُولُونَ كَذَا فَيَقُولُ يُقَالُ لَهُمْ كَذَا فَقُلْتُ هَذَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَالْقُرْآنُ أَعْلَمُ إِنَّكَ صَاحِبُهُ وَأَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ وَهَذَا الْكَلَامُ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا هِشَامُ يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ قَائِمًا بِكُلِّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ)

و نیز در کشف الغمّه مسطور است که خبر دادن از آن چه از آن حضرت از علم و حکمت و بیان و حجت و زهد و موعظت و فنون علوم بتمامت حفظ و ضبط شده است بیشتر از آن است که در خطاب و کتاب احصا و گنجایش یابد.

در کتاب بحار الانوار از مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که آن چند علوم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده اند که از احدی نقل شده و اصحاب حدیث اسامی راویان آن حضرت را که از ثقات بشمار بوده اند با اختلافی که ایشان را در آراء و مقالات است جمع کرده اند چهار هزار تن بشمار آمدند و بیان این مطلب این است که این عقده کتابی در شرح حال آن رجال که از حضرت ابی عبدالله روایت دارند تصنیف کرد و اسامی ایشان را بشمار آورد چنان که از این پیش باسامی پاره از مشاهیر آن جماعت اشارت رفت و بخواست خدا در مقام خود مذکور خواهند شد

و هم در بحار الأنوار مسطور است که وقتی از سیف الدوله عبد الحمید مالکی قاضی کوفه از چگونگی حال مالک یعنی مالک بن انس پرسیدند و سیف الدوله با این که بمذهب مالک می رفت بتوصیف مالک زبان بر گشود و برای مزید اعتبار و افتخار او گفت مالک جره بند جعفر صادق علیه السلام یعنی ربیب آن حضرت بود و مالک محض اظهار فخر و مباهات همیشه ادعا نمودی که از آن حضرت سماع داشت و بسیار بودی که می گفت : (حدّثنی الثّقة) حدیث کرد مرا کسی راست گوی و کلامش محل وثوق است و از این سخن حضرت صادق علیه السلام را قصد می کرد وقتی چنان شد که ابو حنیفه بخدمت آن حضرت بیامد تا استماع نماید حضرت ابو عبد الله سلام الله علیه بیرون شد و تکیه بر عصا داشت ابو حنیفه عرض کرد یا ابن رسول الله سنّ مبارک بآن مقام نرسیده است که بعضا حاجتمند باشی فرمود: (هُوَ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّهَا عَصَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ أَرَدْتُ التَّبَرُّكَ بِهَا) این چنین است لکن این عصای رسول خدای است خواستم بآن تبرک جویم چون ابوحنیفه این سخن بشنید پپای برجست و بآن حضرت بشتافت و عرض کرد یا ابن رسول الله این عصارا می بوسم .

حضرت صادق علیه السلام آستین برزد و ذراع مبارک بنمود و فرمود : ( وَ اللَّهُ لَقَدْ عَلِمَتْ أَنَّ هَذَا بَشْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ وَ أَنَّ هَذَا مِنْ شَعْرِهِ فَمَا قَبَلْتَهُ وَ تَقَبَّلُ عَصَا) سوگند با خدای این بشره و بدن رسول خدای صلی الله علیه و اله است قبول و تقبیل نمی نمائی و عصائی که جمادی بیش نیست قبول و تقبیل می کنی

و هم در بحار الأنوار و ریاض الشهادة و دیگر کتب از ابو عبدالله محدّث در کتاب رامش افزای مروی است که ابو حنیفه از تلامذه آن حضرت بود و مادرش در حباله نکاح آن حضرت اندراج داشت و محمّد بن الحسن نیز از شاگردان آن حضرت بود و بهمین سبب منصور و سایر خلفای بنی عباس در رعایت حرمت ایشان تقصیر می نمودند و ابو یزید بسطامی که نامش طیفور و از عرفای مشهور است سنّای آن حضرت و سیزده سال خادم آستانش بود و ابو جعفر طوسی گوید ابراهیم بن ادهم که در جلالت قدر مسلم است و مالک بن دینار در زمره غلامان آن حضرت بودند و افتخار



و هم در بحار مسطور است که روزی سفیان ثوری بخدمت آن حضرت در آمد و کلامی از آن حضرت بشنید که سخت در عجب رفت و عرض کرد سوگند با خدای ای پسر رسول خدای این کلام گوهر است فرمود: (بَلْ هَذَا خَيْرٌ مِنَ الْجَوْهَرِ وَ هَلِ الْجَوْهَرُ إِلَّا حَجَرٌ) ، بلکه از گوهر بهتر است و آیا گوهر جز سنگ است .

یعنی حاصل این گونه کلمات ما یه آرامش روح و نمایش ابواب فتوح و فزایش خیر و سعادت دارین و عمارت نشاتین است بالجمله مدارج علوم باطنیه و ظاهریه آن حضرت افزون از آن است که صنف بشر در کتب اخبار و در آورد همین قدر بس که بعد از وفات پدر بزرگوارش با این که جماعتی از برادران و اقربای آن حضرت بمراتب علوم عالیه نایل بودند در حضور آن حضرت جز از در عجز و مسکنت و خضوع و استفاده و استفاضه نفس بر نیاوردند

و علمای بزرگ که در شمار رؤسای مذاهب اربعه سنّت بودند در حضور مبارکش چون عصفوری بسته بال و شبکوری شکسته حال و رمله در نمایش جبال راسیات و نمله در گذارش سماوات عالیات و ذره در تابش آفتاب و قطره در فزایش سحاب می نمودند و مانند مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و ابوحنیفه که از ائمه اربعه اهل سنّت و دارای مذاهب اربعه و طریقت هستند و سایر علمای اعلام و فقهای قمقام آن زمان و دیگر از مننه الی زماننا هذا بشاگردی و استفاده از آن حضرت و روایت از آن امام ذی منقبت فرق مباحثات از اوج سماوات می گذرانیدند و محدّثین بزرگ روزگار مثل مسلم و غیره در تصانیف خودشان باحادیث آن حضرت اقامت حجّت می کردند و چون سند روایات خود را بآن حضرت می رسانیدند دارای برهان قاطع و حجّت ساطع می شدند

ابن خلکان و یافعی و بعضی دیگر نوشته اند کشاجم در کتاب المصاید و المطارد نوشته است که حضرت امام جعفر علیه السلام از ابو حنیفه سؤال کرد و فرمود: (مَا تَقُولُ فِي مُحْرِمٍ كَسَرَ رَبَاعِيَةَ ظَنِّي) ، چه می گوئی درباره کسی که در حالت احرام دندان رباعی

آهویی را بشکند عرض کرد یا ابن رسول الله نمی دانم در این امر چه حکم است فرمود: (أنت تتداهى و لا تعلم أن الظبي لا تكون له رباعية و هو ثنيّ أبداً) ، تو داعیه دها و علم و دانش داری و هنوز نمی دانی که برای آهو دندان رباعیه یعنی چهار دندان پیش روی نیست بلکه همیشه دارای دو دندان پیش روی است

دمیری در حیاة الحیوان می گوید ابن قتیبه گوید آهو در سال اول بچه اش را طلا گویند و هم چنین خشف بکسر خاء معجمه نامند و در سال دوم جذع بزاید و از آن پس در سال سیّم ثنیّ بزاید و تا بمیرد همچنان ثنیّ می زاید و بحدیث مذکور باندک اختلافی اشارت کند و گوید چون آن حضرت آن سؤال بکرد و ابوحنیفه از عدم علم خویش بنموده فرمود: (إنّ الظبي لا يكون رباعياً و هو ثنيّ أبداً) ، و بلفظ (انت تتداهى و لا تعلم) اشارت نمی کند و با اخلاق و آداب و حسن معاشرت آن حضرت نیز چنین می نماید که روایت دمیری اصحّ است چه مقام و مرتبت آن حضرت و حفظ غیاب و حضور آن حضرت از آن برتر است که نسبت بابی حنیفه و امثال او این گونه بفرماید مگر این که در مقام احتجاج یا زمان تعلیم، باشد و جوهری در ماده سنّ در این قول شاعر که در توصیف شتر انشاء کرده است

فجائت كسنّ الظبي لم ار مثلها \*\*\* شفاء عليل او حلوبة جائع

ای هی، ثنیاث لانّ الثنیّ هو الذی یلقى ثنیه و الظبی لا تثبت له ثنیه قَطّ فهو ثنیّ ابداً

## بیان پاره علوم جلیله حضرت صادق علیه السلام و جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه سلام الله علیها و جامعه

در بحار الأنوار و جنات الخلود مسطور است که حضرت صادق صلوات الله علیه در اسکات مدعی فرمود: (عَلِمْنَا غَابِرٌ وَ مَزْبُورٌ وَ نَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرْنَا فِي الْأَسْمَاءِ مَا نَعْرِفُ فِي الْأَسْمَاءِ مَا نَعْرِفُ فِي الْقُلُوبِ وَ إِنَّا عِنْدَنَا الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ وَ الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ وَ إِنَّا عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ) یعنی نزد ما اهل بیت است علم غابر و مزبور و نیز ما را نشان و نکته در قلوب نمایند یعنی در قلب ما از نور و فروز علم ما کان و ما یكون نشان کنند و در گوش ما از علوم سبحانی آواز برآوردند و نزد ماست جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه سلام الله علیها و بدرستی که نزد ماست جامعه که احکام آن چه محل حاجت مردمان یا مایحتاج مردمان در آن است .

در کشف الغمّه مسطور است که از تفسیر این کلمات معجز آیات سؤال کردند فرمود: (أَمَّا الْغَابِرُ فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْإِلْهَامُ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاءِ فَحَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نَسَمِعُ كَلَامَهُمْ وَ لَا نَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَ أَمَّا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ فَوَعَاءٌ فِيهِ سِدِّاقُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لَنْ يَخْرُجَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنْجِيلَ عِيسَى وَ زُبُورَ دَاوُدَ وَ كُتُبَ اللَّهِ الْأُولَى وَ أَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسْمَاءٍ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ أَمَّا الْجَامِعَةُ فَهُوَ كِتَابٌ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ فَلَاقٍ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ فِيهِ وَ اللَّهُ جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى إِنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدَشِ وَ الْجَلْدَةِ)

یعنی اما غابر همانا علم آن چیزی است که خواهد شد و اما مزبور علم بآن چیزی است که وقوع یافته است از اول دهر تا بحال و اما نکت در دل ها بمعنی

الهام است و اما نفر در اسماع حدیث ملائکه است که ما ائمه کلام ایشان را می شنویم و شخص ایشان را نمی بینیم و اما جفر احمر همانا آن ظرفی است که اسلحه رسول خدای صلی الله علیه و اله در آن مضبوط است و نزد هر کس از ما باشد امامت بدو مفوض است و هرگز بیرون نمی آید تا قیام قائم ما اهل بیت و اما جفر ایض همانا آن ظرفی است که توراة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و سایر کتب و صحف سماویة در آن ضبط است .

و اما صحف فاطمه سلام الله علیها همانا در آن مرقوم و ثبت می باشد هر چه تا قیامت حدوث گیرد و هم چنین اسامی آنان که تا رستاخیز بر اریکه سلطنت و ساده مملکت جای کنند و اما جامعه آن کتابی است که طولش هفتاد ذراع است با ملاء رسول خدای الله صلی الله علیه و آله و بخط شریف علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و در آن مرقوم است آن چه مردم را بکار است حتی دیه و جزای جراحی و یک تازیانه و نیم تازیانه ، یعنی جزای يك تازیانه یا نیم تازیانه که کسی بستم بر کسی فرود آورد در کتاب جامعه معین و مسطور است و فاقد هیچ حدی از حدود و احکام نیست .

شیخ امجد شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم حسینی بلخی قندوزی در کتاب ینابیع المودة شرحی مسطور می دارد که خلاصه اش در این جا مرقوم می گردد می فرماید حضرت آدم صلوات الله و سلامه علیه پیغمبری است مرسل که خدای عزّ و جلّ او را بدست خود بیافرید و از روح مقدسش در وی بر دمید و ده صحیفه بر وی فرو فرستاد و حضرت آدم اول کسی است که در علم حروف تکلم فرمود و آن حضرت راست کتاب سفر الخفایا و این کتاب اول کتابی است که در دنیا در علم حروف پدید آمد و در این کتاب اسرار غریبه و امور عجیبه مذکور است

و هم از آن حضرت است کتاب الملکوت و این کتاب دوم کتابی است که در علم حروف در دنیا ظاهر شده و صاحب هیکل احمر این کتاب ملکوت را از حضرت شیث سلام الله علیه اخذ و استفاده نمود .

و هم از آن حضرت می باشد کتاب سفر المستقیم و این سیم کتاب دنیا است در

علم حروف از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است که خدای تعالی حروف را بیافرید و برای آن سری مقرر ساخت و چون آدم علیه السلام را خلق فرمود این سر را دروی منبث گردانید و در فرشتگان بت سر فرمود پس حروف بر زبان آدم بفنون جریان و فنون لغات جاری گشت و خدای تعالی آن حضرت را بر اسرار فرزندانیش و آن چه در میان ایشان تا قیامت حدوث می جوید مطلع گردانید و از این کتب سایر علوم حرفیه و اسرار عددیه تا این روزگار ما و بآن جا که خدای خواهد متفرع شد.

و چون حضرت آدم وفات کرد علم اسرار حروف با پسرش حضرت شیث پیغمبر علیه السلام که نبی مرسل و وصی آدم و ولی عهد آن حضرت است بوراثت پیوست و حضرت شیث را سفری است جلیل الشان در علم حروف و آن سفر کتاب چهارم دنیا است در علم حروف و بعد از شیث پسرش انوش وارث علم حروف گردید و بعد از وی پسرش قینان که علم قیناوی بدو منسوب است وارث و حارس این علم گشت و پس از وی پسرش مهلائیل و بعد از او پسرش بارد این علم را بوراثت دریافت و در زمان او مردمان بعبادت اوئان و اصنام پرداختند.

و پس از وی پسرش حضرت ادریس دارای این علم شریف شد و آن حضرت از انبیاء مرسل است و ریاست در علوم حرفیه و اسرار حکمیه و لطایف عددیه و اشارات فلکیه بآن حضرت منتهی گردید حکمای آفاق بر درگاهش از دحام نمودند و علمای اعلام از مشکوة انوارش اقتباس نمودند و کتاب کنز الاسرار و ذخایر الابرار را پنجمین کتاب عالم است در علم حروف تصنیف فرمود و جبرائیل علیه السلام علم رمل را بآن حضرت تعلیم کرد و خدای تعالی نبوت آن حضرت را باین علم ظاهر گردانید و آن حضرت هفتاد و دو شهر بنیان کرد و جماعت هرامسه که چهل تن بودند علم حروف را از آن جناب بیاموختند و در میانه ایشان اسقلینوس مهارتش از دیگران افزون بود و این اسقلینوس را ابوالحکماء و الاطباء گویند و اول کسی است که علم طب را ظاهر ساخت و خادم و شاگرد حضرت ادریس علیه السلام بود.

و بعد از ادريس پسرش متوشلخ وارث آن علم شد و پس از وی پسرش لامك و بعد از وی پسرش نوح عليه السلام که پیغمبر مرسل است آن علم را بوراثت حراست کرد و آن حضرت را سفری است جلیل الشان و ششم کتابی است در دنیا در علم حروف و بعد از آن حضرت پسرش سام علیهما السلام و پس از وی پسرش ارفخشذ و پس از ارفخشذ پسرش شالخ و از آن پس پسرش عاد عليه الصلاة و السلام که از انبیای عظام است و هود همان است که صاحب این علم شد .

پس از وی پسرش فالغ و بعد از وی پسرش یقطر وارث این علم شد وی همان است که زمین را در میان مردمان قسمت فرمود و پس از وی پسرش صالح پیغمبر علیه السلام وارث حروف شد و پس از وی ارغو پسر فالغ مذکور وارث علم مزبور شد و پس از وی پسرش اسروع و بعد از اسروع فرزندش ناخود و بعد از وی پسرش تارح و بعد از تارح فرزند ارجمندش حضرت ابراهیم که پیغمبر مرسل است وارث علم حروف آمد و آن حضرت اول کسی است که در علم وفق تکلم فرمود و او را سفری عظیم القدر است و این هفتم کتابی است که در دنیا در علم حروف پدید شد .

پس از آن حضرت دو فرزندش اسماعیل و اسحاق علیهما السلام دارای این گنج شریف پس از آن پسرش یعقوب علیه السلام و بعد از یعقوب حضرت یوسف علیهم الصلاة و السلام صاحب این علم و داری این مقام شدند و بعد از ایشان حضرت موسی علیه السلام که پیغمبر مرسل است وارث علم حروف شد خدای تعالی علم کیمیاء بدو بیاموخت و در عصر خویش باسرار اوفاق از همه کس داناتر بود و بعلم وفق مسدسی تابوت یوسف علیه السلام را از نیل بیرون آورد.

پس از موسی وصی او حضرت یوشع بن نون وارث این علم شد و پس از وی الیاس و از آن پس حزقیل علیهم السلام این علم را عالم شدند و بعضی گفته اند زردشت آذربایجانی علم اسرار حروف را از اصحاب موسی علیه الصلاة و السلام دریافت و جاماسب حکیم که که بزرگ ترین اصحاب زردشت بود از زردشت بیاموخت .

و از آن پس حضرت داود و پس از وی پسرش حضرت سلیمان علیهما السلام عالم باین علم شدند و از آن پس آصف بن برخیا وزیر سلیمان علیه السلام دریافت و از آن پس حضرت اشعیا علیه السلام بعد از وی ارمیا علیه السلام پس از آن حضرت عیسی صلوات الله علیهم وارث علم حروف گردید.

آن گاه حضرت رسول خدای محمّد بن عبدالله صلوات الله و سلامه و برکاته علیه و علی آله وارث علم حروف شد حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام می فرماید: (العلم الذي دعى إليه المصطفى صلى الله عليه و اله و هو علم الحروف و علم الحروف في لام الف و علم لام الف في الالف و علم الالف في النقطة و علم النقطة في المعرفة الأصلية و علم المعرفة الأصلية في علم الازل و علم الازل في المشية أي المعلوم و علم المشية في غيب الهوية و هو الذي دعا الله إليه نبيه صلى الله عليه و اله بقوله فاعلم أنه لا إله إلا الله ، و الهاء في أنه راجع إلى غيب الهوية) .

و از آن پس حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله وارث علم اسرار حروف شد و رسول خدای باین امر اشارت کند و فرماید (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبْهَا) ، و امیر المؤمنین علیه السلام اول کسی است که وضع فرمود وفق صد اندر صد را در اسلام و پس از آن حضرت حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام علم اسرار حروف را از پدر خود بوراثت یافتند و از آن پس پسر امام حسین حضرت زین العابدین علیه السلام علم اسرار حروف را از پدر بزرگوارش وارث شد و پس از وی فرزندش حضرت امام محمّد باقر و بعد از آن حضرت پسرش امام جعفر صادق سلام الله علیهم وارث این علم شریف و کنز منیف گشت

و حضرت صادق صلوات الله علیه همان کسی باشد که معاهد رموز و طلاسم کنوزش را حلّ و فكّ نمود و فرمود: (علمنا غابر و مزبور و كتاب مسعود في رق منشور و نكت في القلوب و مفاتيح اسرار الغيوب و نقر في الأسماع و لا تنقر منه الطّباع و عندنا الجفر الأبيض و الجفر الأحمر و الجفر الأكبر و الجفر الأصغر و الجامعة

ابو عبدالله زين الكافي قدّس سرّه العزيز مي فرمايد: اما قول آن حضرت: «علمنا غابر» اشارت بسوي علم بآن چه گذشته است از قرون و انبياي عظام عليهم السلام و هر حادثه که در دنيا روي داده است مي باشد و اما مزبور اشارت است بآن چه در كتب الهيّة و اسرار فرقانيّه که بر فرستادگان و پيغمبران عليهم الصّلاة و السلام نازل شده و مسطور است.

و اما قول آن حضرت كتاب مسطور اشارت مي باشد بسوي اين که اين علم در لوح محفوظ مرقوم است و اما قول آن حضرت: (نُقِرُّ فِي الْأَسْمَاعِ) اشارت بآن است که اين كتاب مسطور كلامي عليّ و خطابي جليّ است که طبع را از آن تنفّري و سمع را از آن کراهتي نيست چه اين كلام غيبي است که مي شنوند آن را و قائلش را نمي بينند پس ايمان بغيب مي آورند .

و اما جفر ابض اشارت بآن است که ظرفي است که در آن كتاب هاي منزله خدای و اسرار مکنونه ايزد دو سرای و تاويلات آن در آن است و اما جفر احمر اشارت بآن است که ظرفي است که سلاح رسول خدای صلی الله عليه و اله در آن است و آن سلاح نزد کسی است که صاحب امر است و ظاهر نمي شود تا گاهی که مردی از اهل بيت عليهم السلام قيام کند و اما جفر اکبر همانا اشارت شده است بآن بسوي مصادر و فقيّه که از الف باتا الی آخر آن است و اين الف وفق است و اما جفر اصغر همانا اشاره مي رود بآن بسوي مصادر و فقيّه که مرکب است از ابجد تا قرشت و آن هفتصد وفق مي باشد و اما جامعه بدرستی که اشارت شده است بآن بسوي کتابي که علم ما کان و ما يکون تا روز قيامت در آن مي باشد .

و اما صحيفه همانا صحيفه فاطمة صلوات الله عليها است و اشارت شده است بآن بذكر وقايع و فتن و ملاحم و جنگ ها و آن چه کائن است تا قيامت و اما كتاب عليّ عليه السلام بدرستی که اشارت رفته است بآن بسوي کتابي که رسول خدای صلی الله عليه و اله از دهان و زبان مبارکش املاء فرموده و عليّ عليه السلام بر نگاشته و از شرايع دينيه و



احکام و قضایا هر چه بآن حاجت است حتّی حدّ یک تازیانه و نصف تازیانه را در آن ثبت فرموده اند .

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید : (منا الفرس الغواص و الفارس القناص) و بعضی بر آن رفته اند که این در آخر الزّمان با حضرت صاحب الأمر عبّجّل الله فرجه ظاهر می شود و جز آن حضرت بحقیقت عارف بر آن نیست و پاره گفته اند که حضرت مهدی عبّجّل الله فرجه از غاری که در شهر انطاکیه است کتابی چند استخراج می فرماید و زبور را از دریاچه طبریه استخراج می نماید «فیها مما ترك آل موسى و هرون تحمله الملائكة» و در آن است الواح و عصای موسی علیهم الصّلاة و السّلام .

و اما جامعه همانا عبارت است از سفر آدم و سفر شیث و سفر ادريس و سفر نوح و سفر ابراهیم صلوات الله و سلامه علیهم ، امام جعفر صادق سلام الله علیه می فرماید: (علم الله آدم الأسماء بالقلم الذي في اللوح المحفوظ)، بالجمله این علم خاص بمحمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله اختصاص دارد امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید : (أو حدثکم ما سمعت من فم أبي القاسم صلی الله علیه و آله لخرجتم من عندی و انتم تقولون ان علیاً من اکذب الکذابين و افسق الفاسقين)

اگر حدیث کنم بآن چه شنیدم از دهان رسول خدای صلی الله علیه و اله از خدمت من بیرون شوید گاهی که مرا بکذب و فسق منسوب دارید یعنی چون متضمّن علم ما کان و ما یکون و غرایب اخبار و عجایب آثار و از اذهان دور بلکه از قبول اغلب عقول معزول است شما بر این عقیدت روید و جز این که تکذیب کنید برای دیگر رهسپر نشوید حضرت امام زین العابدین علیه السلام باین مطلب اشارت کند و این اشعار بفرماید :

انی لأکتّم من علمی جواهره \*\*\* کیلا یری الحق ذوجهل فیفتتنا

وقد تقدّم فی هذا ابو حسن \*\*\* الی الحسین و وصّی قبله الحسن

یا ربّ جوهر علم لوابوح به \*\*\* لقیل لی انت ممّن یعبد الوثنا

ولا ستحلّ رجال مسلمون دمی \*\*\* یرون اقبیح ما یأتونه حسنا

و این اشعار اگرچه از این پیش در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور شد در این جا نیز به تقاضای مقام مذکور گشت و کتاب جفر امیر المؤمنین علیّ علیه السلام عبارت از یک هزار و هفتصد مصدر از مفاتیح علوم و مصابیح نجوم است که نزد علماء حروف بجفر جامع و نور لامع معروف و بعقیده صوفیه عبارت از لوح قضاء و قدر است و بقولی مفتاح لوح و قلم و بقولی سرّ قضاء و قدر و بسخنی مفتاح علم لدنی است.

و این ها دو کتاب جلیل باشند یکی را حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر کوفه گاهی که بیای ایستاده و خطبه می راند مذکور فرمود و آن خطبه مسمی بخطبه البیان است و آن دیگر را رسول خدای صلی الله علیه و اله این علم مکنون را با علیّ علیه السلام پوشیده بگذاشت و این همان است که پیغمبر صلی الله علیه و اله بآن اشارت کند و فرماید: (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا) و امیر المؤمنین را به تدوین آن فرمان کرد.

علیّ علیه السلام آن جمله را حروف مفرّقه بر طریقه سفر حضرت آدم علیه السلام در جفری یعنی در ورقی که از پوست شتر ساخته بودند بنوشت و در میان مردم بجفر جامع و نور لامع اشتهار یافت و بعضی گفته اند جفر و جامعه است و در آن مجازی حالات گذشتگان و پس آیندگان مذکور است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مقرر فرموده که در خافیه باب کبیرات ث تا باخر آن و در خافیه باب صغیر ابجد تا قرشت و آن حضرت می فرماید: (مَتَا الْجَفْرِ الْأَبْيَضِ وَ مَتَا الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ وَ مَتَا الْجَفْرِ الْجَامِعِ)، و ائمه راسخون از اولاد آن حضرت باسرار این شأن عظیم عارف هستند و اسم اعظم خدا و تاج آدم و خاتم سلیمان و حجاب آصف بن برخیا علیهم السلام در این جفر است

صاحب ینابیع المودّة بعد از بیانات و اشارات لطیفه و نگارش خطبه مشهوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می گوید بدان که محمّد صلی الله علیه و اله صورت عنصر اعظم و علیّ علیه السلام صورت عقل کلّ است که همان قلم اعلی می باشد برای این عالم و فاطمة سلام الله علیها صورت نفس کلّیه است که همان لوح محفوظ باشد و حسن صلوات الله علیه صورت

عرش است و حسین علیه السلام صورت کرسی و ائمه اثنی عشر علیهم السلام صورت بروج دوازده گانه و حضرت صاحب و حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه صورت عالم است .

و جمیع اسرار خدای تعالی در کتب سماویة و آن چه در کتب آسمانی است در قرآن و تمامت آن چه در قرآن است در فاتحة الكتاب و جمیع آن چه در فاتحة الكتاب است در بسملة و جمله آن چه در بسملة است در باء بسملة و تمامت آن چه در باء بسملة است در آن نقطه ایست که زیر باء است امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید : (أَنَا النُّقْطَةُ الَّتِي هِيَ تَحْتَ الْبَاءِ)، من آن نقطه هستم که زیر باء بسملة است یعنی تمامت اسرار الهی و علوم نامتناهی در من است.

و نیز می فرماید : (الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ وَالْأَلْفُ وَاحِدَةٌ عَرَفَهَا الرَّاسِخُونَ وَالْيَاءُ مُدَّةٌ قَطَعَهَا الْعَارِفُونَ وَ الْجِيمُ حَضْرَةٌ تَأَهَّلَهَا الْوَاصِلُونَ وَالِدَالُ دَرَجَةٌ قُدَّسَتْ بِهَا الصَّادِقُونَ) ، بالجمله حضرت صادق علیه السلام در بحار این علم شریف غوص نموده و جواهر زواهرش را استخراج فرمود و کنوزش را ظاهر و رموزش را تفسیر ساخت و خافیه در اسرار حروف را تصنیف نمود و از آن حضرت نقل کرده اند که در هفت سالگی بغوامض حقایق تکلم می کرد و آن حضرت همان بزرگوار است که می فرماید: (لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِعِبَادِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ) .

و در این کتاب از وزراء و امرای اقلیم سبعة و آن چه اتفاق می افتد و برای ایشان حادث می گردد تا قیام قیامت مذکور فرموده است و می فرماید: (نحن الجبال الرواسخ لا تحركنا الريح العواصف) ، مائیم آن کوه های استوار ریشه دار که از تندباد حوادث روزگار جنبش نگیریم و آسیب بلا و آشوب زوال نیابیم امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: هیچ چیز نیست مگر این که علمش در قرآن است لکن عقول رجال از آن عاجز است و نیز می فرماید : (لِكُلِّ كِتَابٍ صَفْوَةٌ وَ صَفْوَةٌ هَذَا الْكِتَابِ حُرُوفُ التَّهْجِيِّ)

ابن عباس . می گوید اگر عقال شتری از یکی از شما مفقود شود در قرآن بیابد آن را یعنی بحساب حروف تهجی و علوم قرآن می توان بدست آورد و ابن برجان

فتح بیت المقدس را که در سال پانصد هشتاد و سیم روی داد از قول خدای تعالی (الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ) استخراج نمود و چنان شد که گفت .

صاحب ینابیع المودّة می گوید آن حروفی که حضرت آدم علیه السلام اسرار غیبیه و آثار کویّه را بسبب آن ها استخراج می فرمود نزد ما موجود است و بر احوال خودمان و تصرف آن در افعال ظاهره و باطنه خودمان استدلال می کنیم زیرا که برای هر حرفی معانی ظاهره و معانی باطنه است و بمعانی ظاهره مدد سفلیه و بمعانی باطنه مدد علویة شناخته می شود و هر حرفی از آن حروف بر علوم جلیلة الشان عظيمة البرهان محتوی است

یحیی بن اعقب معلم سبطین یعنی حسنین علیهما السلام این شعر گوید :

فستبدو عجائب منكرات \*\*\* لكرهت الحيات لو كنت حيّا

بين آل النبيّ و اطول حزني \*\*\* فتنا هولها يشيب الصبيّا

يوم صفين لو عقلت عليما \*\*\* لقتال يردى الشجاع الكميّا

و على كربلا مقام شنيع \*\*\* دهرأ و يعزّ الشام عزا قويّا

و ترى السيّد العزيز ذليلا \*\*\* هائل منكر يؤذى عليّا

بعدها تملك الأعراب \*\*\* و ترى الوغد مستطيلا قويّا

و يعمّ الشام جوراً الى ان \*\*\* يبلغ السّط و الجود سويّا

و بعشرين من مورخة التسعين \*\*\* لا بدّ ان يظهر امام المهديّا

اسمر اللّون مشرق الوجه بالنور \*\*\* ملتج المعاطف طريّاً جنيّا

يظهر الحقّ و البراهين و العدل \*\*\* فتلقى إذا اماماً عليّا

و تطيع البلاد من مشرق الأرض \*\*\* إلى المغربين طوعاً جليّاً

و ترى الذنب عنده الشاة ترعى \*\*\* ذاك بالعدل و الامان حفيّا

يحكم الأربعين في الأرض ملكا \*\*\* و يوفى و كلّ حي و قيا

قال معلم السبطين حقّاً \*\*\* يقوم بأمر الله اماماً قويّاً

همانا یحیی بن اعقب معلم حسنین علیهما السلام در مصر مدفون است قبرش را در



بعضی گفته اند که جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله گاهی که آن حضرت در مسجد بود پیامد و دو سیب از بهشت بیاورد در این حال حسن و حسین علیهما السلام بر آن حضرت در آمدند و از آن دو سیب یکی را حسن و آن دیگر را حسین صلوات الله علیهما بگرفتند و نزد معلم خود شدند و بمعلم هبه فرمودند معلم از سیب بهشتی بخورد و خدای تعالی از برکت آن سیب و آن تعلیم زبانش را بذکر مغیبات گویا فرمود و رسول خدای صلی الله علیه و اله با وی فرمود (یا ابن اعقب قدم و آخر) و این حکایت در حجاز و شام در السنه خاص و عام جاری و مستفاض است .

و علي علیها السلام علم حروف را از رسول خدای صلی الله علیه و اله وارث گشت و آن حضرت باین مطلب اشارت کند و فرماید ( أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَعَلَيْهِ بِالْبَابِ ) ، و امیر المؤمنین سلام الله علیه وارث علم اولین و آخرین است صاحب ینابیع الموده می گوید در آنان که جامع این علم شده اند هیچ کس را از آن حضرت اعلم نیافته ام.

ابن عباس می گوید بعلی علیه السلام نه قسمت از ده قسمت علم عطا شده است و آن حضرت در آن يك قسمت نیز داناترین اهل روزگار است و اول کسی است که مربع صد درصد را در اسلام وضع نمود و جفر جامع را در اسرار حروف تصنیف کرد و در این جفر آن چه برای پیشینیان گذشته و آن چه برای آیندگان جاری می شود مذکور است و اسم اعظم و تاج آدم و خاتم سلیمان و حجاب آصف علیهم السلام در آن است و ائمه هدی سلام الله علیهم این علم را بوراثت یافتند .

حضرت صادق علیه السلام می فرماید : (علمناغابرو مزبور و کتاب مسطور فی رِقّ منشور و نکت فی القلوب و مفاتیح اسرار الغیوب و نقر فی الاسماع و لا ینفر عنه الطباع و عندنا الجفر الأبیض و الجفر الأحمر و الجفر الأكبر و الجفر الأصفر و مئا الفرس الغوّاص و الفارس القنّاص) ، صاحب ینابیع الموده بعد از این کلام می گوید « فافهم هذا اللسان العریب

والبيان العجيب)، بعضی بر آن عقیدت رفته اند که جفر در آخر الزمان با حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه ظاهر می شود و جز آن حضرت هیچ کس عارف بحقیقت آن نیست .

و امیر المؤمنین علی علیه السلام از تمامت جهانیان بعلم حروف و اسرار آن داناتر است و می فرماید (سَلْمُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي ، فَإِنَّ بَيْنَ جَنْبَيْ عُلُومَا كَالْبَحَارِ الزَّوَاخِرِ)، و هم صاحب ینابیع می نویسد که معلوم باد که این جفر همان نکسیر کبیری است که فوق آن هیچ نیست و از زمان آدم علیه السلام تا زمان اسلام هیچ کس جز علی علیه السلام باین علم راه نیافته و این علم از برکت حضرت خیر الانام علیه الصلاة والسلام است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وفق مسدسی بر ترتیب حروفی که آن کافی است وضع فرمود و علومی چون دریاهاى زاخر از آن بیرون آوردی و هم آن حضرت در سر الا-کبر از جفر احمر سرّی کبیر ودیعت نهاده بالجمله در کتاب ینابیع المودة در این مسئله شرحی مبسوط مسطور است و از بیانات و تحقیقات محی الدین اعرابی فصلی یاد کرده است که شرح آن جمله در این جا واجب نیفتاده است .

در کتاب اصول کافی سند بابی بصیر می رسد که گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام در آمدم و عرض کردم فدای تو شوم همانا از مسئله می خواهم پرسش کنم در این جا کسی باشد یعنی آیا در این حوالی دیگری باشد که محرم نباشد می گوید ابو عبدالله سلام الله علیه پرده که ما بین آن حضرت و منزلی دیگر بود بر افراخت و نگران شد آن گاه فرمود ای ابو محمد از آن چه خواهی پرسش کن.

می گوید عرض کردم فدای تو کردم بدرستی که شیعیان تو حدیث همی که رسول خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بابی تعلیم فرمود که از آن باب هزار باب علم از هر آن حضرت برگشود فرمود ای ابو محمد (عَلَّمَ وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ)، رسول خدای صلی الله علیه و آله هزار باب علم بعلی علیه السلام تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب مفتوح گشت

ابو بصیر می گوید عرض کردم سوگند با خدای این است علم یعنی آن علم شریف و عالی که بتوان بآن توکل و عنایت ورزید عبارت از این علم است که رسول خدای بعلی صلوات الله علیهما بیاموخت که ابتدا و انتها ندارد ابو بصیر می گوید آن حضرت با قضیبه که بدست مبارك داشت ساعتی بر زمین نکت و نقش همی نمود آن گاه فرمود ( إِنَّهُ لَعَلَّمُ وَمَا هُوَ بِذَاكَ )، بدرستی که این علم بسیار بزرگ است و علم است اما نه آن است که از آن برتر نباشد .

ابو بصیر می گوید بعد از آن با من فرمود: ( يَا بَا مُحَمَّدٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ ) ای ابو محمد بدرستی که جامعه نزد ماست و این جماعت ندانند جامعه چیست عرض کردم فدای تو شوم جامعه چه باشد؟ فرمود ( صَدَّ حَيْفَةُ طُولِهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِفْلَاجُهُ مِنْ فُلُقٍ فِيهِ وَخَطٌّ عَلَى يَمِينِهِ، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْأَخْدَشِ ) صحیفه ایست که هفتاد ذراع بذراع رسول خدای صلی الله علیه و آله طول آن است و آن حضرت از زبان مبارك املاء نموده و علي عليه السلام با دست راست مباركش مسطور فرموده است در این صحیفه مبارك که تمامت مسائل و احکام حلال و حرام و هر حکمی که محتاج الیه ناس است حتی دیه جراحی مذکور و مضبوط است .

ابو بصیر می گوید آن حضرت دست مباركش بمن بزد و با من فرمود: ( تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ )، یعنی ای ابو محمد مرا اذن می دهی یعنی این که ترا بدست خود بزدم یا این که زحمتی بر تو فرود آورم عرض کردم فدایت شوم همانا وجود من و اختیار من از تو است هر چه خواهی چنان کن می گوید آن گاه آن حضرت مرا غمز و فشاری با دست مبارك بداد و فرمود: حتی دیه این کار و کردار یعنی حکم و قصاص این فشردن و غمز نمودن نیز در آن صحیفه مذکور است گویا آن حضرت خمشناک بود شاید غضب آن حضرت از آن حضرت از آن بود که مردمان گمان همی برند که اعمال و افعال ایشان نادیده و ناشمرده می ماند با این که در احکام الهی هیچ چیز فرو گذاشت و مکنوم نخواهد بود.



ابو بصیر می گوید عرض کردم (هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ) سوگند با خدای علم و دانش این است یعنی علمی که بهمه اشیاء و احکام شامل است این است و از این برتر چیست فرمود: (إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ) بدرستی که این علم هر آینه علم است اما آن علم نیست که ما فوقی نداشته باشد پس از آن ساعتی سکوت فرمود: (ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ).

پس از آن فرمود: بدرستی که نزد ما می باشد جفر و نمی دانند چیست جفر عرض کردم جفر چیست؟ فرمود: (وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) ظرفی است از پوست که علم پیغمبران و اوصیای پیغمبران و علم آن دانایان که از بنی اسرائیل در روزگار پیشین بر گذشتند در آن است .

ابو بصیر می گوید عرض کردم بدرستی که چنان علمی علم است فرمود: (إِنَّهُ الْعِلْمُ وَ لَيْسَ)، بدرستی که این علم علم است اما علم کامل نیست پس از آن چندی سکوت نمود آن گاه فرمود: (وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمْصَحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصَّحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ) بدرستی که مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و ندانند مصحف آن حضرت چیست؟ .

می گوید عرض کردم چیست مصحف فاطمه سلام الله علیها؟ فرمود: (مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ اللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ)، یعنی مصحف فاطمه صلوات الله علیها مصحفی است که در آن است مثل این قرآن شما سه مره سوگند با خدای در آن مصحف از قرآن شما يك حرف نیست .

ابو بصیر می گوید عرض کردم این است سوگند با خدای علم یعنی آن درجه علم که از آن برتر و فزون تر نتواند بود این است فرمود: (إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ)، بدرستی که این مصحف علم است اما علم کامل نیست پس از آن ساعتی سکوت نمود آن گاه فرمود: (إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ وَ عِلْمَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ)، بدرستی که نزد ما می باشد علم بآن چه بود و علم آن چه خواهد شد تا گاهی که قیامت قیام گیرد عرض کردم فدای تو گردم سوگند با خدای این است علم فرمود:

(إِنَّهُ لَعَلِّمْ وَ لَيْسَ بِذَاكَ)، بدرستی که علم بما کان و ما یکون علم است اما نه آن رتبت دارد که از آن برتر علمی نباشد .

ابو بصیر می گوید عرض کردم پس علم چه چیز است فرمود : (مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)، یعنی علم کامل آن است که بآن چه حادث می شود در شب و روز امرأ بعد أمر و شیئاً بعد شیء تا روزگار قیامت بدانند

معلوم باد چنان که در ضمن کتب احوال ائمه علیهم السلام این بنده حقیر عباسقلی سپهر مکرر در مقامات مقتضیه اشارت کرده و از لسان نبوت و امامت جاری شده است آن چه از این انوار مقدسه تراوش نموده نظر باقتضای وقت و مقدار عقول و ادراک و افهام و استعداد و ظرفیت و طاقت و وسع صدور و معیار دانش و بینش مخاطبین است آن چه خدای با رسول خود فرماید با دیگر انبیاء نفرماید و آن چه رسول خدای با اوصیای خود فرماید با دیگران نفرماید و آن چه با اصحاب خاص فرماید با دیگران نفرماید .

و نیز چنان که می فرمایند کلام ما صعب و مستصعب است گاهی حمل آن را برای ملائکه مقرّبین و انبیای مرسلین و خواص از مؤمنین ممتحنین شایسته می دانند و گاهی ایشان را نیز حامل آن نمی شمارند معلوم است حالت دیگران چیست و تکلیف ایشان چگونه است و در این حدیث مبارک اگر بتأمل بنگرند معلوم فرمایند که دقایق آن چه مقدار است بهر رتبه پای گذارند با این که از حدّ بشر خارج است بدیگر رتبه ارتقا جویند و نیز آن را بچیزی نشمارند و حال آن که هیچ کس بصد هزار درجه از آن فرودتر نتواند رسید

این مقدار نیز بمقدار ادراک مخاطب است و گرنه جفر و مصحف و جامع خواه هفتاد ذراع یا هفتصد هزار ذراع اگر باین مقامات باشد که ما می سنجم چگونه حامل تمامت این مراتب و مسائل خواهد بود ما چه دانیم ذراع رسول الله چیست و بچه اشارت می نماید و وعاء از جلد چیست و بچه کنایت دارد فرضاً اگر جامعه را هفتاد

ذراع طول باشد و تمامت این علوم را دارا باشد دانش آن از حدّ بشر خارج است دانش آن عین دانش و بینش آن عین بینش و فهم آن عین فهم است اما جز وجود مبارک پیغمبر و امام هیچ آفریده نتواند دریافت.

دیگر این که علوم پیغمبر خدای و ائمه رهنمای که بلا واسطه و لدنی است با پوست و جلد و گوشت چه حاجت دارد حاجت جمله آن ها باین وجودات مقدسه وجود اشیاء از تابش نور این انوار مبارکه است نه منکر این جمله هستیم و نه مدعی آنیم که آن چه می شنویم و می نگریم و بفهم ناقص خود جای می دهیم همان است و جز آن نیست .

مثلاً- ما را عقیدت چنان است که فرقان یزدان فاقد هیچ چیز نیست (لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) و اگر فاقد باشد ناسخ کتب سابقه سماویه نتواند بود و جامع تمامت احکام الهی تا قیامت نتواند شد و در این حدیث و مصحف حضرت فاطمه آن است که نگاشته آمد ممکن است که می فرماید قرآن شما یعنی مقرو شما و آن چه خدای تعالی برای اصلاح امر معاش و معاد شما تا قیامت واجب شمرده و فرستاده است این است و در این کلام نمی فرماید قرآن خدای و نیز نمی فرمایند قرآنا و بخودشان منسوب نمی دارد.

شاید در میان این کلام خدای (لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) و این که می فرماید: (كُلٌّ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) آن چند تفاوت و درجات باشد که هیچ کس نداند و البته نخواهند دانست و چون چنین باشد معنی (وَاللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنٍ حَرْفٌ وَاحِدٌ) را توان دریافت و نیز در کلمات آن حضرت و تحقیق مراتب علوم (إِنَّهُ لَعَلَّمٌ وَلَيْسَ بِذَاكَ) ، تا به ذکر (مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) ، می تواند بود که راجع بعلم الهی و مخصوص بحضرت احدیت باشد چه در این جا صریحاً بخود نسبت نمی دهند و می تواند بود که خود دارای آن علم باشند و بر تر از آن علوم مخصوصه بحضرت حق باشد .

و نیز می تواند که صد هزاران هزار علوم عالیه باشد که از آن چه مذکور فرمودند نیز برتر باشد لکن مقام ابی بصیر را استماع آن نشاید و خدای را علومی

نامتناهی است که بذات اقدسش اختصاص دارد و تمامت این مراتب را در آن مرتبه و از آن مقام قصوری باشد که خدای خود داند و بس و با همه این بیانات و تحقیقات ( الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ) همگان کور و کر و از مدارج معنویه و معارج باطنیه بلکه ظاهریه نیز بی خبر سخنی می گوئیم و از قلم می گذرانیم و ندانیم چه می گوئیم و چه می نویسیم و چه می بینیم و چه می دانیم (اللهم احفظنا من هفوات اللسان و زلات الاقدام و قصور الافهام و فتور الاقلام بمحمد و آله الكرام عليهم الصلوة و السلام الى يوم القيام) هم اکنون بآن چه بودیم باز شویم که این دریا را نه کرانی و این بیدا را نه پایانی است

در اصول کافی از حماد بن عثمان مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه سلام الله شنیدم می فرمود: ( تَظْهَرُ الزَّادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ) گروه زنادقه در سال یک صد و بیست و هفتم ظهور کنند و این خبر از آن است که من در مصحف فاطمه علیها السلام نظر کردم و بدانستم .

حماد می گوید عرض کردم مصحف فاطمه سلام الله علیها چیست فرمود: (نَّ اللَّهُ لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ وَقَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهَا إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكَ وَسَمِعْتِ الصَّوْتِ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتُهُ ذَلِكَ وَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا )

چون یزدان پاک خواجه لولاک را از مرکز خاک با فلاك برد فاطمه علیها السلام را در مفارقت پدر آن اندوه و غم دریافت که میزانش را جز حضرت سبحان نداند لاجرم خدای تعالی فرشته را بآن حضرت عصمت آیت بفرستاد تا غمگسار محبوبه پروردگار باشد و او را حدیث راند حضرت فاطمه از عدم امکان حفظ جمله آن احادیث بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام شکایت برد امیر المؤمنین فرمود هر وقت بوصول ملک احساس نمودی و صوتش را بشنیدی با من بازگویی فاطمه سلام الله علیها آن حضرت را باز نمود پس امیر المؤمنین صلوات الله هر چه می شنید همی بر نگاشت تا از آن احادیث

ملك، مصحفی ثبت فرمود راوی می گوید حضرت صادق علیه السلام فرمود: (أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَائِلِ وَالْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ) در این مصحف از احکام حلال و حرام چیزی مندرج نیست لکن علم بآن چه خواهد شد در آن است.

معلوم باد که در این گونه احادیث نیز باید به دیده تعقل رفت چه هر چه باید دانست در حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه معلوم است پس بروز این گونه مسائل باقتضای فهم سائل و تشخیص پاره وسایل و اظهار جلالت قدر و نبالت مقام دختر سید الانام علیه السلام یا جهات معدوده دیگر است که بر خداوندان بینش و دانش مکشوف تواند بود.

و هم در آن کتاب از حسین بن ابی العلاء مسطور است که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم می فرمود: (إِنَّ عِنْدِي الْجَفَرَ الْأَبْيَضَ)، می گوید عرض کردم در آن چیست؟ فرمود: (زُبُورُ دَاوُدَ، وَ تَوْرَاهُ مُوسَى، وَ إِنْجِيلُ عِيسَى، وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ، وَ الْحَلَائِلُ وَالْحَرَامُ، وَ مَصِّحَةُ فَاطِمَةَ، مَا أَرُغِمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا، وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ، حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ، وَ زُبُوعُ الْجِلْدَةِ، وَ أَرْشُ الْخَدَشِ؛ وَ عِنْدِي الْجَفَرَ الْأَحْمَرَ قَالَ قُلْتُ: وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ) می گوید عرض کردم چه چیز است در جفر احمر (قَالَ السَّلَاحُ، وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ، يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ) و مقصود از صاحب سیف حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

در این وقت عبدالله ابن ابی یعفور عرض کرد اصلحك الله آيا بنو الحسن می شناسند این را (فَقَالَ إِي وَاللَّهِ كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ، وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ، وَ لَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْجُحُودِ وَ الْإِنكَارِ، وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ)، فرمود: آری و الله می شناسند اما همان طور که می شناسند شب که شب است و روز را که روز است یعنی علم ایشان با دیگر ظاهر بینان مساوی است و خود می دانند که نمی دانند و ما می دانیم لکن حسد و طلب دنیا ایشان را بر جحود و انکار باز می دارد و اگر ایشان حق را بحق طلب کنند از بهر ایشان بهتر است.

یعنی اگر علم را از مظان علم و حق را از اهل حق طلب نمایند برای ایشان شایسته و نیک است چه اگر جز این باشد نه بعلم حقیقی عالم و نه بحق و راه حق عارف و سالک باشند بلکه کورانه جنبشی کنند و بعث سعی نمایند و بآن چه خواهند و طلب کنند دست نیابند و جز رنج بیهوده و خسران دوجهان نجویند .

و هم در آن کتاب سند بسلیمان بن خالد می رسد که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود : (إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسْوُّهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَالْحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَفَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ، وَ سَأَلُوهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَ لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ وَ مَعَهُ سِدِّاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ )

بدرستی که در آن جفر که ایشان باز می گویند و مذکور می دارند از بهر ایشان زیان دارد چه ایشان از بهر حق نگویند و حال این که حق در آن است پس اگر سخن بصدق می کنند و باین امور و علوم دست دارند قضایا و فرایض علی علیه السلام را بیرون آورند و بپرس از ایشان از خالات و عمّات و هر آینه بیرون بیاورند مصحف فاطمه علیها السلام را یعنی اگر در آن چه ادعا می نمایند نیرومند و قادر هستند این کار بپای گذارند چه در مصحف آن حضرت وصیت آن حضرت است و سلاح رسول خدای صلی الله علیه و آله با اوست

همانا خدای تعالی می فرماید: بگو ای محمد با این جماعت کفار که منکر پاره مسائل هستند بیاورید کتابی که بشما رسیده باشد پیش از آمدن قرآن که ناطق توحید و مبطل شرك است یعنی کتابی جز قرآن بیاورید که مضمون آن امر بشرك آوردن در عبادت خدای باشد یا بیاورید بقیه از اثر علم یعنی خطی که بر شما باقی مانده باشد از اثر علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای بر گذشته که بر آن چه گوئید دلالت نماید اگر هستید راست گویان بالجمله حضرت صادق سلام الله علیه باین آیت وافی دلالت استشهاد می جوید که اگر شماها که بر علم جفر یا مصحف و غیر هما مدعی هستید راست می گوئید ادله صدق و راستی خود را باز نمائید

و هم در آن کتاب در ذیل حدیث دیگر مروی است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود: (إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا وَيَطِيبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ فِي الْجَنَّةِ وَيُخْبِرُهَا مَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ)

همانا فاطمه عليها السلام بعد از پدرش رسول خدای صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در جهان ناپایدار درنگ فرمود و از مفارقت رسول خدای اندوهی بزرگ بروی چیره گشته بود جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت در آمدی و تعزیت و تسلیت گفتی و خاطر مبارکش را بر آسودی و از مکان و منزلت رسول خدای خبر گفتی و از آن چه بعد از آن حضرت عصمت آیت بذریه طیبه اش فرود آید باز بنمودی و علی علیه السلام آن اخبار و احادیث را برنگاشتی و مصحف فاطمه سلام الله علیها این است.

و هم در اصول کافی از بکر بن کرب صیر فی مرویست که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود (إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ، وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا، فَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، صَحِيفَةٌ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ، وَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ بِالْأَمْرِ، فَتَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ، وَ نَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ) بدرستی که نزد ماست آن علم و آن چیزی که با وجود آن حاجتی بهیچ آفریده نداریم و تمامت جهانیان البته بما حاجتمند هستند یعنی محتاج الیه همه آفریدگان علم است و آن نزد ماست بدرستی که نزد ماست کتابی که رسول خدای صلی الله علیه و آله املاء فرمود و علی علیه السلام بخط مبارکش مرقوم داشته و صحیفه ایست که احکام و مسائل تمامت حلال و حرام در آن است همانا شما آن امر را می آورید و ما می دانیم چون آن را ماخوذ دارید و می دانیم اگر متروک گردانید.

و هم در آن کتاب از فضیل بن یسار و برید بن معاویه و زرارة مسطور است که عبد الملك بن اعین بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کرد که جماعت زیدیه و معتزله

به محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام انجمن همی کنند آیا از بهر او سلطنتی خواهد بود؟ فرمود (و الله انّ عندي لكتابتين فيهما تسمية كل نبي و كل ملك يملك الارض لا والله ما محمد بن عبد الله في واحد منهما) سوگند بخدای بدرستی که نزد ما دو کتاب است و در آن دو کتاب است نام هر کسی که پیغمبر شده و نام هر پادشاهی که در زمین سلطنت کرده و خواهد کرد سوگند با خدای نام محمد بن عبدالله در هیچ يك از این دو کتاب مذکور نیست یعنی این انجمن مردمان که بامید سلطنت بروی می کنند بیهوده است و او را از سلطنت بهره نیست.

و نیز در آن کتاب از فضیل بن سگره مرویست که گفت: در خدمت ابي عبد الله عليه السلام تشرف جستم با من فرمود ای فضیل آیا می دانی از این پیش در چه نظر داشتیم؟ عرض کردم ندانم فرمود (كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا هُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ مَا وَجَدْتُ لَوْلِدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا)

در مصحف فاطمه عليها السلام نظر می کردم هیچ پادشاهی نیست که در زمین سلطنت نماید مگر این که نامش و نام پدرش در آن مکتوب شده اما از فرزندان حسن اسمی در آن نیافتم یعنی اسم فرزندان حسن بن حسن که پاره مدعی سلطنت می شوند و مردمان را بر خود فراهم می کنند در زمره سلاطین روزگار نیست و این دعوی باطل و از درجه صدق عاطل است

و دیگر در کتاب مدينة المعاجز از ابوبصیر مرویست که گفت در حضرت ابي عبدالله عليه السلام حضور داشتم آن حضرت فرمود (يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، هَلْ تَعْرِفُ إِمَامَكَ) ای محمد امام خود را می شناسی؟ عرض کردم آری سوگند به آن خدای که جز او خدائی نیست و هر دو دست خود را بر دوزانوی مبارکش بر نهادم کنایت از این که امام و پیشوای او آن حضرت است فرمود ای ابو محمد همانا او را بشناختی بدو تمسک جوی عرض کردم فدای تو بگردم علامت امامت را بمن عطا فرمای فرمود بعد از معرفت علامتی نیست یعنی طلب علامت گاهی شایسته است که باحوال امام عارف



نباشد اما چون اوصاف و احوال و اخلاق و فضائل و فواضل و تقوق و علم او را بدانستند از بهر طلب علامت و امارت مقامی نخواهد بود عرض کردم همی خواهیم بر یقین وافی خود بیفزاییم و قلبم مطمئن گردد فرمود: (يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، تَرْجِعْ إِلَى الْكُوفَةِ وَقَدْ وُلِدَ لَكَ عَيْسَى، وَبَعْدَ عَيْسَى مُحَمَّدٌ، وَبَعْدَهُمَا ابْنَيْنِ، وَاعْلَمْ أَنَّ اسْمَكَ مُثَبَّتٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الْجَامِعَةِ مَعَ أَسْمَاءِ الشَّيْعَةِ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأَجْدَادِهِمْ وَابْنَائِهِمْ وَ مَا يَلِدُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) ای ابو محمد بکوفه مراجعت می نمائی و پسرت عیسی متولد می شود و پس از وی پسرت محمد بدینا می آید و بعد از ایشان دو پسر پدید آیند و بدان که پسرت نزد مادر صحیفه جامعه مثبت و مضبوط است با اسامی شیعیان و اسامی پدران و اجداد و پسران شیعیان و هر مولودی که تا روز قیامت از ایشان بعرضه وجود خرامد (قَالَ وَ إِنَّمَا هِيَ صَحِيفَةٌ صَفْرَاءُ مُتَوَجَّهَةٌ) فرمود این صحیفه ایست زرد تاجدار و انشاء الله تعالی ازین بعد در ذیل معجزات و پاره مجاری حالات آن حضرت بحسب اقتضای مقام نیز ببعضی اخبار و آثار که مؤید مطالب مسطوره است اشارت خواهد شد

هم اکنون گوئیم که اگر بتعقل و انصاف بنگرند بدانند که آن حضرت ولایت آیت را مقام صدق تا بچه پایه ارتقا یافته است که اخبار آن حضرت را در چنین مسائل غامضه مکتومه نیز نتوان انکار نمود چه اغلب اخباری که از آینده مشهود گردیده چنان که حکایت زنادقه در زمان سعادت اقتران آن حضرت مکشوف شد و هم جنین از کتب مختلفه جفر که از آن جمله همی نشان دهد در این سال که يك هزار و سیصد و پانزده سال از زمان هجرت برگزیده کتابی بحلیه طبع در آورده اند و از مصر و صفحات خارجه بمملکت ایران آورده اند و بدست مردم در آمده و راقم حروف را از نظر بر گذشته

جماعتی هستند که در این علم رنج می برند و اکتساب فواید می نمایند و اگر بتمام حقیقت آن نایل نشده اند بی بهره نیز نمانده اند و با این که قریب يك هزار و سیصد سال است که از زمان حضرت صادق علیه السلام بر گذشته تازه دایر گردیده است و نیز

تمامت کتب فقهاء اسلام و مناظ احکام شریعت سید الانام باخبر و روایات این حضرت نظر دارد .

و چون سلسله روات بآن حضرت اتصال یابد و بدانند که این خبر صحیح و این روایت موثق و متفن است بدون تأمل سند کنند و عمل نمایند و برای هیچ طبقه محلّ تردید و تأمل نماند بالصّراحة توان گفت اگر وجود مبارک این امام والا مقام و پدر فرخنده سیرش حضرت باقر صلوات الله علیهما باعث نبودی و حلّ معضلات کلام خدای و کلمات رسول رهنمای فرمودی و اخبار و روایات را باین درجه انتشار ندادی احکام و اوامر و نواهی و معضلات و تفسیر آیات و تأویل کلمات ممکن نشدی و دین مبین و احکام شریعت متین مبهم و در پرده خفا بماندی و آن رواج و رونق و بها و نظم و نسق و اعتبار و انتشار و فایده و کمال که بیایستی نیافتی

بلکه اگر روزگاری بر آن بر گذشتی در سحاب کتمان بماندی و جهانیان را بهره یاب نداشتی و از این شریعت غرّا و طریقت بیضا جز نامی بر جای نماندی و از این است که این دین را دین جعفری خوانند چه این حضرت تجدید فرمود پس بر تمامت جهانیان شکر و ثنای این وجود محمود و گوهر مسعود واجب است که چون آفتاب نور پاش دین مبین را به نیروی علم امامت و نور ولایت که صد هزاران آفتابش ذره ایست از غمام ظلام ابهام بیرون آورد و منهج مستقیم شریعت را از خس و خار جهل صافی داشت و صلاح معاش و معاد خلق خدای را تا قیامت بتمامت باز نمود.

در حقیقت مایه زندگی و حیات ابدی و سعادت سرمدی جمله شیعیان و مسلمانان گردید چه اگر تمامت آفریدگان از رموز معالم دینیّه و عوالم یقینیّه که دلیل مراتب عرفان و مدارج ایقان است بی بهره بمانند مرده جاوید باشند و مفتاح ابواب سعادت و رشادت و هدایت و نباهت و سلامت و بقاء و عافیت همان دین مبین و احکام شریعت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین است هر کس دارد همه چیز دارد و از هر دو جهان کامکار است هر کس ندارد هیچ ندارد و در هر دو جهان مرده بی اعتبار و زار است.

پس مانند آفتاب عالم تاب روشن و واضح گشت که بسبب این که این امام والا مقام بلغت مبارك مسعود، فایق، صادق، لایق گشت چیست و معجزه بزرگ رسول خدای صلی الله علیه و آله که آن حضرت را از آن پیش که بعرضه وجود خرامد باین لقب ملقب ساخت چگونه است چه تا آن مدّت که آن حضرت در جهان آید بواسطه وجود آباء و اجداد عظامش این چند مفتقر و محتاج نبودند چه ایشان حل مشکلات می فرمودند و چون حضرت سیدالشهداء شهید شد و امام زین العابدین انزوا گزید و نوبت یزید رسید و حالت شریعت تنزل گرفت و روز تا روز مزید شد این امام والا مقام ظهور فرمود و تجدید نمود.

و نیز در کشف الغمّه مسطور است که عمرو بن ابان گفت از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه پرسیدم از این مطلب که مردمان می گویند که صحیفه مختمه بجناب امّ سلمه رحمة الله علیها سپرده و داده شد فرمود: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا قُبِضَ وَرِثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدرستی که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله وفات کرد امیر المؤمنین علیه السلام وارث علم و سلاح آن حضرت و آن چه در آن جا بود گردید و از آن پس آن جمله بحسن و بعد از حسن بحسین علیهما السلام رسید راوی می گوید عرض کردم پس از حسین بن علی بن الحسین پس از وی به پسرش محمد باقر و پس از وی با تو پیوست فرمود: آری.

و دیگر در ناسخ التّواریخ و کافی مسطور است که از حضرت ابی عبد الله از علم جفر سؤال کردند فرمود: (هُوَ جِلْدٌ تُورٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا) پوست گاوی است آکنده از علم عرض کردند جامعه کدام است فرمود: (تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلَّمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّتِهِ إِلَّا وَ فِيهَا أَرْشُ الْخَدَشِ) یعنی جفر جامعه صحیفه ایست که هفتاد ذراع در ازی آن است در عرض چرمی مانند ران شتر دو کوهانه هر حاجتی که مردمان راست در آن است و هیچ قضیّه و حکمی نیست مگر این که بتمامت حاوی و جامع

است حتی ارش خودش یعنی خون بهای جراحی که بعد از خراشیدن بجای بماند.

راوی عرض کرد مصحف فاطمه علیه السلام کدام است آن حضرت مدتی دراز خاموش بود آن گاه فرمود: (تَكُنُّمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَيْلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ).

یعنی شماها پرسش و تفحص می کنید از آن چه اراده می کنید و از آن چه اراده نمی کنید همانا فاطمه سلام الله علیها بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در جهان بزیست و سخت اندوهناک پبای می برد و از مفارقت پدرش رسول خدای حزنی شدید بر وی چنگ در افکنده بود و جبرئیل بخدمت آن حضرت در آمدی و آن حضرت را به نیکوتر و جهی تعزیت و تسلیت گفتی و او را از مکانت و مکان رسول خدا آگهی دادی و هم آن حضرت را از آن چه بعد از وی بر فرزندان او فرود می آید خبر دادی و علی علیه السلام آن جمله را نوشت پس این است مصحف فاطمه

در کتاب ابن خلکان مسطور است که آن حضرت را در صفت کیمیا و زجر و فال کلامی است و ابو موسی جابر بن حیان صوفی طرسوسی شاگرد آن حضرت بود و کتابی مشتمل بر هزار ورق تألیف کرد و آن کتاب متضمن رسائل جعفر صادق سلام الله علیه است که پانصد رساله است محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل می گوید بعضی گفته اند آن کتاب جفیری که در مغرب است و فرزندان عبد المؤمن بتوارث می برند از کلمات آن حضرت علیه السلام است و بر مراتب مناقب و درجات علوم آن حضرت شاهدهی کافی است .

ابن خلکان در وفیات الاعیان در ذیل احوال ابو محمد عبد المؤمن بن علی قبی کومی که محمد بن تومرت معروف بمهدی در امر او قیام ورزید می گوید در پاره تواریخ مغرب دیدم که ابن تومرت بکتابی که آن را جفر گویند دست یافت و در آن جا احوال عبد المؤمن را وحلیه و نام او را بدید و نیز بدید که ابن تومرت مدتی

نزد او اقامت می کند لاجرم در طلب او بر آمد و هم ابن خلکان گوید ابن قتیبة در اوایل کتاب اختلاف الحديث از کتاب الجفر سخن می کند و نیز می گوید جفر بفتح جیم و سکون فاء و بعد از آن راء مهمله بزغاله چهار ماهه است و عادت مردم آن زمان چنان بود که در پوست و استخوان و سفال و آن چه شبیه باین هاست نگارش می دادند.

و نیز ابن قتیبة می گوید که این کتاب جلد جفری است و امامیه ادعا می نمایند که امام جعفر صادق علیه السلام برای ایشان آن چه بعلم آن حاجتمند هستند و هر چه تا روز قیامت خواهد شد در آن جا مرقوم فرموده است و تفصیل حال عبد المؤمن را چون راقم حروف در ذیل مجلدات مشکوة الادب رقم کرده است در این جا بهمین مقدار کفایت رفت.

دمیری نیز در حیات الحیوان در حرف جیم باین معنی اشارت نموده است و اغلب مورّخین و محدّثین سنّی و شیعی باین حکایت عنایت ورزیده اند و از ودایع آن حضرت و دیوان اسامی شیعیان و لوح اسامی ائمه هدی سلام الله علیهم که در خدمت ایشان سخن کرده اند این بنده نیز در کتب احوال ائمه و جناب زینب خاتون صلوات الله علیها برحسب اقتضای مقام نگارش داده و از این پس نیز انشاء الله تعالی در مقامات عدیده اشارت خواهد شد.

در کتاب اعلام الوری نیز باین جمله اشارت نموده و هم گوید جمیل روایت نموده است که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم می فرمود: (النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ) در مجمع البحرین می گوید قول خدای تعالی: (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً)، یعنی هلاک نمودیم ایشان را و بردیم ایشان را چنان که می برد سیل غثاء را و غثاء بضمّ غین معجّمة و الف ممدوده آن چیزی است که روی سیل می آید مثل زید و وسخ و جز آن و غثاء در این آیه شریفه یعنی (جَعَلْنَاهُمْ يَابِسًا) و در حدیث مذکور یعنی اراذل و اسقاط ناس تشبیه می فرماید آن جماعت را باین مردم بسبب دناعت قدر و خفت عقل ایشان .

بالجمله معنی حدیث شریف این است که مردمان بر سه صنف هستند يك صنف دانایان و صنف دیگر متعلم و آموزنده و صنف سیم غناء و پست و زبون می باشند ما جماعت ائمه داناتیم و شیعیان آموزنده و در طلب تحصیل علم می باشند و سایرین غناء و فرومایه و سبک عقل و پست قدراند و از این حدیث مبارك معلوم می شود که عالم مطلق و مطلق علما ائمه هدی صلوات الله علیهم می باشند و دیگران بهر مقام که باشند در سمت تعلم هستند .

در کتاب زبده المعارف مسطور است که صاحب فصول المهمه می گوید که از بسیاری علوم که بر قلب مبارك آن وارث علوم انبیاء و مرسلین ریخته شده هر حکمی که هیچ کس علت آن را نداند و هر علمی که هیچ دانائی بکنه آن راه نبرد نسبتش را بآن حضرت می دهند و از آن حضرت روایت می نمایند و کتاب جفری که از بنی عبد المؤمن در مغرب بمیراث مانده است و ایشان از یکدیگر بمیراث می برند از کلام معجز نظام آن حضرت می شمارند و احوال گذشته و آینده را از آن مستخرج می دانند

و نیز از صاحب کتاب کشف الغمه نقل می کند کتاب الجفر مشهور و فیه اسرارهم و علومهم یعنی کتاب جفر مشهور و معروف و مخزن اسرار و علوم اهل بیت علیهم السلام است و گاهی که مامون عباسی همی خواست علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما را ولایت عهد دهد فرمود (الْجَفْرُ وَالْجَامِعَةُ يَدُلَّانِ عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ) یعنی کتاب جفر و جامعه بر خلاف این امر دلالت کند و هم در مقام دیگر فرمود اگرچه قبول کردم لکن جفر و جامعه شهادت می دهند که مرا بعد از تو ولایت عهد نخواهد بود و هم گوید این علمی است بسیار رفیع که از مغیبات خبر می دهد و ایشان بدون اکتساب حامل آن بودند

راقم حروف گوید ائمه هدی علیهم السلام بر همه چیز واقفند و هر چه هست بطفیل وجود ایشان است خواه مخبر یا مخبر خواه کتاب یا مکتوب این جمله نیز شاید برای رعایت حال مخاطب و قصور فهم شنوندگان باشد و گرنه جفر و جامعه و امثال آن نیز

بلفظ و عنایت ایشان مدون می شود علوم ایشان و مراتب ایشان را هیچ کس جز خداوند متعال نداند و صفحه عالم گنجایش آن را ندارد .

در امالی طوسی علیه الرحمة مسطور است که داود بن کثیر رقی گفت در خدمت ابی عبد الله نشسته بودم (إِذْ قَالَ مُبْتَدِئًا مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ يَا دَاوُدُ لَقَدْ عَرَضْتُ عَلَى أَعْمَ الْكُفْمِ يَوْمَ الْخَمِيسِ - فَرَأَيْتُ فِيمَا عَرَضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صِدْقًا لَمْ يَكُنْ لِي بِنِ عَمَلِكَ فَلَا نِ فَسَّرَنِي ذَلِكَ إِنِّي عَلِمْتُ أَنَّ صِدْقًا لَكَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمُرِهِ وَقَطْعِ أَجَلِهِ)

ناگاه آن حضرت بدون این که در حضرتش چیزی عرض شود یا مقدمه پیش آید از طرف خود فرموده ای دارد همانا روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرض می دادند و من در جمله اعمال معروفه تو صله ترا در حق پسر عمت بدیدم پس مرا مسرور داشت این کار همانا من می دانم که صله تو نسبت به او برای فنای عمرش و قطع رشته مدت و زندگانش سریع تر است.

داود می گوید مرا پسر عمی بود که معاند و ناصبی و بسیار خبیث بود و با من از سوء حال او حکایت کردند پس پیش از آن که از مکه بیرون شوم از بهر او براتی نفقه و مخارجش تهیه کردم و چون بمدینه آمدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام از این خبر با من داستان کرد راقم حروف گوید از این خبر چنان بر می آید که نیکی با بدان و احسان با مسیئان يك نوع مکافات معنوی است چه خداوند باین سبب زودتر او را از میان بر می گیرد چه این کردار نیز موجب تاکید و تشدید این امر است چنان که مجرب نیز شده است.

در تاریخ روضة الصفا از کتاب کشف المحجوب مسطور است که حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه بلند قدر و عالی مرتبه و نیکو سیرت و صافی سریرت بود و آن حضرت را اشارات دقیق در جمله علوم و در میان مشایخ بدقت کلام و متانت معنی مشهور است و در میان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت آن حضرت را کتاب های معروف است و نیز بر سائل پانصد گانه آن حضرت اشارت می کند

سبط ابن جوزی در تذکرة الائمة می گوید واقدی گفته است که امام جعفر علیه السلام از طبقه پنجم تابعین از مردم مدینه است.

## بیان پاره آداب و اطوار حسنه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در بعضی امورات

آداب حسنه و اطوار حمیده و خصال سعیده و فعال کریمه بتمامت در حضرات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین منزل و مآب و باشارت و اجازت ایشان ایاب و ذهاب دارند آن چه ممدوح است از ایشان ناشی است و آن چه نه ممدوح است از ایشان در تحاشی است چه ایشان نور خداوندند شیطان را در حضرت یزدان چه راه است و ظلمت را با نور چه اخوت و مجانست، نور طالب نور است و نار جاذب نار پس اگر در صفتی محمود و ادبی مسعود فزایش بنمایش و نمایشی بگذارش آورند برای تادیب و تربیت دیگران است و گرنه از حسن جز حسن چه زاید و از خشن جز خشن چه تراود .

در بحار الانوار از کافی از عجلان مروی است که گفت در خدمت ابی عبدالله علیه السلام بعد از هنگام نماز خفتن مشغول تعشی شدیم و آن حضرت را قانون بود شام تناول می فرمود پس مقداری سرکه و روغن زیت و گوشت بارد بیاوردند و آن حضرت از آن گوشت همی بر کند و مرا اطعام فرمود لکن خود آن حضرت از سرکه و زیت تناول فرمود و گوشت را بگذاشت و از آن پس فرمود (إِنَّ هَذَا طَعَامُنَا ، وَ طَعَامُ الْأَنْبِيَاءِ) بدرستی که این است طعام ما و طعام پیغمبران

و نیز در آن کتاب از کتاب کافی از عبدالاعلی مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشغول خوردن طعام شدیم فرمود ای جاریه طعام معروف مرا بیاور پس قدحی حاضر ساخت که در آن سرکه و زیت بود پس ماکول داشتیم



و هم در آن کتاب از آن کتاب از ابو حمزه مرویست که ما جماعتی در حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه حاضر بودیم پس بفرمود طعمای حاضر ساختند که هرگز آن لذت و خوشی و خوشبوئی طعمای ندیده بودیم و نیز خرمائی بیاوردند که آن چند پاك و مصفا و لطیف بود که چهره خویش را چنان که در آینه در آن می دیدیم مردی زبان بر گشود و گفت همانا از چنین نعمت و نعیم که در حضرت پسر رسول خدای صلی الله علیه و آله بآن متنعم شدیم سؤال کرده خواهیم شد

ابو عبدالله صلوات الله علیه فرمود خدای تعالی کریم تر و جدی تر از آنست که شما را بطعمای اطعام فرماید و بر شما گوارا گرداند آن گاه شما را در مقام مسئولیت در آورد (و لکن یسئلكم عما انعم علیکم محمداً و آل محمد صلوات الله علیهم) ، و بروایتی فرمود در آن جا که فرمود (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی) که مقصود از نعمت خلافت و ولایت علی علیه السلام و ائمه هدی سلام الله علیهم می باشد.

و بروایت اول معنی چنین است : لکن از شما سؤال می کند از آن نعمت و جود محمد و آل محمد که شما را بوجود مبارک ایشان صلوات الله علیهم متنعم و برخوردار ساخته است یعنی نعمت حقیقی و رحمت و تفضل معنوی خداوندی بر تمامت مخلوق خود آنست که وجود مبارك محمد و آل او را که حبیب و محبوب ذات اقدس کبریا و فروز و فروغ ملاء اعلی هستند صاحب جنبه یلی الخلق گرداند و شما را بآن وجودات مقدسه نورانیه کلیه الهیة طاهره عرشیه برخوردار و دنیا و آخرت و معاش و معاد و عرفان و ایمان شما را که مایه سعادت سرمدی است بوجود ایشان مقرر خواست و این وجود مبارک در ازای این همه حقوق عالیه جز مودت ذوی القربی و اطاعت خدا که آن نیز حاصلش از بهر خود شماسست از شما چیزی نخواست و خداوند در آن چه آن حضرت از شما بخواست شما را به آن مسؤل خواهد داشت پس بنگرید و بفرمان خدای و رسول بگروید تا حاصل خرمن اطاعت و مودت را بدروید

و هم در آن کتاب از آن کتاب از ابن ابی یعفور مسطور است که در حضرت

ابی عبدالله علیه السلام مردی را روزی چند در ضیافت با قامت دیدم چنان افتاد یکی روز میهمان از بی پاره مقاصد و حوائج و امور برخاست آن حضرت او را از این کردار بازداشت و خویشتن برای انجام آن کار بیای شد و فرمود: (نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُسَّ تَخْدَمَ الضَّيْفُ) ، یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله نهی فرموده است که میهمان را به خدمت امر کنند یعنی کسی را که بمیهمانی طلب کنند برای رعایت آسایش و عزت اوست نه این که او را بخدمتی زحمت دهند

و نیز در بحار الأنوار و کافی مسطور است که عمر و بن ابی المقدم گفت نگران شدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را گاهی که قدحی از آب بیاورده بودند و در آن قدح قطعه از نقره بکار برده بودند و امام علیه السلام با دندان های مبارکش آن قطعه فضّه را از آن قدح بر کند و از این خبر می رسد که محض مکروه بودن آن این کار را فرمود.

در جلد چهاردهم بحار الأنوار از یونس بن یعقوب از برادرش یوسف مروی است که در خدمت ابی عبدالله علیه السلام در حجر بودیم آن حضرت آب طلب فرمود پس قدحی از صفر بیاوردند مردی عرض کرد عباد بن کثیر آشامیدن در قدح مسین را مکروه می شمارد فرمود: (أَلَا سَأَلْتَهُ ذَهَبٌ أَوْ فِضَّةٌ)

و نیز در بحار الأنوار از هارون بن الجهم مروی است که در حیره در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام بودیم گاهی که بر ابو جعفر منصور قدم می نمود پس تنی از سرهنگان پسر خویش را مختون نمود و طعامی ترتیب داده مردمان را بر خوان طعام دعوت کرد و حضرت ابی عبد الله علیه السلام نیز از جمله مدعوین بود و در آن حال که آن حضرت مشغول خوردن طعام بود و جماعتی با آن حضرت مشغول بودند مردی از ایشان آب بخواست پس قدحی بیاوردند که در آن شراب بود چون آن قدح بدست آن مرد رسید، حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه از کنار مانده برخاست سبب پرسیدند فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است ملعون است کسی که بر مانده بنشیند بر آن شرب خمر شود و بروایتی دیگر فرمود: (مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ طَائِعًا عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ) ، ملعون است ملعون است کسی که از روی طوع بر مانده

بنشینند که بر آن شرب خمر شود .

و نیز در بحار الأنوار و کافی مسطور است که عبدالرحمن بن حجاج گفت در خدمت ابي عبد الله عليه السلام مشغول اكل طعام بوديم پس كاسه بزرگی كه در آن برنج بود بياوردند و ما از خوردن معذرت همی خواستيم فقال : ( مَا صَنَعْتُمْ شَيْئاً اَنْ اَشَدُّكُمْ حُبّاً لَنَا اَحْسَنُكُمْ اَكْلاً عِنْدَنَا ) فرمود: چیزی نساخريد و كاری بپای نبرديد همانا از شما هر كس دوستيش با ما بيشتر و سخت تر است بايد خوردن و آشاميدنش در خدمت ما نيك تر باشد.

عبد الرحمن می گوید پس از اطراف خوان طعام بخوردیم و آن حضرت فرمود حالا خوب شد آن گاه از بهر ما حدیث فرمود که برای رسول خدای صلی الله علیه و اله از ناحیه انصار قصعه ارزی بیاوردند پس سلمان و مقداد و ابوذر رحمهم الله را بخواند و ایشان در خوردن معذرت همی خواستند آن حضرت فرمود : ( مَا صَنَعْتُمْ شَيْئاً اَشَدُّكُمْ حُبّاً لَنَا اَحْسَنُكُمْ اَكْلاً عِنْدَنَا ) ، پس آن جماعت همی بخوردند و نيك بخوردند و از آن پس ابو عبدالله عليه السلام فرمود: ( رَحِمَهُمُ اللّٰهُ وَرَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَصَلَّى عَلَيْهِمْ ).

و نیز در بحار الأنوار و کافی از عبدالله بن سليمان صيرفي مسطور است كه گفت در خدمت ابي عبد الله عليه السلام بوديم پس طعامی از بهر ما بياوردند كه در آن كباب و ديگر چیزها بود و از آن پس كاسه بزرگ از ارز يعني برنج بياوردند پس در خدمت آن حضرت بخوردم آن حضرت فرمود: بخور عرض كردم خوردم فرمود : ( كُلْ فَإِنَّهُ يُعْتَبَرُ حُبُّ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِإِنْسَابِهِ فِي طَعَامِهِ ) بخور كه اعتبار دوستی مرد با برادرش منبسط بودن در طعام اوست يعني بايد در خوردن طعام دوست خود منبسط و گشادم روی و خوش نماي و خورنده باشد ( ثُمَّ حَازَ لِي حَوْزاً بِإِصْبَعِهِ مِنَ الْقَصْعَةِ فَقَالَ لِي لَتَأْكُلَنَّ ذَا بَعْدَ مَا أَكَلْتَ فَأَكَلْتُهُ ) بعد قسمتی از غذا را با انگشت در کنار كاسه جمع كرد و فرمود : بايد اين را ميل كنی و ما تناول كرديم

و نیز در آن كتاب از آن كتاب از ابوالربيع مسطور است كه ابو عبد الله عليه السلام طعام بخواست پس هر يسه بياوردند با ما فرمود: نزدیک بيايد و بخوريد می گوید حاضران چندی بقصور می رفتند و کوتاهی می ورزیدند فرمود : ( كُلُوا فَإِنَّمَا تَسْتَبِينُ )

مَوَدَّةَ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ فِي أَكْلِهِ) بخورید که دوستی مرد با برادرش در حالت اكلش آشکار می شود، پس ما دست بطعام برآوردیم و مانند شتر خویشتن را بخوردن و نشخوار در آوردیم .

و هم در آن کتاب از عبدالله بن سلیمان مروی است که گفت از حضرت ابي جعفر عليه السلام و چنان می نماید که از حضرت جعفر باشد از پنیر پرسیدم فرمود: همانا سؤال کردی مرا از طعامی که مرا بشگفت می اندازد آن گاه یک درهم بغلام عطا کرد: و فرمود ای غلام از بهر ما پنیر بخر و فرمود تا غذائی بیاورند پس در خدمتش غذا بخوردیم و پنیر بیاوردند و آن حضرت بخورد و ما بخوردیم .

و هم در آن کتاب از زرارة مروی است که نگران شدم دایه حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را که بآن كودك یعنی موسی کاظم سلام الله علیه از برنج لقمه می خوراند «و تضر به علیه» (و او را مضروب می ساخت ) از کردار او اندوه گرفتم .

چون در خدمت ابي عبدالله سلام الله علیه تشرف جستیم با من فرمود چنان می بینم که تو از مشاهده کردار دایه ابوالحسن موسی غمگین شدی عرض کردم آری فدای تو شوم فرمود: (نَعْمَ الطَّعَامُ الْأُرْزُ، يُوسِّعُ الْأَمْعَاءَ وَيَقْطَعُ الْبُؤَاسِيْرَ وَإِنَّا لَنَغِيْظُ أَهْلَ الْعِرَاقِ بِأَكْلِهِمُ الْأُرْزَ وَالْبُرَّ وَ إِنَّهُمَا يُوسِّعَانِ الْأَمْعَاءَ وَيَقْطَعَانِ الْبُؤَاسِيْرَ) یعنی نیکو طعامی است برنج روده ها را وسعت می دهد و بواسیر را قطع می نماید و ما باهل عراق رشك می بریم بسبب خوردن ایشان برنج و غوره خرما را چه آرز و بُسْر امعاء را وسیع و بواسیر را مقطوع می گردانند

و نیز در بحار الأنوار از عبدالاعلی مروی است که با حضرت ابي عبد الله عليه السلام مشغول خوردن طعام بودیم پس بفرمود تا مرغی کباب با خبیص بیاوردند و خبیص و خبیصه باخاء معجمة و صاد مهمله طعامی است که از خرما و مویز و روغن ترتیب می دهند فعیل بمعنی مفعول است و جمعش اخبصه است بالجمله راوی می گوید امام جعفر علیه السلام فرمود این طعام را برای فاطمه (1) بهدیه آوردند تواند بود که مراد

ص: 209

آن حضرت این باشد که از بهشت برای حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها هدیه نمودند آن گاه فرمود ای جاریه طعام معروف ما را بیاور پس ترید سرکه و زیت بیاورد .

و هم در آن کتاب از یونس بن یعقوب مروی است که حضرت ابي عبد الله علیه السلام برای ما مکیالی بزرگ از خرماى درشت تازه ارسال فرمود و چیزی باقی بماند و ترش گشت عرض کردم رحمة الله با این چکنیم می گوید فرمود بخور و اطعام کن.

و نیز در آن کتاب از ابو بکیر از پاره اصحابش مروی است که گفت چنان بود که حضرت ابی عبدالله علیه السلام بسیار افتادی که ما را بفرانی و اخبصه اطعام فرمودی و فرنی بدون الف نانی است درشت و غلیظ و مستدیر یا نانی است که با روغن و شیر و شکر می پزند و فرنی در اصطلاح مردم فارس طعامی است که از شیر و برنج ترتیب می دهند بالجمله راوی می گوید پس از آن از نان و زیت اطعام می فرمود یعنی گاهی از آن اغذیه لطیفه شریفه لذیذه و گاهی از نان و زیت اطعام می نمود.

عرض کردند چه باشد تدبیری در این امر بشود تا تعدیل پیدا شود (فقال : تَدْبِيرُنَا مِنَ اللَّهِ إِذَا وَسَّعَ عَلَيْنَا وَسَّعْنَا وَإِذَا قَتَّرَ قَتَّرْنَا) فرمود: تدبیرها از جانب خداوند است هر وقت ما را وسعت عطا فرمود ما نیز وسعت می دهیم و هر وقت تنگ گرفت ما نیز تنگ می گیریم کنایت از این که ما همان خواهیم و همان پپای آوریم که خداوند می خواهد .

در کتاب بحر الجواهر مسطور است که در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گوشت و سایر نعمت ها را بمردم می خورانید و خود بنان و سرکه شیره اکتفا می فرمود.

راقم حروف گوید گمان چنان است که گاهی نان و سرکه و گاهی نان و شیر تناول می فرموده اند والله اعلم .

و دیگر در کافی از ابو خدیجه مسطور است که چون حضرت ابی عبدالله بطعام بنشستی مانند عبد جلوس کردی یعنی در کمال فروانی و تواضع و دست مبارك بر زمین گذاشتی و با سه انگشت بخوردی و رسول خدای صلی الله علیه و اله بر این شیمت

و خلیفت مشغول اکل شدی نه چنان که مردم جبّار رفتار نمایند و از کمال کبر و خودبینی با دو انگشت بخوردن پردازند .

و هم در آن کتاب از حسن بن معاویة بن وهب از پدرش مذکور است که در حضرت اُبی عبدالله مشغول اکل بودیم چون خوان طعام را برداشتند هر چه از آن فرو افتاده بود آن حضرت بر گرفت و بخورد آن گاه با ما فرمود : ( إِنَّهُ يَنْفِي الْفَقْرَ وَيُكْثِرُ الْوَلَدَ ) یعنی خوردن آن چه از خوان طعام ریخته باشد فقر را می برد و فرزند را بسیار می گرداند.

و هم در آن کتاب از عبدالله بن صالح خثعمی مروی است که گفت بحضرت اُبی عبد الله علیه السلام از وجع خاصره و درد پهلو شکایت کردم فرمود : ( عَلَيْكَ بِمَا يَسْتَقُطُّ مِنَ الْخِوَانِ فَكُلْهُ ) بر تو باد که آن چه از خوان طعام فرو می ریزد برگیری و بخوری می گوید این کار پبای بردم و آن درد از من برفت و ابراهیم که یکی از روای این حدیث است می گوید مرا این درد در پهلو راست و چپ هر دو بود و این کار بکردم و شفا یافتم.

و هم در آن کتاب از هشام بن سالم مروی است که گفت با ابن اُبی یعفور بحضرت اُبی عبد الله علیه السلام در آمدیم و جمعی بزرگ بودیم آن حضرت بفرمود تا غذای چاشتگاه در آورند پس به تغذی بنشستیم آن حضرت نیز با ما تغذی فرمود و من در میان آن جماعت خورد سال تر بودم لاجرم در کار اکل بقصور می رفتم با من فرمود بخور آیا نمی دانی که شناخته می شود مودت مرد با برادرش بخوردن از طعامش .

و هم در آن کتاب از عنبسة بن مصعب مروی است که گفت بحضرت اُبی عبدالله علیه السلام در آمدیم و آن حضرت می خواست بمکّه معظّمه شود پس بفرمود سفره بیاوردند و در پیش روی ما بگستردند آن گاه فرمود بخورید پس بخوردیم ( فَقَالَ: أَيْبِتُمْ أَيْبِتُمْ إِنَّهُ كَانَ يُقَالُ إِعْتَبِرْ حُبَّ الْقَوْمِ بِأَكْلِهِمْ )، اعتبار دوستی قوم با کل ایشان است پس ما بخوردیم و حشمت برفته بود یعنی از آن کلام معجز نظام حشمت و هیبت را کنار گذاشتیم .

و نیز در کافی از محمد بن موسی سند ابی عبدالله علیه السلام می رسد که آن حضرت می فرمود: (سَوِيقُ الْعَدَسِ يَقْطَعُ الْعَطَشَ وَيَقْوِي الْمَعِدَةَ وَفِيهِ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً وَيُطْفِئُ الْصَّفْرَاءَ وَيُبْرِدُ الْجَوْفَ) یعنی پست و سویق عدس عطش را قطع می نماید و معده را قوت می دهد و اسباب شفای هفتاد نوع درد و مرض است و التهاب آتش صفراء را می خواباند و شکم را نظیف می گرداند و هر وقت آن حضرت علیه السلام بسفیری راه بر گرفتگی سویق عدس با خود داشتی و هر وقت یکتن از خدم و حشم آن حضرت را خون بدن در هیجان آمدی با او می فرمود از سویق عدس بیاشام چه مسکن هیجان دم و مطفی حرارت است

در حلیة المتّقین مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود يك لقمه که برادر مؤمن نزد من بخورد از آن دوست تر می دارم که بنده در راه خدا آزاد نمایم.

### **بیان پاره آداب و شیم سعیده حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام در پاره امور**

در کتاب کافی از فضیل بن یسار مروی است که چنان افتاد که عبّاد بصری در حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشغول اکل طعام بود آن حضرت دست مبارک بر زمین نهاد و بتناول طعام مشغول بود عبّاد جسارت ورزید و عرض کرد « اصلحك الله » آیا نمی دانی که رسول خدای صلی الله علیه و اله از این کار نهی فرموده آن حضرت دست از زمین برداشت و چیزی بخورد و دیگر بار بر زمین گذاشت عبّاد بصری آن مطلب را دیگر باره معروض داشت و امام علیه السلام دست مبارک از زمین بر گرفت و از آن پس باز چیزی بخورد و همچنان دست بر زمین نهاد .

عبّاد دیگر باره بآن جسارت اعادت ورزید این وقت حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود: ( لَا وَاللَّهِ مَا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ هَذَا قَطُّ ) نه چنین است که تو می گوئی سوگند با خدای که هرگز رسول خدای صلی الله علیه و اله از این کار نهی نفرموده

معلوم باد که روش و سلوک و علوم و فنون ائمه اطهار سلام الله علیهم با دیگران یکسان نیست چنان که در این مقام چون حالت عباد بصری و نفاق او مکشوف بود آن حضرت آن حرکت را بتکرار فرمود تا جسارت و عدم قوت ایمان و اسلام او و نیز عدم علم او را باخبار وارده باز نماید شاید اگر دیگری از اصحاب آن حضرت که منافق و مخالف بودی و بصداقت و سادگی این عرض می نمودی و مقصودش استطلاع و استفسار بودی آن ناسخ از نخست بشنیدی و اگر از خواص اصحاب بودی هرگز این سؤال نکردی و هر چه شنیدی و دیدی سرمشق خویش ساختی .

و نیز در کافی از ابن ابی شعبه مسطور است که گفت ابن ابی ایوب با من خبر داد که حضرت ابی عبد الله علیه السلام متربعا یعنی در حالت گرد پای نشستن مشغول اکل بود می گوید و دیدم آن حضرت را که متکیا اکل طعام می فرمود می گوید می فرمود (مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَكِيٌّ قَطُّ) رسول خدای صلی الله علیه و آله هرگز در حالی که تکیه فرموده بود مشغول اکل نمی شد

و هم در آن کتاب از معلی بن خنیس مردی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام می فرمود : (مَا أَكَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَكِيٌّ مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ وَنَحْنُ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَفْعَلَ) پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از آن هنگام که خدایش مبعوث فرمود هرگز در حالی که تکیه کرده باشد مشغول اکل نشد چه خوش نداشت که با سلاطین و ملوک تشبّه جوید

یعنی تکیه نمودن آن جماعت از راه تکبر است و ما را آن استطاعت نیست که چنان کنیم و از این عبارت چنان معلوم می شود که اگر حضرات ائمه علیهم السلام نیز بر عادت آن حضرت می رفتند خارف آن حرام می نمود و بر پاره کسان که نمی توانند همیشه بدون حالت اتکاء تناول طعام نمایند کار مشکل می شد چنان که در آن کتاب از ابو خدیجه مروی است که بشیر دهان در حضور من از ابو عبد الله سلام الله علیه پرسید که آیا رسول خدا صلی الله علیه در آن حال که بریمین و یسار خود تکیه



کرده باشد مشغول اکل می شد فرمود رسول خدای گاهی که بر زمین و یسار تکیه فرموده باشد چیزی ماکول نمی داشت لکن جلوس می فرمود چون نشستن بنده یعنی بخضوع و خشوع نشستن بندگان جلوس می فرمود.

می گوید عرض کردم از چه باین حال بوده؟ فرمود: (تَوَاضَعًا لِلَّهِ تَعَالَى) بسبب تواضع و فروتنی در حضرت خدای تعالی

در جلد یازدهم بحار الأنوار از اسحاق بن عمّار مروی است که گفت مسلم مولای حضرت اُبی عبدالله علیه السلام مرا حدیث کرد و گفت حضرت اُبی عبدالله علیه السلام دو سال از آن پیش که وفات فرماید ترك مسواك فرمود چه دندان های مبارکش ضعیف و سست گردیده بود.

و هم در آن کتاب و کافی از حمّاد بن عثمان مروی است که حضرت اُبی عبدالله سلام الله علیه متورکاً جلوس فرموده پای راست خود را بر ران چپ نهاده بود مردی عرض کرد فدای تو شوم این جلسه و نشستن مکروه است فقال: (إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ قَالَتْهُ الْيَهُودُ لَمَّا أَنْ فَرَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ جَلَسَ هَذِهِ الْجَلْسَةَ لِيَسْتَرِيحَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ)

فرمود: همانا این چیزی است که جماعت یهود گفتند که چون خدای تعالی از آفرینش آسمان ها و زمین فراغت یافت و بر عرش مستوی گشت باین گونه جلسه بنشست تا استراحت کند چون آن جماعت این سخن کردند و این عقیدت یافتند خدای تعالی این آیت بفرستاد: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ)، خداوند است نیست خدائی غیر از او زاده پاینده در نیابد او را پینکی و نه خوابی و ابو عبدالله علیه السلام متورکاً چنان که بود باقی بماند یعنی تا در حضور مبارکش بودیم بهمان حالت جلسه باقی بود.

و دیگر در بحار الأنوار از کافی مسطور است که عبدالله بن مسکان گفت ما جماعتی بودیم از اصحاب خود که بحمام اندر شدیم و چون بیرون آمدیم حضرت اُبی عبدالله علیه السلام الله را ملاقات کردیم فرمود از کجا می آئید عرض کردیم از

حمام فرمود: (أَنْقَى اللَّهُ غَسَّ لَكُمْ) خداوند غسل شما را منقی بدارد در جواب گفتیم فدای تو کردیم و ما با آن حضرت بیامدیم تا بحمام برفت و ما همچنان در بیرون حمام بنشستیم تا آن حضرت در آمد و عرض کردیم « انقی الله غسلک » فرمود: (طَهَّرَكُمُ اللَّهُ)

و هم در بحار الأنوار از ابو بصیر مروی است که حضرت ابي عبد الله عليه السلام بحمام در آمد صاحب حمام عرض کرد حمام را از بهرت خلوت کنم یعنی برای حشمت تو از دیگران پردازم و خالی گردانم فرمود مرا حاجتی در این کار نیست (ان المؤمن أخف من ذلک)، بدرستی که شخص مؤمن خفیف تر از این است یعنی مردم مؤمن نباید کار را بر مردمان سنگین و دشوار نمایند.

و هم در آن کتاب از عبدالله بن عثمان مروی است که حضرت ابي عبد الله عليه السلام را نگران گردید که شارب مبارکش را چنان بر گرفته بود که با پشت لب مبارك و روئیدن گاه موی رسیده بود.

و هم در آن کتاب از کتاب کافی از معاوية بن عمّار مروی است که حضرت ابي عبد الله عليه السلام را نگران شدم که با حنا خضابی رنگین و نیکو کرده بود.

در کتاب مکارم الأخلاق از ابو محمد مؤذن مروی است که حضرت ابي عبدالله عليه السلام لحيه مبارك را با حناء و خطمی اصفر می داشت در کتاب من لا يحضره الفقيه مسطور است که حضرت صادق عليه السلام می فرمود: (إِنِّي لَأَخْلُقُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ فِيمَا بَيْنَ الطَّلِيَةِ إِلَى الطَّلِيَةِ) بدرستی که در هر روز جمعه سر از موی می تراشم در میان طلا کردن و تنویری تا تنویر دیگر

و هم در کتاب کافی از رفاعة بن موسى مسطور است که حضرت ابي عبدالله عليه السلام هر وقت اراده به حمام رفتن فرمودی چیزی برگرفتی و بخوردی یکی عرض کرد مردمان چنان گمان می برند که با شکم خالی بحمام رفتن نیکوتر است (قَالَ لَا بَلْ يُؤْكَلُ شَيْءٌ قَبْلَهُ يُطْفِئُ الْمَرَاةَ وَيَسَكِّنُ حَرَاةَ الْجَوْفِ) فرمود: چنین نیست بلکه قبل از دخول حمام باید چیزی بخورد تا اطفای مرارة و تسکین حرارت اندرون بشود.

و نیز در کافی از علی بن ابی حمزة معروف و مروی است که گفت با ابوبصیر داخل حمام شدیم و بحضرت ابی عبد الله علیه السلام نظر کردم که بدن مبارک را منور ساخته و نیز هر دو بغل مبارک بنوره طلا کرده پس این خبر با ابوبصیر بگذاشتم گفت مرا بخدتمش ارشاد کن تا پرسش نمایم گفتم من دیدم آن حضرت را که این کار کرد گفت تو او را دیدی و من ندیدم مرا بحضرتش باز رسان پس ابوبصیر را بحضرتش بردم .

ابو بصیر عرض کرد فدای تو کردم قاید من یعنی عصاکش من با من خبر داد که تو بدن مبارک را طلا فرمودی و نیز هر دو بغل مبارک را بنوره طلا کردی فرمود آری (یا با محمد ان نتف الابطین یضعف البصر اطل یا با محمد فَإِنَّهُ طَهُورٌ) ای ابو محمد همانا بر کندن موی بغل اسباب ضعف چشم است ای ابو محمد نوره بکار بر که موجب طهارت و پاکی است یعنی موی را می برد عرض کرد چند روز از این پیش نوره بکار بردم فرمود: (اطل فَإِنَّهُ طَهُورٌ) طلا کن که موجب روشنی و طهارت است .

و نیز در کافی از خلف بن حماد مروی است که ابو عبد الله علیه السلام برادر زاده خویش را بکاری مامور کرد و او باز شد و آن حضرت بدن مبارک را بنوره طلا کرده بود امام علیه السلام با وی فرمود تنویر کن عرض کرد سه روز بیش نیست که نوره کشیده ام فرمود: (إِنَّ التُّورَةَ طَهُورٌ).

و هم در آن کتاب از ابو کهمس مروی است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام می فرمود: (تَنْفُ الْأَبْطِ يُضْعِفُ الْمَنْكِبَيْنِ) بر کندن موی بغل هر دو کتف را ضعیف می گرداند و آن حضرت بغل مبارکش را طلا می کرد یعنی نوره می کشید و به نیروی نوره مویش سترده می شد چنان که در روایت دیگر است که آن حضرت در حمام بغلش را بنوره طلا می فرمود

و هم در آن کتاب از سعدان مروی است که گفت با ابوبصیر در حمام بودیم پس حضرت ابی عبد الله علیه السلام را نگران شدم که بغل مبارکش را طلا کرده بود این

خبر بابو بصیر گذاشتم ابو بصیر عرض کرد فدای تو کردم (أَيُّمَا أَفْضَلُ نَتَّفُ الْإِبْطِ أَوْ حَلَقَهُ) کندن موی بغل بهتر است یا تراشیدن آن فرمود: (إِنَّ نَتْفَ الْإِبْطِ يُوهِي أَوْ يُضْعِفُ إِحْلِقَهُ) یعنی کندن موی اسباب سستی و استرخاء یا این که فرمود موجب ضعف است بتراش موی را.

و هم در آن کتاب از ابن اُبی یعفر موسطور است که با زراره در کندن و تراشیدن موی بغل منازعت داشتیم من همی گفتم تراشیدنش افضل است و زراره می گفت بر کندنش افضل است پس اجازت خواستم که بحضرت ابی عبدالله شویم آن حضرت ما را اجازت داد و این وقت در گرمابه بود و بدن مبارک را منور داشته و هر دو بغل همایون را به طلا آورده بود

با زراره گفتم کفایت کرد ترا یعنی دیدی که آن حضرت موی بغل شریف نمی کند گفت کافی نیست شاید آن حضرت این کار را می کند اما برای من جایز نیست که چنان کنم امام جعفر علیه السلام فرمود: (فَيَمَّا أَنْتُمْ) در چه سخن هستید عرض کردم زراره با من در نتف و بر کندن موی بغل و تراشیدن آن منازعت دارد من گفتم تراشیدنش افضل است و او می گوید بر کندنش افضل است فقال علیه السلام: (أَصَبَتْ السُّنَّةَ وَ أَخْطَأَهَا زُرَّارَةُ حَلَقَهُ أَفْضَلُ مِنْ نَتْفِهِ وَ طَلَيْتُهُ فَضْلٌ مِنْ حَلَقِهِ).

فرمود تو اصابه سنت کردی و زراره بر خطا رفت تراشیدن موی بغل از کندن آن افضل است و کشیدن نوره از تراشیدنش افضل است یعنی ستردن آن موی بنوره از تراشیدن افضل است

راقم حروف گوید شاید جهت آن این است که اولاً در تراشیدن موی نیز حالت اشمیازی برای طبیعت حاصل می شود و نیز ممکن است دلائل را خطائی افتد و آسیبی بر آن شخص فرود آید و احکام و اوامر و نواهی ائمه هدی صلوات الله علیهم همه از روی حکمت و حفظ سلامت دنیا و دین و آخرت است.

اگر کسی بدقت نظر کند و در همین مطالب جزئی که متضمن چه فواید کلیه است بنگرد مراتب حکمت و علم و جلالت ایشان را باز داند و از تمامت کرامات

و معجزات برتر شمارد صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بالجمله راوی می گوید از آن پس با ما فرمود: «اطلوا»، شما نیز بدن را طلا نمائید عرض کردیم سه روز از این پیش چنین کردیم فرمود: اعاده کنید (فَإِنَّ الْأَطْلَاءَ طَهُورٌ).

در کتاب مکارم الأخلاق مسطور است که حضرت صادق علیه السلام در حمام مشغول اطلاق می شد و چون بموضع عانه می رسید با آن کس که متولی این کار و خدمت بود می فرمود دور شو آن گاه بنفس نفیس بآن امر می پرداخت

در کتاب من لا يحضره الفقيه مسطور است که آن حضرت چون بمستراح در آمدی مقنع الرأس شدی و بدل اندر گفتمی (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبِّ أَخْرَجَ عَنِّي الْأَذَى سَرَّحًا بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ فِيمَا نَصَرْتَهُ عَنِّي مِنَ الْأَذَى وَ الْعَمِّ الَّذِي لَوْ حَبَسْتَهُ عَنِّي هَلَكْتُ، لَكَ الْحَمْدُ أَعْصِمْنِي مِنْ شَرِّ مَا فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ، وَ أَخْرِجْنِي مِنْهَا سَالِمًا، وَ حُلِّ بَيْنِي وَ بَيْنَ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)

و هم در کتاب کافی از یونس بن یعقوب مروی است که ابی عبدالله علیه السلام چنان افتادی که بحمام در آمدی و به تنهائی زیر بغل مبارک را منور ساختی گاهی که بهمان اطلاق زیر بغل به تنهائی حاجت داشتی و هم از همین راوی مروی است که بسیار بودی که آن حضرت متعمداً داخل حمام شدی و بغل مبارک را تنها اطلاق نمودی.

در امالی صدوق علیه الرحمة از محمد بن عمران مروی است که گفت حضرت صادق جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود چون داخل حمام شدی پس گاهی که می خواهی جامهای خویش از تن بر کنی بگو (اللَّهُمَّ انزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النَّفَاقِ وَ تَبْتِي عَلَيَّ الْإِيمَانِ) و چون در بیت اول گرما به در آمدی بگو (أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ أَسْأَلُكَ تَعْيِيدُكَ بَكَ مِنْ أَذَاهُ) و چون در بیت دوم حمام در شدی بگو (اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الرَّجْسَ النَّجِسَ، وَ طَهِّرْ جَسَدِي وَ قَلْبِي)

آن گاه از آب گرم برگیر و برکله خویش بکار بر و هم از آب گرم بر هر دو پای خود بریز و اگر ممکن باشد که از آن آب جرعه فروبری چنان کن یعنی

آبش پاک و پاکیزه باشد چه این کار مثانه را پاک و منقی می گرداند و ساعتی در بیت دوم درنگ کن و چون در بیت سیتم در آمدی بگو (نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ نَسْتَلُجُ الْجَنَّةَ) ، پناه می بریم بخدای از آتش و مسئلت جنت از حضرت احدیت می کنیم و این سخن را تا گاهی که از بیت سیتم که خانه گرم است بیرون می شوی بر زبان بران .

(وَإِيَّاكَ وَ شَرِبَ الْمَاءَ الْبَارِدَ وَ الْفُقَاعَ فِي الْحَمَامِ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْمَعْدَةَ وَ لَا تَصُبَّنْ عَلَيْكَ الْمَاءَ الْبَارِدَ فَإِنَّهُ يُضْعِفُ الْبَدَنَ وَ صَبَّ الْمَاءَ الْبَارِدَ عَلَى قَدَمَيْكَ إِذَا خَرَجْتَ فَإِنَّهُ يَسْلُ الدَّاءَ مِنْ جَسَدِكَ) و پرهیز و پرهیز کن از آشامیدن آب سرد و فقاع در حمام چه این کار مورث فساد معده می شود و آب سرد بر آن مریز یعنی بعد از آب گرم چه اسباب ضعف بدن می شود و بر هر دو قدم خود آب سرد بریز چه این کار درد را از جسدت بیرون می کشد و چون جامه های خویش بر تن کردی بگو (اللَّهُمَّ أَلِّسْ نِي التَّقْوَى وَ جَنِّبْنِي الْرَدَى) و چون چنین کردی از هر دردی ایمن می شوی

و در حلیة المتّقین در ذیل این خبر مسطور است که زینهار آب سرد و خربزه در حمام مخور که معده را فاسد می گرداند و چنان می نماید که این خبر از خبر مذکور اصح باشد چه لفظ فقاع مناسبتی ندارد یعنی امام نمی فرماید که در این حال پرهیز کن چه از این کلام چنین مستفاد می شود که در زمان دیگر مجازند و حال این که چنان که مذکور شود فقاع را نیز خمیری صغیر شمرده اند و هم در این کتاب مسطور است که چون حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام از گرمابه بیرون می شدند خواه در زمستان یا تابستان عمامه بر سر مبارک می پیچیدند و می فرمودند ایمنی از درد سر است.

و دیگر در کافی از سیف بن عمیره مسطور است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام بر سر از حمام بیرون شد پس جامه بپوشید و عمامه بر سر بست و با من فرمود هر وقت از گرما به بیرون می شوی عمامه بر سر بند سیف می گوید از آن بر سر بند سیف می گوید از آن پس چه در زمستان و چه در تابستان چون از حمام بیرون می شدم ترك عمامه نکردم و معمم شدم .

## بیان بعضی آداب آن حضرت در باره اطعمه و اشر به و تدهین و ریاحین

از این پیش در پاره آداب حضرت صادق علیه السلام با میهمان و تناول بعضی اطعمه اشارت رفت اکنون نیز بیاره اخبار دیگر گذارش می رود.

در کتاب کافی از یونس بن ظبیان مسطور است که گفت در خدمت ابی عبدالله علیه السلام مشرف بودم چون هنگام عشاء فرا رسید خواستم بپای شوم فرمود: ای ابو عبدالله بنشین بنشستم تا خوان طعام حاضر کردند و چون بگذاشتند آداب تسمیه بجای آورد و چون فراغت یافت فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) سپاس و حمد مخصوص بخداوند است این نعمت از توست که خالق آنی و از محمد صلی الله علیه و آله است که از برکت وجود مسعود و طفیل نمود محمودش ممکنات را از حضرت احدیّت اقسام نعمت می رسد .

و هم در آن کتاب از ابن بکیر مذکور می باشد که در حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه حضور داشتیم آن حضرت ما را اطعام فرمود و ما بعد از فراغت دست ها بر کشیدیم و عرض کردیم الحمد لله آن حضرت فرمود: (هَذَا مِنْكَ وَ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ لَكَ الْحَمْدُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) و هم در آن کتاب از عبدالله بن بکیر مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمان کرد گوشتی را سرد کرده بحضرتش بیاوردند آن گاه فرمود: سپاس خداوندی را که اشتهای آن را بمن بداد پس از آن فرمود: (النَّعْمَةُ فِي الْعَافِيَةِ أَفْضَلُ مِنَ النَّعْمَةِ عَلَى الْقُدْرَةِ)

و نیز در آن کتاب از داود بن کثیر مروی است که هنگام نماز خفتن در خدمت ابی عبدالله علیه سلام الله نعشی نمودم چون از عشای خود فراغت یافت

خدای را سپاس بگذاشت و فرمود: این عشای من و عشای پدران من است و چون خوان طعام را برداشت هرچه از خوان فروریخته بود برچیده فراهم کرده در دهان مبارکش بیفکند .

و نیز در آن کتاب از فضل بن عمر مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشتم طعامی بیاوردند فرمود: از این بخور اما من هیچ چیز را از ترید دوست تر نمی دارم (و لوددت الاسفا باجات حرّمت)، و دوست همی دارم که اسفا باجات حرام می شد .

معلوم باد که چنان می نماید که اسفا باجات مخفّف اسفید باجات جمع اسفید باج است که معرّب است و آن آتش و طعامی است که ترش نباشد و ساده باشد .

و هم در آن کتاب از ابواسامه زید شحام مروی است که بحضرت ابی عبدالله در آمدم و آن حضرت علیه السلام مشغول تناول سكباج یعنی آتش سرکه با گوشت گاو بود

و نیز در آن کتاب از اسماعیل بن جابر مروی است که در خدمت ابی عبدالله سلام الله علیه بودم بفرمود تا مانده بیاورند پس ترید و گوشت بیاوردند از ترید و گوشت و بفرمود تا روغن زیت بیاوردند و آن حضرت بر گوشت بریخت من با آن حضرت بخوردم

و هم در آن کتاب از یونس بن یعقوب مروی است که گفت در مدینه بودیم حضرت صادق علیه السلام بما رسولی بفرستاد که برای ما پالوده بسازید و اندک بسازید پس کاسه کوچک تقدیم کردیم

و دیگر در کافی از محمّد بن علیّ حلبی مسطور است که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از طعام پرسش کردم فرمود : (عَلَيْكَ بِالْخَلِّ وَالزَّيْتِ فَإِنَّهُ مَرِيءٌ وَإِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَكْثُرُ أَكْلَهُ وَإِنِّي أَكْثُرُ أَكْلَهُ وَإِنَّهُ مَرِيءٌ) ، بر تو باد بخوردن سرکه و زیت چه طعامی لذیذ است و علیّ علیه السلام از این طعام بسیار تناول فرمودی من نیز بسیار می خورم و لذیذ است



و هم در کافی مسطور است که اسماعیل بن جابر گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود: (إِنَّا لَنَبِيدُ بِالْخَلِّ عِدْنَا كَمَا تَبْدُونَ بِالْمَلْحِ عِدْدَكُمْ وَإِنَّ الْخَلَّ لَيَشُدُّ الْعُقْلَ) ما در هنگام خوردن طعام از نخست بخوردن سرکه مبادرت می کنیم چنان که شما در هنگام اکل طعام بنمک مسابقت می جوئید همانا سرکه عقل را استوار و سخت می گرداند.

و نیز آن کتاب از سعدان بن مسلم از معتب مروی است که (لَمَّا نَعَشَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي إِذَا دَخَلْتَ الْخِرَانَةَ فَاطْلُبْ لِي سَكَّرَتَيْنِ) معلوم باد اگر تغشی با غین معجمة و شین نقطه دار باشد بمعنی مقاربت است و اگر با عین مهمله باشد بمعنی شام خوردن است بالجمله می گوید چون حضرت ابی عبدالله علیه السلام شام بشکست با من فرمود چون درون خزانه شدی دو پاره تبرد برای من بیاور عرض کردم فدای تو شوم در آن جا چیزی نیست فرمود: « و یحک » داخل شو پس بخزانه شدم و در آن جا دو سکره دیدم و بآن حضرت آوردم.

و هم در آن کتاب مسطور است که شخصی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام از وجع شکایت برد فرمود چون در فراش خویش جای گرفتی دو جبه طبرزد بخور می گوید چنان کردم و شفا یافتم و این داستان را با یکی از اطبای حاذق بگذاشتم از روی تعجب گفت ابو عبدالله علیه السلام این علم را از کجا بدانیست چه این معالجه از مخزون علم ما است همانا باید صاحب کتاب ها باشد و از بعضی کتب بدیعه خویش دریافته است

و دیگر در کافی و بحار الأنوار و حلیة المتّین مسطور است از سلیمان ابن خالد مروی است که در فصل تابستان بر خوان طعام حضرت ابی عبدالله علیه السلام حاضر شدم پس خوانی بیاوردند که نانی در آن بود و کاسه حاضر کردند که از گوشت و ترید مملو بود و بخار همی برآورد آن حضرت دست در کاسه کرد چون گرم بود دست مبارک برداشت و همی فرمود: (نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ نَحْنُ لَا نَقْوِي عَلَي هَذَا فَكَيْفَ النَّارُ)

زینهار می جویم از خداوند از نار پناه می برم بخداوند از آتش همانا تاب این گرمی و حرارت را نداریم پس چگونه می باشد آتش جهنم و این کلام را مکرر همی فرمود تا کلاسه از آن حرارت بنشست پس دست مبارک در کاسه برد ما نیز دست بکاسه بردیم و بخورد و بخوردیم و بروایتی فرمود: (هَذَا مَا لَا نَصْبِرُ عَلَيْهِ فَكَيْفَ النَّارُ هَذَا مَا لَا نَقْوَى عَلَيْهِ فَكَيْفَ النَّارُ هَذَا مَا لَا نُطِيقُهُ فَكَيْفَ النَّارُ )

پس از آن خوان طعام را برداشتند آن حضرت فرمود: ای غلام چیزی برای ما بیاور پس طبقی از خرما بیاورد من دست بآن دراز کردم و نگران شدیم که خرماست عرض کردم «اصلحك الله» اکنون وقت خوردن انگور ها و میوه هاست فرمود: این تمر است بعد از آن با غلام فرمود: تمر را برگیر و چیزی برای ما بیاور آن غلام همچنان طبقی از خرما بیاورد دست دراز کردم و عرض کردم تمر است فرمود: بدرستی که این خرمائی طیب و نیکو است .

و هم در حلیة المتّقین از آن حضرت مروی است که مکروه می داشت که تا از طعام چیزی در دست باشد دست را بدستمال پاک فرماید تا گاهی که خود آن حضرت دست مبارک را می مکید یا بطفلیکه پهلوی آن حضرت بود بدادی تا بمکیدی و این کار برای حرمت طعام بود و هم در آن کتاب از آن حضرت منقول است که ما ابتدا بنمک و ختم بسرکه می کنیم.

و هم در آن کتاب مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود : روزی بمنزل سّاح که یکی از خلفای بنی عباس است برفتم و این وقت سفره ای گسترده بود دست مرا بگرفت و به نزد خود کشید پای من بر کنار سفره واقع شد پس آن چند اندوهگین شدم که خدا داند چه این کفران نعمت است .

و هم در آن کتاب از آن حضرت مروی است که چون خوان را بگذارند بگو (بِسْمِ اللَّهِ) و چون شروع نمائی بگو (بِسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ أَوْلِيهِ وَ آخِرِهِ) ، و چون خوان را بردارند بگو (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ)

و هم در آن کتاب از زراره منقول است که روزی در خدمت حضرت صادق

عليه السلام طعام خورد بسیار می فرمود: ( الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي أَشْتَهِيهِ فِي عَافِيَنِ )

و هم در آن کتاب از عبدالله ارجانی مسطور است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام شدم و نگران شدم که بعد از طعام تفحص می فرماید و آن چه بر زمین افتاده حتی کنجد و امثال آن را بر می دارد عرض کردم فدای تو شوم این ها را هم بر می چینی فرمود این ها روزی توست مگذار از برای دیگری چه این ها شفای دردی باشند و بروایتی دیگر فرمود که خوردن آن فقر را از خورنده آن و فرزندان او تا فرزند هفتم بر طرف می گرداند و هم در آن کتاب منقول است که حضرت صادق سلام الله علیه ربنه را دوست می داشت و آن آش با قلیه بوده است که مویز در آن می کرده اند

و دیگر در آن کتاب و کتاب کافی از یکی از غلامان آن حضرت مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام خرمائی بنخواست و بخورد و فرمود: ( مَا بِي شَهْوَةٌ، وَ لَكِنِّي أَكَلْتُ سَمَكًا ) یعنی مایل تمر نبودم اما ماهی خورده بودم آن گاه فرمود: ( مَنْ بَاتَ وَفِي جَوْفِهِ سَمَكٌ لَمْ يُتْبِعْهُ بِتَمْرَاتٍ أَوْ عَسَلٍ لَمْ يَزَلْ عِرْقُ الْفَالِجِ يَصُدُّ رَبُّ عَلَيْهِ حَتَّى يُصَبِّحَ ) هر کسی شب بروز آورد و ماهی خورده باشد و پس از ماهی چند دانه خرما یا مقداری عسل نخورد یک سره رُكْ فَالِجِ در بدنش جنبش می کند تا بامداد نماید .

و دیگر در کتاب کافی از خالد بن نجیح مروی است که در شهر رمضان در شهر با حضرت ابی الحسن علیه السلام اول و ابی عبدالله علیه السلام افطار می کردم و نخست ماکولی که می آوردند کاسه از ترید سرکه و زیت بود و آن حضرت ابتداء سه لقمه از آن تناول می فرمود بعد از آن قدح بزرگ را می آوردند

و هم در کافی از حماد بن عثمان مسطور است که در خدمت ابی عبدالله علیه السلام بودم شیخی از مردم عراق بخدمتش در آمد فرمود از چه روی کلام ترا دیگرگون می بینم عرض کرد دندان های جلو دهن من افتاده از این جهت در تکلم من نقصان رسیده است آن حضرت فرمود بعضی از دندان های من نیز افتاده چندان که شیطان

کند و می گوید چون دیگر دندان ها نیز بیفتد با چه چیز می خوری پس می گویم: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)، پس از آن فرمود: (عَلَيْكَ بِالثَّرِيدِ فَإِنَّهُ صَالِحٌ وَاجْتَنِبِ السَّمْنَ فَإِنَّهُ لَا يُلَاقِمُ الشَّيْخَ)، بر تو باد بخوردن ترید که غذای صالح و نیک است و دوری کن از روغن چه با مزاج مردمان سالخورده ملایم نیست.

معلوم باد که شیطان را در پهنه قدس و جلالت و عرصه زهد و تقوی و نبالت حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم هیچ راهی نیست بلکه حکم اور و ظلمت و ضدیت و بینوئیت کامل دارد و اگر خودی می نماید هم چنان از برای آن است که عدم تأثیر و سوسه او در این وجودات مقدسه مکشوف آید چنان که گاهی در هنگام نماز علی بن الحسین علیهما السلام نمودار و نگون سار و گاهی در حضرت دیگران پدیدار و خوار می گشت و نیز در باب روغن که در این حدیث شریف و بعضی احادیث دیگر رسیده است شاید سوای آن حکمتی که ائمه علیهم السلام بر آن عارف هستند راجع به اکثر آن باشد (و الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَالرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ)

و نیز در کافی از ابو بصیر مروی است که با حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشغول اکل طعام بودیم پس از گوشت شتر برای ما بیاوردند من گمان کردم از خانه خود آن حضرت است پس بخوردیم آن گاه قدحی بزرگ از شیر بیاوردند آن حضرت از شیر بیاشامید و با من فرمود: ای ابو محمد بیاشام من بچشیدم و عرض کردم فدای تو شوم شیر است فرمود: (إِنَّهَا الْفِطْرَةُ) یعنی طری است و تازه است از آن پس خرما بیاوردند و ما بخوردیم.

و هم در آن کتاب از عیص بن قاسم مسطور است که در حضرت ابی عبد الله علیه السلام چاشت بشکستم فرمود: آیا می دانی این چیست عرض کردم نه فرمود: (هَذَا شَرِيرٌ الْأُتْنِ اتَّخَذْنَاهُ لِمَرِيضٍ لَنَا فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَأْكُلَ مِنْهُ فَكُلْ) معلوم باد شیراز آن شیر رائب را گویند که آبش مستخرج شده باشد

در مجمع البحرین باین حدیث اشارت کند و گوید شیراز بر وزن دینار آن شیر رائب است که آبش را گرفته باشند و بعضی گفته اند آن شیری است که

بجوشانند تا ثخونت یابد و سرشیر شود چندان که به ترشی مایل گردد و ظاهر چنان می نماید که مراد برائِب آن شیری است که سخت و غلیظ شده باشد خواه ترش گردد مثل ماست یا ترش نباشد مثل پنیر تازه بالجمله می فرماید این شیراز گورخراست برای ناخوش خودمان گرفته ایم اگر دوست می داری از آن بخوری پس بخور .

و هم در آن کتاب از یحیی بن عبدالله مروی است که گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشتم پس برای ما سکرّ جاتی آوردند و آن حضرت با دست مبارک بیکی از آن ها اشارت کرد و فرمود این شیراز گورخراست برای شخصی علیل که نزد ماست گرفته ایم هر کس می خواهد پس بخورد و هر کس می خواهد بجای گذارد.

صاحب مجمع البحرین می گوید در حدیث وارد است که سؤال کردند از شیری که بخرند و در پستان باشد فرمود جایز نیست مگر این که در سکرجه دوشیده شود و سکرجه بضم سین مهمله و کاف و راء مهمله مشدده ظرفی است کوچک و در آن اندک خورشی می خورند و این لفظ فارسی است و بعضی گفته اند صواب چنان است که بفتح راء باشد چه فارسی معرب است و راء در اصل مفتوح است

و هم در آن کتاب از محمد بن فضل نیشابوری مروی است که مردی در حضرت ابی عبدالله علیه السلام در آمد و پرسید که پنیر حلال است یا نیست فقال : ( دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ ) دردی است که دوائی از بهرش نیست چون هنگام عشاء فرارسید آن مرد بآنحضرت حاضر شد و دید پنیر در خوان نهاده اند عرض کرد فدای تو شوم هنگام چاشت از پنیر از تو پرسیدم فرمودی دردی است که دوائی در آن نیست و در این ساعت بر خوان طعام می بینم فرمود : ( هُوَ ضَائِرٌ بِالْعَدَاهِ نَافِعٌ بِالْعَشِيِّ وَ يَزِيدُ فِي مَاءِ الظُّهْرِ ) یعنی پنیر در طعام چاشتگاه زبان دارد و در طعام شبانگاه نافع است و در آب پشت می افزاید و روایت کرده اند که مضرت پنیر در قشر و پرده آن است.

معلوم باد که سؤال راوی از حلال و حرام بودن پنیر از آن است که بیشتر وقت مایه آن را از حیوان مرده می گیرند و مقید بآن نیستند چنان که در احادیث دیگر که از این پس انشاء الله تعالی مذکور آید مکشوف گردد و می تواند بود که مقصود از قشر و پوست آن پوستی باشد که بعد از آن که پنیر بخشکد پدید آید چه قشر بکسر قاف غشای شیء است خواه بحسب خلقت باشد یا من حیث العرض .

و دیگر در کافی از یونس بن یعقوب مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: (مَا يَأْتِينَا مِنْ نَاحِيَتِكُمْ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْأُرْزِّ وَالْبَنْفَسِجِ إِنِّي إِشِدَّ تَكَيْتٌ وَجَعِي ذَاكَ الشَّدِيدَ فَأَلْهَمْتُ أَكْلَ الْأُرْزِّ فَأَمَرْتُ بِهِ فَغَسَلَ فَجُفِّفَ ثُمَّ قَلِي وَ طُحِنَ فَجُعِلَ لِي مِنْهُ سَفُوفٌ بَزِيَّتٍ وَ طَبِيخٌ أَتَحَسَّاهُ فَذَهَبَ اللَّهُ بِذَلِكَ الْوَجَعِ ) از ناحیه شما نمی رسد ما را چیزی که در حضرت من از برنج و بنفشه محبوب تر باشد همانا من از این وجع که بدان اندر بوم شکایت و ناله بر آوردم مرا الهام شد که برنج بخورم پس بفرمودم تا برنج را بشستند و بخشکانند آن گاه برشته و آرد کردند و از آن بازیت ترتیب سفوفی و طبیخی دادند و خدای تعالی از همان سفوف این درد را از من برگرفت .

و هم در آن کتاب از عثمان بن عیسی از آن حضرت مروی است که فرمود: (نِعْمَ الطَّعَامُ الْأُرْزُّ وَإِنَّا لَنَدْخِرُهُ لِمَرْضَانَا ) برنج نیکو طعامی است و ما از بهر رنجوران خود ذخیره می کنیم و در روایت دیگر فرمود: مرضای خود را بآن مداوا می نمائیم .

و هم در آن کتاب از حمران مسطور است که وقتی حضرت ابی عبدالله علیه السلام را درد شکم عارض شد بفرمود تا از برنج طبخ کرده سماق نیز در آن بکار بردند آن حضرت تناول فرمودند و آسایش یافتند

و هم در آن کتاب از محمد بن الفیض مسطور است که در خدمت ابی عبدالله علیه السلام شوربائی از عدس بخوردم و عرض کردم فدای تو شوم مردمان چنان می گویند که هشتاد پیغمبر عدس را پاک و مقدس فرموده اند فرمود: (كَذَبُوا، وَاللَّهِ، وَ لَا عِشْرُونَ

نَبِيًّا) سوگند با خدای دروغ گفته اند که هشتاد تن پیغمبر این کار کرده اند بیست تن هم نکرده اند.

و هم در کافی از عمّار ساباطی مروی است که گفت در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم پس رطبی بیاوردند آن حضرت از رطب تناول همی فرمود و آب بیاشامید و آن ظرف را بمن داد و من مکروه داشتم که رد نمایم پس بیاشامیدم چندان که آن حضرت این کار را مراراً پبای برد پس عرض کردم بلغم در مزاج من غلبه دارد و با اهرن طیب حجاج بگفتم با من گفت آیا ترا درخت خرمانی در بوستان هست گفتم آری گفت: (عَدَّ عَلَيَّ مَا فِيهِ فَعَدَدْتُ حَتَّى بَلَغْتُ الْهَيْرُونَ) انواع درخت خرما را بر شمردم تا به خرمای هبرون رسیدم گفت چون می خواهی بخوابی هفت دانه از آن خرما بخور و آب نیاشام بدستور او کار کردم لکن آن حالت دریافتم که همی خواستم آب دهن بیفکنم نتوانستم

لاجرم بطیب مزبور شکایت بردم گفت آب بیاشام لکن اندک بخور و امساک بجوی تا طبیعت تو بحالت اعتدال اندر شود و چنان که گفت کار می کنم حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: (أَمَّا أَنَا فَلَوْ لَا الْمَاءَ بِالْبَيْتِ لَا أَذُوقُهُ) یعنی اما من اگر در خانه آب نباشد از خرما نمی خورم کفایت از این که چون خرما بخورند لذت آب را دریابند و در جلد چهاردهم بحار نیز این اخبار مسطور است .

و نیز در کافی از ابوالحسن الرّسان مسطور است که در جاده و طریق خورنن مشغول شتر چرانی بودم پس نگران جماعتی شدم که می آمدند پاره نزدیک رفتم و گفتم این جماعت کیستند گفت جعفر بن محمّد علیهما السلام و عبد الله بن الحسن می باشند که ایشان را نزد منصور می برند می گوید بعد از آن از حال ایشان پرسیدم گفتند در حیره نزول داده اند

بامدادان بسلام ایشان برفتم و در پیش ایشان سبدهای خرما بدیدم که از کوفه بایشان هدیه کرده بودند پس روی یکی را بر گشودند و حضرت امام جعفر دست مبارک بر کشید و از آن رطب تناول فرمود مرا نیز فرمان داد تا بخورم پس

از آن با عبدالله بن حسن فرمود: ای ابو محمد می بینی چه نیکورطبی است آن گاه روی با من آورد و فرمود: (يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ فُضِّلْتُمْ عَلَي النَّاسِ فِي الْمَطْعَمِ بِنَلَاثِ سَمَكِكُمْ هَذَا الْبُنَانِيُّ وَعَيْنِكُمْ هَذَا الرَّازِقِيُّ وَرُطْبِكُمْ هَذَا الْمُسَانُ) ای مردم کوفه بماهی بنانی و انگور رازقی و رطب مشان خودتان بر مردمان فزونی دارید مشان بر وزن غراب نیکوتر اقسام خرما را گویند .

و هم در آن کتاب از حماد بن عثمان مروی است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: ( مَا مِنْ شَيْءٍ أُشَارَكَ فِيهِ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنَ الرُّمَانِ، وَمَا مِنْ رُمَانَةٍ إِلَّا - وَفِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، فَإِذَا أَكَلَهَا الْكَافِرُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكًا فَانْتَزَعَهَا مِنْهُ ) در هیچ چیز با من مشارکت نوزند که از مشارکت ورزیدن در انار ناخوب تر افتد و هیچ اناری نباشد مگر آن که در آن یک دانه از انار بهشت باشد از این روی چون کافری انار بخورد خدای تعالی فرشته را بدو برانگیزد تا آن حبه بهشتی را از آن بیرون آورد .

و هم در آن کتاب از مفضل مروی است که آن حضرت فرمود: ( مَا مِنْ طَعَامٍ أَكَلُهُ إِلَّا وَأَنَا أَشْتَهِي أَنْ أُشَارَكَ فِيهِ أَوْ قَالَ يَشْتَرِكُنِي فِيهِ إِنْسَانٌ إِلَّا - الرُّمَانَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رُمَانَةٍ إِلَّا - وَفِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ ) هیچ گونه طعامی از اطعمه نمی خورم مگر این که دوست می دارم کسی با من شریک گردد مگر انار چه هیچ اناری نیست مگر این که حبه از انار بهشت را داراست

و هم در آن کتاب از یزید بن عبدالملک نوفلی مروی است که گفت بحضرت ابي عبد الله عليه السلام در آمدن اناري در دست مبارکش بود پس با معتب خادم خود فرمود: ( يَا مُعْتَبُ أَعْطِيهِ رُمَانَةً فَإِنِّي لَمُ أَشْتَرِكُ فِي شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُشْرَكَ فِي رُمَانَةٍ ) ای معتب اناری به یزید بده چه با من در هیچ چیز مشارکت نمایند که از آن دشوارتر باشد که در انار شرکت جویند پس آن امام والا مقام حجامت کرد و مرا بفرمود تا حجامت کردم آن گاه اناری دیگر بنخواست و فرمود ای یزید: (يُمَا مُؤْمِنٍ أَكَلَ رُمَانَةً حَتَّى يَسَّ تَوْفِيهَا أَذْهَبَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ عَنْ إِنْارِهِ قَلْبِهِ أَرْبَعِينَ



صباحاً وَ مَنْ أَكَلَ إِنْتَيْنِ أَذْهَبَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ عَنْ إِنْارِهِ قَلْبِهِ مِائَةَ يَوْمٍ وَ مَنْ أَكَلَ ثَلَاثًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهَا أَذْهَبَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ عَنْ إِنْارِهِ قَلْبِهِ سَنَةً وَ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ عَنْ إِنْارِهِ قَلْبِهِ لَمْ يُذْنِبْ وَ مَنْ لَمْ يُذْنِبْ دَخَلَ الْجَنَّةَ )

هر بنده مؤمنی يك انار را تا باخر بخورد و چیزی بر جای نگذارد خدای تعالی شیطان را از فروز و فروغ دل او تا چهل روز دور کند و هر کس دو دانه انار را بتمامت بخورد چندان که حبه باقی نگذارد خدای تعالی ظلمت و سوسه شیطان را تا یک صد روز از نور دل او دور فرماید و هر کس سه دانه انار را بجمله صرف نماید و حبه از دست ندهد خدای تعالی فروغ آینه قلب او را از زنگ ظلمت و سوسه شیطان تا یک سال دور بدارد و هیچ گناه نکند و هر کس گناه نکند داخل بهشت می شود .

معلوم باد شاید یکی از علت های این فایده بزرگ این است که چون انار مسکن حرارت سودا و صفرا و مجلّی قلب است چون خورده آید قلب را روشن گرداند و از سوسه قوای غضبیّه و خیالات ابلسیّه آسوده بدارد و بسبب آن بهره بهشتی که در آن است انسان را از ارتکاب معاصی باز دارد تا استحقاق جنّت یابد .

و نیز در آن کتاب از مفضل بن عمر مسطور است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام از تب سخن می رفت فرمود: ( إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَّا نَتَدَاوَى إِلَّا بِإِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ يُصَبُّ عَلَيْنَا وَ أَكَلِ التَّنَّاحِ ) ما اهل بیتی هستیم که در تب جز بریختن آب سرد بر خودمان و خوردن سیب مداوی نمی جوئیم .

و هم در آن کتاب از ابو بصیر مروی است که مرا میهمانی بود مایل به اترج و عسل گردید هر دو را بدو اطعام کردم و خود نیز با او بخوردم ابی عبد الله علیه السلام راه بر گرفتم و مانده در حضور مبارکش نهاده بودند فرمود نزدیک آی و بخور عرض کردم پیش از آن که باستان ملک آشیان تشرف یابم اترج و عسل بخوردم و اکنون احساس ثقل و سنگینی آن را می نمایم چه در خوردن آن

آن گاه بحضرت

ص: 230

فرمود: ای غلام نزد کنیز شو و بدو بگویی (إِبْعَثِي إِلَيْنَا بِحَرْفِ رَغِيفٍ يَابِسٍ مِنَ الَّذِي تُجَفِّفُهُ فِي التَّنُورِ) یعنی چند گرده از اقسام نانی که در تنور خشک نموده اید بیاور چون بیاورد با من فرمود از این نان خشک بخور که ترنج را هضم می نماید پس از آن نان بخوردم و چون بیای شدم گویا هیچ نخورده بودم.

و دیگر در آن کتاب از ابو اسامه مروی است که بحضرت ابی عبدالله سلام الله علیه در آمدم پس مقداری مویز نزد من نهادند و من بخوردم .

و دیگر در آن کتاب از حنان مروی است که در خدمت ابی عبد الله صلوات الله علیه مشغول طعام بودیم آن حضرت میل به تره و سبزی فرمود اما من بعلت مرضی که در من بود امتناع ورزیدم پس بجانب من التفات کرد و فرمود آیا نمی دانی که هیچ طبقی در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمی نهادند جز آن که سبزی در آن بود عرض کردم فدای تو شوم از چه روی فرمود (لِأَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ خَضِرَةٌ وَهِيَ تَحِنُّ إِلَى أَشْكَالِهَا) زیرا که قلوب مردم مؤمن سبز و خرم است و بآن چه سبز است مایل است .

و هم در آن کتاب از محمد بن الفیض مروی است که در خدمت ابی عبدالله سلام الله علیه تغدی نمودم و در خوان طعام تره و سبزی بود و مردی سالخوده با ما بود و از تناول گندنا و تره دوری می گرفت فرمود (أَمَّا أَنْتُمْ فَتَرْتَعَمُونَ أَنَّ الْهِنْدَبَاءَ بَارِدَةٌ وَ لَيْسَتْ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ فَضَّةٌ لَهَا عَلَى الْبُقُولِ كَفَضَّةِ لَنَا عَلَى النَّاسِ) یعنی آیا شما چنان گمان می برید که کاسنی مزاجش سرد است و مردم سالخوده را که مزاجشان سرد است و حرارت غریزی ایشان کم است زیان می رساند و چنین نیست که دانسته اید بلکه معتدل المزاج است و فضل آن بر سبزی ها مثل فضل و فزونی ما می باشد بر مردمان

و هم در آن کتاب از حنان بن سدیر مروی است که در خدمت ابی عبد الله علیه السلام بر مانده بودیم من بخوردن کاسنی میل کردم فرمود ای حنان از چه روی کرات نمی خوری و آن نوعی از تره و گندناست عرض کردم بسبب آن روایتی که از شماها در

فضیلت هندبا رسیده است فرمود آن روایت که از ما رسیده چیست عرض کردم از شما روایت کرده اند که فرموده اید می چکد برتره هر برتره هر روز از بهشت قطره فرمود (عَلَى الْكُرَّاثِ إِذْنُ سَبْعِ قَطْرَاتٍ) اگر بر هندبا قطره بچکد بر تره هفت قطره می چکد عرض کردم چگونه باید خورد ، فرمود (اقطع أصوله و اقلد برءوسه) ریشه های آن را قطع کن و سرهایش را بپفکن یعنی بن و سرش را جدا کرده بقیه را بخورند .

و هم در آن کتاب از حنان مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام گاهی که با آن حضرت مشغول طعام خوردن بودم و فجل یعنی ترب بمن بداد شنیدم فرمود ای حنان بخور تریچه را (فإن فيه ثلاث خصال و رقه يطرد الرياح و لبه يسربل البول و أصوله تقطع البلغم) و در کتاب مکارم و بعضی نسخ کافی بجای (یسر بل یسهل) و در پاره یسیل منظور است و بصواب نزدیک تر است یعنی در ترب سه خصال و خاصیت است برگش ریاح غلیظه را می برد و مغزش اسباب انحدار بول می شود و ریشه اش بلغم را قطع می نماید .

و دیگر در کافی و حلیة المتقین مسطور است که شخصی در خدمت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشت آن حضرت بفرمود تا خرمائی بیاوردند و از آن بخورد و آب همی آشامید عرض کردم فدایت گردم اگر آب بعد از آن نیاشامید بهتر است فرمود : (إنما أكل التمر لأسد تطيب عليه الماء) خرما را از آن می خورم که لذت آب را دریابم یعنی چون خرما خورده شود عطش حاصل می شود و لذت آب را می برند

و هم در کافی از داود رقی مسطور است که در خدمت حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه بودم و آن حضرت آب طلب کرد و چون بیاشامید حالت گریستن در آن حضرت پدید شد و هر دو چشم مبارکش را اشک فرو گرفت پس از آن فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را (ما من عبد شرب الماء فذكر الحسين عليه السلام و أهل بيته و لعن قاتل إلا كتب الله له مات ألف حسنه و حط عنه مات و ألف سيئه و رفع له مات ألف درجة و كان ما أعتق مات ألف رقه و حشره الله تعالى

هیچ بنده نیست که آب بیاشامد پس حسین و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام و عطش و مصائب ایشان را یاد کند و بر کشنده او لعنت نماید مگر این که خدای تعالی در نامه اعمال او صد هزار حسنه بنویسد و صد هزار سیئه بسترده و صد هزار درجه از بهرش بر کشد و گویا چنین کسی صد هزار تن مملوک آزاد کرده باشد و خدای تعالی او را در قیامت با نفس مطمئنه برانگیزد و آزاد محشور فرماید .

در جلد چهاردهم بحار الانوار از عبدالله بن سنان مروی است که مردی از حضرت ابي عبد الله سؤال کرد که پنیر حلال است یا حرام فرمود (إِنَّ أَكْلَهُ يُعْجَبُنِي) بدرستی که خوردن آن مرا بعجب می آورد آن گاه پنیر بخواست و بخورد .

و هم در آن کتاب از محبوب بن یوسف مردیست که چون حضرت ابي عبدالله علیه سلام الله بحیره درآمد با جماعتی پیوستانی روی نهاد چون صاحب باغ آن حضرت را بدید سخت عظیم شمرد و اعظام نمود و خرماهای رنگارنگ بچید و در حضور مبارکش حاضر ساخت ، امام علیه السلام دست مبارك بر يك صنف آن بگذاشت فرمود این خرما را چه می نامید عرض کرد سابری فرمود (نَسَّ مِيهَ عِنْدَنَا عَذَقَ بَنِّ زَيْدٍ) ما او را عذق زید می نامیم پس از آن از قسمی دیگر پرسید که شما چه نامش نهاده اید عرض کرد صرفان فرمود (نِعْمَ الْتَمْرٌ لَا دَاءَ وَ لَا غَائِلَهُ أَمَا إِنَّهُ مِنَ الْعَجْوَةِ). خوب خرمائی که نه دائی و نه غایله دارد همانا آن خرما از عجوه است

معلوم باد عذق بن زید در لغت مذکور نیست لکن در قاموس می نویسد که «النخلة بحملها» تا بآن جا که می گوید (وَأُطْمَ بِالْمَدِينَةِ لِبَنِي أُمِيَّةِ بْنِ زَيْدٍ) .

و هم در آن کتاب از عبدالعزیز عبدی مسطور است که حضرت ابي عبد الله صلوات الله علیه فرمود (لَوْ كُنْتُ بِالْعِرَاقِ لَأَكَلْتُ كُلَّ يَوْمٍ رُمَانَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ إِنْ كُنْتُ فِي الْفُرَاتِ غَمَسَةً) اگر در عراق بودم هر روزی اداری سورانی بخوردم و در آب فرات فرو رفتم و هم در آن کتاب از سعید بن غزوان مروی است که حضرت ابي عبدالله علیه السلام بهر شب جمعه انار می خورد.

و هم در آن کتاب از ابراهیم بن عبدالحمید مذکور می باشد که حضرت ابی عبد الله علیه السلام هر وقت می خواست انار تناول نماید در زیر آن دستمالی پهن می کرد از سبب این کار پرسیدند فرمود بعلت آن است که در انار حبه چند از بهشت است عرض کردند مردم یهود و نصرانی و دیگران نیز انار می خورند فرمود (إِذَا كَانَ ذَلِكَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا فَانْتَرَعَهَا مِنْهُ لِنَلَا يَأْكُلَهَا) هر وقت از این گونه مردم خواهند انار بخورند خدا فرشته بفرستد تا حبه های بهشت را از آن بیرون بیاورد تا جماعت کفار از آن برخوردار نشوند .

و هم بروایت عبد الحمید چون ابو عبدالله علیه السلام خواستی انار تناول فرماید بر روی دامان مبارکش بگسترده و هر وقت دانه فرو افتادی بخوردی و گفتم (لَوْ كُنْتُ مُسَدِّ تَأْثِرًا عَلَى أَحَدٍ لَأَسَدُّ تَأْثِرَتُ الرَّمَّانِ) یعنی اگر من منفرد می داشتم خود را چیزی و خود را بر دیگری در انفراد بآن برگزیده می خواستم در جنس غرض آن حضرت ازین کلام بیان فضل انار و کثرت منافع آن است.

و هم در آن کتاب از درست بن ابی منصور مذکور است که گفت مفضل بن عمر مرا بحضرت ابی عبد الله علیه السلام بفرستاد پس در روزی تابستانی بآن حضرت در آمدم و در حضور مبارکش طبعی از سیب سبز بود سوگند با خدای شکیبائی ننمودم تا بحضرتش عرض کردم فدای تو شوم آیا از این سیب می خوری و مردمانش مکروه می شمارند.

راوی می گوید ( قَالَ كَأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ يَعْرِفُنِي ) با من چنان پاسخ داند و باستیناس و تلافی سخن کرد که گویا از قدیم الایام مصاحب من بوده یا با آن رفعت و شرافت که آن حضرت را بود با این که من این گونه در حضرتش جسارت ورزیدم آن گونه تکلم فرمود که گفتم من از محارم آن حضرت بودم و این از کمال تواضع و حسن معاشرت آن حضرت نسبت بموالی خود بود ( إِنِّي وَعِكَتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ فَبَعَثْتُ فَأْتَيْتُ بِهِ وَ هَذَا يَقْلَعُ الْحَمَى وَيُسْكِنُ الْحَرَاةَ ) ، یعنی در شب گذشته تب کردم پس بفرستادم

تا ازین سیب بیاوردند و این سیب تب را از میان بر می گیرد و تسکین حرارت می کند راوی می گوید پس بمنزل خود باز شدم و اهل خویش را بجمله دچار تب یافتم پس ایشان را از آن سیب بخورانیدم و آن مرض را از ایشان بر گرفتم.

و هم در آن کتاب از سلیمان بن درستویه واسطی مسطور است که مفضل عمر از پی حواجی خود مرا بحضرت ابی عبدالله علیه السلام فرستاد در حضور مبارکش سیب سبز بدیدم عرض کردم فدای تو کردم چیست این؟ فرمود (إِنِّي وَعِكَتُ الْبَارِحَةَ فَبَعَثْتُ إِلَيَّ هَذَا لِأَكُلَهُ أَسَّ تَطْفِيءُ بِهِ الْحَرَارَةَ وَيُبْرِدُ الْجَوْفَ وَيَذْهَبُ بِالْحُمَى) دیشب تب کردم فرمان دادم تا این سیب را بیاوردند تا بخورم و استطفاء حرارت نمایم و اندرون را خنک نماید و تب را ببرد.

و هم در آن کتاب از یونس بن یعقوب مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام از کراث در عجب بود و هر وقت می خواست تناول فرماید از مدینه بعریض می رفت و عریض بضم عین مهمله بصیغه تصغیر نام وادی است در مدینه

معلوم باد که این که آن حضرت هر وقت به تناول گندنا اراده فرمودی بعریض بیرون شدی شاید بسبب بوی آن بوده است چنان که آن خبر دیگر که از آن حضرت از رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است که این که رسول خدای از خوردن کراث نهی فرمود برای آن است که فرشته بوی آن را در می یابد مؤید این است و این نهی تنزیهی است .

و هم در آن کتاب از محمد بن فیض مسطور است که در مصاحبت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بعیادت مولای آن حضرت در مدینه برفتیم چون بسرای او رسیدیم غلامی را ایستاده بدیدیم غلام ابی عبدالله با او گفت برکنار شو آن حضرت فرمود (مَهْ فَإِنَّ أَبَاهُ كَانَ أَكْثَرَ لِلْهِنْدَبَاءِ) متعرض وی مباش چه پدرش فراوان کاستی می خورد.

و هم در آن کتاب از یونس بن یعقوب روایت است (قال ابو عبدالله عليه السلام مَرِضْتُ سَنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَأَلْهَمَنِي اللَّهُ الْأَرْزَّ فَأَمَرْتُ بِهِ فَعُسِلَ وَ جُفِّفَ ثُمَّ أُمِسَّ النَّارُ وَ طُحِنَ وَ جَعَلْتُ بَعْضَهُ سَوِيقاً وَ بَعْضَهُ حَسَاءً وَ اسَّ تَعَمَّلْتُهُ فَبَرَأْتُ) جناب ابی عبدالله صادق سلام الله علیه فرمود دو سال یا بیشتر

رنجور شدم خدای تعالی برنج را بمن الهام فرمود پس بفرمودم برنج را بشستند و خشک نموده نموده و در آتش نیم برشت کرده آورد نمودند پس پاره از آن را سفوف و بعضی را حسو گردانیدم .

کلام آن حضرت ( ثُمَّ أَشْمَ النَّارَ ) یعنی اندکی باتش برشته کردم گویا بوی آن بآن رسید و این کلمه از روی مجاز گفته می شود و در عرب و عجم شایع است.

و در قاموس می گوید «سفت الداء بالكسر سفا و استفته» یعنی «قمحته او اخذنه غیر ملتوت و هو سفوف كصبور» و هم می گوید «حسازید المرق»، یعنی خورد آتش را چیزی بعد از چیزی کنحساه و احتساه .

و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر مسطور است که در چاشتگاه بحضرت صادق علیه السلام رفتم و آن حضرت بر مانده مشغول طعام بود فرمود (تَعَالَ يَا مُفَضَّلُ إِلَى الْغَدَاءِ) بشتاب ای مفضل به تغدی عرض کردم یا سیدی تغدی نمودم فرمود «ویحک فانه ارز» همانا برنج است عرض کردم «قد فعلت» من نیز برنج خوردم فرمود: بشتاب تا از بهر تو حدیثی روایت کنم پس بحضور مبارکش نزدیک شدم و نشستم .

فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام از رسول خدای صلی الله علیه و سلم (قَالَ أَوَّلُ حَبَّةٍ أَقْرَبَتْ لِلَّهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ لِي بِالنُّبُوَّةِ وَ لِأَخِي عَلِيٍّ بِالْوَصِيَّةِ وَ لِأُمَّتِي الْمَوْحِدِينَ بِالْجَنَّةِ الْأَرْزُ ثُمَّ قَالَ إِرْدَدَ) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اول دانه که بوحدانیت خدای و نبوت من و وصایت برادرم علی و ببهشت رفتن امت موحد من اقرار کرد برنج بود

پس از آن حضرت صادق علیه السلام با من فرمود (إِرْدَدَ أَكْلًا حَتَّى أَرِيدَكَ عِلْمًا) در خوردن بیفزای تا بر علمت بیفزایم من بیشتر بخوردم و آن حضرت فرمود حدیث کرد پدرم از آبای خودش از پیغمبر صلی الله علیه و آله (أَنَّهُ قَالَ لَوْ كَانَ الْأَرَزُ رَجُلًا لَكَانَ حَلِيمًا) اگر برنج با این صفت و خاصیت که در آن است مردی می بودی هر آینه بخصال حلم و بردباری آراسته بودی آن گاه فرمود بیشتر بخور تا تو را بیشتر بر علم بیفزایم

پس بر اکل بیفزودم و آن حضرت فرمود حدیث فرمود مرا پدرم از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند (إِنَّ الْأَرْضَ يُشْبِعُ الْجَائِعَ وَيُمْرِئُ الشَّبْعَانَ) بدرستی که برنج گرسنه را سیر می گرداند و سیر را گوارا می نماید فرمود محبوب ترین طعام در حضرت رسول خدا نارباجه بود .

و دیگر در کافی و کتاب السماء و العالم از مجلدات بحار الانوار و حلیة المتقین و یازدهم بحار از عمرو بن شهر مروی است که حضرت ابي عبد الله علیه السلام فرمود (أَصَابِعِي مِنَ الْمَادِمِ حَتَّى أَخَافَ أَنْ يَرَى خَادِمِي أَنَّ ذَلِكَ مِنْ جَشَعٍ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ إِنَّ قَوْمًا مَا أَفْرَغَتْ عَلَيْهِمُ النَّعْمَةُ وَ هُمْ أَهْلُ الثَّرَاثِرِ فَعَمَّ دُوا إِلَى مَخِّ الْحِنْطَةِ فَجَعَلُوهُ خُبْرًا يُجُونَ بِهِ صِنْيَانَهُمْ حَتَّى اجْتَمَعَ مِنْ ذَلِكَ جَبَلٌ قَالَ فَمَرَّ رَجُلٌ صَالِحٌ عَلَى امْرَأَةٍ وَ هِيَ تَفْعَلُ ذَلِكَ بِصَبِيٍّ لَهَا فَقَالَ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ لَا يُغَيِّرُ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَقَالَتْ كَأَنَّكَ تُخَوِّفُنَا بِالْجُوعِ مَا دَامَ ثَرَاثِرُنَا يَجْرِي فَإِنَّا لَا نَخَافُ الْجُوعَ قَالَ فَوَاسِفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَدَّ عَفَّ لَهُمُ الثَّرَاثِرُ وَ حَبَسَ عَنْهُمْ فَطَرَ السَّمَاءِ وَ نَبَتَ الْأَرْضِ قَالَ فَاحْتَا جُوا إِلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ فَأَكَلُوهُ فَاحْتَا جُوا إِلَى ذَلِكَ الْجَبَلِ قَالَ كَانَ لِيُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ بِالْمِيزَانِ) لخت اول این حدیث بانندک اختلافی مسطور شد.

بالجمله می فرماید چندان انگشتان خویش را از طعامی که بر آن است پاک می نمایم که خادم را گمان همی رود که این لیسیدن از حیثیت حرص است و نیست این چنین همانا اهل نهر ثرثار را خداوند قهار بهرگونه نعمت متنعم ساخت و ایشان از مغز گندم نفیس نان پختند و از تکاثر آن چند مغرور و بنعمت یزدان بی اعتنا شدند که بآن استنجا کردند و اطفال خود را از پلیدی پاک ساختند چندان که از آن چه ایشان بآن کار بیای برده بودند چون کوهی فراهم شد.

تا چنان افتاد که وقتی مردی صالح بر زنی بگذشت که طفل خویش را بانان از پلیدی پاک نمود گفت و یحک از خدای بترسید که این را که بدان اندرید دیگرگون نکند و این خصب نعمت را بعسرت نیاورد آن زن گفت گویا ما را از قحطی و گرسنگی می ترسانی همانا تا نهر ثرثار ما جاری و سرشار است بیمی از جوع



نداریم می فرماید خداوند بخشم آمد و آب بسیار ثرثار را دو چندان ساخت لکن باران آسمان و گیاه را از ایشان باز گرفت لاجرم ایشان بآن چه در دست داشتند نیازمند شدند و بخوردند و از آن پس بآن کوه و آن نان های معهود که خود فراهم ساخته بودند محتاج شدند و با ترازو در میان خود قسمت کردند.

معلوم باد که در بحار الانوار نوشته اند «من المأدم» و در کافی «من المأدوم» و در بعضی نسخ کافی من الادم است و این دو بصواب نزدیک تر است و در قاموس می گوید ثرثار نهری یا بیابانی بزرگ است میان سنجار و تکریت و در مجمع البحرین مسطور است که ثرثار بمعنی نهر کثیر الماء است و ازین است حدیث «مادام ثرثارنا یجری» ای نهرنا و هجاء به تشدید جیم از هجا جوعه یعنی سکن و ذهب و این صفت خبز است یعنی این نان صالح رفع جوع است و می تواند مصدر باشد بمعنی حمق «ای فعلوا ذلك لحمقهم» و هجاء مثل همزة احمق را گویند .

و ممکن است تصحیف هجانا باشد یعنی خیاراً جیاداً و اسف بمعنی سخط و خشم است و اضعاف و تضعیف گردانیدن چیزی است ضعیف یا مضاعف اما معنی ثانی که مضاعف باشد بکلام آن زن انسب است و همچنین بکلام آن حضرت علیه السلام که می فرماید لهم و نفرمود علیهم و نیز با روایت دیگر (فَأَجْرَى اللَّهُ الْتُرْتَارَ أضعَفَ مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ حَبَسَ عَنْهُمْ بَرَكَهَ السَّمَاءِ ) مناسب تر است.

و این از آن است که چون آن جماعت به نهر ثرثار اعتماد یافتند خدای تعالی آن نهر را دو چندان کرد و باران آسمان و گیاه زمین را از ایشان بازداشت تا بدانند که نهر ثرثر نتواند ایشان را از خدای تعالی مستغنی داشت و لابد باید بر خداوند اعتماد داشت

و نیز در پاره نسخ کافی (إِنِّي لَأَلْحَسُ أَصَابِعِي مِنَ الْأُدْمِ حَتَّى أَخَافُ خَادِمِي فَيَرَى أَنَّ ذَلِكَ مِنَ التَّجَشُّعِ) و هم در بعضی نسخ بجای «يُنَجُّونَ بِهِ صَبِيَّانَهُمْ يَسْتَنْجُونَ» مسطور است و هر دو بیک معنی است

نتیجه کفران نعمت و لحست الشیء ، یعنی گرفتیم بدنمانم ولعق بمعنی لیسیدن است و جشع محرکه حرص شدید و ناخوش و ناستوده آن است .

و هم در نسخه دیگر در پایان این حکایت مسطور است (ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَحِمَهُمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا عَلَيْهِ)

و هم در جلد چهاردهم بحار از یوسف بن یعقوب مسطور است که چنان بود که حضرت صادق علیه السلام را پالوده بعجب آوردی و هر وقت بخواستی می فرمود: ( اِتَّخِذُوا لَنَا وَاقِلُوا ) پالوده از بهر من بسازید لکن اندک بگیری

و هم در آن کتاب مروی است که حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام شکر تصدق می داد ازین حیثیت سؤال کردند (فَقَالَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الطَّعَامِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِأَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ) فرمود هیچ طعامی از شکر مرا محبوب تر نیست لاجرم دوست می دارم که بآن چه از همه چیز در حضرت من محبوب تر است تصدق نمایم .

و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر مروی است که شبی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام تشریف جستم و آن حضرت مشغول تعشی بود ، فرمود ای مفضل نزدیک بیا و بخور عرض کردم طعام شبانگاه بکار برده ام فرمود ( اذْنُ وَكُلْ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ لِلرَّجُلِ إِذَا اكْتَهَلَ أَنْ لَا يَبِيْتَ إِلَّا وَفِي جَوْفِهِ طَعَامٌ حَدِيثٌ ) نزدیک شو و مشغول خوردن باش چه برای مرد مستحب است که چون بسن کهولت رسد سر بجامه خواب نگذارد مگر این که بتازه طعامی خورده و بشکم جای کرده باشد یعنی باید طعامش قریب العهد بخواب باشد پس نزدیک شدم و بخوردم

و هم در آن کتاب از داود رقی مسطور است که گفت زوجه ام رباب گفت خبیص بگرفتم و خبیص چیزی است که از خرما و روغن ترتیب دهند و بقولی حلوانی است که از شیر و شکر و عسل و جز آن می پزند چنان که ازین پیش نیز اشارت شد.

بالجمله می گوید خبیص بر گرفتیم و بحضرت ابی عبدالله علیه السلام که این وقت

مشغول طعام بود بیاوردم و در حضور مبارکش بگذاشتم و آن حضرت به اصحاب خود لقمه عطا می کرد و شنیدم که فرمود (مَنْ لَقِمَ مُؤْمِنًا لُقْمَةً حَلَاوَهُ صَرَفَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ مَرَارَةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ) هر کسی مؤمنی را لقمه شیرین و شیرینی بخوراند خدای تعالی باین سبب تلخی روز قیامت را از وی باز گرداند.

و هم در آن کتاب از ابو بکر حضر می مروی است که می گفت چنان بود که حضرت ابی عبد الله علیه السلام از بهر ما طعام می خواست اما قبل از طعام بشستن دست ما امر نمی فرمود و بخادم فرمان می کرد تا بعد از طعام دست ها را بشوید

معلوم باد این حدیث و حدیث دیگر که بهمین تقریب در همان کتاب از حضرت امام رضا سلام الله علیه مسطور است غریب است بلکه می توان گفت بعدم شستن دست پیش از طعام قایلی نداریم و اخبار متعدده از حضرات معصومین صلوات الله علیهم بر استحباب این امر وارد است چنان که پیش از این حدیث در همین کتاب مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود (اغسلوا أيديكم قبل الطعام و

بعده فإنه ينفي الفقر ويزيد في العمر) بشوئید دست های خود را پیش از خوردن طعام و بعد از طعام چه فقر را می برد و بر عمر می افزاید.

پس ممکن است که حدیث مذکور را بر آن حمل نمائیم که بر عدم وجوب دلالت دارد تا چنان گمان نبرند که این امر واجب است یا محمول بر تقیّه باشد ، چنان که در شرح السنه از یحیی بن سعید مروی است که سفیان ثوری مکروه می دانست که قبل از طعام دست بشویند

و اگرچه از سلمان رضی الله عنه مسطور است که گفت در توراة قرائت نمودم که برکت طعام در وضوی بعد از طعام است پس در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد کردم و آن چه در توراة قرائت کردم خبر دادم فرمود برکت طعام در وضوء قبل از آن و وضوی بعد از آن است .

و هم در آن کتاب از شعیب عرقوفی روایت است که گفت در حضرت ابی عبدالله سلا الله علیه تغدی نمودم و آن حضرت به قبل از طعام و نه بعد از طعام دست

بشست ، معلوم باد ممکن است این کار برای بیان جواز این امر باشد یا بسبب ، حصول مانعی است.

و هم در آن کتاب از ولید بن صبیح مروی است که شبی جماعتی در حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه به تعشی بودیم پس آب دستشوی بخواست آن گاه فرمود (تَعَالَ حَتَّى نُخَالِفَ الْمُشْرِكِينَ اللَّيْلَةَ نَتَوَضَّأُ جَمِيعاً) ، بیا تا در این شب با مشرکان بمخالفت رویم و بجمله توضوء جوئیم .

معلوم باد چنان که علامه مجلسی علیه الرحمة می فرماید مخالفت مشرکین یا از حیثیت اجتماع در غسل دست یا در اصل آن یعنی در اصل شستن است .

و هم در آن کتاب از صفوان جمال مروی است که گفت در حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه بودیم پس مانده حاضر کردند بعد از آن خادم آب دستان بیاورد و دستمال بآن حضرت بداد امام علیه السلام مکروه شمرد آن را و فرمود (مِنْهُ غَسَلْنَا) .

و هم در آن کتاب از هشام بن سالم مروی است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام تغذی نمودیم چون مانده را بگذاشتند فرمود بسم الله و چون فراغت یافت فرمود (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشَبَّ بَعْنَا فِي جَانِعِينَ وَ أَرْوَانَا فِي ظُمَانِينَ وَ كَسَانَا فِي عَارِينَ وَ آوَانَا فِي ضَاحِينَ وَ حَمَلْنَا فِي رَاجِلِينَ وَ آمَنَّا فِي خَائِفِينَ وَ أَخْدَمْنَا فِي عَانِينَ) و بروایتی (وَ أَظَلَّنَا فِي ضَاحِينَ)

سپاس خداوندی را که سیر گردانید ما را در آن حال که مادر زمره جماعتی گرسنه بودیم و سیراب گردانید ما را در حالتی که در میان جماعتی تشنه بودیم و بپوشانید ما را در آن حال که در میان جماعتی برهنه بودیم و ماوی داد ما را در حالتی که در میان جمعی بی منزل و ماوی و دچار آفتاب و حرارت آن بودیم و سوار گردانید ما را در حالتی که در میان گروهی پیاده بودیم و ایمن فرمود ما را گاهی که در میان جمعی خائف بودیم و مخدوم گردانید و قرین آرامش و آسایش بداشت ما را در آن حال که در میان گروهی بودیم که بمشقت و تعب دچار هستند.

یعنی در همه حال بسی از بندگان خدای هستند که بمشقت و گرسنگی و

تشنگی و برهنگی و سرگردانی و بی مأوایی و ذلت و پریشانی و فقر و بی سامانی دچار می باشند پس آنان که باین بلیات گرفتار نیستند و بچنین نعمت های گوناگون برخوردارند ببايست شکر ایزد دادار را رطب اللسان و عذب البیان باشند چه اگر بحال آنان بودند چه توانستند نمود و در ارکان سموات و ارضین چه تخلص و تزلزلی پدید می گشت فله الحمد وله الشکر وله الکبریاء و علیه التوکل.

عبید بن زراره می گوید در خدمت ابی عبد الله علیه السلام مشغول طعام شدم نتوانستم بشماره بیاورم که آن حضرت چند مره فرمود ( **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي أَشْتَهِيهِ** )

و هم در آن کتاب از عبدالرحمن بن حجاج مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که چون مائده حاضر شدی و مردی از میانه نام خدای بر زبان آوردی فرمودی ( **أَجْزَأُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ** ) از تمامت ایشان پاداش خیرت باد .

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود ( **مَا اتَّخَمْتُ قَطُّ وَ ذَلِكَ لِأَنِّي لَمْ أَبْدَأُ بِطَعَامٍ إِلَّا قُلْتُ بِسْمِ اللَّهِ وَ لَمْ أَفْرَغْ مِنْهُ إِلَّا قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ** ) ، هرگز دچار تخمه نشدم چه هیچ وقت به تناول طعام شروع نکردم مگر این که بسم الله بر زبان آوردم و هرگز از طعام فراغت نیافتم مگر این که الحمد لله گفتم و فرمود: ( **إِنَّ الْبَطْنَ إِذَا شَبِعَ طَغَى** ) چون شکم سیر و آکنده شود طغیان می ورزد کنایت از این که باید گرسنه بر کنار شد تا اسباب طغیان و مرض نگردد .

و هم در آن کتاب از نوادر راوندی مسطور است که چون در حضرت صادق سلام الله علیه طعام بگذاشتند می فرمود ( **بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ بَرَكَهٖ رَسُولِ اللَّهِ وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ اللَّهُمَّ كَمَا أَشَدَّ بَعْتَنَا فَأَشَدَّ بَعْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ بَارِكْ لَنَا فِي طَعَامِنَا وَ شَرَابِنَا وَ أَجْسَادِنَا وَ أَمْوَالِنَا** )

و هم در آن کتاب مسطور است که وقتی ابو حنیفه با حضرت صادق علیه السلام طعام می خورد چون آن حضرت دست از طعام بر گرفت فرمود ( **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** ) سپاس پروردگار عالمیان اختصاص دارد بار خدا

این نعمت تو و از رسول صلی الله علیه و آله است.

ابو حنیفه چون این سخن بشنید عرض کرد یا اباعبدالله آیا با خداوند شریکی مقرر داشتی فرمود (وَيْلَكَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) یعنی کینه و عداوت نداشتند مگر این که بی نیاز کرد ایشان را خدای تعالی و رسول او از فضل خود و این از قبیل کنایت است که مگر کینه ایشان با خدای و رسول ازین حیثیت باشد و در موضع دیگر می فرماید (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا آتَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ) و اگر ایشان خوشنود گردند بآن چه خدای تعالی و رسول او بایشان داد و بگویند کافی است ما را خداوند زود باشد که بدهد ما را خداوند از فضل خود و رسول او، ابوحنیفه گفت سوگند با خدای گویا من هرگز این دو آیه شریفه را قرائت نکرده بودم.

و دیگر در آن کتاب از کلیب مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم می فرمود (مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ مُتَكِنًا قَطُّ وَلَا نَحْنُ) هیچ وقت رسول خدای صلی الله علیه و آله و ما در حالی که بر چیزی تکیه کرده باشیم غذایی مآکول نمودیم

معلوم باد چنان که ازین پیش اشارت شد گاهی آن حضرت متکیاً نیز غذا تناول می فرمود ممکن است برای بیان جواز یا بعلت تقیه و حذر از مخالفت عرف شایع بوده است محض مصلحت.

و هم در آن کتاب از حماد بن عثمان مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام با دست چپ مشغول اکل می شد و بدست چپ می گرفت این نیز با بسبب علت و عذری یا برای بیان جواز است.

و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است (إِنَّا نَبْدَأُ بِالْمِلْحِ وَنَخْتِمُ بِالْخَلِّ) ما در حال طعام خوردن ابتدا بنمک و اختتام بسر که می جوئیم.

و هم در آن کتاب از مرزم مروی است که گفت حضرت ابی عبد الله علیه السلام طعامی گرم از بهر ما بفرستاد و فرمود از آن پیش که سرد بشود بخورید «فانّه

اطیب) تا گرم باشد خوشتر است

و هم در آن کتاب از عاید بن حبیب هراتی مروی است که گفت در حضرت عبدالله صلوات الله علیه بودیم پس تریدی برای ما بیاوردند و دست بآن دراز کردیم اما گرم بود امام جعفر علیه السلام فرمود (نُهَيْنَا عَنْ أَكْلِ النَّارِ كُفُّوا فَإِنَّ الْبَرَكَهَ فِي بَرْدِهِ) از غذائی که چون آتشی گرم باشد ما را نهی کرده اند چه برکت در غذای سرد است.

و هم در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام مروی است که فرمود (إِنِّي لَأَلْعَقُ أَصَابِعِي حَتَّى أَرَى أَنَّ خَادِمِي يَقُولُ مَا أَشْرَهَ مَوْلَايَ) چندان انگشت های خود را از طعام می لیسم که می بینم غلام من می گوید مولای من تا چند حریص است.

و نیز در آن کتاب از ابو اسامه از ابو عبدالله سلام الله علیه مروی است که فرمود (إِنِّي أَجِدُ الشَّيْءَ الْيَسِيرَ يَقَعُ مِنَ الْخِوَانِ فَأُعِيدُهُ فَيَصْهَحُ الْخَادِمُ) همانا چیزهای بس اندک را که از خوان طعام فرو می افتند باز می گردانم و خادم ازین کار خندان می شود یعنی این چند باید حرمت نعمت را منظور داشت اگرچه اسباب خنده دیگران باشد.

و هم در آن کتاب از عبدالله ارجانی مذکور است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم و آن حضرت مشغول اکل طعام بود و نگران شدم که آن حضرت اگر چیزی از خوان بیفتادی اگر چند سمسه و کنجد بودی بر گرفتی عرض کردم فدای تو شوم کنجد را بر می گیری فرمود ای بنده خدا (هَذَا رِزْقُكَ فَلَا تَدَعُهُ لِغَيْرِكَ أَمَا إِنَّ فِيهِ كُلُّ دَاءٍ) این رزق و روزی توست برای دیگری از دست مده چه شفای هر درد در آن است.

و نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم مروی است که در مجلس ابی عبدالله علیه السلام بودیم آن حضرت بر ما در آمد و ظرفی آب را با دست چپ بر گرفت و بیک نفس بیاشامید در حالی که بر پای ایستاده بود.

معلوم باد تناول با دست چپ برای عذر یا بیان جواز بوده است و هم چنین در يك نفس آشامیدن و ایستاده آب، خوردن چه این کردار در همان روز بود و سایر احادیث و اخبار آن حضرت بر خلاف این است چنان که بخواست خدا مذکور می گردد.

و هم در آن کتاب از سیف طحّان مسطور است که در خدمت ابی عبدالله علیه السلام بودیم مردی از قریش نیز حضور داشت آن حضرت آب طلبید تا بیاشامد پس غلام آب در قدح بریخت و آن حضرت بیاشامید و من در پهلوی در جای داشتم پس آن حضرت آن چه از آب در قدح بود بمن بداد و بیاشامیدم آن گاه فرمود ای غلام بریز و غلام آب بریخت و بمرد قریش بداد .

در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود (إِنِّي لَا أَمْتَنِعُ مِنْ طَعَامٍ مِنْهُ السُّنُّورُ وَلَا مِنْ شَرَابٍ شَرِبَ مِنْهُ) الخبر یعنی من امتناع ندارم از طعامی که گربه از آن خورده باشد و نه از آبی که از آن خورده باشد

و هم در کتاب مسطور مذکور است که ابوبصیر علیه الرحمة می گفت (كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يُعْجِبُهُ الزَّيْبِيُّ) حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آن چه از زبیب و مویز ساخته می شد بشگفت بود و از این پس تحقیق این مطلب در جای خود می شود.

و از این کلام ظاهر می شود که مطبوخ زبیب بآن دستور که شرع وارد است حلال است (لأن طعام الزَّيْبِيَّةِ لَا يَذْهَبُ فِيهِ ثَلَاثَا مَاءِ الزَّيْبِيِّ كَمَا لَا يَخْفَى) زیرا که طعامی که از زبیب طبخ کنند دو ثلث آب زبیب در آن نمی رود چنان که مخفی نیست و ازین روی حلال است



## بیان پاره آداب حضرت صادق علیه السلام در البسه و تجمل و طیب و غیرها

در کتاب بحار الانوار از کثیر خزاز از پدرش مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام را نگران شدم و بر تن مبارکش در زیر جامه‌های پیره‌نی درشت و خشن روی آن جبه از صوف و بالای آن قمیصی غلیظ بود پس دست بآن سودم و عرض کردم فدای تو گردم مردمان لباس صوف را مکروه می‌دانند فرمود (كَلَّا كَانَ أَبِي مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْبَسُهَا وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَلْبَسُهَا وَكَانُوا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَلْبَسُونَ أَغْلَظَ ثِيَابِهِمْ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَنَحْنُ نَفْعَلُ ذَلِكَ) یعنی هرگز چنین نیست پدرم محمد بن علی و علی بن الحسین لباس پشمینه را می‌پوشیدند و ائمه صلوات الله علیهم درشت ترین جامه های خود را گاهی که بنماز می‌ایستادند بر تن می‌کردند و ما نیز چنین کنیم.

و نیز در آن کتاب از حسین بن مختار مروی است که حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه با من فرمود (اعْمَلْ لِي قَلَانِسَ بَيْضَاءَ وَلَا تُكْسِرْهَا فَإِنَّ السَّيِّدَ مِثْلِي لَا يَلْبَسُ الْمُكْسَرَ) برای من قلنسوه های سفید درست کن لکن در هم شکسته مکن چه مانند من سید و آقایی پوشش شکسته نمی‌پوشد

و نیز در بحار و کافی و حلیة المتقین از فضل بن کثیر مدائنی مروی است که تنی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بر آن حضرت در آمد و نگران شد که قمیصی بر تن مبارک دارد و گریبان آن را پینه زده آن مرد از روی عجب نگران همی بود ابو عبد الله علیه السلام با او فرمود «مالك تنظر» چیست ترا که نظر همی کنی عرض کرد ازین گریبان پینه دار این پیراهن فرمود (إِضْرِبْ يَدَكَ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ فَأَقْرَأْ مَا فِيهِ) دست باین کتاب زن و آن چه در آن است بخوان و در حضور مبارکش یا نزدیک بآن حضرت کتابی بود پس آن مرد در آن نگران شد نوشته بود (لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ، وَلَا مَالَ

لِمَنْ لَا تَقْدِيرَ لَهُ، وَلَا جَدِيدَ لِمَنْ لَا خَلْقَ لَهُ) یعنی هر کسی را شرم و آزرم نباشد ایمان نباشد و هر کس را در امر معاش اندازه نباشد مال نیست و هر کس را جامه کهنه نباشد او نیست

راقم حروف گوید در این کلمه حکمتی بزرگ است چه اگر مثلاً شخصی هزار دست جامه و پوشش باشد و همه را استعمال نماید بجمله مستعمل و کهنه بشمار می رود و چون کهنه در کار باشد نو بنوی باقی است .

و هم در آن کتاب از حماد بن عثمان مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه صلوات الله حاضر شدم مردی بآن حضرت عرض کرد اصلحك الله مذکور است که علیّ ابن ابیطالب سلام الله علیه جامه خشن و زبر بر تن کردی و پیراهن بچهار درهم ابتیاع فرمودی و همچنین اشباه این و ما بر تو جامه نو و نیکو می نگریم آن حضرت بآن مرد فرمود :

(إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكِرُ وَ لَوْ لَبَسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ فَخَيْرُ لِبَاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسِ أَهْلِهِ غَيْرَ أَنْ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا قَامَ لَبَسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَارَ بِسِيرِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بدرستی که علی بن ابیطالب علیه السلام این جامه را در زمانی می پوشید که منکر نبود و مردمان را غمز و لمزی بر آن نمی رفت یعنی بسبب تنگی روزگار مردم عرب این گونه کار و کردار منکر و ناگوار نمی افتاد لکن اگر در این روز و زمان که وسعت و بضاعت بر زیادت شده است پوشیدی انگشت نمای اهل روزگار و تذکره مردم عصر شدی پس بهترین لباس هر زمان آن جامه ایست که اهل همان زمان بر تن می آورند مگر این که قائم ما اهل بیت علیه السلام چون قیام گیرد لباس های علیّ علیه السلام را می پوشد یعنی همان گونه لباس که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را معمول بود بر تن می کند و بسیرت آن حضرت کار می کند .

و دیگر در بحار الانوار و کافی و روضة الشهداء و بعضی کتب دیگر از مسعدة

این صدقه مروی است که سفیان ثوری بحضرت ابی عبدالله علیه السلام در آمد و لباس های بسی سفید و فاخر بر تن مبارکش بدید گفتمی از سفیدی نور از آن بر دمیدی عرض کرد چنین لباس که بر تن مبارك است چون توئی نیست امام همام علیه السلام ابد و فرمود (اسْمَعِ مِنِّي وَعِ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَ آجِلًا إِنَّ أَنْتَ مِتَّ عَلَى السُّنَّةِ وَالْحَقِّ وَلَمْ تَمُتْ عَلَى بِدْعَةٍ أُخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ فِي زَمَانٍ مُقْفِرٍ (1) جَدِبَ فَأَمَّا إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَاحْتَقِ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا لَا تُفْجَرُهَا وَ مُؤْمِنُوهَا لَا تُتَافَقُوهَا وَ مُسْلِمُوهَا لَا تُكْفَرُهَا ، فَمَا أَنْكَرْتَ يَا ثَوْرِي فَوَ اللَّهُ إِنِّي لَمَعَ مَا تَرَى مَا أَتَى عَلَيَّ مُذْ عَقَلْتُ صَبَاحٌ وَ لَا مَسَاءٌ وَ لِلَّهِ فِي مَالِي حَقٌّ أَمَرَنِي أَنْ أَضْعَهُ مَوْضِعًا إِلَّا وَضَعْتُهُ).

آن چه با تو می فرمایم بشنو و بگوش بگیر که خیر تو در دنیا و آخرت در آن است اگر بمیری به پیروی سنت رسول و حق بمیری و بر بدعت و جهالت نمرده باشی همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله با روزگاری تنگ دچار بود و مردمان بفقیر و خشک سالی و قحطی و سختی اسعار گرفتار بودند لاجرم رئیس امور انام و والی رعیت باید با تضعف مردم مواساة جوید .

و اما امروز که جهان روی کرده است و سختی معیشت بخصب نعمت و وفور برکت بدل شده مردمان نیک و مؤمنان و مسلمانان سزاوارترند بنعمت دنیا از فاسقان و اشرار و منافقان و کفار ای ثوری این انکار چیست سوگند با خدای با این حال که من بدان اندرم از آن گاه که خویشان را بدانسته ام هرگز اتفاق نیفتاده است که صبح یا شامی بر من بر گذشته باشد که آن چه خدای بر من معین کرده و آن حقی که خدای بر من امر کرده است که بجایش گذاشته باشم نرسانیده باشم.

راوی می گوید بعد از آن پاره از زهد ریا کار که در لباس ترک دنیا در طلب دنیا هستند و مردمان را بوضع و حالی که خود در آن اندرند دعوت کنند تا بگرد ایشان انجمن کنند و بسختی و ناهمواری روزگار بسپارند بخدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند همانا صاحب و رفیق ما سفیان ثوری نتوانست با تو معارضه کند و

ص: 248

حجت های خویش را آشکار نماید اینک ما از جانب او و خودمان آمده ایم تا سخن کنیم فرمود (فَهَاتُوا حُجَجَكُمْ)، حجت های خویش را اقامت کنید .

عرض کردند حجت های ما از کتاب خدای تعالی است فرمود (فَادُلُّوا بِهَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ مَا اتَّبَعَ وَعَمِلَ بِهِ) حجت های خویش را از کتاب خدای حاضر کنید چه سزاوارترین چیزی که باید بآن متابعت و عمل شود همان است عرض کردند خدای تعالی و تبارک در خبر از قومی از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و اله می فرماید (يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

یعنی و مقدم می دارند و اختیار می کنند جماعت انصار مردم مهاجر را بر نفس های خودشان و مال و منازل از خود بازگیرند و بایشان بدهند و اگر چه دچار فقر و احتیاج بآن چه می بخشند باشند و هر کس از بخل نفس نگه دارد خود را همانا چنین مردم که خود را ازین صفت مذموم حفظ نمایند رستگارانند همانا خدای تعالی کردار ایشان را در این آیه شریفه مدح فرمود.

و نیز در جای دیگر فرماید ( وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ) ، و می خوراند خوردنی را بسبب دوستی خدا بدرویش و یتیم و اسیر و ما باستدلال و استشهاد بهمین دو اکتفا می کنیم و یکی از حاضران نیز بکلماتی جسارت آمیز سخن کرد که ما نگرانیم شما در ظاهر طعام نیکو نخورید اما مردمان را در دادن اموال خود را بخودتان ترغیب می فرماید .

حضرت صادق علیه السلام با ان جماعت فرمود (دَعُوا عَنْكُمْ مَا لَا يُنْتَفَعُ بِهِ أَخْبِرُونِي أَيُّهَا النَّفَرُ أَلَكُمْ عِلْمٌ بِنَاسِخِ الْقُرْآنِ مِنْ مَنْسُوخِهِ وَ مُحْكَمِهِ مِنْ مُتَشَابِهِهِ الَّذِي فِي مِثْلِهِ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ وَ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ) آن چه در آن سودی نیست کنار بگذارید و با من خبر دهید که بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن که در مثل آن گمراه شده آن کس که شده و هلاک شده آن کس که شده است ازین امت علمی دارید عرض کردند بپاره ای علم داریم و بهمه دانا نیستیم .

فرمود (فَمِنْ هُنَا أُتَيْتُمْ وَكَذَلِكَ أَحَادِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ إِخْبَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَانَا فِي كِتَابِهِ عَنِ الْقَوْمِ الَّذِينَ أَخْبَرُوا عَنْهُمْ بِحُسْنِ فَعَالِهِمْ فَقَدْ كَانَ مَبَاحًا جَائِزًا وَلَمْ يَكُونُوا نُهَوَّا عَنْهُ وَتَوَابَهُمْ مِنْهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ).

(وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَتَعَدَّسَ أَمْرَ بِخِلَافِ مَا عَمِلُوا بِهِ، فَصَارَ أَمْرُهُ نَاسِيًا خَائِفِيًّا عَلَيْهِمْ وَكَانَ نَهَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَةً مِنْهُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَنُظْرًا لِكَيْلَا يُضَيَّرُوا بِأَنْفُسِهِمْ وَعِيَالًا تِهِمْ؛ مِنْهُمْ الضَّعْفَةُ الصَّغَارُ وَالْوِلْدَانُ وَالشَّيْخُ الْفَانِي وَالْعَجُوزُ الْكَبِيرَةُ الَّذِينَ لَا يَصْبِرُونَ عَلَى الْجُوعِ فَإِنْ تَصَدَّقْتُ بِرَغِيفِي وَلَا رَغِيفَ لِي غَيْرُهُ ضَاعُوا وَهَلَكُوا جُوعًا فَمِنْ ثَمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خَمْسُ تَمَرَاتٍ أَوْ خَمْسُ قُرْصِ أَوْ دَنَانِيرٍ أَوْ دَرَاهِمٍ يَمْلِكُهَا الْإِنْسَانُ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يُمِضَ بِهَا: فَأَفْضَلُ لَهَا مَا أَنْفَقَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى وَالِدَيْهِ؛ ثُمَّ الثَّانِيَةُ عَلَى نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ؛ ثُمَّ الثَّلَاثَةُ عَلَى قَرَابَتِهِ الْفُقَرَاءِ؛ ثُمَّ الرَّابِعَةُ عَلَى جِيرَانِهِ الْفُقَرَاءِ؛ ثُمَّ الْخَامِسَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَهُوَ أَحْسَنُهَا أَجْرًا)

(وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلْأَنْصَارِيِّ حِينَ أُعْتِقَ عِدَّةَ مَوْتِهِ خَمْسَةَ أَوْ سِتَّةَ مِنَ الرِّقِيقِ وَلَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ غَيْرَهُمْ وَلَهُ أَوْلَادٌ صِغَارًا: لَوْ أَعْلَمْتُمْونِي أَمْرَهُ مَا تَرَكْتُمْ تَدْفِينَهُ مَعَ الْمُسْلِمِينَ يَتْرَكُ صَبِيَّةً صِغَارًا يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ)

یعنی از همین مقام و همچنین در احادیث رسول خدای صلی الله علیه و اله که بمتون و بطون آن آگاهی ندارید دستخوش حیرت گردیده اید .

اما مدحی که خدای تعالی در کتاب خود از اصحاب پیغمبر بسبب حسن فعال ایشان فرمود چون در آن وقت آن افعال و کردار جایز و مباح بود و از آن منهی نبودند ماجور و مثاب هستند لکن از آن پس که خدای تعالی بر خلاف آن امر فرمود پس آن امر ناسخ فعل ایشان گردید

و این نهی که خدای تعالی بعد از آن فرموده از روی ترحم و شفقت بر مؤمنان بوده تا زبان و خسران بر خویشان و عیال خویشان وارد نکنند چه در میان ایشان اطفال خورد سال و کودکان بی پر و بال و کهن سالان ضعیف الحال و زنان بیچاره ناتوان بودند که توانائی گرسنگی نداشتند و اگر گرده نان خویش را که جز آن نانی

نداشتند تصدّق می کردند ایشان از صدمت جوع ضایع و هالک می شدند لاجرم پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید پنج دانه خرما یا پنج گرده نان یا پنج دینار یا پنج در هم که انسان داشته باشد و بخواهد صرف نماید بهتر آن است که اوّل بپدر و مادر خود اتّفاق نماید و دوم در کار خود و عیال خود صرف کند و سیّم بر خویشاوندان و نزدیکان خود که فقیر هستند برسند و چهارم بر همسایگان بیچاره خویش و پنجمین آن این است که در راه خدای اتّفاق کند و این اتّفاق پنجمین از آن اقسام چهارگانه اتّفاق پست تر است و اجرش کم تر است .

و رسول خدای صلی الله علیه و اله در حق مردی از انصار که مالک پنج یا شش تن مملوک بود و جز ایشان چیزی نداشت و در هنگام مردن همه را آزاد کرد و فرزندان صغیر نیز داشت و این خبر به پیغمبر معروض افتاد فرمود اگر از نخست این خبر بمن پیوسته بود نمی گذاشتم او را با مسلمانان دفن کنید و فرزندان خورد سالش بگدائی باشند .

(ثُمَّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: ابْتَدَأُ بِمَنْ تَعُولُ الْأُذُنَى فَلَاذُنَى، ثُمَّ هَذَا مَا نَطَقَ بِهِ الْكِتَابُ رَدًّا لِقَوْلِكُمْ وَ نَهَيْتُ عَنْهُ مَقْرُوضًا مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ قَالَ: وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا)

(أَفَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ غَيْرَ مَا أَرَأَيْتُمْ تَدْعُونَ النَّاسَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَثَرَةِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ سَمَى مَنْ فَعَلَ مَا تَدْعُونَ النَّاسَ إِلَيْهِ مُسْرِفًا. وَ فِي غَيْرِ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ 2 فَنَهَاهُمْ عَنِ الْإِسْرَافِ وَ نَهَاهُمْ عَنِ التَّقْتِيرِ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ لَا يُعْطَى جَمِيعَ مَا عِنْدَهُ، ثُمَّ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُ لِلْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَصْنَافًا مِنْ أُمَّتِي لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دُعَاؤُهُمْ)

(رَجُلٌ يَدْعُو عَلَى وَالِدَيْهِ؛ وَرَجُلٌ يَدْعُو عَلَى غَرِيمٍ ذَهَبَ لَهُ بِمَالٍ فَلَمْ يَكْتُبْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُشْهِدْ عَلَيْهِ؛ وَرَجُلٌ يَدْعُو عَلَى امْرَأَتِهِ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَحْلِيَةَ سَبِيلِهَا بِيَدِهِ؛ وَرَجُلٌ يَفْعُدُ فِي بَيْتِهِ وَيَقُولُ: رَبِّ ارْزُقْنِي وَلَا يَخْرُجْ وَلَا يَطْلُبُ الرِّزْقَ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: عَبْدِي أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ السَّبِيلَ إِلَى الطَّلَبِ وَالضَّرْبَ فِي الْأَرْضِ بِجَوَارِحِ صَحِيحَةٍ، فَتَكُونُ قَدْ أُعْذِرْتَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي الطَّلَبِ لِاتِّبَاعِ أَمْرِي وَ لِكَيْلَا تَكُونَ كَلًّا عَلَى أَهْلِكَ، فَإِنْ شِئْتَ رَزَقْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ قَتَرْتُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ غَيْرُ مَعْدُورٍ عِنْدِي)

(وَ رَجُلٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا كَثِيرًا فَأَنْفَقَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ يَدْعُو: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَلَمْ أَرْزُقْكَ رِزْقًا وَاسِعًا فَهَلَّا افْتَصَدْتَ فِيهِ كَمَا أَمَرْتُكَ، وَ لِمَ تُسْرِفُ؟ وَقَدْ نَهَيْتُكَ عَنِ الْإِسْرَافِ؛ وَ رَجُلٌ يَدْعُو فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ. ثُمَّ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ كَيْفَ يُنْفِقُ)

(وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَتْ عِنْدَهُ أُوقِيَّةٌ (1) مِنَ الذَّهَبِ فَكَرِهَ أَنْ يَبِيتَ عِنْدَهُ فَتَصَدَّقَ بِهَا فَأَصَبَّ بَحٌّ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ شَيْءٌ وَ جَاءَهُ مَنْ يَسْأَلُهُ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهِ فَلَا مَهْ السَّائِلِ وَ اغْتَمَّ هُوَ حَيْثُ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهِ وَ كَانَ رَحِيمًا رَقِيقًا. فَادَّبَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بِأَمْرِهِ فَقَالَ: وَ لَا تَجْعَلَ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا) (2)

(يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ يَسْأَلُونَكَ وَ لَا يَعْدِرُونَكَ، فَإِذَا أُعْطِيتَ جَمِيعَ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْمَالِ كُنْتَ قَدْ حَسَرْتَ مِنَ الْمَالِ. فَهَذِهِ أَحَادِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ يُصَدِّقُهَا الْكِتَابُ وَ الْكِتَابُ يُصَدِّقُ أَهْلَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود پدرم مرا حدیث نمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: بدایت گیر بهر کسی که بتو نزدیک تر است پس نزدیک تر است یعنی به خویشان و نزدیکان هر یک بتو نزدیک ترند در نفقه و صدقه و احسان بدایت جوی و مقدم را مقدم بدار و نیز این آیه شریفه که بر رد قول شما و نهی از آن ناطق و از جانب خداوند عزیز حکیم مفروض است چنین است (وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانْ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا) یعنی و آنان که چون اتفاق

ص: 252

1- الاوقية بالضم سبعة مثاقيل.

2- حسرت علی بناء المجهول من الحسر بمعنى الكشف ای مکشوفاً عالياً من المال او من الحدود و هو الانقطاع

نمایند نه اسراف کنند و نه تنگ بگیرند و چون انفاق ما بین اسراف و تقتیر باشد جانب قوام گیرد.

یعنی هر کاری که بعدل و میانه روی باشد استوار بر پای بایستد آیا نمی بینید که خدای تعالی جز آن می فرماید که شما بر آن می روید و همین امری را که شما ستوده می شمارید و مردمان را بآن می خوانید خداوندش اسراف می شمارد و در چند مقام از قرآن کریم می فرماید: خدای تعالی مردم مسرف را دوست نمی دارد پس خدای مردمان را هم از اسراف و هم از تقتیر نهی فرمود لکن میانه این دو امر را باید گرفت .

نه این که هر چه دارند ببخشند و چون بخشد خدای را همی به خواند و طلب روزی نماید و مسنلتش در حضرت احدیت مقبول نشود زیرا که از رسول خدای صلی الله علیه و آله حدیث کنند که فرمود چند صنف از اُمت من هستند که دعای ایشان در پیشگاه داور کارگر نیاید یکی مردی که پدر و مادر خود را نفرین کند و خدای را برگزند ایشان بخواند و مردی که مالی بکسی قرض دهد و نه نوشته و نه شاهدی بر آن داشته باشد و چون مال او را آن کس بخورد و رد نکند بنفرین او لب گشاید زیرا که از نخست بی مبالاتی کرده و خود را بدون علت دچار این بلیت ساخته است.

و مردی که از زوجه خویش رنجیده خاطر باشد و با وی سازگاری نتواند او را بنفرین گیرد این نفرین نیز مستجاب نشود زیرا که خدای کار را بر وی آسان فرموده است و طلاق او را با اختیار او نهاده و دیگر مردی که در سرای خویش بنشیند و همی گوید پروردگارا بمن رزق و روزی بده و هیچ از سرای بیرون نشود و در طلب رزق نکوشد .

پس خدای عزّ و جلّ باو خواهد فرمود ای بنده من آیا برای تورا روزی پس خواستن معین فرموده ام و در اطراف و اکناف زمین با جوارح و اعضای صحیحه حرکت کردن مقرر نداشته ام تا امر مرا متابعت کنی و بقدر تکلیف حرکت نمائی



و برکت خواهی و در اندازه طلب کردن و بدنبال تدبیر و تقریر معاش و امر زندگانی رفتن معذور باشی و بر اهل و عیال خویش باری سنگین نباشی آن وقت اگر خواهم روزی تو را وسعت دهم و اگر مصلحت ترا دانم تنگ نمایم و تو در این وقت در حضرت من معذور باشی و بقدر تکلیف خود رفتار نموده باشی .

و دیگر مردی که خدای عزّ و جلّ مالی فراوان بدو عطا کرده باشد و او بدون مبالغات جمله آن اموال را خرج کند و چون فقیر و سرگردان شود یک سره در حضرت پروردگار در طلب رزق دعا کند پس خدای با او فرماید آیا تو را رزق و روزی بسیار عطا نکردم از چه روی چنان که ترا فرمان کردم میانه روی نکردی و از چه روی اسراف ورزیدی با این که ترا از اسراف نهی فرموده بودم

و دیگر مردیکه در قطع رحم دعا نماید این دعا نیز مقبول نخواهد شد همانا خدای تعالی پیغمبر خود صلی الله علیه و اله را تعلیم فرمود که چگونه انفاق فرماید و این از آن بود که در خدمت آن حضرت هفت مثقال طلا بود و مکروه داشت که یکشب در آن حضرت بماند لاجرم بجمله را تصدّق فرمود و چون با مداد کرد هیچ چیز در خدمتش نبود.

سائلی پیامد و از آن حضرت سؤال کرد و در خدمتش چیزی نبود که بدو عطا کند و سائل با آنحضرت ملامت کرد و آن حضرت چون چیزی نداشت و سخت رحیم و رفیق بود غمگین شد پس فرمود نه دست خود برگردن خویش بسته مدار تا بر بسط و گشایش آن توانا باشی و این کنایه است از امساک و نه برگشای بتمام انبساط و این عبارت است از اسراف، تا در حضرت خدای و بندگان خدای ملامت شده و در مانده و محتاج بشینی .

می فرماید بسا هست که مردمان از تو سؤال می نمایند و ترا معذور نمی دارند یعنی آن چه داری می خواهند و مصارف ترا منظور نمی دارند و چون تمام آن چه مال داری عطا فرمائی عاری و منقطع از مال می مانی پس این احادیث رسول خدای صلی الله علیه و آله است که قرآش مصدق است و کتاب خدای را مردم مؤمن که

(وقال ابو بكر عند موته حيث قيل له اوص فقال اوصى بالخمس و الخمس كثير فان الله عز و جل قد وصى بالخمس فاوصى بالخمس و قد جعل الله له الثلث عند موته و لو علم ان الثلث خير له اوصى به ثم من قد علمتم بعده في فضله و زهده سلمان الفارسي رضي الله عنه و ابوذر رحمه الله )

(فَأَمَّا سَلْمَانُ فَكَانَ إِذَا أَخَذَ عَطَاءَهُ رَفَعَ مِنْهُ قُوَّةَ لِسَانِهِ حَتَّى يَحْضُرَ عَطَاؤُهُ مِنْ قَابِلٍ فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ فِي زُهْدِكَ تَصْنَعُ هَذَا وَأَنْتَ لَا تَدْرِي لَعَلَّكَ تَمُوتُ الْيَوْمَ أَوْ غَدًا فَكَانَ جَوَابَهُ أَنْ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِيَ الْبَقَاءَ كَمَا خِفْتُمْ عَلَيَّ الْفَنَاءَ أَمَا عَلِمْتُمْ يَا جَهْلَهُ أَنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلَّتْ (1) عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَحْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا إِطْمَأَنَّتْ)

(وَأَمَّا أَبُو ذَرٍّ فَكَانَتْ لَهُ نُوَيْقَاتٌ (2) وَشُوَيْهَاتٌ يَحْلُبُهَا وَيَذْبَحُ مِنْهَا إِذَا اشْتَهَى أَهْلَهُ اللَّحْمَ، أَوْ نَزَلَ بِهِ ضَيْفٌ، أَوْ رَأَى بِأَهْلِ الْمَاءِ الَّذِينَ هُمْ مَعَهُ خِصَاصَةً نُحِرَ لَهُمُ الْجُزُورَ، أَوْ مِنَ الشِّيَاهِ عَلَى قَدَرٍ مَا يَذْهَبُ عَنْهُمْ بِقَرَمِ اللَّحْمِ فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ وَيَأْخُذُ هُوَ كَنَصِيبِ وَاحِدٍ مِنْهُمْ لَا يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِمْ)

(وَمَنْ أَزْهَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ؟ وَقَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ وَلَمْ يَبْلُغْ مِنْ أَمْرِهِمَا أَنْ صَارَا لَا يَمْلِكَانِ شَيْئًا الْبَتَّةَ، كَمَا تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْقَاءِ أُمَّتِيهِمْ وَشَيْئِهِمْ وَيُؤْتِرُونَ بِهِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَعِيَالَتِهِمْ)

و ابو بكر بن أبي قحافه كه او را صدیق می خوانید در آن هنگام كه مرگ او را در می سپرد و بدو گفتند وصیت بگذار گفت وصیت به خمس اموال خود می نمایم و حال آن كه اخراج این مقدار نیز بسیار است چه خدای تعالی حكم بخمس فرموده من نیز به خمس وصیت می كنم با این كه خدای عز و جل برای زمان مرگش ثلث مال را مقرر ساخته یعنی حكم بر ثلث مال است و اگر ابو بكر بدانستی ثلث از بهرش

ص: 255

1- الائتبات بمعنی الاختلاط و الالتفات و الابطاء

2- نويقات جمع نويقه تصغير ناقه شويهاات جمع شوييهه تصغير شاة

بهتر است وصیت بثلت بنهادی .

و پس از وی آنان را که شما بعد از او در زهد و فضلش عالم هستید سلمان فارسی رضی الله عنه است و دیگر ابوذر رحمه الله تعالی باشد اما سلمان را قانون آن بود که چون عطای خویش را ماخوذ داشتی قوت و رزق یکساله خویش را از آن تدارک نمودی تا زمان عطای او بسال دیگر برسدی و دریافت نمودی بدو گفتند یا ابوعبدالله تو را با این مقامی که در زهد است این روش و رویت باشد و تو نمی دانی که شاید امروز یا فردا بخواهی مُرد آن جناب را جواب این بود که از چه روی چنان که بر مرگم بیمناک هستید بر زندگی امیدواری ندارید دیگر ای مردم نادان ندانسته اید که چون آدمی را معیشت و گذرانی که بر آن اعتماد توان داشت نباشد نفسش با وی بمعارضه اندر آید اما چون کار معیشت خویش را بنظم کند نفس آرام گیرد و امر عبادت و دنیا و آخرت بکام آید

و اما ابوذر رحمه الله تعالی همانا او را شتران و گوسفندان چند بود که از شیر آن ها بدوشیدی یا اگر اهل و عیالش خواستار گوشت شدند یا میهمانی بروی در آمدی یا در آن مردم اعراب که همراه وی بودند حالت فقر و فاقه مشاهده فرمودی از شتر و گوسفند می کشت و بقدر کفاف ایشان از گوشت و دنبه فریبی بایشان می داد و خود نیز چون یکتا از ایشان قسمت می برد و هیچ از ایشان افزون نمی برد .

و از ایشان زاهدتری کیست و بتحقیق که رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق ایشان فرمود آن چه فرمود و این مردم زاهد هرگز بآنمقام ترسیدند که آن چه دارند ببخشند و خودشان مالک هیچ چیز نباشند، چنان که شما مردمان را امر می کنید که هر چه دارند بدهند و دیگران را بر خودشان و عیال های خودشان برگزیده نمایند.

(وَاعْلَمُوا أَيُّهَا النَّفَرُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبِي يَرْوِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمًا: مَا عَجِبْتُ مِنْ شَيْءٍ كَعَجَبِي مِنَ الْمُؤْمِنِ إِنَّهُ إِنْ قُرِصَ جَسَدُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا بِالْمَقَارِيضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا

ص: 256

كَانَ خَيْرًا لَهُ وَكُلُّ مَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ)

(فَلَيْتَ شِعْرِي هَلْ يَحِيقُ فِيكُمْ مَا قَدْ شَرَحْتُ لَكُمْ مِنْذُ الْيَوْمِ أَمْ أَزِيدُكُمْ، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ أَنْ يُقَاتِلَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ عَشْرَةَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يُؤَلَّى وَجْهَهُ عَنْهُمْ وَمَنْ وَلَا هُمْ يَوْمِنِدٍ دُبْرَهُ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، ثُمَّ حَوَّلَهُمْ عَنْ حَالِهِمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَهُمْ فَصَارَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ عَلَيْهِ أَنْ يُقَاتِلَ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ تَخْفِيفًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ فَسَخَّ الرَّجُلَانِ الْعَشْرَةَ)

(وَ أَخْبَرُونِي أَيْضًا عَنِ الْقُضَاةِ أَجْوَرَةَ هُمْ حَيْثُ يَقْضُونَ عَلَى الرَّجُلِ مِنْكُمْ نَفَقَةَ امْرَأَتِهِ إِذَا قَالَ: إِنِّي زَاهِدٌ وَإِنِّي لَا شَيْءَ لِي؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: جَوْرَةَ ظَلَمْتُمْ أَهْلَ الْإِسْلَامِ؛ وَإِنْ قُلْتُمْ: بَلْ عُدُولٌ خَصَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَحَيْثُ تُرَدُّونَ صَدَقَةَ مَنْ تَصَدَّقَ عَلَى الْمَسَاكِينِ عِنْدَ الْمَوْتِ بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ)

(أَخْبَرُونِي لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ كَالَّذِينَ تُرِيدُونَ زُهَادًا لَا حَاجَةَ لَهُمْ فِي مَتَاعِ غَيْرِهِمْ فَعَلَى مَنْ كَانَ يُتَّصَدَّقُ بِكَفَّارَاتِ الْإِيمَانِ وَالتُّدُورِ وَ الصَّدَقَاتِ مِنْ فَرَضِ الزَّكَاةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ سَائِرِ مَا وَجَبَ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنَ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ)

(إِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُونَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَحْبَسَ شَيْئًا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا إِلَّا قَدَمَهُ. وَإِنْ كَانَ بِهِ خِصَاصَةٌ فَيَسْمَا ذَهَبًا وَإِلَيْهِ وَ حَمَلْتُمْ النَّاسَ عَلَيْهِ مِنَ الْجَهْلِ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَحَادِيثِهِ الَّتِي يُصَدِّقُهَا الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ. وَ رَدَّكُمْ إِيَّاهَا بِجَهَالَتِكُمْ وَ تَزَكُّكُمْ التَّنْظَرُ فِي غَرَائِبِ الْقُرْآنِ مِنَ التَّفْسِيرِ بِالنَّاسِخِ مِنَ الْمُنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ)

ای جماعت از پدرم شنیدم که از پدران خویش سلام الله عليهم روایت همی فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی می فرمود هیچ چیز مرا چون مؤمن در عجب نیاورد اگر در دار دنیا بدنش را با مقراض ها مقراض نمایند از برای او خیر و صلاح است و اگر تمامت روی زمین را بدو گذارند خیر او در آن است و هر چه خدای با وی

آن گاه امام علیه السلام می فرماید کاش می دانستم که آن چه از بهر شما بیان کردم کفایت کند شما را یا باز بفرمایم آیا ندانسته اید که خدای عزّ و جلّ فرض کرد بر هر مردی مؤمن که با ده تن مشرک قتال دهد و اگر از جهاد روی برتابد بآتش دوزخ فرسایش ببندد و بعد از آن بر آنان ترحم نمود و فرمود یکتن مرد مؤمن با دو تن مشرک حرب کند کار مؤمنان را آسان کرد و این امر و تخفیف آخر نسخ امر اول و مقاتله یکتن با ده تن گشت

و نیز اگر زن یکی از شما نزد قاضی از شوهر زاهد خود شکایت برد که مرا نفقه نمی دهد و قاضی شوهر زاهد او را بادای نفقه فرمان کند و هر چند آن مرد گوید من درویش و زاهدم و مالک چیزی نیستم قاضی عذرش را نپذیرد و او را بادای نفقه مجبور دارد آیا این قاضی ظالم و جابر است یا عادل و بر حق اگر گوئید جابر و ظالم است تمامت اهل اسلام شما را ظالم خوانند و بظلم منسوب دارند و اگر گوئید عادل هستند با خویشان دشمن شده اید و یا اگر بفساد و بطلان وصیت آنان که در هنگام موت افزون از ثلث وصیت نموده اند که بفقرا و مساکین تصدق دهند حکم کنند.

با من خبر دهید که اگر تمامت مردمان چنان که بآن طور که شما می خواهید زاهد باشند و ایشان را در متاع دیگران حاجتی نباشد پس کفارات قسم و ایمان و نذورات و صدقات که فرض یا مستحبّ است از طلا و نقره و خرما و مویز و سایر آن چیزها که واجب می شود زکوة از آن مثل شتر و گاو و گوسفند و جز آن بکدام کسی دهند و بچه مصرف برسانند تا ثواب و اجر برند .

و اگر امر چنان باشد که شما می دانید و می گوئید برای هیچ کس شایسته نخواهد بود که برای معاش و غرض زندگانی این جهانی چیزی بذخیره بدارد بلکه اگرچه درویش و پریشان روزگار هم باشد باید هر چه دارد از دست بگذارد پس نکوهیده راهی و رأیی است که بر آن می روید و مردمان را بر آن می دارید بسبب جهالت و بی خبری از کتاب خدای عزّ و جلّ و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احادیث آن

حضرت که قرآن تصدیق آن را می کند و شما بسبب جهالت خودتان و ترك نمودن نظر در قرآن و غرایب آن از تفسیر بناسخ از منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی که در آن است آن جمله را رد می نمایند .

(وَ أَخْبَرُونِي أَتَيْنَاكُمْ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ حَيْثُ سَأَلَ اللَّهَ مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ ذَلِكَ وَ كَانَ يَقُولُ الْحَقُّ وَ يَعْمَلُ بِهِ، ثُمَّ لَمْ نَجِدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَبَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ وَ لَا أَحَدًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَهُ فِي مُلْكِهِ وَ شِدَّةِ سُلْطَانِهِ)

(ثُمَّ يُوسُفَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالِ لِمَلِكِ مِصْرَ «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ» 1 فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ أَنْ اخْتَارَ مَمْلَكَةَ الْمَلِكِ وَ مَا حَوْلَهَا إِلَى الْيَمَنِ، وَ كَانُوا يَمْتَارُونَ الطَّعَامَ مِنْ عِنْدِهِ لِمَجَاعَةٍ أَصَابَتْهُمْ وَ كَانَ يَقُولُ الْحَقُّ وَ يَعْمَلُ بِهِ فَلَمْ نَجِدْ أَحَدًا عَبَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ)

(ثُمَّ ذُو الْقُرَيْنِ عَبْدُ أَحَبِّ اللَّهِ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ وَ طَوَى لَهُ الْأَسْبَابَ وَ مَلَكَهُ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ كَانَ يَقُولُ الْحَقُّ وَ يَعْمَلُ بِهِ ثُمَّ لَمْ نَجِدْ أَحَدًا عَبَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ)

(فَتَادَّبُوا أَيُّهَا النَّفَرُ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ اقْتَصِرُوا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ دَعُوا عَنْكُمْ مَا اسْتَبَهَ عَلَيْكُمْ مِمَّا لَا عِلْمَ لَكُمْ بِهِ وَ رُدُّوا الْعِلْمَ إِلَى أَهْلِهِ تَوَجَّرُوا وَ تَعَذَّرُوا عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ كُونُوا فِي طَلَبِ عِلْمِ نَاسِخِ الْقُرْآنِ مِنْ مَنْسُوخِهِ وَ مُحْكَمِهِ مِنْ مُتَشَابِهِهِ وَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِيهِ مِمَّا حَرَّمَ فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ أَبْعَدُ لَكُمْ مِنَ الْجَهْلِ وَ دَعُوا الْجَهْلَ لِأَهْلِهَا فَإِنَّ أَهْلَ الْجَهْلِ كَثِيرٌ وَ أَهْلَ الْعِلْمِ قَلِيلٌ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»)

امام عليه السلام بآن جماعت از روی احتجاج می فرماید خبر دهید مرا که چگونه آید و خبر چه دارید و جواب چه می دهید از این خواهش سلیمان بن داود سلام الله علیهما گاهی که از خدای مسئلت نمود که ملک و پادشاهی بدو عطا فرماید که پس از وی بهیچ کس در خور نباشد و داده نشده باشد خدای نیز مسؤلش را اجابت فرمود و و آن ملک

وسلطنت که خواست بآن حضرت عنایت نمود و سلیمان کسی بود که سخن بحق می کرد و عمل بحق می نمود یعنی پیغمبر بود و پیغمبران آن چه خواهند و گویند و نمایند جز از روی حق نیست و چون این خواهش بکرد هیچ معلوم نداشتیم و مکشوف نساختیم که خدای تعالی یا هیچ کس از مؤمنان و مسلمانان آن حضرت را در این مسئلت و خواهش ملامت و نکوهش کرده باشد و داود نبی پدرش نیز پیش از وی سلطنتی نامدار و استوار داشت یعنی با این که پیغمبر بود در این جهان آرمان نیز بسطنت و حشمت بگذرانید .

و هم چنان بعد از ایشان حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام با پادشاه مصر فرمود گنج های این زمین با من گذار و بامانت من سپار و مرا در امور دولت نیرومند گردان که من بحفظ و حراست و مخارج و مصارف آن دانا و بینا هستم و آن حضرت عزیز مصر گردید و مملکت عزیز مصر و حوالی آن را تا یمن حکمران و مؤتمن گردید و در قحطی مصر اهالی آن سامان را از آن حضرت رزق و روزی می رسید و از انبارهای آن حضرت قوت و طعام می بردند و یوسف سخن بحق می کرد و عمل بحق می نمود یعنی در افعال و اقوالش شك و ریب و چون و چرا نمی رفت و از آن پس کسی را ندیدیم که در این کار بر آن حضرت عیب و نکوهش آورد .

و هم چنین ذوالقرنین بنده بود که خدای را دوست می داشت لاجرم خدایش دوست بداشت و اسباب سلطنت او را آماده ساخت و روی زمین را در حکومت او گذاشت و گفتار و کردار او همه بحق بود و ندیدیم احدی در این امر بروی عیب جوئی کند پس ای جماعت از خدای بترسید و بآداب الهی متأدب گردید و بر اوامر و نواهی الهی اقتصاد بورزید و آن چه را نمی دانید و بر شما مشتبه افتاده باهاش که می دانند و بر یقین هستند باز گذارید تا در حضرت احدیت معذور و ماجور باشید و در طلب علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و تمیز حلال از حرام بکوشید چه این کار و کردار شما را بحضرت پروردگار نزدیک نماید و از جهل دور دارد و جهل را باهش بگذارید که اهل جهل بسیار و اهل علم اندک هستند.

و خدای عزّ و جلّ می فرماید بالادست هر عالمی دانشمندی است یعنی درجات علم الهی نامتناهی است و هر کس در مراتب علم بهر مقام نایل گردد از وی عالم تو نیز خواهد بود و جز خدای و ائمه هدی صلوات الله علیهم بکمال علم واقف نیستند و جز حضرات معصومین که بفضل و مشیت خدای بر همه علوم احاطه دارند و فوق تمامت ما سوی می باشند هیچ کس باقصی درجه علم فایز و برخوردار و محیط و کامکار نتواند بود.

راقم حروف گوید چون در این گونه احتجاجات و اخبار بنگرند مراتب احاطه و علم و صدق و مسلمیت این حضرت ولایت رتبت صلواة الله علیه مشهود آید همانا سفیان ثوری یکی از فحول علما و فقهای آن زمان و در شمار پیشوایان دانایان آن اوان بوده است معذک در مقام مباحثه و مکالمه با آن حضرت باین درجه ساکت و خاموش و ذلیل مانده است و رفقای او نیز که از علمای نامدار آن مهد بوده اند و آن مقام داشته اند که در آن حضرت عرض می کردند سفیان ثوری رفیق ما ندانست اقامت حجّت کند و آن چه شنید جواب گوید و آن حضرت با کمال حشمت و توانگری و مناعت و اقتدار و سلطنت و احاطه و استقلال و عظمت می فرمایند بیارید تا چه دارید و از حجّت های خویش لب بر گشائید و آن جماعت که همه تفکرها کرده و تهیّه حجت و جواب ها نموده و از قرآن و اخبار و اقوال دلیل ها اقامت داده امام علیه السلام از خود ایشان برخود ایشان حجّت ساخت و از کتاب خدای و احادیث نبوی و حکایات آن حضرت و صحابه آن چند بر شمرد که برای مخاطب مقام سخن کردن نگذاشت و تقوّق و احاطه خود را بر همه باز نمود .

در کتاب ریاض الشهاده مسطور است که حضرت صادق علیه السلام در زیر رخت های خود جامه زیر خشن و رخت پشمینه می پوشید.

و دیگر در کتاب امالی ابی جعفر بن شیخ طوسی علیهما الرّحمة مروی است که وقتی جماعتی در حضور حضرت ابی عبدالله علیه سلام الله تشرّف داشتند سائلی بیامد و آن حضرت درهمی بدو عطا فرمود پس از آن سائلی دیگر آمد و درهمی عطا



یافت دیگری آمد او نیز بدر همی نایل شد چون سائل چهارم آمد فرمود: (يَرْزُقُكَ رَبُّكَ) پروردگارت روزی بتو می دهد آن گاه با ما روی کرد و فرمود.

(لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ كَانَ عِنْدَهُ عِشْرُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَزَادَ أَنْ يُخْرِجَهَا فِي هَذَا الْوَجْهِ لِأَخْرَجَهَا ثُمَّ بَقِيَ لَيْسَ عِنْدَهُ شَيْءٌ ثُمَّ كَانَ مِنَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ دَعَوْا فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُمْ دَعْوُهُ رَجُلٌ لِي آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَمَزَقَهُ وَلَمْ يَحْفَظْهُ فَدَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ فَقَالَ أَلَمْ أَرْزُقْكَ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوُهُ وَرُدَّتْ عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ يَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ قَالَ فَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ سَبِيلًا أَنْ تَسِيرَ فِي الْأَرْضِ وَ تَبْتَغِيَ مِنْ فَضْلِي فَرُدَّتْ عَلَيْهِ دَعْوَتُهُ وَ رَجُلٌ دَعَا عَلَى امْرَأَتِهِ فَقَالَ أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا فِي يَدِكَ فَرُدَّتْ عَلَيْهِ دَعْوَتُهُ)

اگر یکتن از شما دارای بیست هزار درهم باشد و بخواهد در کار مردم سائل خرج نماید بجمله بخرج خواهد رفت و نزد خودش هیچ نخواهد ماند و این هنگام از آن سه طبقه خواهد بود که در حضرت یزدان دعا کنند و مستجاب نگردد یکی مردی که خدایش مالی عطا فرموده باشد پس آن مال را پراکنده کند و محفوظ ندارد و خدای را در طلب روزی بخواند و خداوند فرماید آیا ترا رزق و روزی ندادم پس باستجابت دعائی نایل نشود و بر وی برگردد.

و دیگر مردی که در سرای خود بنشیند و از خدای روزی طلبد خدای فرماید: آیا برای تو در گردش و سیر در زمین راه طلب رزق مقرر نفرمودم تا بفضل و فزونی برکات من بهره ور گردی پس دعایش بر وی برگردد و دیگر مردی که از زن خویش رنجور باشد و در حشش نفرین کند خدای فرماید آیا اختیار طلاقش را بدست تو نگذاشتم پس دعوتش بدو بازگردد و در حدیث مفصل سابق بهمین مضمون اشارت رفت.

در کتاب مکارم الأخلاق از معاویة بن عمّار مروی است که حضرت ابي عبدالله در جامه که می پوشید عرض کرده (اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ تَوْبَ يُمْنٍ وَ بَرَكَهٍ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَ الْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي مَا اسْتُرُّ بِهِ عَوْرَتِي وَ اتَّجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ)

و هم در آن کتاب از عبدالله بن هلال مروی است که گفت حضرت ابي عبدالله عليه السلام با من فرمود از اری از بهرش خریدار شوم عرض کردم من جز جامه وسیع بدست نمی کنم فرمود: (اِقْطَعْ مِنْهُ وَ كُفَّهُ) آن چه فزونی دارد قطع کن و بعد از شلال مجدداً حاشیه بدوز و فرمود پدرم فرمود: ( مَا جَاوَزَ الْكَعْبَيْنِ فَفِي النَّارِ ) هر چه از ازار از دو کعب بگذرد در آتش است و بروایتی فرمود: ( مَا جَاوَزَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الثَّوْبِ فَفِي النَّارِ )

و نیز در مکارم الأخلاق از محمد بن کثیر مروی است که حضرت ابي عبدالله سلام الله عليه را دیدم که جبّه پشمینه در میان دو قمیص درشت بر تن همایون داشت پس در این کار بآن حضرت تکلم نمودم فرمود: (رَأَيْتُ أَبِي يَلْبَسُهَا وَإِنَّا إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُصَلِّيَ لِسِنَا أَخْشَنَ ثِيَابَنَا) پدرم عليه السلام را دیدم که این لباس می پوشید و ما هر وقت اراده نماز کنیم زبرترین جامهای خویش را می پوشیم

و نیز در آن کتاب از عبدالله بن الولید بن صبیح مسطور است که گفت شهاب بن عبد ربّه از من خواستار شد که از حضرت ابي عبدالله عليه السلام شرفیابی او را اجازت طلبم پس او را در شب بآن حضرت در آوردم و شهاب متقنّ بود و وساده از بهرش برگرفتم و بگستردم امام عليه السلام با وی فرمود: ( اَلْقِ قِنَاعَكَ يَا شِهَابُ ، فَإِنَّ الْقِنَاعَ رِيْبَةٌ بِاللَّيْلِ ، مَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ ) ای شهاب قناع خویش را بیفکن چه پوشیدن و آویختن آن اگر در شب باشد اسباب شك و ریب می شود یعنی آن شخص متهم بپاره امور می گردد و اگر در روز باشد مایه ذلّت است یعنی برای مرد این کار و کردار اسباب مذلّت و خواری است .

در کتاب حلیة المتّقین مسطور است که داود رقی گوید حضرت امام جعفر عليه السلام را دیدم که در سفر موزه سرخ در پای مبارک داشت عرض کردم این چیست فرمود این را برای سفر گرفته ام و برای گل و باران خوب است اما در حضر هیچ رنگ بهتر از سیاه نیست

و هم در آن کتاب از عبدالرحمن بن کثیر مروی است که گفت در خدمت

حضرت صادق سلام الله علیه براهی راه می سپردم بند نعل آن حضرت بر گسیخت من بندی دیگر از آستین خود بیرون آوردم و نعل مبارکش را اصلاح کردم و آن حضرت دست همایون بر دوش من بیفکنده بود پس فرمود هر که مؤمنی را برای اصلاح نعلش برگیرد چون در قیامت از قبر بیرون آید خدای تعالی او را بر ناقه گرم روی سوار کند تا در بهشت را بکوبد .

و نیز در آن کتاب مسطور است که عبدالرحمن بن ابی عبدالله گفت در خدمت آن حضرت بملاقات شخصی برفتم چون داخل شدند نعل را از پای مبارک در آورد و فرمود نعل ها را از پای بیرون کنید چه کندن نعل قدم را آسایش دهد

و دیگر در مکارم الأخلاق از یونس بن یعقوب مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام در آمدم و آن حضرت در بستر ناتوانی جای داشت (هُوَ فِي قُبَّهِ وَقَبَاءٍ عَلَيْهِ غِشَاءٌ مَذَارِيٌّ وَقَدَامَةٌ مِخْضَبَةٌ هَيْئًا فِيهَا رِيحَانٌ مَخْرُوطٌ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ خَزٌّ لَيْسَ بِالشَّخِيئَةِ وَلَا بِالرَّقِيقَةِ وَعَلَيْهِ لِحَافٌ ثَعَالِبٌ مُظَهَّرٌ يَمَنَةً) و قبائی بر تن داشت که قماش آن در شهر مذار بافته می شد و در پیش رویش ظرف حنائی بود از برگ گیاه و بر روی قبایش جبّه از خز افکنده بود که نه چندان درشت و نه چندان نازک بود و هم لحافی از پوست روباه که پشت آن از برد یمنی آستر داشت پس عرض کردم فدای تو شوم در باب ثعالب یعنی روباه و پوست آن چه فرمائی فرمود: (هُوَ ذَا عَلَيٍّ) اینک بر تن من است و پاک است

و نیز در مکارم الأخلاق مسطور است که ابو العلاء گفت حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه را گاهی که در حال احرام بود بدیدم که بُردی سبز بر تن مبارک داشت .

و نیز در آن کتاب از ابو الجارود مسطور است که گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام در آمدم و موزه احمر بر پای داشتم با من فرمود (أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الخُفَّ الأحمرَ لُبْسُ الجَبَابِرَةِ فَأَلْبِئْصُ المَقْشُورُ لُبْسُ الأَكَاْسِرَةِ وَ الأَسْوَدُ سَدَنَّتْنَا وَ سَدَنَةُ بَنِي هَاشِمٍ) مگر ندانستی که موزه از چرم سرخ پوشش جبابره و موزه سفید را نگین از چرم

دباغی شده پوشش اکاسره و موزه سیاه که چرم آن از موی پاک نشده باشد سنت ما و سنت بنی هاشم است، ابو الجارود می گوید از آن پس چنان شد که در طریق مکه بمصاحبت آن حضرت برخوردار شدم و موزه احمر بر پای مبارکش بدیدم عرض کردم یا بن رسول الله همانا با من فرمودی که موزه احمر پوشش جابره است فرمود ( أَمَّا فِي السَّفَرِ فَلَا بَأْسَ بِهِ فَإِنَّهُ أَحْمَلُ لِلْمَاءِ وَالطَّيْنِ وَأَمَّا فِي الْحَضَرِ فَلَا ) یعنی پوشیدن موزه سرخ در حال سفر باکی ندارد چه برای آب و گل بهتر است اما در حضر که آب و گل چندان نیست پسندیده نباشد

و هم در آن کتاب از منهال مروی است که گفت نعلی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام را که بمن فرستاده بودند با نعلی دیگر راست و برابر می داشتم (فَكَانَتْ مُخَصَّرَةً مِنْ نِصْفِ النَّعْلِ) یعنی يك نیمه اش باریک بود یعنی از دو طرفش بریده بودند تا میانش باریک شده بود در کتب لغت مسطور است «النعل المخصرة التي قطع خصراها حتى صاروا مستدقين» یعنی نعل مخصره آن است که دو پهلویش را بریده باشند تا باریک شوند

در کتاب کافی از محمد بن علی مروی است که وقتی سفیان ثوری در مسجد الحرام می گذشت حضرت ابی عبدالله علیه السلام را با البسه گران بهای نیکو بدید با همگنان گفت سوگند با خدای بدو شوم و ملامت گویم پس به آن حضرت نزدیک شد و عرض کرد سوگند با خدای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و علی و هیچ يك از پدران تو علیهم السلام مثل این جامه بر تن نمی کردند فرمود ( كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي زَمَانٍ قَتَرَ مُقْتَرٍ، وَكَانَ يَأْخُذُ لِقَتْرِهِ وَاقْتِنَدَارِهِ، وَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ أَرْخَتْ عَزَائِيهَا، فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أُبْرَارُهَا )

رسول خدا صلی الله علیه و اله در زمانی بودند که سخت بود و کار بر مردم به تنگی و سختی می گذشت و مردم بتقاضای زمان رفتار می نمودند لکن حالا رزق و نعمت وافر است و سزاوارترین مردم بصرف نمودن نعمت های خدای تعالی بندگان نیک او هستند پس این آیه را تلاوت فرمود (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)

یعنی بگو ای محمد کدام کسی حرام کرده است زینتی را که خدای از بهر بندگان خود بیرون آورده و روزی های طیب نیکو را پس فرمود ما سزاوارترین مردم هستیم بتصرف در آن چه خدا عطا فرموده است .

ای ثوری همانا این جامه که می نگری برای مردم پوشیده ام آن گاه دامان جامه شریف را بالا زد و جامه درشتی را که در زیر بر بدن همایون داشت بدو نمود و فرمود این جامه درشت را برای خود پوشیده ام و این جامه های نیکو را برای مردم. آن گاه دست بزد و جامه بالای سفیان را بر زد و او اندر جامه گنده که بر تن داشت جامه لطیف پوشیده بود فرمود جامه زیرین را برای لذت خود پوشیده و جامه زیرین را برای فریب دادن مردم

در کتاب مکارم الاخلاق از سفیان ثوری مروی است که گفت بحضرت ابی عبدالله عرض کردم که تو روایت می فرمائی که علی بن ابیطالب سلام الله علیه لباس خشن برتن می کرد و تو جامه قوهی و مروی می پوشی ، فرمود و یحک علی بن ابیطالب در زمانی تنگ بود اما چون روزگار وسعت یافت نیکوان آن زمان سزاوارتر هستند بآن .

در کتاب من لا یحضره الفقیه از حدیفة بن منصور مروی است که گفت در حیره در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم رسول ابی العباس خلیفه در طلب آن حضرت بیامد امام علیه السلام ممطری بخواست که يك رویش سیاه و سوی دیگرش سفید بود و ممطر جامه پشمین است که برای حفظ باران پوشند بالجمله امام علیه السلام آن جامه را پوشید و فرمود (أَمَا إِنِّي أَلْبَسُهُ وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ لِبَاسُ أَهْلِ النَّارِ) این جامه را می پوشم و حال آن که می دانم جامه اهل آتش است .

و هم در کافی از ابن القداح مروی است که گفت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بر من و بقولی گفت بر پدرم تکیه فرموده بود در این حال عباد بن کثیر آن حضرت را بدید که جامه های بسی نیکو بر اندام همایون داشت عباد عرض کرد تو از اهل بیت نبوت

هستی و پدر تو و آباء عظام تو چنین و چنان روزگار می بردند این جامهای باین نیکوئی بر تو از چیست اگر جامه ازین فرودتر می پوشیدی چه بود.

آن حضرت فرمود (وَيْلَكَ يَا عَبَّادُ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَاهَا عَلَيْهِ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَيَلْكَ يَا عَبَّادُ إِنَّمَا أَنَا بَصْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَا تُؤْذِنِي)

وای بر تو ای عباد کیست که حرام نموده باشد آن زینت را که خدای تعالی برای بندگانش بیرون آورده و روزی های خوش و نیکو را همانا خدای عزّ و جلّ چون بنده را به نعمتی متنعم گردانید دوست می دارد که بر وی بنگرد و در اظهار نعمت و ثروت باکی نیست وای بر تو ای عباد بدرستی که من پاره تن رسول خدای صلی الله علیه و آله می باشم پس مرا آزار مرسان .

و چنان بود که عباد دو جامه از قطن یعنی پنبه می پوشید و در بعضی نسخ بجای قطن نوشته اند قطوین و در بعضی قطوین با واو بجای راء مرقوم است و قطر با راء مهمله نوعی از برود است که در آن رنگ سرخی است و دارای اعلام و خشونت است اما برای قطو بواو اصلی نیست مگر این که قطوان نام موضعی است در کوفه و عباها بآن جا منسوب است.

و نیز در آن کتاب از عبدالله بن سنان مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه شنیدم می فرمود (بَيْنَا أَنَا فِي الطَّوَافِ وَ إِذَا بَرَجَلِي يَجْدِبُ ثُوبِي وَإِذَا هُوَ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ الْبَصَرِيُّ فَقَالَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ تَلْبَسُ مِثْلَ هَذِهِ الثِّيَابِ وَأَنْتَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ مَعَ الْمَكَانِ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ مِنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ ثُوبٌ فُرْقَبِي إِشْتَرَيْتُهُ بِدَيْنَارٍ وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زَمَانٍ يَسْتَتِقِيمُ لَهُ مَا لَبَسَ فِيهِ وَ لَوْ لَبَسْتُ مِثْلَ ذَلِكَ اللَّبَاسِ فِي زَمَانِنَا لَقَالَ النَّاسُ هَذَا مُرَاءٍ مِثْلُ عَبَّادٍ)

در آن میان که من در طواف بودم ناگاه مردی جامه ام را بکشید و آن مرد عباد ابن کثیر بصری بود پس گفت ای جعفر بن محمد مانند این جامهای فاخر نیکو می پوشی

با این که در خانه خدای هستی و فرزند علی مرتضی علیه السلام باشی گفتم این فرقب خود را به یک دینار خریداری کرده ام و علی علیه السلام در زمانی بود که آن لباس که بر تن می کرد با حالت آن روزگار مناسب بود اما اگر من در این زمان آن گونه لباس بر تن کنم مردمان گویند مانند عبّاد بصری کار بریا گذارد .

یعنی در زمان آن حضرت که وسعت و مکنت نبود امیر المؤمنین علیه السلام آن جامهای زیبون کم بها بر تن می فرمود اما در این زمان که وسعت و بضاعت بسیار است اگر من مانند آن حضرت رفتار نمایم بر ریا حمل نهند چنان که تو که عبادی و جامه زیبون کم بها می پوشی محض ریا و مردم فریفتن است

فرقب با راء مهمله ما بین فا و قاف مضمومتین موضعی است که پوشش های نیک بدان جا منسوب است یا فرقیبه جامهای سفیدیست که از کتان ترتیب دهند و در مکارم الاخلاق بجای این لفظ نوشته اند قوهی .

و هم در آن کتاب از حمّاد بن عثمان مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشتم مردی بآن حضرت عرض کرد اصلحك الله فرمودی علی بن ابيطالب علیه السلام جامه درشت و خشن می پوشید و پیراهن بچهار درهم می خرید و همچنین آن چه مانند این است و بر تو جامه نیکو می نگریم فرمود علی بن ابيطالب علیه السلام آن جامه را در زمانی بر تن می فرمود که منکر نبود و هیچ کس چون و چرا نتوانست (وَلَوْ لَيْسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ لَشَّهَرَ بِهِ فَخَيْرُ لِيَّاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِيَّاسٍ أَهْلِهِ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ، لَيْسَ لِيَّاسٍ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَارَ بِسِيرَتِهِ)

و اگر امیر المؤمنین سلام الله علیه در این زمان آن جامه را پوشیدی که مناسب آن عهد و مردم آن بود بر زبان ها افتادی و تذکره محافل گردیدی پس بهترین جامه هر زمانی همان است که مردم آن عهد را متداول باشد اما چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید جامه علی علیه السلام بر تن کند و بسیرت خجسته آن حضرت رفتار فرماید .

و هم در کافی از یکی از رواة مروی است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام را نگران شدم که در روضه نماز می گذاشت و جبّه خز سفر جلیه بر آن مبارك داشت یعنی

و هم در آن کتاب از سلمه قنسوه فروش مروی است که در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضور داشتم ناگاه حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه بخدمت آن حضرت در آمد ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود (یا بُنَّیَّ اَلَا تُطَهِّرُ فَمِیْصَکَ) ای فرزند من آیا پیراهان خود را تطهیر نمی داری پس آن حضرت برفت و ما را گمان برفت که جامه شریفش را آلایشی بوده است پس باز آمد و ابو جعفر علیه السلام فرمود (اِنَّهٗ هَکَذَا) اکنون چنان که باید هست .

عرض کردم فدای تو شویم پیراهن وی را چه بود فرمود پیراهنش بلند بود پس او را فرمودم تا کوتاهش بدارد بدرستی که خدای تعالی می فرماید ( وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ ) جامه های خود را مطهّر دار یعنی کوتاه بدار تا بر زمین کشیده نشود یا بدرجه اسراف برسد .

و نیز در آن کتاب از حذیفه بن منصور مروی است که گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم پس بفرمود اثوابی حاضر کردند و پنج ذراع ببرد و شش و جب از بهرش عرض نهاد آن گاه آن را شق فرمود و گفت ( شَدُّوْا صَدْفَتَهُ وَ هَدِّبُوْا طَرْفَیْهِ ) دو طرف عریض آن را بدوزید و دوسر آن را ریشه بدهید

و هم در آن کتاب از حسن بن زبرقان انصاری مروی است که گفت اسحق الحذاء با من حدیث راند که حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرا طلب فرمود و در این هنگام در منی بودیم و فرمان کرد کنف خود را با خودت بمن بیاور و کنف بکسر ظرفی است که ادوات و آلات در آن گذارند پس من در خیمه گاه آن حضرت برفتم و سلام فرستادم و پاسخ یافتم و اجازت داد تا نشستیم .

پس نعلی تازه بگرفت و بجانب من افکند و چون آهنگ شدن کردم عرض کردم فدای تو شوم اگر این نعل بمن بخشی بر آن گام زن می شوم پس آن یک دیگر را نیز بمن افکند و فرمود یک نعل چیست که از آنت سود برسد اسحق می گوید آن



نعل مبارك پاشنه داشت و تا نیمه آن باریک بود «لهما قبالاتان ولها رؤس» دو تسمه داشت که میان دو انگشت پا قرار می گرفت و هم نوك دار بود آن گاه فرمود (هذا حذوا النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) این موزه پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

معلوم باد که مقصود ازین کلام این است که این نعل با نعل مبارك پیغمبر مساوی است .

و نیز در کافی از عیثمه مروی است که بحضرت ابی عبدالله در آمدم و نسوان آن حضرت در خدمتش بودند و آن حضرت بوی نضوح بشنید و نضوح بفتح اول نوعی از طیب است که بویش بر می دمند پس فرمود چیست این عرض کردند نضوح است که ضیاح در آن کرده اند و ضیاح بفتح اول شیر رقیق است که ممزوج باشد ، پس فرمان داد تا آن را در بالوعه بریختند .

در کتاب تهذیب از عمّار ساباطی مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم نضوح چیست فرمود خرما را می پزند تا دو ثلثش برود و یک ثلثش بماند «ثم یمتشطن» آن گاه زنان بآن شانه زنند

و هم در آن کتاب از عبدالرحمن بن کثیر مروی است که گفت در خدمت ابی عبد الله علیه السلام حضور داشتم پس مهزم در حضرتش مشرف شد آن حضرت بمن فرمود (أدع لنا الجارية تَجِينُنَا بِدُهْنٍ وَ كُحْلٍ) کنیزك را بخوان تا روغن و سرمه برای ما بیاورد پس جاریه را بخواند و او شیشه از روغن بنفشه بیاورد و آن روز بس سرد بود مهزم از آن روغن در کف دست خود بریخت و عرض کرد فدای تو شوم اینك روغن بنفشه است و این روزی سخت سرد است .

فرمود ای مهزم چه باکی بر آن است عرض کرد اطبای ما که در کوفه هستند چنان پندارند که بنفشه سرد است فرمود (هُوَ بَارِدٌ فِي الصَّيْفِ لَيْنٌ حَارٌّ فِي الشِّتَاءِ) روغن بنفشه در تابستان برودت بخشد و در تابستان لینت و حرارت دارد.

در کتاب مکارم الاخلاق مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود چون دهن بدست خود بریزی بگوی (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرِّزْنَ وَالرِّزْنَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْئِ وَالسَّنَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

و نیز فرمود (الدَّهْنُ يُلِينُ الْبَشْرَةَ وَيَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ وَيَسَهِّلُ مَجَارِيَ الْمَاءِ وَيُذْهِبُ الْقَشْفَ وَيُسْفِرُ اللَّوْنَ) یعنی روغن مالیدن موجب نرمی پوست بشره و قوه دماغ و آسان شدن مجاری آب در بدن و زیبایی آب و رنک است .

و می فرمود (مَنْ دَهَنَ مُسْتَلِمًا كَتَبَ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ) هر کس مسلمانی را تدهین نماید خدای تعالی بعدد هر موئی نوری برای او در روز قیامت بنویسد و می فرمود (الدَّهْنُ يَذْهَبُ بِالْبُؤْسِ) روغن مالیدن بدی را می برد و می فرمود (الْبَنْفَسُجُ سَيِّدُ الْأَذْهَانِ) روغن بنفشه سید روغن هاست .

و نیز در آن کتاب از یونس بن یعقوب مسطور است که گفت بحضرت ابی عبدالله علیه السلام در آمدم و در دست مبارکش مخضبی بود که در آن ریحان بود مخضب بر وزن منبر بمعنی لگن و تغار است

در بحار الانوار از حسن بن راشد مروی است که چنان بود که هرگاه حضرت ابی عبد الله علیه السلام روزه گرفتی بوی خوش استعمال فرمودی و می فرمود (الطَّيْبُ تُحْفَهُ الصَّائِمُ) بوی خوش تحفه روزه دار است

در کتاب مکارم الاخلاق مسطور است که مالک جهنی گفت ریحانی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام تقدیم کردم آن حضرت برگرفت و بیوئید و بر دو چشم مبارک بگذاشت آن گاه فرمود (مَنْ تَنَاوَلَ رِيحَانَةً فَشَمَّهَا وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمْ تَقَعْ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى يُغْفَرَ لَهُ) هر کس گلی بگیرد و بیوید و بر هر دو دیده خود بگذارد و بگوید بارخدا یا بر محمد و آل او درود فرست هنوز آن ریحان را بر زمین نگذاشته خدایش آمرزیده دارد.

و نیز در مکارم الاخلاق مسطور است که عبد الاعلی مولای آل سام گفت بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم مردمان روایت همی کنند که تو را مالی بسیار است فرمود (مَا يَسُوؤُنِي ذَاكَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مَرَّةً ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى نَاسٍ شَتَّى مِنْ

فُرَيْشٍ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ مُحَرَّقٌ فَقَالُوا أَصَبِحَ عَلِيُّ لَا مَالَ لَهُ فَسَمِعَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَ الَّذِي يَلِي صَدَقَتَهُ أَنْ يَجْمَعَ تَمْرَهُ وَلَا يَبْعَثَ إِلَى إِنْسَانٍ شَيْئاً وَأَنْ يُؤَفِّرَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعُهُ الْأَوَّلَ فَلِأَوَّلٍ وَاجْعَلْهَا دَرَاهِمَ ثُمَّ اجْعَلْهَا حَيْثُ تَجْعَلُ التَّمْرَ )

( ثُمَّ قَالَ لِلَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ إِذَا دَعَوْتُ بِتَمْرٍ فَاصْبِرْ عَدَّ فَاصْبِرْ رَبِّ الْمَالِ بِرَجْلِكَ كَأَنَّكَ لَا تَعْمِدُ الدَّرَاهِمَ حَتَّى تَنْشُرَهَا ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ يَدْعُوهُ ثُمَّ دَعَا بِالتَّمْرِ فَلَمَّا لَمْ يَرِ التَّمْرُ صَدَّ رَبِّ بِرَجْلِهِ فَانْتَشَرَتِ الدَّرَاهِمُ فَقَالُوا مَا هَذَا الْمَالُ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ هَذَا مَالٌ مِنْ لَأَ مَالٍ لَهُ فَلَمَّا خَرَجُوا أَمَرَ بِذَلِكَ الْمَالِ فَقَالَ أَنْظَرُوا كُلَّ أَهْلِ بَيْتٍ كُنْتُ أَبْعَثُ إِلَيْهِمْ مِنَ التَّمْرِ فَابْعَثُوا إِلَيْهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ بِقَدْرِهِ )

یعنی داشتن مال از بهر من چه بدی دارد همانا امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی بر جماعتی از مردم قریش برگذشت و پیراهن پاره بر تن همایون داشت آن مردم چون آن حضرت را با آن گونه پیراهن بدیدند گفتند علی بی مال است و آن حضرت سخن ایشان را بشنید و با آن کس که متولی صدقات وی بود فرمان کرد آن چه خرماى مخصوص بان حضرت است فراهم کند و بهیچ کس چیزی نفرستد و چون خرمائی بسیار جمع نماید بفروش رساند و در عوض درهم بگیرد پس آن دراهم را در همان مکان که خرما را می ریختند بگذاشت .

آن گاه با آن کس که نگاهبان آن دراهم بود فرمود چون خواستار تمر شدم تو صعود کن و آن دراهم را همی پپای خود بزن چنان که گویا نه آهنگ دراهم کرده باشی تا گاهی که پراکنده کنی و چون ازین ترتیب پپرداخت یکی از آن جماعت را حاضر ساخت پس از آن بفرمود تا خرمائی بیاورند چون آن شخص معهود برفت و تمری نیافت با پای خود بر آن دراهم بزد و آن جمله را پراکنده ساخت.

حاضران عرض کردند یا ابا الحسن این مال چیست فرمود مال آن کس است که او را مال نیست و چون آن جماعت از حضرتش بیرون شدند فرمود این دراهم را بان کسان که خرما بانان حمل می شد بهمان میزان و قیمت و مقدار حمل نمایند .

و حضرت ابی عبدالله علیه السلام بعد از بیان این حکایت فرمود (لَا أُحِبُّ أَنْ يَرَوْوا)

و هنوز آن روز را بشب نیاورده بود که بامداد سعادتش بطلوع شمس شرافت منور گردید .

و حضرت امام حسین علیه السلام دختر وی رباب را خطبه کرد امرء الفیس با کمال فخر و مباحات دخترش را با فرزند سید کاینات تزویج نمود و عبدالله و سکینه علیهما السلام از رباب متولد شدند و سکینه بضم سین مهمله و فتح کاف و سکون یاء مضبوط است و رباب ما در این حضرت این لقب بر وی نهاد و اسم شریفش امیمه و بقولی امینه و بروایتی امیة و بحدیثی آمنة است

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی اسم اخیر را صحیح می شمارد اما در ناسخ التواریخ مسطور است که امیمه اصح است زیرا که عبدالله محض پسر حسن از محمد بن سائب کلبی که از علمای نسابه است پرسش فرمود نام سکینه چیست عرض کرد امیمه است فرمود درست گفתי همانا عبدالله نام این حضرت را نیکوتر داند چه او پسر فاطمه خواهر سکینه است

و رباب والده این مخدره از خیار نساء و افضل جمله زنان زمان بود حضرت امام حسین سلام الله علیه را نسبت باین مستوره سرای امامت عنایتی مخصوص بود و بجانب سکینه خاتون مرحمتی خاص می ورزید چنان که اشعار آن حضرت که مطلعش این است :

لعمرك انّی لأحب داراً \*\*\* تكون بها السکينة و الرباب

و نگارش یافت شهادت دارد و چون آن حضرت بعز شهادت فایز شد بعضی از بزرگان زمان آهنگ خطبه رباب نمودند در جواب فرمود بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله یعنی وصلت با فرزند آن حضرت دیگری را پذیرفتار نمی شوم و چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه شهید شد جناب رباب در مرثیه آن حضرت شعرها بگفت از آن جمله است :

ان الذي كان نوراً يستضاء به \*\*\* بکربلاء قتيل غير مدفون

سبط النبي جزاك الله صالحه \*\*\* عتاً و جنبّت خسران الموازين

قد كنت لي جبلاً صعباً الودبه \*\*\* وكنت تصحبنا بالرحم والدين

من لليتامي و من للسائلين و من \*\*\* يعني و يأوي اليه كل مسكين

والله لا ابتغي صهراً بصهركم \*\*\* حتى اغيب بين الرمل و الطين

در فصول المهمه مسطور است که یک سال بعد از شهادت آن حضرت این مستوره کاخ ولایت در آفتاب بزیست و در زیر سقفی بسایه نسپرد تا بمرد رحمة الله تعالی .

و امرء القیس پدر رباب غیر از آن امرء القیس است که از ملوک عرب و شاعر مشهور و صاحب قصیده لامیه است که از قصاید سبعة معلقه است و این امرء القیس کلبی پدر رباب از جمله شعرای مخضرمین بشمار می رود.

و چنان که مذکور شد در زمان عمر اسلام آورد و مردی شریف و شجاع بود در زمان جاهلیت بر قبیله بکر بن وائل غارت برد و یوم فلج که یکی از ایام عرب و جنگ های نامدار ایشان است اشارت بهمین روز دارد .

در همان وقت که امرء القیس مسلمانی گرفت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مواصلت او را مایل شد و گاهی که امرء القیس بامارت جماعت قضاعه شام روی براه نهاد آن حضرت با حسنین علیهما السلام از قفای او برفت و بدست عطوفت جامه اش را بگرفت فرمود ای عم منم علی بن ابیطالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من هستند از دختر پیغمبر اینک بمصاهرت تو رغبت کرده ایم .

امرء القیس را از سعادت ازلی سه دوشیزه در سرای اندر بود، پس روی بایشان کرد و عرض نمود ای علی محیة دختر خود را با تو و ای حسن سلمی دختر خود را با تو و ای حسین رباب دختر خود را با تو بعقد نکاح در آوردم و امیر المؤمنین علیه السلام را از دختر امرء القیس دختری متولد گشت و هم در کودکی در گذشت . چنان که راقم حروف در کتاب طراز المذهب در ذیل اسامی دختران آن حضرت مرقوم داشته

اما شمس الدین قرغلی می گوید رباب دختر امرء القیس زوجه حسین بن

علی علیهما السلام که مادر حضرت سکینه بود در زمره اسیران بود و هر وقت رباب برای صله ارحام برفتی و دخترش سکینه را با خود همراه ساختی امام حسین علیه السلام را در مفارقت ایشان ضجرتی در خاطر مبارک پدید گشتی چنان که در این شعر اشارت فرماید :

كانَّ الليل موصول بليل \*\*\* إذا زارت سکينة و الرباب

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی نسب رباب مادر سکینه را بدین گونه رقم کرده است و باب دختر امرء القیس بن عدی بن جابر بن کعب بن علی بن مرة بن ثعلبة بن عمران بن الحاف بن قضاعة و مادر رباب دختر ربیع بن مسعود بن مروان بن حسین بن کعب بن علیم بن کلیب است .

و در عمدة الطالب می گوید رباب دختر امرء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب و مادر رباب هند الهنود دختر ربیع بن مسعود بن معاذ بن حصین بن کعب بن علیم بن جناب و مادر هند میسور دختر عمرو بن ثعلبة بن حصین بن صمصم و مادر میسور دختر اوس بن حارثة می باشد و گمان ابن عبده این است که مادر میسور رباب بنت حارثة خواهر اوس بن حارثة بن لأم الطائی بن عمرو بن ظریف بن عمر و بن ثمامة بن مالک بن جذعان بن ذهل بن رومان بن جندب بن خارجة بن سعد بن قطره از قبیله طئیء است.

ابن خلکان و دیگران نوشته اند حضرت سکینه خاتون عقيله قریش و سیّده نساء و از تمامت زنان روزگار بجمال صورت و کمال سیرت و حسن اخلاق و فصاحت طبع و بلاغت بیان امتیاز داشت .

شعراى زمان و فصحاى بلاغت نشان باستان مبارکش بیامدند و اشعار خویش را از پس پرده عصمت بعرض آن عقيله سراى طهارت می رسانیدند و آن حضرت می شنید و در پاره تصرفات عارفانه می فرمود و مدایح ایشان را بصلاط و جوایز سنیّه مفتخر می داشت و هر وقت در میان اساتید شعرا در شعری سخن افتادی بتصدیق آن حضرت

سبط ابن جوزی می گوید ادبا و شعراء و فضلائی نامدار باستان همایونش مأوی جستند و هر يك بمقدار خویش صله و جایزه یافتند .

زبیر بن بکار از عمّ خود مصعب روایت کند که می گفت حضرت سکینه از تمامت زنان جهان بعفت و جلالت و تفوق و تقدم و قدس و شرافت گوی سبقت ربوده بود ، هشام بن محمد نیز در فضایل و مناقب و جلالت و عظمت این حضرت و وفود شعراء و عرض اشعار خویش در آن حضرت سخن کرده است .

در ناسخ التواریخ مسطور است که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نخستین مصعب بن زبیر بن العوام بن خویلد جناب سکینه خاتون را بحاله نکاح در آورد و سکینه دوشیزه بود و عوام که جد مصعب است برادر خدیجه کبری زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله بود بروایتی سکینه به تزویج وی رضا نمی داد

چون عبدالله بن زبیر بر اغلب بلاد حکومت یافت و او را امیرالمؤمنین خواندند و برادرش مصعب نیز از جانب او در پاره بلاد سلطنت یافت کار بر آن حضرت سخت گرفت و آن حضرت نظر بمصلحت وقت بنکاح او در آمد و از وی دختری آورد و نامش را فاطمه نهاد و صدق آن مخدره را بشش صد هزار درهم نهاد و بعضی نوشته اند پانصد هزار درهم در صدق و پانصد هزار درهم بشیر بهایش بگذاشت .

و چون عبد الملك بن مروان مصعب را بقتل رسانید خواست آن حضرت را از بهر خود کابین بندد فرمود سوگند با خدای بعد از قتل ابن زبیر هرگز این مقصود حاصل نشود و عبدالله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام بن خویلد بمزاجت آن مستوره مفتخر شد و از وی پسری آورد که عثمانش نام شد و او را قریر همی گفتند و این حزام جد عبدالله مذکور نیز برادر خدیجه کبری زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است

و چون عبدالله جالب دیگر سرای گرفت اصبح بن عبدالعزیز بن مروان برادر عمر بن عبدالعزیز آن حضرت را خطبه کرد لکن پیش از مضاجعت مفارقت افتاد

آن گاه زید بن عمر بن عثمان بن عفان بخواستگاری لب گشاد ، اما سلیمان بن عبد الملک در مصالح ملک جایز ندید و فرمان داد تا او را طلاق گفت

و از آن حضرت مسطور است که فرمود (دخلت علی مصعب و أنا أحسن من النار الموقدة في الليلة القراء) چون مرا بشرط زنی بسرای مصعب در آوردند از آتشی که در شبی سرد افروخته باشند نیکوتر بودم

نوشته اند که آن حضرت را از مصعب بن زبیر دختری بود که بنام جدّه اش رباب نام یافت و آن دختر عالی گوهر را حسن و جمالی فایق بود حضرت سکینه او را جامه که بمروارید غلطان بیاراسته بودند بر تن کردی و در صفت حسن او فرمود (ما لبستها إياه إلا لتفضحه) یعنی این گوهر دریای صباحت را این جامه از آن بر تن کردم که مروارید رسوا شود و هشام بن محمد گوید این دختر که از مصعب پدید شد لباب نام داشت و بباقی حکایت اشارت کند

و چون مصعب کشته شد برادرش عروة بن زبیر این دختر را که هنوز کودک بود از بهر پسر خود عثمان عقد بست لکن آن کودک در کودکی در گذشت عثمان ده هزار دینار از مال او بمیراث برد ، و در تذکرة الخواص نام این دختر را فاطمه مسطور داشته است و بعضی گویند این دختر را بآن اوصاف مذکوره از عبدالله بن عثمان خزاعی داشته است و در ترتیب ازواج این حضرت اقوال مختلفه است .

زبیر بن بکار در کتاب انساب گوید اول شوی آن حضرت که در دوشیزگی بسایش برفت پسر عمش عبدالله بن حسن بن علیّ علیهما السلام بود و بعد از وی بحباله نکاح مصعب در آمد و بعد از مصعب عبدالله بن عثمان خزاعی و بعد از عبدالله زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهر آن حضرت فاطمه بنت الحسین علیهم السلام با آن حضرت مزاجت یافتند

و بعضی گفته اند شوهر اول وی حسین اثم پسر امام حسن و بعضی دیگر برادر صلیبی حسین اثم عبدالله بن الحسن و پاره عمر بن الحسن علیهم السلام را دانسته اند و صالح بن حسان گوید آن حضرت در سرای عمر بن حکیم بن حزام اندر شد و پس از



وی زید بن عمرو بن عثمان بن عفان و بعد از وی بحباله نکاح مصعب در آمد و چون مصعب بقتل رسید ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف آن حضرت را خطبه کرد.

آن حضرت بدو پیام کرد که مقام حمق تو بآن مقام رسیده است که سکینه بنت حسین بن فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و اله را خطبه کنی از این کار دست بردار

و ریاشی گوید عمر بن الحسن آن حضرت را در حالت دوشیزگی بسرای برد و پس از وی عثمانی بعد از او مصعب بن زبیر و بعد از او اصبع بن عبدالعزیز بن مروان که خدیو مصر بود بمضاجعت آن حضرت مفاخرت جست و چون حضرت سکینه از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود ، اصبع ، مدینه الاصبغ را از بهرش بنیاد نهاد .

چون عبدالملک بن مروان این خبر بشنید بخل ورزید و برادر زاده را در میان مملکت مصر و آن مزاجت مخیر ساخت اصبع ناچار شد و طلاق نامه آن حضرت را بفرستاد .

و سبط ابن جوزی گوید علی بن الحسین صلوات الله علیهما سکینه را با مصعب تزویج نمود و بقولی خود آن حضرت او را بمصعب بن زبیر حمل داد و مصعب در شکرانه این عنایت چهل هزار دینار در حضرتش تقدیم کرد .

زبیر بن بکار می گوید عبدالله بن حسن شوهر آن حضرت را ابو جعفر کنیت بود و مادر او دختر سلیل بن عبدالله بجلی برادر جریر بن عبدالله است .

و در اغانی و وفیات الاعیان و بعضی تواریخ مسطور است که حضرت سکینه را پسری بود که او را قریب و بقولی قرین نام بود و این پسر از عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام که از اعیان قریش است در وجود آمد .

و سبط ابن جوزی گوید این پسر را بنام جدش عثمان می خواندند و ملقب و مشهور بقریر شد چنان که بدان اشارت رفت

اما ابن کلبی نسابه چنان که در اغانی نقل شده می گوید عثمان که پسر حضرت سکینه است از زید بن عمر و عثمان پدید شد و او را قرین لقب دادند همانا از روش

بعضی اخبار چنان معلوم می شود که حضرت سکینه در وقعه کربلا شوی دار بوده است زیرا که چنان که رقم شد مادرش رباب را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در زمان عمر بن الخطاب برای امام حسین سلام الله علیه تزویج فرمود و از این خواستاری تا زمان شهادت آن حضرت سالی دراز بر گذشته و اگر بر حسب قانون ظاهر حال در اوقات مضاجعت فرزندی آورده باشد باید بسن زنان باشد.

و نیز از خطاب امام حسین علیه السلام بحضرت سیکنه «یا خیرة النسوان» تایید این مطلب مشهود می شود و نوشته اند آن حضرت در آن وقت در تحت نکاح پسر عمش عبدالله بن حسن بود و شوهر خواهرش فاطمه جناب عبدالله که بحسن مثنی مشهور است، می باشد اما این خبر با آن خبر که حسن مثنی یکی از دو دختر عمش سکینه و فاطمه را بخواست و حضرت سیدالشهداء فاطمه را اختیار فرمود منافی است مگر این که بعد از آن که خواهرش فاطمه بحباله نکاح حسن مثنی در آمد این حضرت نیز در سرای عبدالله بن حسن علیهما السلام شده باشد.

و عبدالله در کربلا شهید شد و بعد از سالی چند مصعب بن زبیر او را کابین بست و چنان که از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مفهوم می شود در آن هنگام که مصعب بن زبیر در کوفه با عبد الملک جنگ ورزید حضرت سکینه حضور داشته چه گاهی که مصعب از بصره برای قتال بکوفه آمد در اظهار شدت اشتیاق خویش این اشعار را بحضرت سکینه بفرستاد .

و کان عزیزا ان ابیت و بیننا \*\*\* حجاب فقد اصبحت منی علی عشر

و ابکا هما و الله للعین فاعلمی \*\*\* إذا ازددت مثلها قصرت علی شهر

و انکی لقلبی منهما الیوم اننی \*\*\* اخاف بان لا تلتقی آخر الدهر

و از این اشعار باز نمود که تواند بود دیدار آن قامت بقیامت افتد و از آن پس بفرستاد و آن مخدره را در همان رزمگاه حاضر کرد و چون آن روز در آمد که مصعب بر شهادت خود یک جهت گشت بر آن حضرت در آمد و در این وقت بهمان جامه که در زیر زره پوشند کفایت جست و جامه دیگر بر کمر بسته

و شمشیر خود را بزیر بغل در آورده بود .

چون سکینه خانوم آن حال بدید از وجناتش دریافت که مصعب باز نخواهد شد پس صیحه برآورد و فرمود اندوها بر تو ای مصعب ، مصعب چون آن حالت رأفت را بدید گفت آیا این چند مهر مرا در درون داشتی؟ فرمود: آن چه بروز ننموده افزون از آن است گفت اگر بر این وقوف می داشتیم از من و تو داستانی در صفحه جهان بر جای ماندی و چون مصعب کشته شد سکینه این شعر بفرمود :

قان تقتلوه تقتلوا الماجد الذي \*\*\* یری الموت إلا بالسیوف حراما

وقبلک ما خاض الحسین منیة \*\*\* إلى القوم حتی اوردوه حماما

معلوم باد اگر چه در شرح نهج البلاغه باین حال اشارت رفته است لکن مورخین عظام که بقتل مصعب اشارت کرده اند در هیچ مقام بحضور این مخدّره عظمی در آن وقعه حدیث نرانده اند والله اعلم .

صاحب ارشاد می فرماید عبدالله بن الحسین و سکینه خواهرش علیهما السلام از رباب بنت امرء القیس متولد شدند و می تواند بود که عبدالله از سایر اولاد آن حضرت بزرگ تر باشد و ابو عبدالله کنیت آن حضرت نیز می تواند بر این اشارت شهادت دهد چنان که در اخبار وارد است که عبدالله و علی اکبر هر دو تن در روز عاشوراء در حالت جهاد شهید شدند و در بغیة الطالب مذکور است که علی اکبر و عبدالله با پدر گرامی گوهر خودشان در وقعه یوم الطّف شهید شدند و علی اوسط را در آن روز تیری رسید و بمرد و علی اصغر زین العابدین علیه السلام بزیست و ابن شهر آشوب گوید محمّد و عبدالله شهید و سکینه از رباب دختر امرء القیس کنیه متولد شدند

و در نور الابصار گوید حضرت سکینه را عبدالله بن حسن بن علی بن ابطالب علیهم السلام تزویج نمود و از آن پیش که عبدالله بر وی در آید در یوم الطّف شهید شد و مصعب بن زبیر آن حضرت را در حباله نکاح در آورد و دو کرور درهم در مهریه او بداد و ازین پیش در کتاب حضرت سجاد سلام الله علیه مسطور شد که

چون آن حضرت بمکه راه گرفت خواهرش حضرت سکینه سفره برای توشه راه مهیا فرمود که مبلغی بزرگ در آن صرف شده بود.

و نیز سفیان بن حرب گوید که آن مخدره را در موسم حج بدیدم که از مناسک حج به رمی جمار اشتغال داشت چون شش جمره بیفکند ریگ هفتمین از دستش بیفتاد آن حضرت را مناعت محل و وسعت صدر از برگرفتن آن سنگ بازداشت انگشتی خود را در عوض سنگ هفتمین بیفکند .

وقتی جماعتی از مردم کوفه بآستان عفت بنیانش وفود دادند و بعرض تحیت و سلام پرداختند فرمود خدای می داند که من شما مردم کوفه را دشمن هستم چه جدم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین و شوهرم مصعب بن زبیر را بجمله بکشید هان ای مردم کوفه در خورد سالی نزد من آمدید اکنون در سالخوردگی خود را زحمت ندهید و مرا بحال خویش باز گذارید .

و این که در کتاب اغانی می گوید عبدالله بن مروان سکینه سلام الله علیها را خطبه کرد و مادر سکینه گفت شایسته نیست چه برادر زاده من یعنی مصعب را بکشته است بجهت عدیده از درجه اعتبار ساقط است چنان که پاره اخبار او نیز در حق این حضرت بآن درجه نحیف و ضعیف است که نه نگارش آن جایز و نه رد آن لازم است صاحب مشارق الانوار می گوید اول شخصی که از فرزندان علی علیه السلام بمصر درآمد سکینه دختر حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و از آن پس بمدینه مراجعت فرمود

و در وفات و مدفن آن حضرت اختلاف بسیار است عموم مؤرخین وفات آن حضرت را در سال یک صد و هفدهم نوشته اند اما در کتاب نور الابصار می گوید وفات حضرت سکینه در روز پنجشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال یک صد و بیست و ششم هجری در مکه معظمه روی داد و شبیه بن نصح مقرر بر وی نماز گذاشت و در تاریخ ابن خلکان و بعضی دیگر وفات آن حضرت را در مدینه طیبه نوشته اند .

و در طبقات شعرانی مذکور است که آن حضرت در مراغه نزدیک بسیده

نفسیه یعنی در مصر قاهره مدفون است و در طبقات مناوی نیز بدین گونه اشارت رفته است نوشته اند که در نماز بر جنازه شریفه اش چندان اجتماع ورزیدند که جز در نماز بر ائمه هدی سلام الله علیهم چنین جمعیت مشاهدت نرفته بود .

و سبط ابن جوزی وفات آن حضرت را در سال مذکور در مکه نوشته و گوید خواهرش حضرت فاطمه نیز در همین سال بدیگر سرای شتافت و ابن سعد نیز وفات حضرت سکینه را در سال یک صد و هفدهم در مدینه دانسته است و این وقت خالد بن عبدالله بن الحارث بن الحکم والی مدینه بوده است

و بعضی گفته اند عمر مبارك آن حضرت نزدیک به شتاد سال رسید و با این صورت عمر شریف آن حضرت در زمان شهادت پدر بزرگوارش افزون از بیست سال بوده و اگر بآن روایت که وفات آن حضرت را در سال سیصد و بیست و ششم نوشته اند عنایت شود عمر شریفش در آن زمان از ده سال افزون خواهد بود .

و جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر آن حضرت را در مصر می دانند اما اصح اخبار این است که وفات و مدفن آن حضرت در مدینه است زیرا که سیده نفسیه چند سال بعد از حضرت سکینه وفات نموده است و در منن شعرانی مسطور است که سیده سکینه بنت حسین علیهما السلام در زاویه نزدیک درب دار الخلافه نزد حمصانین دفن شده .

اما شیخ عبدالرحمن اجهوری از شعرانی روایت کند که در منن خود نوشته است که سیده سکینه خواهر امام حسین علیهما السلام است نه دختر آن حضرت یعنی آن که در آن جا دفن شده است خواهر آن حضرت است و ممکن است که در نسخ منن شعرانی که اجهوری بر آن واقف شده تحریفی واقع شده باشد

و در رساله شیخ محمد صبان باین اقوال اشارت کرده است و گوید در شعرانی کبری مسطور است که آن حضرت در قراهه نزد سیده نفسیه دفن شده است و چون سیده نفسیه بمصر در آمد عمه آن حضرت سیده سکینه که نزدیک دار الخلافه بخاک رفته قبل از وی در مصر اقامت داشت و شهرتی عظیم دارد و مردمان در تربت

آن حضرت نذورات کنند .

و گوید بعضی گفته اند آن حضرت دیگر باره بدمشق معاودت فرمود و قبرش در آن جا است اما روایت صحیح که اکثر مورخین بر آن رفته اند همان است که در مدینه وفات نموده و احتمال نقل کردن جسد شریفش را از مدینه بجای دیگر بسیار بعید است بالجمله پاره حالات و مقامات این حضرت عصمت آیت را که با شعرای روزگار روی داده است راقم حروف در ذیل مجلدات مشکوة الادب نگاشته است و مصائب آن حضرت در کتب مقاتل مذکور است حاجت بتکرار نیست.

### **بیان حال حضرت عفت آیت فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما**

در این سال بروایت ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر جناب عصمت مآب فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما ازین سرای ایرمان بجنان جاویدان خرامید مادر این گوهر بحر عفت و طهارت ام اسحاق بنت طلحة بن عبید الله تیمیة است و مادر ام اسحاق جرباء دختر قسامة بن رومان از طایفه طیء است .

و جرباء آن چند نیکو روی بود که هر زن نیکو جمال در کنارش جای کردی زشت روی گردیدی لا-جرم زنان از نزدیکی او دوری می جستند و خود را رسوا نمی خواستند ازین روی او را جرباء لقب دادند چه جرباء آن زن را گویند که دیگر زن ها بسبب رشک و حسدی که بحسن دیدار و کثرت صباحت و ملاحظتش دارند از وی نفرت جویند مثل آنان که از شتری که جرب داشته و گرین باشد نفرت جویند

و فاطمه بنت الحسین را مقامی عالی و رتبی متعالی است در مراتب جمال صورت و کمال سیرت و قدس و زهد و فصاحت و بلاغت بر تمامت اقران و امثال سبقت داشت و او را آن مقام و منزلت و صدق روایت و صحّت درایت است که در کتب

ص: 283

آثار از وی نقل اخبار نمایند و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه از وی روایت کند .

راقم حروف لختی از خطبه فصیحه بلیغه آن حضرت را که بر مقامات فصاحت و بلاغت و اعلی درجه مراتب آن حضرت دلالت دارد در کتاب طراز المذهب مسطور نمود هر کسی بدان خطبه بنگرد می داند که مقامات این گوهرهای بحر امامت و اخترهای درج ولایت بچه میزان است

در کتاب نور الابصار مسطور است که احمد بن حنبل و ابن ماجه از جناب فاطمه از پدرش حسین علیهما السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ( مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ فَيَذْكُرُهَا وَ انْ قَدِمَ مَشْهَدَهَا فَيُحَدِّثُ لَهَا الْاِسْتِرْجَاعَ اِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ مِنْ الْاَجْرِ مِثْلَ يَوْمِ اُصِيبَ ) ، یعنی هیچ مسلمی نیست که بمصیبتی دچار شود و از پس مصیبت را بیاد آورد یا این که بمشهد آن قدم جوید و استرجاع نماید مگر این که خدای تعالی همان اجر را از بهر او بر نگارد که در روز ورود آن مصیبت از بهرش نوشته بود .

در کتاب کشف الغمه از عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمه بنت الحسین از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله هر وقت بمسجد در آمدی فرمودی ( بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَي رَسُوْلِ اللهِ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ سَهِّلْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ ) و چون از مسجد بیرون شدی همین کلمات بفرمودی ( اِلَّا- اَنَّهُ يَقُولُ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ سَهِّلْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ فَضْلِكَ )

و هم در آن کتاب از حسن بن حسن از مادرش فاطمه بنت الحسین از فاطمه کبری دختر رسول خدا صلی الله علیهم اجمعین روایت کند که رسول خدای فرمود ( لَا يَلُومَنَّ اِلَّا نَفْسَهُ مَنْ بَاتَ وَ فِي يَدِهِ عَمْرٌ ) یعنی هر کس بخسبد و دست خویش را از آرایش طعام و بوی گوشت و چربش نشوید جز خویشتن را ملامت نکند گفته می شود ( يَدِي مِنَ السَّمَكِ سَهْكَةً وَ مِنَ اللَّبَنِ وَ ضِرَّةً وَ مِنَ اللَّحْمِ عَمْرَةً )

و غمر بفتح تین بمعنی سهک است و سهک بتحریک بوی ماهی و بوئی ناخوش است که چون انسان عرق کند از وی برخیزد و در حدیث وارد است (الْحِنَاءُ يَذْهَبُ بِالسَّهْكِ وَيَزِيدُ فِي مَاءِ الْوَجْهِ وَ مِنْدِيلِ الْغَمْرِ) یعنی دست مال و غمر بکسر بمعنی تشنگی و کینه و به تسکین و تحریک مصدر آن است و از اخبار وارد است (غَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ زِيَادَةٌ فِي الْعُمْرِ وَ إِمَاطَةُ لِلْغَمْرِ) یعنی شستن هر دو دست را پیش از شروع بطعام و بعد از فراغت از طعام موجب زیادتی عمر و دور داشتن بدبوئی و چرکنی است .

و از عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمه بنت الحسین از فاطمه کبری از رسول خدای صلی الله علیه و اله مروی است (مَا إِلْتَقَى جُنْدَانِ ظَالِمَانِ إِلَّا تَخَلَّى اللَّهُ عَنْهُمَا) وَ لَمْ يُبَالِ أَيُّهُمَا غَلَبَ وَ مَا إِلْتَقَى جُنْدَانِ ظَالِمَانِ إِلَّا كَانَتْ الدَّيْرَةُ عَلَى أَحْتَاهُمَا) هرگز دو گروه ظالم پیشه و ستمکار بمقاتلت و مبارزت بر نیامده اند جز این که خدای نظر رحمت و نصرت از ایشان برگرفته و هیچ باک نداشته است که کدام غالب و کدام مغلوب باشند و هرگز دو سپاه ظالم و ستمکار باهم بجنک در نیامده اند مگر این که هر یک سرکش تر و عاصی تر باشند دچار ادبار می کردند و بعار فرار گرفتار می آیند .

در جلد عاشق بحار الانوار از شیبه بن نعمه از فاطمه بنت الحسین علیهما السلام از فاطمه کبری از رسول خدا صلی الله علیه و اله مروی است (كُلُّ بَنِي أُمَّ يَنْتَمُونَ إِلَيَّ عَصَبَتِهِمْ إِلَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ) و در کتاب طراز المذهب باین حدیث اشارت شد

بالجمله چنان که در کشف الغمه و ناسخ التواریخ و دیگر کتب آثار مسطور است: حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که بحسن مثنی معروف است در خدمت عمش امام حسین علیه السلام در کربلا حاضر شد و چون آن حضرت شهید گردید و سایر اهل بیت اسیر شدند اسماء بن خارجه بیامد و حسن مثنی را از میان اساری بیرون آورد و گفت سوگند با خدای هر کز او را بسوی پسر خوله



حمل نخواهند داد، عمر بن سعد گفت او را با ابو حسان پسر خواهرش بگذارید .

و بقولی حسن مثنی را در میدان جنگ زخمی بسیار برسید و از آن برست صاحب کشف الغمه می گوید روایت کرده اند که حسن بن الحسن در حضرت عم بزرگوارش حسین علیه السلام یکی از دو دختر آن حضرت سکینه خاتون و فاطمه علیهما السلام را خطبه کرد.

امام علیه السلام فرمود ای پسرک من هر يك را خواهی اختیار کن حسن شرمسار شد و جوابی معروض نداشت حسین علیه السلام فرمود :  
(قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَهِيَ أَكْثَرُهُمَا شَبَهًا بِفَاطِمَةَ أُمِّي بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ) دختر خود فاطمه را از بهر تو اختیار کردم چه بمادرم فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و اله از سکینه شبیه تر است .

و بروایت ابوالفرج اصفهانی در اغانی حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بحضرت امام حسین مستدعی شد تا بدامادی آن حضرت افتخار جوید حضرت فرمود: ای برادر زاده من منتظر بودم که از تو این اظهار بشود با من راه برگیر پس حسن را با خود ببرد تا بمنزل همایونش در آورد و او را در دو دختر خود فاطمه و سکینه اختیار داد حسن فاطمه را اختیار کرد امام علیه السلام فاطمه را با وی تزویج نمود و بروایتی که در فصول المهمه و اسعاف الراغبین و بعضی کتب دیگر مسطور است حسن بن الحسن در حضرت امام خواستار شد که بمصاهرت آن حضرت مفاخرت جوید و اختیار را بآن حضرت واگذار نمود فرمود قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَهِيَ أَكْثَرُهُمَا شَبَهًا بِفَاطِمَةَ أُمِّي بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمَا فِي الدِّينِ فَتَقْوَمُ اللَّيْلُ كُلُّهُ وَ تَصُومُ النَّهَارَ وَ فِي الْجَمَالِ تَشَبَهُهُ الْحُورُ الْعَيْنِ وَ أَمَا سَكِينَةَ فَغَالِبٌ عَلَيْهَا الْاسْتِغْرَاقُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، فَلَا تَصْلَحُ لِرَجُلٍ)

یعنی دختر خود فاطمه را که از آن يك بمادرم فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و اله شبیه تر است برای تو برگزیدم .

اما در آداب دین همانا شب ها را بتمامت بنماز و طاعت خدای بپایان می برد و روزها را بروزه می سپارد و اما در حسن و جمال بحور العین همانند است و اما سکینه

بیشتر اوقاتش استغراق با خدای تعالی است و برای زناشوئی صلاحیت ندارد.

و از این کلام معجز نظام معلوم می شود که مراتب زهد و تقوی و فضایل حضرت سکینه سلام الله علیها بچه مقدار است که با این که امام علیه السلام آن مقامات عبادت و قدس را برای فاطمه مذکور می دارد در حق سکینه این گونه می فرماید .

در کتاب عمدة الطالب مروی است که حسن مثنی فاطمه را اختیار نمود و مردمان همی گفتند زنی که بر سکینه تفوق داشته باشد همانا در حسن و جمال هیچ کس در جهان قرین و همال او نتواند بود و آن حضرت را از کثرت جمال حورالعین می نامیدند

ابن اثیر در ذیل وقایع یوم الطف می گوید فاطمه از سکینه علیهما السلام بزرگ تر و سال بردتر بود و از خطب و مکالمات آن حضرت نیز معلوم می شود که سن شریفش از سکینه بیشتر بوده است .

در ناسخ التواریخ مسطور است که فاطمه را از حسن مثنی دو پسر آمد یکی عبدالله محض و ابراهیم غمر و نیز در آن کتاب از ابونصر بخاری مروی است که فاطمه را سه پسر از حسن پدید شد اول عبدالله که او را عبدالله محض گویند دوم ابراهیم و او را ابراهیم غمر گویند ، سیم حسن و او را حسن مثلث نامند.

در نور الابصار و بعضی کتب دیگر مسطور است که عبدالله را ازین روی محض یعنی خالص لقب دادند زیرا که اول کسی که از حسنیة بحسن و حسین نسب برد وی بود چنان که حضرت امام محمد باقر علیهم السلام از فرزندان و اعقاب حسین سلام الله علیه اول کسی است که بحسن و حسین سلسله نسب می رساند

در عمدة الطالب مسطور است که مصعب زبیری می گفت تمامت محاسن عالم در عبدالله بن الحسن موجود بود و هر حسنی بدو منتهی میشد چنان که می گفتند کیست احسن مردمان در پاسخ می گفتند عبدالله بن حسن و گفته می شد کیست افضل ناس می گفتند عبدالله بن الحسن و می گفتند کیست اقول ناس می گفتند عبدالله بن الحسن .

تلید بن سلیمان گوید از عبدالله بن الحسن شنیدم می فرمود من از همه مردمان برسول خدای صلی الله علیه و اله نزدیک ترم چه از دو سوی بآن حضرت پیوسته می شوم و کنیت عبدالله بن حسن ابو محمد است و حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم را حسن مثلث می خواندند و مادر او نیز فاطمه بنت الحسین علیهم السلام است و ابراهیم بن حسن بن الحسن را که از فاطمه بود ابوالحسن کنیت است .

عمر بن شبه گوید هر ابراهیم نامی که از بنی علی علیه السلام نمایش گرفته ابوالحسن کنیت یافت اما در ناسخ التواریخ کنیت او را ابو اسمعیل نوشته اند .

و این ابراهیم بن الحسن از تمامت مردمان برسول خدای صلی الله علیه و اله شبیه تر بود چنان که در ناسخ التواریخ مسطور است حسن مثنی را سه پسر و دو دختر از فاطمه بنت الحسین علیهم السلام پدید شد عبدالله محض و ابراهیم که او را بواسطه کثرت فضایل و جود و شرف و ستودگی مخائل عمر می خواندند و دیگر حسن و زینب و امّ کلثوم .

و هم در آن کتاب مذکور است که دخترهای امام حسین علیه السلام فاطمه و سکینه بر هشام بن عبدالملک در آمدند هشام با فاطمه گفت پسرهای خود را که از پسر عم خود حسن مثنی داری از بهر من توصیف نمای و نیز پسرهای خود را که از پسر عم من عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفّان داری صفت کن .

فرمود اما عبدالله محض پسر نخستین من سیّد و شریف و مطاع است در میان ما و پسر دیگرم حسن بن حسن مهتری بزرگوار و فارسی در کارزار است و پسر سیم من ابراهیم شبیه ترین مردمان است برسول خدای در لون و شمایل و رفتار . اما آن دو پسر که از پسر عم تو دارم نخستین محمد است و او جمال ماست و بدو فخر کنیم و دیگر قاسم است و او حافظ و ناصر ماست و از همه مردمان بعاص بن امیه شبیه تر است هشام گفت سوگند با خدای نیکو صفت کردی .

در ناسخ التواریخ مسطور است که حسن مثنی در یوم طف بالشکر ابن سعد جهاد ورزید و زخم فراوان یافت و در میان کشتگان بیفتاد گاهی که سر شهدا را

برتری دارند و بر حسب اقتضای مقام و تربیت مخلوق اظهار می فرمایند.

در کتاب کافی از اسحاق بن یزید و ابن رثاب و معمر بن ابی زیاد مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشتیم در این حال مردی عطسه بزد و هیچ يك از حاضران چیزی بدو نگفت تا آن حضرت ابتدا کرد و فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ أَلَّا سَمَّتُمْ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَعُودَهُ إِذَا اشْتَكَى وَأَنْ يُجِيبَهُ إِذَا دَعَا وَأَنْ يَشْهَدَهُ إِذَا مَاتَ وَأَنْ يُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ)

در نهایت ابن اثیر و دیگر کتب لغات مسطور است که تشمیت با شین معجمه و تسمیت با سین مهمله از باب تفعیل دعا نمودن بخیر و برکت است لکن باشین معجمه برتر از آن دیگر است گفته می شود (سَمَّتَ فلانا، و سَمَّتَ علیه تَسْمِيَةً، فهو مُسَمَّمٌ) و اشتقاق آن از شوامت است که بمعنی قوائم است گویا برای کسی که عطسه کرده است به ثبات بر طاعت خدای دعاء است.

و بعضی گفته اند معنی آن این است (أبعدك الله عن السَّمَاتِ، و جَنَّبَكَ مَا يُسَمِّتُ به عليك) خداوند ترا از شماتت و ملامت دور بگرداند و از آن چه موجب شماتت تو می شود برکنار دارد بالجمله امام علیه السلام با آن جماعت حضار فرمود بزرگ است خدای آیا نشنیده اید که حق مسلم بر مسلم این است که هر وقت مسلمی رنجور شود مرد مسلم دیگر بعیادتش برود و هر وقت او را دعوت نماید دعوتش را اجابت کند و چون بمیرد بر جنازه اش حاضر شود و هر وقت عطسه نماید در حقش دعای خیر کند.

و دیگر در آن کتاب از داود بن حصین مسطور است در حضرت ابی عبدالله حضور داشتیم و چون حاضران را بشمار گرفتم بیست و چهار تن در آن خانه حضور داشتند، حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه عطسه فرمود و هیچ کس کلامی بر زبان نراند

آن حضرت فرمود: (أَلَا تَسَمُّونَ أَلَّا تَسَمُّونَ، مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَرِضَ أَنْ يَعُودَهُ، وَإِذَا مَاتَ أَنْ يَشْهَدَ جَنَازَتَهُ، وَإِذَا عَطَسَ أَنْ يُسَمِّتَهُ أَوْ قَالَ: يُسَمِّتُهُ وَإِذَا دَعَا أَنْ يُجِيبَهُ) دو دفعه فرمود از چه دعای خیر و عافیت نگفتید همانا از

جمله حقوق مؤمن بر مؤمن این است که هر وقت مریض شود برادر مؤمن او بعیادتش برود و چون وفات نماید در جنازه اش حاضر شود و چون عطسه آورد او را تسمیت نماید یا این که فرمود تسمیت نماید باشین معجمة چنان که معنی هر دو مسطور شد و چون او را دعوت نماید دعوتش را پذیرا گردد .

و هم در آن کتاب از مسمع بن عبدالملک مروی است که حضرت ابي عبدالله عليه السلام عطسه فرمود پس گفت : ( اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ) آن گاه انگشت مبارك را بر بینی شریف بگذاشت و فرمود : ( يَرْغَمُ اَنْفِي لِلّٰهِ رَغْمًا دَاخِرًا ) کنایت از این که در پیشگاه عظمت حضرت احدیت نهایت فروتنی و خاکساری در من موجود است .

رغم بحرکات سه گانه بمعنی خاك و خاک آلوده شدن و مکروه داشتن و دشوار و خوار شدن است و رغم انف کنایت از آن است که آنان را که خواهند بخشیم و خواری آورند و آن چه را که دماغ ایشان بر نتابد برخلاف خواهش ایشان و طبیعت ایشان کاری را بیای آورند و خاکسار گردانند و نهایت خواری آن است که بینی ایشان برخاک سوده گردد و این نشانه کمال ذلت و خاکساری است و چون عطسه در مغز و بینی آشوب می آورد این است که می فرماید : ( رَغِمَ اَنْفِي )

و نیز در آن کتاب از ابو علی اشعری سند بحضرت ابي عبدالله عليه السلام می رسد که مردی نصرانی در حضرتش عطسه بداد حاضران گفتند : ( هَذَاكَ اَللّٰهُ ) خدایت هدایت کند و آن حضرت فرمود : ( يَّرْحَمُكَ اَللّٰهُ ) خدایت رحمت کند عرض کردند همانا این مرد نصرانی است یعنی در حق او دعای رحمت از چیست فرمود : ( لَا يَهْدِيهِ اَللّٰهُ حَتّٰى يَّرْحَمَهُ ) تا رحمت شامله خداوند رحمان او را شامل نگردد بنعمت هدایت واصل نشود .

و نیز در آن کتاب و کتاب بحار الأنوار از محمد بن یحیی بمردی از جماعت عامه سند می رسد که گفت در حضرت ابي عبد الله سلام الله عليه بمجالست مفاخرت می جستیم سوگند بخداوند هیچ مجلسی را از مجالس او جلیل تر و نبیل تر نیافتم و آن حضرت روزی با من فرمود : ( مِنْ اَيْنَ تَخْرُجُ الْعَطْسَةُ ) از کجا عطسه بیرون آید عرض کردم

از بینی فرمود: (أَصَبَتْ أَلْحَطَأُ) بخطا رفتی .

عرض کردم فدای تو گردم از کجا بیرون می آید فقال: (مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ، كَمَا أَنَّ النَّطْفَةَ تَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ وَمَخْرَجُهَا مِنَ الْإِحْلِيلِ) فرمود مخرج عطسه از تمامت بدن است چنان که نطفه از تمامت بدن بیرون می آید و آلت تناسلی مخرج آن است یعنی بینی هم همان حکم را دارد از آن فرمود: (أَمَّا رَأَيْتَ الْإِنْسَانَ إِذَا عَطَسَ نَفِضَ أَعْضَاؤُهُ وَصَاحِبُ الْعَطْسَةِ يَأْمَنُ الْمَوْتَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ) آیا نه بینی که انسان چون عطسه کند تمامت اعضایش را لرزه و فشاندن در سپارد و آن کس که عطسه نماید تا هفت روز از مردن ایمن است .

و هم در کتاب کافی از ابوبکر حضرمی مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام از معنی و تفسیر این آیه شریفه (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) منکرترین و ناخوش ترین آوازه‌ها آواز خر است پرسیدم فرمود: (الْعَطْسَةُ الْقَبِيحَةُ) یعنی منکر ترین آوازه‌ها صدای عطسه زشت و قبیح است

معلوم باد که این تفسیر بسیار لطیف و عجیبی است و ممکن است که يك جهت این تاویل این باشد که آن چه احوال طبیعی هر حیوانی است و بیرون از عالم اختیار او لازمه سرشت و خلقت اوست مذموم و منکر نمی تواند بود و خدای تعالی که خالق قدیر است این گونه آهنگ را در خمیر حمیر سرشته است و آن چه او سرشت نه زشت است و آن چه او کاشت نه ناراست و پلشت است بلکه این ناراستی و زشتی و نکوهیدگی چون بحکمتش بنگرند همه عین درستی و راستی و خوشی است و آن همه در نظر مردم کوتاه بین است .

و خدای تعالی در آن جا که می فرماید که لقمان علیه الرضوان با فرزند خود بنصیحت فرمود آواز خود فرو خوابان و در تکلم با مردمان آهسته و نرم باش بدرستی که منکر ترین صداها آواز خراست مقصود آن است که آن گونه آواز در خور آن گونه حیوان و شایسته اوست که بدان صفت آفریده شده اما انسان که باوصاف انسانی مخلوق است باید اعمال و افعال او موافق آن چه شایسته اوست بروز نماید نه آن که

صدای خر برای خر مذموم باشد چنان که اگر آدمی با پای خویش بر کسی زند گویند لگد زدن در خور چهارپایان است و در حق آدمی ناشایسته شمارند اما از چهار پا مذموم ندانند

پس در عطسه آوردن نیز آن چه خلقی و طبیعی است ایراد نشاید چه باختیار نباشد و اقدام طبیعت باشد اما می توان در حالتی که عطسه می رسد خود را ضبط نمود و در آهنگ آن یا آن چه از بینی در آید و بر موی و روی بنشینند مواظبت ورزید که آن چه مکروه انظار است مستور داشت و آن چه افزون از حالت طبیعی و مسمار اسماع است محفوظ گردانید و گرنه آن چه از عالم طبیعت باشد مطبوع است مثلاً اندام و اعضای هر حیوانی تا در حال خلقی و طبیعی جلوه گر باشد مکروه نیست اما اگر بعلت آسیمی یا بلیتی از عالم طبیعت خارج گردد مکروه می شود چشم و ابرو و دهان و چهره طبیعی و سایر اوصاف طبیعی همیشه مطبوع است بلکه روضه و نباتات و سایر عوالم طبیعی نهایت مطبوعیت را دارد و چون مصنوعی شد از آن ملاحظت بیرون می شود چنان که باغ ها و عمارات مصنوعیه با يك بوته و مکان طبیعی برابر نیست و كذالك غير ذلك والله تعالى اعلم .

و نیز در کتاب کافی از حماد بن عثمان مروی است که حضرت ابي عبدالله عليه السلام را نگران شدم که در خانه مبارکش نزد باب بیت همایونش برابر کعبه یعنی روی بکعبه معظمه جلوس فرموده بود.

و هم در آن کتاب مروی است که ابو عوف گفت از حضرت ابي عبد الله عليه السلام شنیدم می فرمود: (الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ) و بروایت عثمان بن عیسی فرمود: (الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحَدِّثَ بِحَدِيثٍ يَكْتُمُهُ صَاحِبُهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فَفَهَا أَوْ ذِكْرًا لَهُ بِخَيْرٍ)

یعنی شأن مجلس ها و تکلیف مجالسین این است که بامانت رفتار شود و هیچ کس را نشاید که حدیث و داستان و سخنی را که رفیق پوشیده با وی رانده جز باجارت او

بدیگران بازگوید مگر آن چه بفقہ و علم راجع باشد و انتشار آن موجب فیض دیگران و اجر او باشد یا این که چیزی باشد که اگر بشنوند گوینده را بخیر و خوشی یاد کنند

همانا بیشتر اوقات می شود که جمعی چون در مجلسی انجمن کنند و هر کس بسلیقه و طبیعت خویش داستانی در میان و از نیک و بد دیگران بر زبان آورد غالباً محض روز بشب بردن و مجلس در نوردیدن و صحبتی پایان بردن است نه آن است که از آن داستان که می نماید صحت و عدم صحّتی منظور داشته باشد یا از آن کس که بخیر یا عدم خیر حکایتی آورد مقصودی جوید بلکه یا از در صحبت یا نقل روایت یا مزاح و ظرافت است.

لکن اگر این کلمات از مجلس بیرون شود و بآن شخص که در حقش گفته اند برسد از روی عداوت و جدّ شمارد و مایه فساد گردد و نیز بسا می شود که جمعی در مجلسی بصحبتی می پردازند پاره از خدام مجلس بدون این که از صدر و ذیل آن با خبر بشوند آن چه شنیده اند عنوانی بر آن قرار داده باز پس گویند یا این که شاید حکایت از اوضاع سابقه در میان است او بر حال حمل کرده چون باز گوید اسباب خیالات فاسده مستمعین گردد و دشمنی و فتنه بزرگ پدید آید و اگر مطلبی محرمانه در میان باشد که حفظش بطریق اولی لازم است.

پس در هر صورت بیاید حفظ مجلس و آن چه در مجلس می گذرد از دست نداد و احتیاط از کف نهاد و هم مجالسین را لازم است که در بیان مطالب و نقل حکایات و تقریر کلمات شرایط احتیاط را از دست ندهند و تا باحوال مصاحبین خود عرفان کامل نداشته باشند آن چه در دل دارند بر زبان نیاورند

چه بسیار افتد که پاره کسان در عین دوستی و صدق محض از ساده لوحی و نادانی کارها کنند که از دشمنان قوی چنگال نمودار نیاید چه این علم و اطلاع وراء فتنه که بدست این دوست نادان افتاده برای دشمن ممکن نیست و اگر دشمن چیزی گوید بر بهتان و کذب حمل می نمایند اما آن چه دوست واپس گوید راه طفره از



و دیگر در بحار الأنوار و کتاب کافی از موسی بن اشیم مروی است که در خدمت ابی عبد الله علیه السلام بودم مردی از آیتی از کتاب خدای عزّ و جلّ از آن حضرت پرسید امام علیه السلام او را از آن آیت مطلع و مخبر گردانید و از آن پس دیگری بخدمت آن حضرت در آمد و از همان آیت و حالت سؤال نمود و آن حضرت بخلاف آن چه با آن مرد خبر داده بود بدو باز فرمود از این حال و اختلاف تاویل و تفسیر مرا آن غم و اندوه و رنج و الم فرو گرفت که گفتمی دلم را با کاردها پاره پاره می کنند و با خود همی گفتم مانند ابوقتاده فقیهی دانشمند را که در يك واو و امثال آن بخطا نمی رفت بگذاشتم و باین حضرت که منشاء این گونه خطای کلی است پیوستم .

پس در همین حال که برین حال بودم ناگاه مردی دیگر بیامد و از معنی همان آیه پرسید و آن حضرت بخلاف آن چه بمن و آن دورفیق من باز نموده بود بدو بفرمود این وقت نفس من ساکن شد و بدانستم که این کردار و اختلاف اقوال بعّلت تقیه روی داده است می گوید :

آن گاه امام علیه السلام بمن روی کرد و فرمود یا بن اشیم : (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ، وَفَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا)

ای پسر اشیم همانا خدای عزّ و جلّ ملک و سلطنت را بسلیمان بن داود علیهما السلام تفویض نمود و فرمود این سلطنت باین عظمت و شوکت بخشش ماست عطا کن از آن بر هر که خواهی یا منع بخشش نمای از هر که خواهی یعنی تصرف در آن باختیار و مشیت توست و در این اعطا و امساک محاسبه نیست یعنی در قیامت حساب از تو نخواهند جست.

و خدای تعالی امر و نهی و اعطا و امساک را بحضرت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله تفویض کرد

و فرمود و آن چه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت پس فراگیرید که حقّ شما است و آن چه نهی فرماید شما را از آن پس باز ایستید از آن علمای محققین بر آن هستند که حکم این کلمات عامّ است معنی آن این است هر چه پیغمبر فرماید از مأمورات غنیمت شمارید آن را و با کمال رغبت آن را اخذ نمائید و هر چه نهی فرماید از منهیّات از آن باز ایستید که امر و نهی خداوند است .

از رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است که قرآن صعب است و مستصعب بر آن کس که تارك آن باشد و آسان و سهل است بر آن که متابعت آن را نماید و حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس هر کس بحدیث من تمسّك جوید و میان آن و قرآن را جمع نماید رستگار است و شما را فرموده اند که سخن مرا بشنوید و بر آن کار کنید پس هر که بقول من استهزاء نماید قرآن را استهزاء کرده باشد چه خدای تعالی فرموده است : (وَ مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَأْتُوهُ )

معلوم باد که چون بنی نوع انسان را آن علم و معرفت نیست که بتواند بمطالب و مسائل عرفان کامل و بتوحید حضرت احدیّت و آن مراتب نایل و بآن چه اسباب صلاح معاش و معاد است واقف آید این است که خدای تعالی ارسال رسل می فرماید تا مخلوق را بموجبات صلاح معاش و معاد دلالت فرمایند و ایشان بر حسب تقاضای زمان و استعداد نفوس و استعداد افهام و قبول عقول تبلیغ رسالات فرمایند چنان که بزرگان با کودکان رفتار نمایند اما حکمت هر مطلبی را توان با ایشان باز نمود مثلاً حجامت بیاید کرد یا بیشتر بردمل بیاید بکار برد اما کودک چه داند از چیست و اگر گویند نتواند فهمید تمامت مردمان نسبت بزمرة پیغمبران همین حالت دارند.

بر پیغمبران است که آن چه لازمه تربیت است بکار آورند و هر چه را مقتضی دانند سببش را مکشوف دارند و آن چه نباشد پوشیده و ممّوه بدارند تا چون لیاقت آن را در ایشان بنگرند باز نمایند چنان که اصحاب خاص را از حکمت پاره افعال علی قدر مراتبهم باز می نمودند اما دیگران را واقف نمی ساختند و از این مقام که نزول نمائیم حالت سلاطین جهان نیز بر همین منوال است آن چه بر طریق صواب و

حکمت هستند اگر چه در ظاهر امر مخالف طبایع باشد معمول و حکمتش را از ایشان مکتوم دارند .

اما پاره بزرگان و وزرای دولت را بی خبر نگذارند تا در مقام خود جهتش بر همه کس مکشوف گردد و چون از مصالح و مفاسد امور عالم جز خداوند تعالی که علام الغیوب است کما هی حقها عالم نیست و واسطه میان خدای و مخلوق او جز جماعتی مخصوص که لیاقت و استعداد آن را داشته باشند نتواند بود این است که انبیای عظام علیهم السلام را لیاقت این مقام بداد و در میان خود و مخلوق واسطه گردانید تا ایشان را بعلم معاش و معاد آگاهی دهند و رشته بنی نوع بشر را که اشرف انواع باشند محفوظ دارند و هر يك را دارای شأنی و رتبتی گردانید و باندازه لیاقت جامه رسالت ببوشانید و مردمان را بنهجی و مقداری باطاعت ایشان فرمان کرد.

و چون نوبت بختام الانبیاء صلی الله علیه و اله رسید که اشرف انبیاء و خانم ایشان و مکمل تمامت شرایع است خدای تعالی با تمامت آفریدگان فرمان کرد که در هر چه امر و نهی فرماید تخلف نوزند و خیر و عافیت عاقبت خویش را در آن نبیند چه آن چه او فرماید خدای فرموده است و اطاعت او امر و نواهی او موجب اجر و ثواب و صلاح دنیا و آخرت است و السلام علی من اتبع الهدی .

و دیگر در کتاب مذکور از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود: ( إِذَا كَانَ ثَلَاثَةٌ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَتَّجَعِي مِنْهُمْ إِثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَحْزَنُهُ وَيُؤْذِيهِ ) یعنی چون سه تن با هم نشسته باشند نباید دو نفر از ایشان با هم به نجوی پردازند و آن يك را بیگانه شمارند چه این کار اسباب اندوه و آزار اوست.

و هم در کافی از یونس شیبانی مروی است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود: ( كَيْفَ مُدَاعَبَهُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ) چگونه است مزاح و مداعبه شماها با یکدیگر؟ عرض کردم اندک است فرمود: ( فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا السُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ )

یعنی چنین مکنید و از خوش روئی و خوش گوئی و مزاح و شوخی که نه از

روی رذالت باشد کناره مجوئید چه مداعبه از حسن خلق است و تو باین کار قلب برادر خود را شادمان کنی و رسول خدای صلی الله علیه و آله با مردم مداعبه و مزاح می فرمود و همی خواست ایشان را خرسند و شاد فرماید .

معلوم باد که مقصود آن حضرت رعایت حدّ وسط است و گرنه اخبار در ذمّ کثرت مداعبه نیز ماثور است چنان که در همان کتاب از حفص البختری مروی است که حضرت ابی عبد الله علیه سلام الله فرمود: (إِيَّاكُمْ وَالْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ) از مزاح پرهیزید چه آبروی را می برد و در این جا کثرت آن مقصود است .

و دیگر در آن کتاب از ابوریع شامی مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام گاهی که بیت، غاصّ باهل خود بود فرمود (إِعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِتًّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ) بدانید که از ما شمرده نشود کسی که با همسایه خود بطور نیکو رفتار نکند و از این خبر می رسد که باید با همسایه بحسن مجاورت پرداخت نه این که بهمان بد رفتاری نمودن قناعت ورزید.

و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر و یونس بن ظبیان مروی است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود: (إِخْتَبِرُوا إِخْوَانَكُمْ بِخَصْلَتَيْنِ فَإِنْ كَانَتَا فِيهِمْ وَإِلَّا فَأَعْرَبْ ثُمَّ أَعْرَبْ ثُمَّ أَعْرَبْ الْمُحَافَظَةَ عَلَى الصَّلَاةِ فِي مَوَاقِيتِهَا وَالْبِرَّ بِالْإِخْوَانِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ)

برادران دینی خود را بدو خصلت بمحل تجرّب در آورید اگر دارای آن دو خصلت باشند خوب و گرنه از ایشان دوری کن و این کلام را محض تاکید در اجتناب سه کَرّت بر زبان مبارک بگردانید و آن دو صفت و خصلت یکی این است که بر نمازهای واجب در اوقات مقررّه آن مراقب باشد و دیگر در حال عسر و یسر با برادران نیکی کند یعنی بهر حالتی که هست خواه در حال خوشی و وسعت یا نا خوشی و فاقت از رعایت حال ایشان غفلت نجوید .

معلوم باد تمام اوامر و نواهی که از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله و

سلامه علیهم مذکور است آن چه موثق و صحیح باشد بجمله در اوصاف حمیده خود ایشان مندرج است بلکه بسا چیزهاست که دیگران را نیروی اجابت نیست و خود ایشان مرتکب توانند بود پس هر چه محمود است خود ایشان معمول می دارند و آن چه مذموم است متروک می دارند.

لاجرم می توان جمیع اوامر را بخود ایشان منسوب و تمامت نواهی را از خود ایشان محروم دانست و با این بیان می توان روایاتی که از ایشان در اخلاق و اوصاف حمیده رسیده است از محامد اخلاق خودشان مسطور نمود چه این مشاعل انوار هدایت نه چون دیگر کسان باشند که مردمان را بآداب حمیده دعوت فرمایند و خودشان باعلی درجه واقصی المرتبه آن نایل نباشند یا از شیم مذمومه نهی فرمایند که خودشان صد هزار درجه دورتر نشوند چه موافق اخبار کثیره و روایات صحیحه تمامت اوصاف حمیده را بحدّ کمال دارا بوده اند و از تمامت اخلاق رذیله در نهایت بُعد دوری کرده اند.

مثلا اگر در جود و کرم و صله رحم و صدق و امانت و دین و عبادت و مراتب توحید و شهادت برسالت و رعایت احکام شریعت و فضایل و فتوت و غیر ذلک فرمایشی کرده اند خودشان بآن درجه دارای آن بوده اند که تمامت نوع بشر در یکی از آن با ایشان همچنان نتوانند بود و همچنین در آن چه از آن اجتناب بیاید چون معاصی الهی و بخل و حسد و شقاوت و قساوت و تخلّق باخلاق رذیله آن گونه دوری و عصمت گرفته اند که از طاقت تمامت خلیقت بیرون است .

## بیان جود و کرم حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام

چون بحقیقت بنگرند جود رسول خدای و ائمه انام علیهم الصلاة و السلام همان بود موجود است چه اگر بطفیل ایشان نبودی چیزی بعرضه و جود نیامدی و اگر اوقات شریف را در تربیت این جمع ضعیف و نظم این عالم کثیف مصروف نفرمودندی و بذل توجه نکردندی موجود را سلسله ابود و تار و پود بود نبودی و اگر بودی منتظم و متصل و بر دوام و باقی و محکم و استوار نماندی بلکه باندک انقلابی ناچیز و تباه شدی چنان که اغلب اخبار و روایات وارده بر این جمله شاهد کافی است.

پس چنان که اشارت رفت هر صفتی محمود از هر کس نمایش گیرد از خود ایشان تراوش دارد و اگر کسی برای عرض صفات محموده ایشان بایی مقرر گرداند چنان است که بحار آسمان ها و زمین های بس پهناور و ژرف را در محقر ظرفی و مصغر حرفی گنجایش خواهد ، پس این جمله برای عرض نمونه از کلّ و قطره از بحار و رشحه از سحاب کثیر الامطار و استحضار اولی الانظار و استخبار طالبان اخبار و استطلاع راویان آثار است.

در کتاب بحار الأنوار و کشف الغمّه و مطالب السؤل و دیگر کتب اخبار مسطور است که ابو الهیّاج بن بسطام گفت : (كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُطْعِمُ حَتَّى لَا يَبْقَى لِعِيَالِهِ شَيْءٌ) یعنی جود و بذل جعفر بن محمد صادق علیهما السلام بآن میزان بود که آن چه طعام داشت بفقرا و مستحقین اطعام می فرمود تا آن چند که برای اهل و عیالش چیزی باقی نمی ماند.

و دیگر در بحار الأنوار و امالی ابن شیخ طوسی از ابو جعفر خثعمی که با اسماعیل بن جابر قرابت داشت مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام پنجاه دینار که در میان صرّه و کیسه بود بمن بداد و فرمود بمردی از بنی هاشم بازرسان و بدو

مگویی که من بتو چیزی داده ام ابو جعفر می گوید نزد آن مرد شدم چون دنائیر را بدید گفتم این وجه از کجاست خدایش پاداش نیکو فرماید چه بهر سال این مبلغ بمن می فرستد و تا سال دیگر همان وقت امر معیشت مرا کفایت می کند لکن جعفر با کثرت اموالی که دارد یک درهم بمن نمی دهد

و هم در کتاب بحار الأنوار مسطور است که اشجع سلمی بخدمت حضرت صادق علیه السلام در آمد و آن حضرت را علیل ورنجور بدید پس بنشست و از چگونگی حالش پرسید آن حضرت فرمود: (تَعْدُ عَنِ الْعِلَّةِ وَ اذْكُرْ مَا جِئْتَ لَهُ) از پرسش علت ورنجوری من باز شو و آن چه را در طلبش آمده بازگو عرض کرد خدایت از این علت جامه عافیت بپوشاند.

ألبسك الله منه عافية \*\*\* في نومك المعترى وفي أرقك

يخرج من جسمك السقام كما \*\*\* اخرج ذلّ الفعال من عنقك

آن حضرت فرمود ای غلام آیا چیزی با تو هست عرض کرد چهار صد فرمود: (أَعْطِهَا لِأَشْجَعِ) آن جمله را باشجع عطا کن

و هم در بحار مسطور است که شخصی از آن حضرت خواهشی نمود و چون بر آورد سائل زبان بشکر برگشود فقال علیه السلام:

إذا ما طلبت خصال الندى \*\*\* وقد عضك الدهر من جهده

فلا تطلبنّ الى كالح \*\*\* اصاب اليسارة من كده

و لكن عليك باهل العلى \*\*\* و من ورث المجد عن جده

فذاك إذا جئته طالباً \*\*\* تحبّ اليسارة من جدّه

و هم در آن کتاب از مفضل بن قیس بن رمانه مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام و از پاره حالات خویش شکایت کردم و از آن حضرت مسئلت دعا نمودم فرمود ای جاریه (هَاتِي الْكَيْسَ الَّذِي وَصَلْنَا بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ) آن کیسه را که ابوجعفر منصور بما فرستاده بیاور جاریه حاضر ساخت و آن حضرت فرمود در این کیسه چهار صد دینار است (فَأَسْتَعِنْ بِهِ) این جمله را در مدد معاش خویش بکار بند

می گوید عرض کردم لا والله سوگند با خدای این را اراده نداشتم لکن همی خواهم دعائی در حق من بفرمائی فرمود (وَلَا أَدْعُ الدَّعَاءَ وَ لَكِنْ لَا تُخْبِرُ النَّاسَ بِكُلِّ مَا أَنْتَ فِيهِ فَتُهَوَّنَ عَلَيْهِمْ) از دعا فرو گذاشت نمی کنم و لکن مردمان را بتمامت حالات و شئونات خویش خبر مگویی چه اگر از باطن و ظاهر تو آگاه شوند نزد ایشان خوار می شوی .

و دیگر در بحار الانوار از محمد بن زید شحام مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرا بدید و این وقت نماز می گذاشتم پس کسی را در طلب من بفرستاد و با من فرمود ( مِنْ أَيْنَ أَنْتَ ) از کدام مردمی عرض کردم از موالی تو هستم فرمود : ( فَأَيُّ مَوَالِي ) از کدام طایفه دوستان و موالی من هستی عرض کردم از مردم کوفه فرمود ( مَنْ تَعْرِفُ مِنَ الْكُوفَةِ ) از دوستان ما که در کوفه هستند کدام کس را می شناسی عرض کردم بشیر تَبَال و شجره و قبيله او را می شناسم .

( قَالَ وَ كَيْفَ صَنِعْتَهُمَا إِلَيْكَ ) رفتار و کردار بشیر و طایفه او با تو چگونه است عرض کردم ( وَ مَا أَحْسَنَ صَنِعْتَهُمَا إِلَيَّ ) با من نیکو رفتار می نمایند فرمود ( خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ مَنْ وَصَلَ وَ أَعَانَ وَ نَفَعَ ، مَا بَتُّ لَيْلَةً قَطُّ وَ لِلَّهِ فِي مَالِي حَقٌّ يَسْأَلْنِيهِ ) بهترین مسلمانان کسی است که صله و اعانت نماید و سود برساند سوگند با خدای هیچ شبی نخواهیده ام که در آن چه مرا است حقی از کسی باشد که مسئول آن باشد و تواند از من پرسش حق خود را نماید .

آن گاه فرمود ( أَيُّ شَيْءٍ مَعَكُمْ مِنَ النَّفَقَةِ ) چه مقدار از اموال نفقه با شما می باشد یعنی از مالی که باید در نفقه و مخارج خود بکار بست عرض کردم دوپست درهم نزد من می باشد. فرمود آن را بمن بنمای پس آن درهم را بحضرتش بیاوردم و آن حضرت سی درهم و دو دینار از بهر من بر آن بیفزود و فرمود ( تَعَشَّ عِدِّي ) نزد من شب بیای کن پس در خدمت آن حضرت تعشی نمودم و چون شب دیگر فرا شد بآستانش نرفتم بامداد دیگر مرا احضار کرد و فرمود ( مَا لَكَ لَمْ تَأْتِنِي الْبَارِحَةَ )



قَدْ شَفَقْتَ عَلَيَّ) ترا چه بود که شب گذشته نزد من نیامدی همانا بر من شفقت ورزیدی

عرض کردم رسول تو باحضرار من نیامد فرمود (فَأَنَا رَسُولُ نَفْسِي إِلَيْكَ مَا دُمْتُ مُقِيمًا فِي هَذِهِ الْبَلَدِ، أَيْ شَيْءٍ تَشْتَهِي مِنَ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّيْنُ، قَالَ، فَاشْتَرَى مِنْ أَجَلِي شَاةً لَبُونًا) من خود از جانب خود بتو رسول هستم که تا در این شهر اقامت داری در حضرت ما بگذرانی، بازگویی از انواع خوردنی بچه مایلی عرض کردم خواهان شیر هستم پس میشی شیر ده از بهر من بخرید پس عرض کردم دعائی بمن تعلیم فرمای فرمود بنویس .

( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَآمَنْ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ عَثْرَةٍ، يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ وَيَا مَنْ أَعْطَى مَنْ سَأَلَهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً، يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، وَأَعْطَانِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَجَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مُنْقُوصٍ لِمَا أَعْطَيْتَ وَزِدْنِي مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ ) آن گاه دست مبارك بر افراشت و عرض کرد ( يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا ذَا النِّعَمَاءِ وَالْجُودِ إِزْحَمِ شَيْئِي مِنَ النَّارِ ) پس از آن هر دو دست مبارك را بر محاسن شریف بگذاشت و بر نداشت مگر گاهی که پشت کف شریفش از اشک دیده مبارکش مملو بود.

و نیز در بحار الانوار از احمد بن ادریس از یونس یا دیگری روایت کند که بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم فدایت شوم شنیدم در غله عین زیاد کاری بجای می آوری اینک دوست می دارم که از خودت بشنوم .

( فَقَالَ لِي نَعَمْ كُنْتُ أَمْرًا إِذَا أَدْرَكَتِ الثَّمَرَةُ أَنْ يُثَلَّمَ فِي حَيْطَانِهَا التُّلْمُ لِيَدْخُلَ النَّاسُ وَيَأْكُلُوا وَكُنْتُ أَمْرًا فِي كُلِّ يَوْمٍ أَنْ يُوَضَعَ عَشْرُ بَنِيَاتٍ يُقَعَّدُ عَلَى كُلِّ بَنِيَّةٍ عَشْرَةٌ كُلَّمَا أَكَلَتْ عَشْرَةٌ جَاءَ عَشْرَةٌ أُخْرَى يُلْقَى لِكُلِّ نَفْسٍ مِنْهُمْ مُدٌّ مِنْ رُطْبٍ وَكُنْتُ أَمْرًا لِجِيرَانِ الضَّيْعَةِ كُلِّهِمُ الشَّيْخِ وَالْعَجُوزِ وَالصَّبِيِّ وَالْمَرِيضِ وَالْمَرْأَةِ وَمَنْ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَجِيءَ فَيَأْكُلَ مِنْهَا لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مُدٌّ فَإِذَا كَانَ الْجَدَاذُ أَوْفَيْتُ الْقَوَامَ وَالْوُكَلَاءَ وَالرِّجَالَ

أَجْرَتَهُمْ وَأَحْمِلُ الْبَاقِيَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَفَرَّقْتُ فِي أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ وَالْمُسَدِّ تَحْفِينِ الرَّاحِلَتَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَقْلَ وَالْأَكْثَرَ عَلَى قَدْرِ اسْتِحْقَاقِهِمْ وَحَصَلَ لِي بَعْدَ ذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ وَكَانَ عَلَتْهَا أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ)

فرمود آری فرمان می دهم که چون میوه بدست می آید و ثمر نمایشگر می شود دیوار باغ ها را سوراخ ها کنند تا هر کس خواهد در آید و هر چه خورد بخورد و هم فرمان می کنم که بهر روز ده بساط بگسترانند و ده تن بر آن مشغول خوردن شوند و چون این ده تن سیر و کامیاب شدند ده تن دیگر بیابند و برای هر یک از ایشان مدی از خرماى تر و تازه بیاورند .

مدّ بضمّ اول و تشدید دال مهمله بمعنی پیمانه است و این پیمانه نزد مردم حجاز يك رطل و ثلث و طل و نزد مردم عراق عبارت از دو رطل و صاع عبارت از چهار مدّ است.

بالجمله می فرماید و هم فرمان می کنم که آنان که همسایه این ضیعه هستند از شیخ و عجز و کودک و مریض و زن و هر کس که قادر نباشد که بآن جا بیاید و از میوه و ثمر آن بخورد برای هر یک از ایشان يك پیمانه بدهند و چون برداشت و چیدن خرما باخر رسد باغبانان و کارگران را اجرت کافی دهم و بقیه آن را بسوی مدینه حمل می فرمایم و بمردم خانه ها و مستحقین دو بار شتر و سه بار شتر یا بیشتر یا کم تر بر حسب استحقاق ایشان پراکنده می دارم و بعد از تمامت این نفقات و عطیات چهار صد دینار برای من حاصل می شود و مقدار غله این ضیعه و بهای آن چهار هزار دینار است

معلوم باد چنان که علامه مجلسی اعلى الله مقامه اشارت می فرماید بینات تواند بود با باء موحده و بعد از آن نون و بعد از نون یاء حطی بر بناء تصغیر باشد .

در حدیث وارد است که سؤال کردند از معصوم (شَرِبَ الْجَيْشُ فِي الْبُنَيَاتِ الصِّغَارِ) فرمود (لَا إِنَّ الْقَوْمَ لَيُؤْتُونَ بِالْإِنَاءِ فَيَتَدَاوِلُونَهُ حَتَّى يَشْرِبُوهُ كَلِّهِمْ) و در

این جا مراد از بنیات قدح های کوچک است

و گفته می شود «بسطنا له بناء» یعنی نطع و در بعضی نسخ ثبته با ثاء مثلثه و بعد از آن باء موحده و بعد از باء نون مرقوم است و اظهر همین است صاحب قاموس می گوید «ثبن الثوب یثبته» از باب ضرب و مصدر آن بثن بفتح اول و بثنان بر وزن کتاب یعنی برگردانید کنار جامه را و دوخت یا این که چیزی را در میان ظرف نمود و بر میان دو دست برداشت و در حضور انسان بگذاشت یا قرار داد چیزی را در ظرف و در حضورش حمل نمود یا بمعنی دامان است که در آن خرما و جز آن بریزند .

و در حدیث است (إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ بِحَائِطٍ فَلْيَأْكُلْ مِنْهُ وَ لَا يَتَّخِذْ ثَبَانًا) و در این جا بثن بمعنی ظرفی است که در آن چیزی حمل نمایند و واحده آن بثنه است و با این صورت ممکن است بنیات تصحیف بثن باشد یا این که جمع بثنه باشد مثل غرفه بر غرفات و لبنه بر لبنات .

و هم در آن کتاب و کتاب کافی سند بحضرت ابی عبدالله علیه السلام می رسد که فرمود ( الْمَعْرُوفُ ابْتِدَاءٌ وَ أَمَّا مَنْ أَعْطَيْتَهُ بَعْدَ الْمَسْأَلَةِ فَإِنَّمَا كَافَيْتَهُ بِمَا بَدَلَكَ مِنْ وَجْهِهِ يَبِيْتُ لَيْلَتَهُ أَرْقًا مُتَمَلِّمًا يَمْتُلُّ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَ الْيَأْسِ لَا يَدْرِي أَيْنَ يَتَوَجَّهُ لِحَاجَتِهِ ثُمَّ يَعْزِمُ بِالْقَصْدِ لَهَا فَيَأْتِيكَ وَ قَلْبُهُ يَرْجُفُ وَ فَرَائِصُهُ تُرْعَدُ قَدْ تَرَى دَمَهُ فِي وَجْهِهِ لَا يَدْرِي أَى رَجْعٍ بِكَأَبِهِ أَمْ بِفَرَحٍ )

یعنی بذل و احسان و نیکی و بخشش آن است که پیش از آن که کسی ذلت خواهش و خواری مسئلت را بر خویش هموار گرداند مرعی بدارند و قبل از سؤال عطا کنند اما چون پس از آن که آن شخص ناچار دچار ذلت سؤال گردید و تو او را عنایتی کردی در ازای آبروی اوست که بتو بدل کرده است شب خویش را در نهایت سوز و گداز و درد و اندوه و بیداری بیای آورد و خواب در چشم راه نداده و در میانه بیم و امید بگذرانیده و ندانسته است برای قضای حاجت و انجام مرام خود بکدام سوی روی کند و حاجت خود را با کدام کس در میان آورد .

و خواهی نخواهی ناچار و لابد برای چاره درد خویش هزار گونه ذلت و هوان

را بر خویشتن آسان شمرده و زحمت خواستاری را بر خویش هموار داشته و نزد او آمده است در حالی که دلش در طپش و شان ها و رگ هایش در لرزه است و خون در چهره اش دویده و این بار هوان و خواری را بر خویش خریده نمی داند بعد از این جمله رنج و شکنج و ریختن آبرو و تحمّل ذلّت سؤال آیا حاجتش برآورده و خرسند باز می آید یا ناامید و رنجیده خاطر و افسرده دل و مأیوس و منکوس مراجعت می نماید و آن چه رنج برده و آن آبرو که فروخته از کیسه می گذارد .

و هم در آن کتاب از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است که فرمود: (كَانَ أَبِي يَبْعَثُ أُمَّيَّ وَ أُمَّ فَرْوَةَ تَقْضِيَانِ حُقُوقَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ) پدرم علیه السلام مادرم و ام فروه را فرمان می کرد تا حقوق و عطایای اهل مدینه را بجای می آوردند .

و هم در بحار الأنوار از کتاب مشارق الأنوار مسطور است که مردی فقیر از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه سؤال نمود با عبد خود فرمود نزد تو چیست عرض کرد چهار صد در هم فرمود آن دراهم را بدو عطا کن سائل بگرفت و شاکر برفت آن حضرت بآن غلام فرمود او را بازگردان آن شخص بازگشت و عرض کرد ای سیّد من از تو سؤال کردم و عطا فرمودی بعد از عطا چه کاری است و بعد از بخشیدن چه باقی است .

فرمود: (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا أَبْقَتْ غِنًى وَ أَنَا لَمْ نُغْنِكَ فَخُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فَقَدْ أُعْطِيتُ فِيهِ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَإِذَا إِحْتَجَّتْ فَبِعْهُ بِهَذِهِ الْقِيَمَةِ) رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین صدقه آن است که آن کس را که بدو صدقه می دهند توانگر گرداند و ما تو را مستغنی نداشتیم اکنون این انگشتری را ماخوذ دار همانا ده هزار درهم در بهایش عطا فرموده ام هر وقت در فروش آن نیازمند شدی باین قیمت بفروش .

و نیز در آن کتاب از اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب مسماور است که گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشتم و معلی بن خنیس نیز مشرف بود در این

هنگام مردی از اهل خراسان بخدمتش حاضر شد و عرض کرد یابن رسول الله من از موالی شما اهل بیت هستم و تا باین حضرت مسافتی بعید دارم و زاد راه اندک شده و قدرت معاودت باهل خویش را ندارم مگر این که مرا اعانت فرمائی می گوید حضرت ابی عبدالله از یمین و یسار نگران شد

و فرمود آیا نمی شنوید که برادر شما چه می گوید (إِنَّمَا الْمَعْرُوفُ ابْتِدَاءٌ فَأَمَّا مَا أُعْطِيتَ بَعْدَ مَا سَأَلَ فَإِنَّمَا هُوَ مُكَافَأَةٌ لِمَا بَدَلَ لَكَ مِنْ مَاءٍ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ فَيَبِيْتُ لَيْلَتَهُ مُتَأَرِّقًا مُتَمَلِّمًا بَيْنَ الْيَأْسِ وَالرَّجَاءِ - لَا يَدْرِي أَيْنَ يَتَوَجَّهُ بِحَاجَتِهِ فَيَعْزِمُ عَلَى الْقَصْدِ إِلَيْكَ فَأَتَاكَ وَ قَلْبُهُ يَجِبُ وَ فَرَائِصُهُ تَرْتَعِدُ وَ قَدْ نَزَلَ دَمُهُ فِي وَجْهِهِ وَ بَعْدَ هَذَا فَلَا يَدْرِي أَيُّ نَصْرٍ مِنْ عِنْدِكَ بِكَابَةِ الرَّدِّ أَمْ بِسُرُورِ التَّجْحُّجِ فَإِنْ أُعْطِيَتْهُ رَأَيْتَ أَنَّكَ قَدْ وَصَلْتَهُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَ بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَمَّا يَتَجَشَّسُ مِنْ مَسْأَلَتِهِ إِيَّاكَ أَغْظَمُ مِمَّا نَالَهُ مِنْ مَعْرُوفِكَ)

این حدیث شریف بانندک تفاوتی مسطور شد تواند بود دو دفعه فرموده باشد و تواند بود اختلاف آن بحسب اختلاف نسخ باشد و حدیث رسول خدای در آن چه سابق مذکور شد مسطور نبود می فرماید رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: گند بخداوندی که دانه را بشکافت و مخلوق را بیافرید و مرا بحق و راستی به نبوت بر کشید آن رنج و مشقت و تکلف که بر شخص سائل در سؤال کردن از تو نازل می شود عظیم تر از آن احسانی است که او را از تو می رسد

راوی می گوید حاضران از برکت و اثر این کلمات حکمت سمات پنج هزار در هم برای خراسانی فراهم کرده بدو دادند و از این تفصیل آخر معلوم می شود که آن حدیث سابق غیر از این حدیث و این سائل است

در مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمة مسطور است که چون حضرت صادق علیه السلام را هنگام وفات باز آمد فرمود به حسن بن علی بن علی بن الحسن علیهما السلام که حسن افطس می باشد هفتاد دینار عطا کنی عرض کردند آیا بمردی که با دشنه بر تو حمله نمود عطا می فرمائی فرمود: «ویحک» قرآن را قراءت نکرده باشی

(وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) و آنان که می پیوندند بآن چه امر کرده خدای بآن آن که به پیوندند بآن از صله رحم و موالات و ایمان بتمامت پیغمبران و کتب از مراعات حقوق الله و حقوق الناس و می ترسند از پروردگار خود و خوف دارند از سختی حساب پس محاسبه نفس خویش را می کنند قبل از آن که محاسبه ایشان کنند

و جواب این مطلب و پاداش آن در آیه شریفه بعد است که می فرماید آنان که باین صفت و اوصاف سابقه سعیده موصوف هستند سرانجامی نیکو دارند

### **بیان آداب حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام در صدقه و زکوة**

در بحار الأنوار و کافی از هارون بن عیسی مروی است که حضرت ابی عبدالله با فرزند ارجمندش محمد بن جعفر علیه السلام فرمود: (كَمْ فَضْلَ مَعَكَ مِنْ تِلْكَ النَّفَقَةِ) ازین نفقه چه مقدار فاضل است عرض کرد چهل دینار فرمود بیرون بیاور و تصدق کن عرض کرد جز این دنانیر چیزی با من نیست فرمود: (تَصَدَّقْ بِهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْلِفُهَا أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحًا وَمِفْتَاحُ الرِّزْقِ الصَّدَقَةُ فَتَصَدَّقْ بِهَا) یعنی این دینارها را بصدقه بگذار چه خدای تعالی جایش را تهی نمی گذارد آیا ندانسته باشی که برای هر چیزی مفتاحی است و کلید ابواب روزی صدقه است آن جمله را تصدق کن و او بفرموده پدر بتصدق بداد و حضرت ابی عبدالله علیه السلام ده روز درنگ نفرمود که چهار هزار دینار از موضعی بحضرتش بیاوردند و آن حضرت با فرزندش فرمود: (يَا بُنَيَّ أَعْطَيْتَنَا لِلَّهِ أَزْبَعِينَ دِينَارًا فَأَعْطَانَا اللَّهُ أَزْبَعَةَ آلَافٍ دِينَارًا) ای بسرك من چهل دینار در راه خدای بدادیم و خداوند تعالی چهار هزار دینار بما عطا فرمود.

و نیز در آن کتاب و کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مروی است که فرمود: (كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ رَجُلٍ قِسْمَةٌ أَرْضٍ وَ كَانَ الرَّجُلُ صَاحِبَ نُجُومٍ وَ كَانَ يَتَوَخَّى سَاعَةَ السُّعُودِ فَيَخْرُجُ فِيهَا وَ أَخْرَجَ أَنَا فِي سَاعَةِ النُّحُوسِ فَأَقْتَسَمْنَا فَمَا فَخَرَجَ لِي خَيْرُ الْقِسْمَيْنِ فَضَرَبَ الرَّجُلُ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ قُلْتُ وَ يَلِ الْآخِرِ وَ مَا ذَاكَ قَالَ إِنِّي صَاحِبُ نُجُومٍ أَخْرَجْتُكَ فِي سَاعَةِ النُّحُوسِ وَ خَرَجْتُ أَنَا فِي سَاعَةِ السُّعُودِ ثُمَّ قَسَمْنَا فَخَرَجَ لَكَ خَيْرُ الْقِسْمَيْنِ فَقُلْتُ أَلَا أَحَدُتُكَ بِحَدِيثٍ حَدَّثَنِي بِهِ أَبِي قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَدْفَعَ اللَّهُ عَنْهُ نَحْسَ يَوْمِهِ فَلْيَفْتَحْ يَوْمَهُ بِصَدَقَةٍ يُذْهِبِ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ نَحْسَ يَوْمِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ نَحْسَ لَيْلَتِهِ فَلْيَفْتَحْ لَيْلَتَهُ بِصَدَقَةٍ يَدْفَعِ اللَّهُ عَنْهُ نَحْسَ لَيْلَتِهِ).

مرا با مردی قرار بر تقسیم زمینی رفته بود و آن مرد منجم و ستاره شمار بود از این روی در طلب ساعتی مسعود وقت می پیمود و چون آن وقت را دریافت برای انجام مقصود بیرون آمد و من در آن ساعت که نحس می نمود بیرون آمدم و زمین را در میانه قسمت کردیم و آن چه مرا قسمت افتاد بهتر بود آن مرد از کمال حسرت و اندوه دست راست خود را بر دست چپ بزد آن گاه گفت هرگز مثل این روز ندیده بودم یعنی چنین روزی که بحسب حساب ستاره از بحسب حساب ستاره از بهر خویش مسعود دیدم و برای طرف برابر منحوس و معذک نتیجه بعکس افتاد گفتم هیچ می خواهی از این علم که مدعی آن هستی و خیر خود را در آن می شماری بآن چه ترا از آن بهتر است خبر گویم گفت من دارای علم نجوم هستم و بدستیاری این علم تو را در ساعت نحس بیرون آوردم و از آن پس خودم در آن ساعت که قرین فیروزی و سعادت می دانستم بیرون آمدم و چون زمین را قسمت کردیم بهره تو بهتر افتاد

حضرت صادق علیه السلام فرمود آیا حدیث نرانم ترا بحدیثی که پدرم علیه السلام با من باز فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی خواهان و دوستار آن است که خدای تعالی نحوست آن روز که بدان اندر است از وی برتابد باید افتتاح نماید روز خود را بصدقه یعنی در بامداد آن روز صدقه بدهد تا خدای بسبب آن صدقه

نحوست آن روز را از وی بردارد و هر کس دوست همی دارد که خدای تعالی نحوست شب او را که در آن اندر است از وی بگرداند باید در ابتدای شب صدقه بدهد تا خدای تعالی نحوست آن شب را از وی باز دارد و من امروز چون برای قسمت این زمین بیرون آمدم از نخست صدقه دادم و این حدیث و این عمل از علم نجوم برای تو بهتر است.

معلوم باد چنان که در ذیل بیان علوم امام جعفر صادق سلام الله علیه و سایر احوال آن حضرت مذکور است ائمه هدی بر تمامت علوم آگاهند و بامور سماوات و ارضین عارف و عالم می باشند و نحس و سعد ساعات در خدمت ایشان مکشوف است و آن چه بر اساتید منجمین و سایر علوم مجهول است در خدمت ائمه هدی سلام الله علیهم آشکار است بلکه اقتران کواکب که موجب حصول سعادت یا نحوست است باشارت و اختیار ایشان می باشد و اگر در این مقام یا مقالات دیگر بظهوری دیگر و عنوانی دیگر نمایش گیرند برای گذارش مطلبی دیگر است مثلاً در این جا برای فواید و ثواب صدقه که یکی از مراتب و نتایج عالیه بقای نوع است این عنوان را فرموده اند.

و دیگر در بحار الأنوار مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام شکر بصدقه می داد عرض کردند «فقال نعم الله نعم انه ليس شيء احب الي منة فاننا احب ان تصدق باحب الاشياء التي» فرمود آری همانا هیچ چیز از شکر نزد من محبوب تر نیست پس من نیز دوست می دارم که محبوب ترین اشیاء را تصدق کنم یعنی در حلویات شکر نزد من چون مطلوب تر است لاجرم صدقه از آن بگذارم

در کتاب من لا يحضره الفقيه از ابو خديجة سالم بن مكرم جمّال از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود: (أَعْطُوا مِنَ الزَّكَاةِ بَنِي هَاشِمٍ مَنْ أَرَادَهَا مِنْهُمْ فَإِنَّهَا تَحِلُّ لَهُمْ وَإِنَّمَا تَحْرُمُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى الْإِمَامِ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) هر کس از بنی هاشم در طلب زکوة برآید بدو عطا کنید زیرا که زکوة از بهر ایشان حلال است و بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و امامی که بعد از



آن حضرت است و بر سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم حرام است.

و هم در آن کتاب از ابو بصیر رحمه الله مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم چیست بر امام از زکوة فرمود: (يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ) ای ابو محمد آیا ندانسته باشی که جمله عالم از آن امام است بهر کجا خواهد گذارد و بهر کس بخواد می دهد و این کار از برای او از جانب پروردگار جایز است بدرستی که هیچ وقت و هیچ شبی امام بروز نیاورد در حالتی که حقی از خدای برگردن او بماند و بدان مسؤل گردد .

و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمْسَ فَالْصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَالْخُمْسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَالْكَرَامَةُ لَنَا حَالٌ) بدرستی که خداوندی که جز او خدائی نیست چون صدقه را بر ما حرام ساخت خمس را برای ما نازل و مقرر داشت پس صدقه بر ما حرام و خمس بر ما فرض و کرامت و احسان برای ما حلال است

و نیز در من لا یحضره الفقیه مذکور است که زکریا بن مالک جعفی از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه سؤال نمود از قول خدای عزّ و جلّ (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) و بدانید که هر چه از چیزی غنیمت یافتید پنج يك آن برای خدای رسول خدای و صاحبان قرابت و یتیمان و درویشان و راه گذریان است

حضرت صادق علیه السلام فرمود: (أَمَّا خُمْسُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلِلرَّسُولِ يَصَدَّعُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا خُمْسُ الرَّسُولِ فَلِأَقْرَبِهِ، وَ خُمْسُ ذَوِي الْقُرْبَى فَهُمْ أَقْرَبُوهُ، وَ الْيَتَامَى يَتَامَى أَهْلِ بَيْتِهِ، فَجَعَلَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَشْهُمٍ فِيهِمْ، وَأَمَّا الْمَسَاكِينُ وَ ابْنُ السَّبِيلِ)

یعنی آن خمس که بخدای منسوب است بر رسول خدای اختصاص دارد تا در راه خدای مصرف رساند و اما آن خمس که بر رسول خدای مخصوص شده برای

اقارب و خویشاوندان اوست و خمسی که بصاحبان قرابت نامبرده است برای اقارب اوست و خمسی که به ایتمام تعلق دارد برای یتیمان اهل بیت اوست و این چهار سهم از خمس یعنی خمس های چهارگانه در حق ایشان منظور می شود و اما مساکین و ابناء سبیل همانا می دانی که ما صدقه نمی خوریم و صدقه برای ما حلال نیست و بمساکین و ابناء سبیل اختصاص دارد یعنی مساکین و ابناء سبیلی که از سایر طبقات ناس باشند.

پس آن چهار قسم خمسی که در کتاب خدای برای خدای و رسول خدای و ذوی القربی و یتامی مذکور شده است برای ایشان مقرر است و دو قسم دیگر که بعنوان صدقه است بفقراء و دراویش و ابناء سبیل دیگر مردمان بشری که در کتب فقهیه است برای آن هاست.

و هم در آن کتاب از یونس بن یعقوب مروی است که گفت در خدمت ابی عبدالله علیه السلام حضور داشتم در این حال مردی از قماطین یعنی رسن فروش و آن چه کودک را در آن پیچند و در گاهواره نهند بیامد و عرض کرد فدایت کردم همانا ما را سود و ربح و اموال و تجارتی بدست افتد که می دانیم حق تو یعنی حق امام در آن ثابت است لکن ما در آن مقصّر می شویم یعنی در ادای حق تو تقصیر می ورزیم فرمود: (مَا أَنْصَفْنَاكُمْ إِنْ كَلَّفْنَاكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ) اگر شما را در این روز برادای آن مکلف داریم درباره شما انصاف نورزیده ایم.

یعنی اگر حقوقی که از ما در این مدت بر شما وارد بوده است و شما در ادای آن تقصیر ورزیده اید امروز از شما مطالبه کنیم از انصاف دور است و چنان می نماید که این فرمایش درباره شیعیان خالص است که عذر تقصیر گذشته بخواهند و در آن حال متمکن بر ادای آن نباشند و امام علیه السلام نظر برأفت و عنایت بایشان ببخشد و گرنه حقوق ثابت است.

و هم در آن کتاب از داود بن کثیر رقی از آن حضرت علیه السلام مروی است (إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَعِيشُونَ فِي فَضْلِ مَظْلَمَتِنَا إِلَّا أَنَا أَحَلَّلْنَا شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ) تمامت مردم

جهان در فضل و فزونی مظلومه ما زندگانی می کنند مگر این که ما شیعیان خود را در این کار بحل می گردانیم یعنی جمله اهل جهان باید حقوق ما را بهر اسم و رسم که وارد است از اموال و منافع خود باز رسانند و آنان که نرسانند با ما ستم کرده اند چه تمامت اموال عالم متعلق بآنمه هدی است و هر کس هر چه ببرد باید به تجویز امام روزگار باشد و اگر نه در مظلومه زندگانی می کند اما درباره شیعیان خودمان تجویز می فرمائیم و از این حدیث شریف حالت مردم جهان معلوم می شود چگونه است.

### بیان فتوت و مروت وجود و عنایت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

در کتاب بحار الأنوار و کافی سند بحضرت ابی عبدالله علیه السلام می رسد (قَالَ: مَا تَوَسَّلَ إِلَيَّ أَحَدٌ بِوَسِيلَةٍ وَلَا تَدَّرَعَ بِذَرِيَعِهِ أَقْرَبَ لَهُ إِلَيَّ مَا يُرِيدُهُ مِنِّي مِنْ رَجُلٍ سَلَفَ إِلَيْهِ مِنِّي يَدُ أَتْبَعْتُهَا أُخْتَهَا وَ أَحْسَنَتْ رَبَّهَا فَإِنِّي رَأَيْتُ مَنَعَ الْأَوَّخِرِ يَقْطَعُ لِسَانَ شُكْرِ الْأَوَائِلِ وَلَا سَخَتْ نَفْسِي بِرَدِّ بَكْرِ الْحَوَائِجِ وَقَدْ قَالَ الشَّاعِرُ):

وَ إِذَا بُلِيَتْ بِبَذْلِ وَجْهِكَ سَائِلًا \*\*\* فَأَبْدَلُهُ لِلْمُتَكْرَّمِ الْمِفْضَالِ

إِنَّ الْجَوَادَ إِذَا حَبَاكَ بِمَوْعِدٍ \*\*\* أَعْطَاكَ سَلْسَاءً بَغَيْرِ مِطَالِ

وَ إِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَ رَنْتَهُ \*\*\* رَجَحَ السُّؤَالُ وَ خَفَّ كُلُّ نَوَالِ

می فرماید هیچکس در حضرت من بوسیله متوسل و بذریعه متمسک نشود که برای انجام مقصود او و آن چه از من خواهان است برای او در خدمت من نزدیک تر باشد از آن کس که از نوال من بهره یافته باشد و از دست جود و کرم من که دست دیگرم نیز باید در بذل جود و عطوفت با آن دستم که خدایش بعدم منع این عطای ثانی تربیت فرموده بهره مند گردد چه اگر از بذل نعمت و عطیت باره دوم منع نمایند لسان شکر و سپاس آن کس که بنعمت نخست بهره یاب شده قطع می شود و هرگز نفس من

برد کردن حوایج بکر یعنی حاجت نخستین که قبل از آن سائل سؤال نموده است اقدام نکند و حال این که شاعر گوید:

اگر ناچار شوی که دست طلب پیش مردمان دراز کنی خدمت کریمان و جوادان شو که شخص جواد چون ترا بخششی کند و در عطا میعادی نهد آن عطیت را بعطوفت و نرمی و خوش روئی بدون ممالطت بجای آورد و چون رنج سؤال را با گنج نوال مقارنت دهی احتمال و بال سؤال سنگین گردد و هر نوالی و عطائی سبک شود.

مقصود این است که چون کسی را عطیتی کنند و دیگر باره اگر سوالی کند مردود دارند شکر و سپاسی را که برای سائل از نخست برقرار داشته اند باطل گردانند و اگر بعد از سؤال سائل مالی بدهند چندان ممتی بر وی ندارند چه او ذلت سؤال را بر خود هموار کرده است و آبروی خویش را از دست بنهاده است و هیچ مالی با آن چه از وی برفته برابری نتواند کرد پس اشرف انواع احسان آن است که پیش از مسئلت بعطیت پردازند و بدون ممت عنایت کنند

و هم در آن کتاب و کتاب کافی از هشام بن سالم مروی است که چون تاریکی شب جهان را در نوشتی حضرت ابی عبدالله علیه السلام انبان های گوشت و نان و دراهم بر گرفتی و برگردن مبارک حمل فرمودی و بفقرا و نیازمندان مردم مدینه بردی و در میان ایشان قسمت کردی و آن جماعت ندانستند این عطیت از کدام کس می بینند و چون آن حضرت بدیگر جهان رحلت نمود آن احسان را نیافتند و بدانستند این مدت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نایل همی شدند

و هم در هر دو کتاب از محمد بن عذافر از پدرش مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام يك هزار و هفت صد دینار بپدرم عذافر بداد و فرمود: (اتَّجِرُ بِهَا ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَإِنْ كَانَ الرَّبِّحُ مَرْغُوبًا فِيهِ وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ مُتَعَرِّضًا لِفَوَائِدِهِ) در این مبلغ از بهر من سوداگری کن.

آن گاه فرمود نه آن است که من این کار بطمع سود بردن کنم و اگر چه

همه کس بمنفعت و سود راغب است لکن من دوست همی دارم که خدای تعالی مرا متعرض بفواید آن بنگرد، تواند بود که یکی از جهات این فرمایش ترغیب مردم دیگر بامور تجارت و کسب مال حلال باشد

عذافر می گوید آن مبلغ را در تجارت نهادم و یک صد دینار سود آن گردید پس آن حضرت را زیارت کردم و آن داستان بعرض رسانیدم امام علیه السلام نیک شادان گشت و با من فرمود: (أَثْبَتَهَا لِي فِي رَأْسِ مَالِي) این یک صد دینار را در رأس المال من ثبت کن .

محمد بن عذافر می گوید پدرم بمرد و این مال نزد او بود پس حضرت ابی عبدالله بمن فرستاد و مرقوم فرمود: (عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ إِنَّ لِي عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَلْفًا وَ ثَمَانِمِائَةَ دِينَارٍ أُعْطِيْتُهُ يَتَجَرُّ بِهَا فَادْفَعَهَا إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ) خداوند ما و شما را بنعمت عفو و دولت تجاوز بر خوردار دارد همانا يك هزار و هشت صد دینار از مال من نزد ابو محمد است که بدو داده بودم تا تجارت نماید این مبلغ را بعمر بن یزید بازده می گوید در کتاب پدرم یعنی دفتر او نظر کردم نوشته بود که از حضرت ابی موسی علیه السلام يك هزار و هفت صد دینار نزد من بود و از آن مال یک صد دینار بتجارت حاصل کرده ام عبدالله بن سنان و عمر بن یزید بر این امر عارفند.

و هم در بحار الأنوار و کتاب کافی از شعیب مسطور است که گفت جماعتی را در بستان حضرت ابی عبد الله علیه السلام بمزدوری گرفتم و مدت کار کردن ایشان تا هنگام عصر بود چون آن جماعت از کار خود فراغت یافتند با معتب فرمود: (أَعْطَيْتُهُمْ أَجُورَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُمْ) پیش از آن که عرق این جماعت بر تن ایشان خشک گردد مزد ایشان را عطا کن .

و هم در آن کتاب و کتاب کافی از ابو حنیفه که سائق حاج بود مروی است که گفت مفضل بر ما برگذشت و در این حال در میان من و داماد من در میراثی مشاجرة و مباحثه می گذشت پس ساعتی پهلوی ما بایستاد آن گاه گفت بمنزل من شتاب گیرید پس باوی برفتم و او در میان بچهار صد در هم صلح بيفکنند و از خود

بداد و ما هر دو برای اظهار صلح و تبیین مصالحت هر يك وثيقه بديگري بسپرديم.

آن گاه مفضّل گفت بدانيد كه اين دراهم نه از مال من است همانا ابو عبدالله عليه السلام مرا فرمان كرده است كه هر وقت دو مرد از اصحاب ما در چيزي منازعت جويند در ميانه ايشان صلح بيفكنم و از اموال آن حضرت در كار ايشان سر بها دهم و اين مبلغ كه بدادم از مال ابى عبد الله عليه السلام است .

و هم در آن كتاب از معمر بن خلاد مروى است كه از حضرت ابى الحسن عليه السلام شنيدم فرمود كه مردى بحضرت جعفر سلام الله عليه آمد مانند كسى كه همى خواهد نصيحتى در حضرتش بعرض رساند پس گفت يا ابا عبدالله چگونه است كه اين اموال را پاره هاى متفرقه مقرر مى دارى و اگر در يك جاى باشد مؤنت آن آسان تر و منفعت آن عظيم تر است ؟ آن حضرت فرمود : (اتَّخَذْتُهَا مُتَفَرِّقَةً فَإِنْ أَصَابَ هَذَا الْمَالَ شَيْءٌ سَلِمَ هَذَا وَالصَّرَّةُ تَجْمَعُ هَذَا كُلَّهُ) اين اموال را از آن روى متفرق مى گردانم كه اگر آسيبى بآن يك رسد اين يك سالم بماند و صرّه و كيسه كلّ آن را جامع است.

و نيز در آن كتاب و كتاب كافى از جهم بن ابى جهم مسطور است كه معتب گفت گاهى كه در مدينه قيمت اجناس جانب فزونى گرفته بود با من فرمود : (كَمْ عِنْدَنَا مِنْ طَعَامٍ) در دستگاه ما چه مقدار خوردنى باشد عرض كردم آن چند كه ماه از بهر ما كافى باشد فرمود بيرون بياور و بفروش .

عرض كردم در اين اوقات در مدينه خوردنى بدست نيايد فرمود بفروش چون تمامت آن طعام را در بازار اسلام بفروختم (قَالَ اشْتَرِ مَعَ النَّاسِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَقَالَ يَا مُعْتَبُ اجْعَلْ قُوْتَ عِيَالِي نَصًّا فَمَا شِعْبِرًا وَنَصًّا فَمَا حِنْطَةً فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنِّي وَاجِدٌ أَنْ أُطْعِمَهُمُ الْحِنْطَةَ عَلَى وَجْهِهَا وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ قَدْ أَحْسَنْتُ تَقْدِيرَ الْمَعِيشَةِ) فرمود تو نيز چون ديگر مردمان روز بروز خريدارى خوردنى كن و فرمود اى معتب قوت و روزى عيال مرا نيمى از جو و نيمى از گندم بگردان همانا خداى تعالى مى داند كه من توانايم كه همه روزشان نان گندم انفاق كنم لكن دوست مى دارم كه خداى تعالى مرا باز بيند كه در تقدير و اندازه معيشت نيكو مى روم و

و هم در آن کتاب از ابو جعفر فزاری مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام با یکی از غلامان خود که او را مصادف می نامیدند هزار دینار عطا کرد و فرمود: (تَجَهَّزْ حَتَّى تَخْرُجَ إِلَى مِصْرَ فَإِنَّ عِيَالِي قَدْ كَثُرُوا) یعنی تجهیز سفر مصر کن چه عیال من بسیار شده اند یعنی بدان سوی روی کن و این دینار را بکار تجارت بند تا فایده‌ای حاصل شود مصادف بآن دنائیر متاعی بخرید و با دیگر سوداگران بطرف مصر روی نهاد .

چون بمصر نزدیک شدند یک دسته قافله که از مصر بیرون آمده بودند بدیدار تجار بشتافتند و از آن متاع که حمل کرده بودند پرسش کردند و آن متاع در خور عامه مردمان بود ایشان گفتند از این متاع در مصر موجود نیست چون ایشان این حال را بدانستند سوگند خوردند و با یکدیگر عهد کردند که متاع خود را جز دیناری بیک دینار منفعت از دست نگذارند یعنی تا در هر دیناری یک دینار سود نباشد نفروشدند و چون بهمین میزان بفروختند و اموال خود را ماخوذ نمودند بمدینه بازگشتند و مصادف با دو کیسه که در هر یک هزار دینار بود بحضرت ابی عبدالله علیه السلام در آمد و عرض کرد فدای تو شوم این کیسه رأس المال و آن دیگر سود آن است .

فرمود این سود بسیار است (وَلَكِنْ مَا صَدَقْنَا فِي الْمَتَاعِ) در آن متاع که حمل کردید بر چه منوال رفتید مصادف آن تفصیل را بعرض رسانید و از سوگند خودشان باز نمود فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ تَحْلِفُونَ عَلَي قَوْمٍ مُسْلِمِينَ إِلَّا تَبِعُوهُمْ إِلَّا رِبْحَ الدِّينَارِ دِينَاراً ثُمَّ أَخَذَ أَحَدَ الْكَيْسَيْنِ فَقَالَ هَذَا رَأْسُ مَالِي وَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي هَذَا الرَّبْحِ ثُمَّ قَالَ يَا مُصَادِفُ مُجَادَلَةُ السُّيُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ)

یعنی منزه و بزرگ است! خدای سوگند می خورید که این متاع بمسلمانان نفروشید مگر این که دیناری یک دینار سود برید آن گاه یکی از آن دو کیسه را بر گرفت و فرمود این رأس مال من و ما را در این منفعت حاجت نیست

پس از آن فرمود ای مصادف مجالده و شمشیر خوردن و زدن آسان تر است از طلب حلال یعنی مردمان اگر ضربت شمشیر خورند باید از خوردن مال حلال آسان تر شمارند.

و نیز در بحار الأنوار و کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که الله بمحاسبه وکیل خود مشغول بود و آن وکیل بسیار می گفت سوگند با خدای خیانت نمی کنم آن حضرت فرمود: (يَا هَذَا خِيَانَتِكَ وَ تَضْيِيعِكَ عَلَيَّ مَالِي سِوَاءَ إِلَّا أَنْ الْخِيَانَةَ شَرُّهَا عَلَيْكَ) ای مرد خیانت ورزیدن و تضييع نمودن تو مال مرا مساوی است یعنی هر یکی از این دو را مرتکب شوی بمال من زیان می رسد اما اگر خیانت بورزی برای تو بدتر از آن است که تضييع نمائی .

و نیز در بحار و کافی مسطور است از فضل بن ابی قرّة مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام عباى مبارك را پهن می ساخت و کیسه های دینار در آن بود و با فرستاده خود می فرمود: (إِذْهَبْ بِهَا إِلَى فُلَانٍ وَ فُلَانٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقُلْ لَهُمْ هَذِهِ بَعْثٌ إِلَيْكُمْ بِهَا مِنَ الْعِرَاقِ) این دنانیر را بفلان و فلان از اهل بیت آن حضرت حمل کن و بایشان بگو این جمله را از عراق برای شما فرستاده اند.

می گوید رسول آن دنانیر را بآن جماعت می برد و ایشان می گفتند اما ترا خدای تعالی بواسطه این که صله خویشاوندان رسول خدای صلی الله علیه و اله را بجای می گذاری خیر دهاد و اما جعفر را خدای در میانه ما و او حکم فرماید و امام علیه السلام بسجده خدای سر بزمین می آورد و می گفت: (اَللّٰهُمَّ اَذِلَّ رَقَبَتِيْ لِوَالِدِيْ أَبِي) مرا درباره فرزندان پدرم نرم کردن بگردان یعنی هر چند در حق من درستی نمایند و شکایت کنند مرا در تحمّل افعال و اقوال ایشان نیرومند و فروتن بفرمای .

در امالی صدوق علیه الرّحمة از ابان بن الاحمر مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود گاهی که از فتوت در خدمتش سخن می رفت فرمود: (اَنْظُنُوْنَ اَنَّ الْفُتُوَّةَ بِالْفِسْقِ وَ الْفُجُوْرِ؟ اِنَّمَا الْمُرُوَّةُ وَ الْفُتُوَّةُ طَعَامٌ مَوْضُوْعٌ وَ نَائِلٌ مَبْدُوْلٌ وَ بَشَرٌ مَعْرُوْفٌ وَ اَذَى مَكْفُوْفٌ اَمَّا تِلْكَ فَشَطَارَةٌ وَ فِسْقٌ)

آیا گمان می برید که فتوت و جوانمردی بفسق و فجور است نه چنین است



بلکه فتوت و مروّت آن است که سفره طعام را برای خویش و بیگانه و دوست و دشمن و مرد و زن و غریب و اهل وطن بگسترانند و همه کس را بشمول عطا کامروا گردانند و مردمان را بصنوف احسان نایل بدارند و آن چند که بتوانند کسان را از رنج اذیت و آزار برکنار دارند اما جز این که باشد و بر این نمط که پاره کسان کار می کنند شطارت و بی باکی و جسارت و فسق و نافرمانی است آن گاه فرمود مروّت چیست عرض کردیم ندانیم.

قال: (المُروءةُ و اللّٰه انّ یضع الرّجلُ خِوانَهُ بِفِداءِ دارِهِ و المُرُوءَةُ مُروءَةٌ اِنْ مُروءَةٌ فِي الحَضَرِ و مُروءَةٌ فِي السَّفَرِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الحَضَرِ فَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ و لُزُومُ المَسَاجِدِ و المَشِيّ مَعَ الإِخْوانِ فِي الحِوَانِجِ و النِّعْمَةُ تُرَى عَلَيِ الخَادِمِ اَنّهَا تَسُدُّ الصِّدِيقَ و تَكْتِبُ العَدُوَّ و اَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَكَثْرَةُ الزَّادِ و طَيِّبُهُ و بَدْلُهُ لِمَنْ كَانَ مَعَكَ و كِثْمَانُكَ عَلَيِ القَوْمِ اَمْرُهُمْ بَعْدَ مُفَارَقَتِكَ اِياَهُمْ و كَثْرَةُ المِزَاحِ فِي غَيْرِ ما يُسْخِطُ اللّٰهَ عَزَّ و جَلَّ)

(ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الَّذِي بَعَثَ جَدِّي ص بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ و جَلَّ لَيَرْزُقُ العَبْدَ عَلَيِ قَدْرِ المُرُوءَةِ و اِنَّ المَعُونَةَ تَنْزِلُ عَلَيِ قَدْرِ المُنُونَةِ و اِنَّ الصَّبْرَ يَنْزِلُ عَلَيِ قَدْرِ شِدَّةِ البَلَاءِ)

فرمود مروّت آن است که مرد خوان احسان و سمات اطعام خویش را در پیشگاه سرای خویش بگذارد ، یعنی آن چه استطاعت دارد بر طبق صدق و اخلاص بگذارد و بزبان حال و مقال بگوید «بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست» و مروّت بر دو قسم است یکی آن است که در حضر بجای گذارند و یکی آن است که در اوقات سفر نمایشگر کنند اما آن مروّت که در اوقات حضر است خواندن قرآن و ملازمت مساجد به عبادت یزدان و گام زدن با اخوان برای انجام و اتمام حاجات ایشان و نعمت دادن بخدام و چاکران می باشد و این گونه کردار باعث سرور دوستان و سرافکنندگی و خواری و زبونی و رنجوری دشمنان است

و اما مروّت ورزیدن در سفر آن است که چون بسفری رهسپار شوی بسیاری زاد و توشه خوب نیکو و طیب و خوشبو و بخشش آن است بانان که با تو همسفر

هستند و پوشیدن اسرار یاران و رفیقان سفر است از آن پس که از ایشان مفارقت گرفتی و بسیاری مزاح و لاغ و شوخی ورزیدن در چیزهایی است که خدای عزّ و جلّ را بخشم نیاورد

آن گاه فرمود سوگند بآن کس که جدّ من رسول خدای صلی الله علیه و آله را بحق و راستی به نبوّت مبعوث فرمود که خدای عزّ و جلّ بنده را باندازه مرّوش رزق و روزی می دهد و بدرستی که معونه شخص بقدر مخارج و مصارف و مقدار عبال مندی و مشقّت هر کس از آسمان می رسد و صبوری و شکیبائی باندازه شدت بلیّت فرود می آید.

همانا چون مردم بصیر دقیقه یاب بدقایق این آداب و لطایف این اخلاق کرامت نصاب بنگرند معلوم توانند کرد که ظهور این گونه اوصاف و بروز این نوع اطوار جز از عنصر مبارک امامت جلوه گر نتواند گشت و احتمال آن مشقّات و انتشار آن عطیّات و قبول آن زحمات و تصفح آن نوع جسارات و خطیّات و تلافی نمودن آن جمله را باحسان و انعام و اکرام از اندازه قبول نوع بشر خارج است .

### **بیان علم و صبر و خضوع و مروت حضرت صادق صلوات الله علیه**

در کتاب بحار الأنوار و ریاض الشّهاده و دیگر کتب اخبار سند بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می رسد که در آن هنگام که ندیمان حضرت صادق در حضرش حاضر و آن حضرت اراده خوردن طعام داشت بناگاه خبر مرگ اسماعیل بن جعفر که بزرگ ترین فرزندان بود در حضرش معروض افتاد آن کوه حلم و بحر شکیبائی تبسم نمود و طعام خود را بخواست و باندمای خود بنشست و از تمامت دیگر ایام نیک تر و گشاده روی تر مشغول طعام گشت و ندیمان را بخوردن انگیزش داد و همی خوردای نزد ایشان بگذاشت.

حاضران از مشاهدت آن حال و عدم دیدار آثار حزن و اندوه در دیدار همایونش شگفتی گرفتند و چون فراغت یافتند عرض کردند یابن رسول الله همانا حالتی بس عجیب نگران هستیم که با این که بمصیبت چنین پسری دچار شدی بچنین حال و اخلاق هستی که هستی .

قال : (وَمَا لِي لَا أَكُونُ كَمَا تَرَوْنَ وَقَدْ جَاءَنِي خَيْرُ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ أَنِّي مَيِّتٌ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَوْمًا عَرَفُوا الْمَوْتَ فَلَمْ يُنْكِرُوا مَا يَخْطِفُهُ الْمَوْتُ مِنْهُمْ وَ سَلَّمُوا لِأَمْرِ خَالِقِهِمْ عَزَّ وَجَلَّ)

فرمود از چه روی نباید باین حال که شما مرا دیدید نباشیم و حال این که از خدای تعالی که اصدق صادقین است مرا خبر صریح رسیده است که من و شما بخواهیم مرد همانا جماعتی از بندگان خدای هستند که بر مرگ عارف شده اند یعنی یقین دارند که مرگ ایشان را در می سپارد لا-جرم مرگ را نصب العین خویش ساخته و همه گاه چشم بر آن دوخته و خاطر بر آن افکنده اند و اگر کسی از ایشان را مرگ در سپارد تعجب نکنند و کار خویش را بخداوند عز و جل باز گذارند.

در مجموعه ورام از عنبسة بن بجاد عابد مسطور است که چون اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهما السلام وفات کرد و از جنازه او فراغت یافتیم حضرت صادق علیه السلام جلوس نمود ما نیز در اطراف آن حضرت بنشستیم و آن حضرت سر مبارک بزیر داشت پس سر بسوی ما بلند کرد و فرمود: (أَيُّهَا النَّاسُ هَذِهِ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ التَّوَاءِ لَا دَارَ إِسْتِجْوَاءٍ عَلَيَّ أَنْ لِفِرَاقِ الْمَالِ الْوَفِ حُرْفَةٌ لَا تَدْفَعُ وَ لَوْعَةٌ لَا تُقْلَعُ وَ إِنَّمَا يُتَفَاضَلُ بِحُسْنِ الْعَزَاءِ وَ صِدْقِ الْفِكْرِ فَمَنْ لَمْ يَثْكَلْ أَخَاهُ ثَكَلَهُ أَخُوهُ وَ مَنْ لَمْ يَقْدَمْ وَ لَدَا كَانَ هُوَ الْمَقْدَمُ دُونَ الْوَلَدِ ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ أَبِي خِرَاشٍ الْهَدَلِيُّ يَرْتِي أَخَاهُ):

فلا تحسبي أنني تناسيت عهده \*\*\* و لكن صبري يا اميم جميل

ای مردمان این جهان سرای جدائی و اضطراب و مصائب و حوادث و انقلاب است نه مکان تمکن و استواء است علاوه بر آن که مفارقت از آنان که مالوف شده اند حرفتی

است که دفع نمی شود و سوزش دلی است که هرگز قلع و قمع نمی گردد همین قدر تفاوت و تقاضل در حسن عزاء و تسلیت و صحت تفکر است و هر کس دچار مرگ و فقدان برادر خود نشود برادرش گرفتار مرگ و فقدان او گردد و هر کس بمصیبت پسرش دستخوش غم و اندوه نیاید خودش پیش از فرزند بمفارقت از جهان دردمند شود آن گاه باین شعر ابو خراش هذلی که در مرثیه برادرش گفته است تمثّل فرمود.

ابو خراش می گوید ای امیمه گمان مکن که من روزگار برادر خود را فراموش کرده ام و ایام مصاحبت او را در این جهان در طاق نسیان نهاده ام لکن صبر و شکیبائی من در دیدار حوادث و فقدان احباب جمیل است

و دیگر در بحار الأنوار مسطور است که حضرت صادق علیه السلام را پسری بود و در حضور مبارکش راه می سپرد ناگاه باسببی بمرد آن حضرت بگریست و فرمود: (لَئِنْ أَخَذْتُ لَقَدْ أَبْقَيْتَ وَ لَئِنْ إِنْتَلَيْتَ لَقَدْ عَافَيْتَ) اگر بچنگ مرگ در افتادی همانا من بر جای هستم و اگر مبتلا گردیدی من بعافیت ماندم .

آن گاه آن پسر را نزد زن ها برد چون او را مرده دیدند فریاد بناله برآوردند آن حضرت ایشان را سوگند دادند که ناله بر نیاورند و چون او را برای دفن کردن بیرون آورد فرمود: (سَبَّحَانَ مَنْ يَقْتُلُ أَوْلَادَنَا وَ لَا نَزْدَادُ لَهُ إِلَّا حُبًّا) بزرگ و منزّه است آن خداوندی که فرزندان ما را می برد و قبول می فرماید و ما جز محبت ذات باقی و پاینده او را زیاد نمی کنیم و چون آن پسر را در خاک بسپرد فرمود: (يَا بُنَيَّ وَسِعَ اللَّهُ فِي صَرِيحِكَ وَ جَمَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نَبِيِّكَ) ای پسرک من خدای جایگاه ترا بر گشاده گرداند و ترا به پیغمبر تو برساند و فرمود: (إِنَّا قَوْمٌ نَسَأُ اللَّهُ مَا نُحِبُّ فِيمَنْ نُحِبُّ فَيُعْطِينَا فَإِذَا أَحَبَّ مَا نَكْرَهُ فِيمَنْ نُحِبُّ رَضِينَا) ما جماعتی و قومی از بندگان خدای هستیم که از خدای مسئلت می نمائیم آن چه را که دوست می داریم در حق آن کس که او را محبوب می شماریم پس خدای عطا می فرماید پس هر وقت خدای تعالی دوست بدارد چیزی را که مکروه می داریم در حق کسی که او را دوست می داریم راضی و خوشنود می شویم.

یعنی چون ما را خدای تعالی بآن مقام و مرتبت رسانیده است که در آنان که محبوب ما هستند هر چه را دوست می داریم از حضرتش مسئلت کنیم و عطا کند لاجرم چون خدای تعالی دوست بدارد چیزی را که ظاهراً مکروه می شماریم مثل مرگ و بلیت و مصیبت فرزندان و محبوبان، ما بآن چه خدای درباره ایشان خواهد دوست دار آنیم و چنان که خدای مسئلت ما را در همه چیز اجابت می فرماید ما نیز بمشیت او در همه چیز خوشنودیم .

و نیز در ریاض الشهاده و بحار الأنوار مذکور است که سفیان ثوری بحضرت صادق علیه السلام در آمد و گونه مبارکش را دیگرگون دید و از آن حال سؤال کرد فرمود: ( كُنْتُ نَهَيْتُ أَنْ يَصَّ عَدُوًّا فَوْقَ الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَإِذَا جَارِيَةٌ مِنْ جَوَارِي مِمَّنْ تُرَبِّي بَعْضُ وُلْدِي قَدْ صَدَّ عِدَّتْ فِي سُلْمٍ وَ الصَّبِيِّ مَعَهَا فَلَمَّا بَصَّرَتْ بِي إِزْتَعَدَتْ وَ تَحَيَّرْتُ وَ سَقَطَ الصَّبِيُّ إِلَى الْأَرْضِ فَمَاتَ فَمَا تَغَيَّرَ لَوْنِي لِمَوْتِ الصَّبِيِّ وَإِنَّمَا تَغَيَّرَ لَوْنِي لِمَا أَدْخَلْتُ عَلَيْهَا مِنَ الرُّغْبِ )

من فرمان کرده بودم که اهل سرای برفراز بام نشوند پس درون سرای شدم در این حال یکی از کنیزان من از آنان که پاره از فرزندان مرا تربیت و پرستاری می نمود از نردبانی بر شده و آن کودک را با خود ببالا می برد چون مرا بدید از بیم بلرزید و حیران گردید و کودک از دستش بزمین افتاد و بمرد و تغیر رنگ من بسبب آن است که بیم و رعب بدو افکندم و آن حضرت دو دفعه بآن کنیزك فرمود در راه خدای آزاد هستی و بآس و باکی بر تو نیست .

راقم حروف گوید با این که خود را پیرو امام علیه السلام می شماریم تا چند در کسب اخلاق پسندیده دور می باشیم آرام خویش را در بی آرامی دیگران و کام خویش را در ناکامی دیگران و نام خویش را در گمنامی دیگران و عزت خویش را در ذلت دیگران و توانگری خویش را در نیازمندی دیگران و قوت خویش را در ضعف دیگران و اعتبار خود را در انکار دیگران و سیری خود را در گرسنگی دیگران و پوشش خود را در برهنگی دیگران و آبادانی خود را در ویرانی دیگران و عافیت خود را در بلیت دیگران و سلامت خود را در رنجوری دیگران و بقای خود را در

فناى ديگران و سعادت خود را در شقاوت ديگران و امارت خود را در عزلت ديگران و قرب خود را در بُعد ديگران و ارتقاع خود را در انخفاص ديگران و نصب خود را در عزل ديگران و حشمت خود را در نكبت ديگران و راحت خود را در زحمت ديگران و الفت خود را در كلفت ديگران و تكريم خود را در تخفيف ديگران و بضاعت خود را در فاقه ديگران و سرافرازي خود را در سرافكندگي ديگران مي شماريم و بلقمه ناني جاني و بعطيت فلسي رأسي مي طلبيم لكن هزاران احسان ديگران را با يك پشيز برابر نشماريم و هرگز در خاطر بسپاريم و در صدد تلافی بر نيائيم .

اگر در همی در عوض خدمتی بزرگ بفقیری عاجز دهیم تا قیامت فراموش نکنیم و همواره از وی تشکر و خدمت خواهیم و اگر خطائی اندک از کسی بنگریم خون و مال و اهل و عیالش را از بهر خویش حلال بشماریم و اگر هزاران صدمت و زحمت بر کسی فرود آوریم هرگز نخواهیم که بزبان حال و مقال اظهار شکایت کند بلکه بدل اندر گمان برد که باید این زحمت را در شمار چیزی بدانند یزدان تعالی عموم بندگان را از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی و صفات نکوهیده و مخائل ناستوده محفوظ و باخلاق حسنه و آداب ستوده محفوظ دارد

و نیز در بحار الأنوار و ریاض الشهاده مسطور است که مردی از جماعت حاج در مدینه سر بخواب نهاد و چون بیدار شد چنان پنداشت که همیان زر او را دزدیده اند و بیرون آمد و نگران گردید که حضرت صادق علیه السلام نماز می گذارد و آن حضرت را نشناخت و با او در آویخت و گفت همیان مرا تو ماخوذ نمودی فرمود در همیان تو چه بود گفت هزار دینار امام علیه السلام او را بسرای خود در آورد و هزار اشرفی در ترازو نهاد و بدو بداد آن مرد بمنزل خود باز شد و همیان خود را بجست و بحضرت صادق صلوات الله علیه باز آمد و زبان بمعذرت برگشود و آن مال را بداد آن حضرت پذیرفتار نشد و فرمود: (شَيْءٌ خَرَجَ مِنْ يَدِي لَا يَعُودُ إِلَيَّ) چیزی که از دست من بیرون شود دیگر باره بر نمی گردد.

آن مرد برفت و از آن حضرت پرسش گرفت با وی گفتند جعفر صادق علیه السلام است

گفت لاجرم مانند او را این گونه فعال و خصال است صلوات الله و سلامه علیه.

و هم در بهار و کافی از پاره اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که گفت آن حضرت بسوی ما بیرون شد در حالتی که غضبناک بود و فرمود: (نَبِيٌّ خَرَجْتُ أَنْفَاءً فِي حَاجَةٍ فَتَعَرَّضَ لِي بَعْضُ سُودَانَ الْمَدِينَةِ فَهَتَفَ بِي لَيْبِكَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ لَيْبِكَ فَرَجَعْتُ عَوْدِي عَلَى بَدْنِي (1) إِلَى مَنْزِلِي خَائِفًا ذَعْرًا مِمَّا قَالَ حَتَّى سَجَدْتُ فِي مَسْجِدِي لِرَبِّي وَ عَفَّرْتُ لَهُ وَجْهِي وَ ذَلَّلْتُ لَهُ نَفْسِي وَ بَرْتُ إِلَيْهِ مِمَّا هَتَفَ بِي وَ لَوْ أَنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَدَا مَا قَالَ اللَّهُ فِيهِ إِذَا لَصَمَّ صَمًّا لَا يَسْمَعُ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ عَمِيَ عَمَى لَا يُبْصِرُ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَرَسَ خَرَسًا لَا يَتَكَلَّمُ بَعْدَهُ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ وَ قَتَلَهُ بِالْحَدِيدِ)

در این او ان از پی حاجتی بیرون شدم پاره از سیاهان مدینه با من باز خورد و با من صدا برکشید لَبِيك يا جعفر بن محمد لَبِيك چون این صدا بر آورد در نهایت شتاب یک سره برفتم تا بمنزل خود با کمال خوف و هراس و وحشت و بیم از آن چه وی گفته بود باز رسیدم چندان که در حضرت پروردگار و سجده گاه بسجده در افتادم و چهره خود را بخاک بیالودم و خویشتن را در حضرتش ذلیل و خوار گردانیدم و از آن چه آن سیاه بمن باز گفت براءت جستیم و اگر عیسی بن مریم علیه السلام از آن چه خدای در حقش فرمود تجاوز می کرد، چنان کرمی گشت که از آن پس هیچ وقت هیچ نمی شنید و چنان کور می شد که از آن پس ابداً هیچ نمی دید و چنان گنگ و لال می شد که از آن پس ابداً سخن کردن نتوانست.

آن گاه فرمود خداوند لعن کند ابو الخطّاب را و او را بحدید یعنی شمشیر بکشد ، معلوم باد تواند بود که آن سیاه از اصحاب ابی الخطّاب بوده و در حق آن حضرت به ربوبیت معتقد بوده است و در حالت حج بآن ندا که حضرت باری تعالی را در خور است آن جناب را ندا می کرده است یعنی لَبِيك اللَّهُمَّ لَبِيك را بآن طور ادا می نمود و امام علیه السلام بسبب عظمت آن چه بدو منسوب می داشت مضطرب گردید

ص: 324

---

1- رجوع عودا علی بدء و عودة علی بدئه ای لم یقطع ذهابه حتی وصله برجوعه

و برای براءت نفس خودش در حضرت خدای از این کلام سر بسجده نهاد و ابو الخطاب را لعن فرمود زیرا که اختراع این مذهب فاسد از وی بود.

و نیز چنان می نماید که مراد آن حضرت از این کلام که می فرماید: (مَا قَالَ اللَّهُ فِيهِ) باین آیه شریفه (ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ) الی آخرها که راجع بحضرت عیسی علیه السلام است اشارت فرموده باشد.

و نیز در آن کتاب و کتاب کافی از قتیبة الاعشى مروی است که گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام بیعتی یکی از پسرانش بر فتم آن حضرت را بر در سرای خویش اندوهناک و مهموم بدیدم عرض کردم فدای تو شوم حالت کودک چگونه است فرمود: (وَ اللَّهُ إِنَّهُ لِمَا بِهِ) سوگند با خدای بحالت مرض و روزگار خویش اندر است آن گاه بسرای اندر شد و پس از ساعتی بیرون آمد و چهره مبارکش روشن و آثار تغیر و حزن مرتفع شده بود، از این حال در صحت کودک طمع بستم و عرض کردم فدایت بگردم حالت طفل چگونه است فرمود: (مَصْنِي لِسَبِيلِهِ) یعنی وفات کرد.

گفتم قربانت شوم گاهی که زنده بود اندیشمند و اندوهناک بودی و اکنون که بمرد بحالت دیگر اندری این حال چگونه است فرمود: (إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ إِنَّمَا نَجْزِعُ قَبْلَ الْمُصِيبَةِ فَإِذَا وَقَعَ أَمْرُ اللَّهِ رَضِينَا بِقَضَائِهِ وَ سَلَّمْنَا لِأَمْرِهِ) ما اهل بیت قبل از ورود مصیبت جزع ناک می شویم اما چون فرمان خدای وقوع گرفت بقضای او خوشنودیم و بامر خدای تسلیم نمائیم.

معلوم باد کلمات ائمه هدی صلوات الله علیهم حکم قرآن دارد و متضمن هزاران معنی و تاویل است تواند بود مقصود از جزع قبل از مصیبت از آن باشد که مبادا در حالت مرض و ملاقات مریض را در شداید مرض حالتی روی نماید یا سخنی بر زبان رود که از مراتب آن صبر و شکیبائی و تسلیم کامل و رضای بقضای الهی که شایسته متعلقان سرای امامت است بعید باشد یا در پرستاری نفس محترم قصوری از ایشان نمایان گردد یا برای سر مشق و تربیت دیگران که مادامی که مریض دارند



در رعایت مریض داری قصور نورزند و چون مصیبتی ایشان را دریافت و مریض وفات کرد بصبروری و شکیبائی و سپاس حضرت باری پردازند و گرنه امام علیه السلام که بر همه چیز آگاه است هیچ داهیه و مصیبتی در عنصر مبارکش اثر نکند و اگر بحسب اقتضای عالم بشریت نمایشی در ایشان گذارش گیرد برای تربیت دیگران و اظهار مراسم ترحم و شفقت است تا بر قساوت قلب حمل نه نمایند و نیز بسی جهات دارد که جز خود ایشان و خالق ایشان بر آن واقف نیست

و نیز در کتاب بحار و کافی از علاء بن کامل مروی است که گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام نشسته بودم ناگاه فریادی از سرای برخاست آن حضرت بیای شد و بنشست و استرجاع نمود و همچنان بحدیث خود عود فرمود تا از آن فراغت یافت ( ثُمَّ قَالَ إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَافِيَ فِي أَنْفُسِنَا وَأَوْلَادِنَا وَأَمْوَالِنَا فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نُحِبَّ مَا لَمْ يُحِبَّ اللَّهُ لَنَا ) فرمود ما دوست می داریم که در نفوس خودمان و اولاد خودمان و اموال خودمان قرین عافیت باشیم و چون قضای خدا واقع شد ما را نشاید که دوست بداریم آن چه را خدای تعالی از بهر ما دوست نمی دارد .

و نیز در آن دو کتاب از حفص بن ابی عایشه مروی است که حضرت صادق علیه السلام غلامی را بانجام امری بفرستاد و آن غلام درنگ ورزید و آن حضرت بر اثرش برفت و آن غلام را در خواب دریافت و از کمال رأفت بر فراز سرش جلوس فرمود و بدست عطوفت او را باد همی زد چندان که سر از خواب بر گرفت و آسایش دریافت امام علیه السلام فرمود : ( يَا فُلَانُ وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ تَتَأَمُّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَكَ اللَّيْلُ وَلَنَا مِنْكَ النَّهَارُ ) ای فلان سوگند با خدای سزاوار نیست که روزان و شبان بخواب اندر باشی شب از بهر راحت توست و روز برای خدمت ما و در حقیقت معنی صلاح امر معاش و معاد همین است.

## بیان عبادت و تقوی و خشوع و خضوع و زهد حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه

ابن جوزی در تذکره می گوید ابن وهب گفت از لیث بن سعد شنیدم می گفت در سال یک صد و سیزدهم هجری اقامت حج نمودم و چون نماز عصر را در مسجد الحرام بگذاشتم برکوه ابوقبیس بر آمدم مردی را در آن جا نگران شدم که نشسته است و دعا می کند و همی گفت : «یا ربّ یا ربّ» چندان که نفسش قطع شد آن گاه گفت: « ربّ ربّ» تا نفس مبارکش بنشست آن گاه گفت : « یا حیّ یا حیّ یا حیّ» تا نفسش فرو نشست پس از آن گفت : « یا رحیم » چندان که نفسش فرو کشید آن گاه عرض کرد «یا ارحم الراحمین » تا همان حال دریافت آن گاه عرض کرد «الهی ائی اشتهی العنب فاطعمنیه اللّهم انّ بردی قد اخلق فالبسني » بار خدایا خواهان انگور هستم مرا بخوران بار خدایا بُرد من کهنه شده مرا بُردی دیگر بپوشان .

لیث می گوید، سوگند با خدای هنوز کلام آن حضرت پایان نرسیده بود که سبدی از انگور بدیدم و حال آن که در آن وقت فصل انگور نبود و بر روی زمین انگور بدست نمی آمد و نیز نگران شدم دو بُرد در حضورش بدیدم که مانند آن در جهان ندیدم چون خواست ماکول دارد عرض کردم با تو شریک هستم فرمود از چه روی گفتم زیرا که تو دعا می کردی و من آمین می گفتم فرمود بیا و بخور پس بخوردم و هرگز مانند آن انگور ندیدم و هیچ دانه و تخم نداشت پس چندان بخوردیم تا سیر شدیم و هیچ در انگور سبد نقصان نرفت فقال : ( لا تدخّر و لا تخبأ منه شیئاً ) از این انگور چیزی را ذخیره و پنهان مدار.

آن گاه یکی از آن دو بُرد را بر گرفت و آن دیگر را بمن افکند گفتم از این

بی نیاز هستم پس یکی را ازار و آن دیگر را ردای خویش گردانیده و آن دو بُرد را که بر تن داشت برگرفت و از کوه بزیر شد و آن دو برد را در دست داشت مردی در مسعی آن حضرت را بدید و گفت یا بن رسول الله مرا بیوشان خدایت بیوشاند چه من برهنه ام آن دو برد را بدو داد این وقت بآن مرد گفتم این شخص کیست گفت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است .

لیث می گوید از آن پس در طلب آن حضرت بر آمدم تا از وی استماع احادیث و اخبار نمایم لکن بر وی دست نیافتم .

محمد بن طلحه شافعی نیز در مطالب السؤل باین حدیث اشارت کند و گوید بعد از آن گفت: ( یا الله یا الله یا الله ) تا هفت مرتبه و بقیه حدیث را باندك اختلافی روایت کند و از جلالت این منقبت و کرامت و عظمت صورت و معنی آن بازگوید معلوم باد از این خبر معلوم می شود که این حکایت قبل از ظهور امامت آن حضرت و در زمان حضرت باقر علیهما السلام بوده است.

در بحار الأنوار از معاویة بن وهب مروی است که با حضرت ابی عبدالله علیه السلام در مدینه راه می نوشتم و آن حضرت بر حمار خویش سوار بود ناگاه در میان بازار یا نزدیک بازار که بگردش بودیم از حمار فرود شد و سجده کرد و مدتی اندر بسجود بود و من بانتظارش بودم آن گاه سر مبارك بر گرفت عرض کردم فدای تو شوم تو را بدیدم که فرود شدی و سجده نهادی فرمود نعمت های خدای را درباره خود بیاد آوردم عرض کردم نزدیک بازار گاهی که مردمان می آیند و می روند؟ فرمود: (إِنَّهُ لَمْ يَرِنِي أَحَدٌ) هیچ کس مرا ندید .

و نیز در بحار و کافی از حفص بن غیاث مرقوم است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام را نگران شدم که در بساتین کوفه تخلل می فرمود تا به درخت خرمائی رسید و همان جا وضوء بساخت پس از آن برکوع و سجود در آمد و من شماره همی کردم پانصد تسبیح در سجود بگفت آن گاه پشت مبارك بدرخت نهاد و دعاها بنمود و فرمود ای حفص سوگند با خدای این همان نخله است که خدای تعالی جلّ ذکره با

مریم علیها السلام می فرماید : ( وَ هُزِّي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا )

و نیز در آن دو کتاب از ابان بن تغلب مروی است که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام در آدم و آن حضرت مشغول نماز بود و شماره نمودم شصت تسبیح در رکوع و سجود بگذاشت

و نیز حمزة بن حمران و حسن بن زیاد گفته اند بحضرت صادق در آمدیم و جماعتی در حضرتش بودند پس ایشان را نماز عصر بگذاشت ما نیز نماز همی کردیم و در حال رکوع سی و چهار دفعه یا سی و سه دفعه سبحان ربی العظیم فرمود و یکی از این دو تن در حدیث خود گوید و بحمدنیز می فرمود و در رکوع و سجود مساوی بود.

و نیز در هر دو کتاب از ابو بصیر مروی است که حضرت ابی عبدالله فرمود : ( مَرَّ بِي أَبِي وَأَنَا بِالطَّوَّافِ وَأَنَا حَدَّثُ وَقَدِ اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ فَرَأَيْتِي وَأَنَا أَنْصَابُ عَرَقًا فَقَالَ لِي يَا جَعْفَرُ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَذْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَرَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ ) پدرم علیه السلام در حالتی که بطواف مشغول و این هنگام جوانی نورسیده بودم بر گذشت و من در کار عبادت بسی کوشش می ورزیدم

پس مرا نگران شد در حالتی که از شدت عبادت عرق همی ریختم با من فرمود ای جعفر ای پسرک من بدرستی که خدای تعالی چون بنده را دوست بدارد او را به جنت در آورد و بعبادت و عمل اندک از وی خوشنود می شود معلوم باد لطایف کلام را باید از نظر نسپرد و چنان گمان نبرد که باید در عبادت و اعمال پسندیده بقصور قناعت ورزید چه دخول جنت منوط بدوست شدن حضرت احدیت است پس ببايست بکوشید تا در حضرت خدای محبوب و بهمه نعمات دنیوی و اخرویّه محظوظ گردید منتهای امر این است که قبول زحمت و مشقّت در هر کاری و هر عبادتی باندازه وسع و طاقت است چنان که خدای تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید : ( مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِشِقْوِي )

در بحار الأنوار و کافی و ریاض الشهادة مسطور است که مولای ما صادق علیه السلام قرآن را در حال نماز خود قرائت می فرمود و بی هوش گشت چون افاقه یافت

پرسیدند بسبب چیست که آن حضرت را این حالت دست می دهد و آن حضرت چیزی فرمود که معنی آن این است: (مازلتُ أكرُّرُ آياتِ القرآنِ حتَّى بلغتُ إلي حالٍ كأنني سَمِعْتُها مُشافَهَةً مِمَّنْ أنزلها) یکسره آیات قرآن را در قراءت مکرر نمودم تا حال من بآن مقام رسید که گوئی آن آیات را از قائل آن یعنی خداوند تعالی بالمشافهة بشنیدم از این روی قالب من طاقست استماع آن را نیافت.

معلوم باد که از این حدیث شریف مشهود می گردد که انمه هدی سلام الله علیهم با رسول خدا صلی الله علیه و آله نور واحد هستند چه رسول خدای نیز در استماع وحی دیگرگون شدی و تقرّب بمقامی عنصری که با عناصر بشر شبیه می نماید حاصل گردد در خور این عوالم و معالِم مشهوده نیست و از این جا معلوم می شود که ایشان را چه روحی و چه جسمی و چه مقامی و چه جنبه ربّانی است چه استماع کلمات یزدانی بحقیقت آن برای هیچ کس ممکن نیست بلکه ملائکه مقربین و حمله سماوات و ارضین را نیروی تحمّل یک حرف آن نباشد و اگر قرآن را باین حروف پوشش نبود هیچ کس را از استماع آن بهره نمی رفت.

خدای داند که در این انوار ساطعه رسالت و وصایت و ولایت چه ودایع نفیسه و ذخایر کریمه بودیعت نهاده است و این وجودات مبارکه را دارای چگونه استعداد و بضاعت و لیاقت و استطاعت و قبول گردانیده است.

و دیگر در تذکره ابن جوزی و بحار الأنوار و بعضی کتب اخبار از سفیان ثوری مروی است که بحضرت جعفر علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله از مردمان عزلت گزیدی فرمود ای سفیان: (فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْأَخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسَدَ كَنَ لِلْفُؤَادِ) روزگار فاسد و اهل روزگار دیگرگون شدند لاجرم انفراد را برای تسکین آتش دل و اندوه فؤاد بهترین توشه و زاد بدیدم آن گاه فرمود.

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب \*\*\* و النَّاسُ بَيْنَ مَخَاتِلٍ وَ مَوَارِبِ

يفتون بينهم المودّة و الصّفّا \*\*\* و قلوبهم محشوة بعقارب

وفا از میان مردمان برفت چنان که دیروز از دست بگذشت و لطیفه این کلام

این است که چنان که دیروز گذشته دیگر بدست نیاید وفا و مروت نیز بازگشت نکند (وزهر دو نام ماند چوسیمرغ و کیمیا) و مردمان جز بفریبندگی و تباہ کاری یکدیگر نیستند در میان خود از مودت و صفا و محبت و وفا سخن کنند و اظهار عطف و صفا نمایند لکن دل های ایشان از کژ دم های نفاق و مارهای بغض و شقاق آکنده است .

و نیز در آن کتاب از هشام بن سالم مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه صلوات الله می فرمود ( لَوَدِدْتُ أَنِّي وَ أَصْحَابِي فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى نَمُوتَ أَوْ يَأْتِيَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ ) همانا دوست همی دارم که من و یارانم در بیابانی دور از گروه بگذرانیم تا بمیریم یا این که خدای گشایش برساند .

و نیز در بحار الانوار مسطور است که ابن شبرمه گفت هرگز بیاد نمی آورم حدیثی را که از جعفر بن محمد علیهما السلام شنیده ام مگر این که از اثر آن نزدیک همی شود که دلم در هم شکافد ( قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ) حضرت صادق علیه السلام فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدّم رسول خدای ابن شبرمه می گوید قسم می خورم بخداوند که هرگز پدرش بر جدّش و جدّش بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دروغ نمی بست .

بالجمله فرمود رسول خدا فرمود ( مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِسِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِيخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ ) هر کسی کار بقیاس سپارد همانا خود را به تباہی در آورد و مردمان را نیز که بتقلید او کار کنند بهلاکت افکند و هر کسی فتوی براند و حال این که در میان ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن تمیز نگذارد او نیز هلاک شود و پیروان خویش را دچار هلاک و دمار گرداند .

در کتاب کشف الغمه از عبدالعزیز قزاز مروی است که گفت در حق ائمه قائل به ربوبیت بودم و پس از آن بحضرت ابی عبدالله علیه السلام در آدمم با من فرمود :

( يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ ضَعْ لِي مَاءً أُتَوَضَّأُ ) ای عبدالعزیز آبی برای تطهیر بگذار چون بگذاشتم و آن حضرت داخل شد یعنی داخل آن مکان شد با خود گفتم این همان

کسی باشد که من درباره او می گفتم آن چه می گفتم اکنون به توضیح می پردازد .

چون آن حضرت بیرون آمد فرمود ای عبد العزیز (لَا تَحْمِلْ عَلَى الْبِنَاءِ فَوْقَ مَا يُطِيقُ فَيَنْهَدِمُ أَنَا عَبِيدٌ مَخْلُوقُونَ) بر روی بناء آن چند حمل مکن که نیروی نگاهداشتن نیاورد و خراب گردد همانا ما بندگانی هستیم که آفریده شده ایم.

معلوم باد که آن حضرت برای اسکات و رفع اشتباه عبدالعزیز بامری اقدام فرمود که بهمه جهت از مقامات ربوبیت دور و بمراتب ربوبیت متصل باشد تا بداند وجودی که متصف باوصاف ممکن است بهیچ وجه نتواند در خور صفاتی بشود که بیرون از حد ممکن الوجود است .

و نیز در آن کتاب از مفضل بن عمر مروی است که جماعتی بر در سرای ابو عبدالله حاضر بودیم و در ربوبیت سخن می کردیم یعنی در ربوبیت ائمه علیهم السلام ابو عبد الله علیه السلام بدون نعل و رداء بیرون آمد و لرزان و متغیر الحال همی فرمود ( لَا يَا خَالِدُ لَا يَا مُفَضَّلُ لَا يَا سَلِيمَانَ لَا يَا نَجْمُ) نه چنین است که شما گوئید ای خالد ای مفضل ای سلیمان ای نجم (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)

ظاهر معنی آیه شریفه این است بلکه ایشان بندگانی هستند که در حضرت یزدان مکرم می باشند و در هیچ امری بر خدای سبقت نجویند و بآن چه خدای فرمان کند کار کنند کنایت از این که ائمه هدی سلام الله علیهم که دارای مقام کرامت و عزت و شرافت شده اند همه بواسطه آن است که از تمامت آفریدگان یزدان مطیع تر می باشند.

بالجمله مفضل عرض کرد سوگند با خدای بعد از این روز در حق تو بجز آن مقام که در حق خودت می فرمائی نگویم.

و هم در کشف الغمه از مالک جهنی مسطور است که در آن هنگام که جماعت شیعه را جلب همی کردند و فرق متعدده شدند در مدینه جای داشتیم چون

آن حال و آن تشنت خیال و تفرق احوال را بدیدیم بیندیشیدیم و از مدینه بناحیه کناری گرفتیم .

آن گاه خلوت کردیم و از فضائل ائمه علیهم السلام و آن چه شیعیان در مراتب ایشان معتقد و قائل بودند تذکره همی نمودیم چندان که مقام ربوبیت ایشان در خاطر ما خطور کرد بمحض این که باین اندیشه اندر بودیم از همه راه بی خبر حضرت ابی عبدالله امام جعفر سلام الله علیه را که بر دراز گوش خود سوار بود حاضر و واقف دیدیم ندانستیم از چه جای بیامد پس فرمود (يَا مَالِكُ وَيَا خَالِدُ مَتَى أَحَدْتُمَا الْكَلَامَ فِي الرَّبُوبِيَّةِ) ای مالک و ای خالد از چه وقت در ربوبیت ما احداث سخن کردید؟

و معنی کلام مبارک شاید این باشد که کدام وقت کلامی بشنیدید که از آن استنباط توان کرد درباره ائمه باین درجه که بیرون از مقام بشر است قائل شوید

عرض کردیم جز در این ساعت در خاطر ما خطور ننمود فرمود (إِعْلَمَا أَن لَنَا رَبًّا يَكُلُونَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ نَعْبُدُهُ) دانسته باشید که ما را پروردگاری است که روز و شب ما را حفظ می فرماید و در کنف رأفت و عنایت خود پرورش می دهد و ما بعبادت و بندگی او روزگار می سپاریم.

(يَا مَالِكُ وَيَا خَالِدُ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ) ای مالک و ای خالد در مراتب جلالت و شرافت و مدارج ولایت و امامت بهرطور که خواهید مدح و ثنا بیاورید لکن ما را مخلوق بشمارید یعنی چیزی نگوئید که از مقام مخلوق برتر باشد پس این کلمات را مکرر بر ما فرو خواند در آن حال که بر حمار خویش واقف بود.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه می گوید که این کلام و امثال آن که بر زبان غلاة گذشته است اگرچه باطل و فاسد است لکن بر علو شأن ائمه علیهم السلام و بروز و ظهور خوارق عادات و معجزات و اخبار از اه و رمغیبات و تفنن ایشان در ابراز



کرامات و معجزات دلالت کند چه این مردم که غالی شده اند و درباره ائمه هدی علیهم السلام بمراتبی که نه در خور مخلوق است قائل گردیده اند بسبب دیدار کرامات و معجزات مکرره ایشان است مشاهده و عیاناً که در اذهان این مردم تصادف کرده است و چون این جماعت را نیروی تمیز و دور اندیشی قاصر است و از شئون و درجات خالقیت بی خبراند این است که باین اعتقاد فاسد اندر شدند

نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید الفاسدة و امثالها چنان که جماعت نصاری را نیز همین عقیدت ناستوده حاصل شد چه این جماعت حضرت علیه السلام را نگران شدند و خوارق عاداتی که از آن حضرت بروز نمود مثل زنده کردن مردگان و شفاء دادن کوران و مردم ابرض و طعام دادن جمعی کثیر را از طعامی اندک و غیر ذلك لاجرم گمان کردند که عیسی پروردگار است و او را خدای خود شمردند تعالی الله و تقدس پس باین معجزات نگران شدند لکن بسبب ضعف تمیزی که در این مردم بود از ملاحظه اوصاف و احوال دیگر آن حضرت که همه بر ضعف بشریت و قصور امکان دلالت دارد باز ماندند.

اگر بدیده دانش و نظر بینش نگران می شدند و خوش تفکر می کردند که آن حضرت از زنی متولد شده و از نخست مولودی کوچک بود و در اطوار خلقت و مراتب مخلوقیت متنقل همی گردید و چون سایر مخلوق با کل و شرب می پرداخت و به دفاع فضول مشغول می شد و بخواب می رفت و بیدار می گشت و گاهی بنعمت صحت و زمانی بزحمت رنجوری و خوف و حذر دچار می افتاد و بزعم آن جماعت آن حضرت را مصلوب داشتند .

و هم چنین بنماز و روزه قیام می ورزید و در مراسم عبادت بکمال کوشش و مشقت روزگار می نهاد و در حضرت احدیت بنهایت خضوع و خشوع می رفت برایشان معلوم می شد که این صفات با اوصاف ملائکه نیز منافی است تا چه رسد بشئون

خداوندی که پروردگار عالمیان است و او را خواب و سینه لیست می خوراند و خود نمی خورد (تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَالْجَاهِدُونَ لَعُلَّ كَبِيرًا)

راقم حروف گوید همین نمایش گرفتن آن حضرت علیه السلام در حالتی که بر حمار سوار بود برای مردم هوشیار کافی است که برای اظهار حاجت بشریت است و اشاره بآن است که ما برای حرکت کردن از مکانی بمکانی مرکوبی را مطلوب شماریم و بآن حاجت داریم و با این که بر اسرار و مقاصد شما و عقاید فاسده شما مطلع می شویم و دارای چنین مقام و معجزه هستیم معذک با هزار زبان و بیان و ادله و برهان بر ضعف بشریت و مخلوقیت خود و کبریا و عظمت خالق سخن می کنیم .

همانا چنان که اشارت رفت این جمله همه از قصور همت و بصیرت و استیلاى غبوت و غفلت پدید آید چنان ماند که مردی بیابانی که هرگز نگران احتشام و تجمل و احترام و دور باش امارت و ریاست و وزارت و سلطنتی نشده باشد و جز بر معدودی از مردم دهات و قصبات و اوضاع و احوال و امارات ایشان باخبر نگشته باشد چون سرهنگی را با سواری چند و اسبی با برك و یراق بنگرد گوید همانا پادشاه می گذرد.

و پس از وی چون امیری برتر از وی نمایش گیرد و این سرهنگ در خدمتش به خضوع و خشوع گزارش جوید آن امیر را صاحب تخت و سریر شمارد و چون امیری عظیم الشان نمایان گردد که این امیر در خدمتش فقیر آید تاج و گاه را بدو مخصوص شمارد و چون سرداری نمودار شود و این جمله در خدمتش فروتن گردند وی را مالک الرقاب مرد و زن شمارد و چون سپهسالاری با اقتدار پدیدار آید و ایشان را در حضورش بحالت انکسار بنگرد او را شهریار کامکار خواند .

و چون وزیری بزرگ با انجمنی سترک و حشمتی کامل پدیدارش اندر شود و این مردم را در خدمتش بتعظیم و تکریم بنگرد یقین نماید که مالک مملکت و صاحب دولت اوست .

و چون شاهزاده والانباز با گروهی از پیاده و سوار پدیدار و این جماعت را

در خدمتش خاکسار بیند همه در حشمتش خوار و او را مختار ملک و دیار و پادشاه با اقتدار خواند و چون کوبه سلطنتی و هیمنه خسروانی نمایش جوید و این مردم را در حضرتش مستمند و خاکسار نگرد بداند آن چه بیرون از وی تصور نمود بجمله باطل بود و آن وقت بآن چه شاید و باید عقیدت یابد و از آن چه نباید و نشاید روی بر تابد

اما اگر تا پایان روزگار از دیدار شهریار محروم مانده باشد بهمان تصور باطل باقی است و اگر بصیرتی کامل داشته باشد و از مردمان خبیر از مراتب سلطنتی بشنود و آداب و رسوم سلطنت را بگوش بسپارد اگرچه پادشاه را ندیده باشد اما بسبب نظر دوربین و ذهن ممیز از مراتب او آگاه شود و دیگر مردمان و شئون و تجملات و احتشامات ایشان را بهر درجه که خواهی گو باش از توجه و تطف او داند و هر چه این مسائل را در ایشان بیشتر نگرد بر عظمت و قدرت پادشاه بیشتر عقیدت یابد .

حالت اغلب مردم نیز نسبت بدستگاه الوهیت بر این منوال است خدائی شنیده اند و ندیده اند و قدرت و قهاریت و کبریا و هیمنتی در خاطر سپرده اند و ندانسته اند این است که از قصور همت و قلت بضاعت و ضعف ظرفیت بمجرد این که نمایشی عجیب خواه از روی حقیقت یا ساختگی و مکیدت از کسی بنگرند او را مرشد و مراد خوانند و اگر بر افزون بیند در زمره اولیاء و اگر برتر نگرند از جمله اوصیاء و اصفیا و اگر بالاتر یابند از زمره ائمه هدی و انبیای کرام و اگر برتر نگرند او را صادر اول و عقل کل خوانند و چون دارای معجزات عظیمه بینند خالق خود شمارند

عجب تر این که اغلب عوام و بی خبران زحمت ترتیب و تدریج هم ندارند بمحض این که از مخلوقی زبون و ذلیل نمایشی غریب بنگرند دست از ذیل اولیا و اصفیا و ائمه و انبیا برکشیده بدامان جلال جهان آفرین چنگ در افکنند و این بیچاره زبون را خالق کن فیکون شمارند  
(تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الظَّالِمُونَ وَالْغَافِلُونَ)

و این همه از بی خبری و عدم علم و ادراک و تاری دیده دل و ضخامت غشاوه قلب است از خداوند قادر بصیر و خالق خبیر مسئلت همی نمائیم که این بندگان ضعیف نادان غافل را بانوار هدایت بهره یاب و به دولت بصیرت کامیاب و از نعمت توحید و معرفت بهر دو سرای مثاب فرماید .

### **بیان آداب حضرت صادق علیه السلام در نماز و دعوات بعد از نماز و ذکر سجود و اذان**

در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابوبکر حضرمی و کلیب اسدی مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام از بهر ایشان از اذان حکایت می نمود پس فرمود :

( الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ، اشهد أن لا إله إلا الله اشهد أن لا إله إلا الله ، اشهد أن محمداً رسول الله اشهد أن محمداً رسول الله ، حيّ على الصلوة حيّ على الصلوة ، حيّ على الفلاح حيّ على الفلاح ، حيّ على خير العمل حيّ على خير العمل ، الله اکبر الله اکبر ، لا إله إلا الله لا إله إلا الله . و الاقامه كذلك و لا بأس أن يقال في صلوة الغداة على أثر حيّ على خير العمل الصلوة خير من النوم مرتين للتقية )

فرمود ذکر اقامت نیز مثل ذکر اذان است و باکی و باسی نمی رود که در نماز بامداد بر اثر کلمه (حَيِّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ) بگویند (الصلوة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ) دو مرتبه بسبب تقیّه.

خاتم المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب بصدوق رضی الله عنه که مصنف کتاب من لا یحضره الفقیه می باشد در پایان این خبر می فرماید اذان صحیح بدون هیچ زیادت و نقصان همین است که مذکور شد و گروه مفوضه و ایشان بر آن عقیدت هستند که حلال کردن و حرام نمودن برسول

خدای و علیّ صلوات الله علیهما و آلهما مفوض می باشد و می گویند خدای تعالی نه چیزی را حرام و نه چیزی را حلال گردانیده است بلکه پیغمبر و علیّ علیهما السلام حلال و حرام نموده اند

و در مجمع البحرین مسطور است مفوضه آن گروه باشند که گویند خدای تعالی محمد صلی الله علیه و سلم را بیافرید و آفریدن جهان را بآن حضرت تفویض فرمود و آفریننده آن چه در جهان است آن حضرت است.

و بعضی گفته اند این کار را به علیّ علیه السلام مفوض گردانید و در حدیث وارد است که هر کس قائل بتفویض باشد همانا خدای تعالی را از سلطنت خود خارج نموده است .

بالجمله گوید: جماعت مفوضه اخباری وضع نموده اند و این کلمه را در اذان افزوده اند و دو مرتبه گویند (مُحَمَّدٌ و آلٌ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) و در پاره روایات ایشان بعد از کلمه (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) دو مرتبه گویند (أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ) و بعضی از ایشان روایت کنند که در ازای کلمه مسطوره دو مرتبه (أَشْهَدُ أَنَّ لِحَالِهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا) گویند و هیچ شکی نیست که علیّ ولیّ خدا و حقاً امیر المؤمنین است و این که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم بهترین مخلوق هستند لکن این کلمات در اصل اذان وارد نیست

صدوق علیه الرحمة می فرماید این مطلب را ازین روی مذکور داشتم که آن ها که بمذهب تفویض متهم هستند و خود را از روی تدلیس در زمره ما می شمارند شناخته گردند و حضرت صادق علیه السلام در حق جماعت مؤذنان می فرماید (إِنَّهُمْ الْأُمَنَاءُ) یعنی ایشان امین وقت نماز می باشند

و می فرماید (صَلِّ الْجُمُعَةَ بِأَذَانٍ هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ أَشَدُّ شَرًّا مِنْ مُوَاطَبَةِ عَلَى الْوَقْتِ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ جَلْسَةٌ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّهُ يُجْزَى أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ نَفْسٌ)

یعنی باذان مؤذنان نماز جمعه و جماعت را در سپار چه ایشان در مواظبت

بر هنگام نماز سخت مراقب می باشند و سزاوار است که در میان اذان و اقامه بقدر جلسه تأمل رود مگر در نماز مغرب که در این نماز جایز است که در میان اذان و اقامه باندازه نفسی فاصله بیشتر نباشد و هم از آن حضرت مروی است که در حال سفر جایز است که بهمان اقامه بدون اذان کفایت رود.

و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که حماد بن عیسی گفت حضرت ابی عبد الله علیه السلام روزی با من فرمود (تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ يَا حَمَّادُ) ای حماد نیکو می شماری که نماز را نیکو سپاری عرض کردم ای سید من «أنا احفظ كتاب حريز في الصلوة» فرمود (لَا عَلَيْكَ قُمْ صَلِّ) این کار بر تو نیست برخیز و نماز بگذار پس در حضور مبارکش روی بقبله برخاستم و بنماز افتتاح نمودم و رکوع و سجود بجای آوردم فرمود (يَا حَمَّادُ، لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ، مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً فَمَا يَقِيمَ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّةً)

ای حماد نیکو نماز نسپردی بسیار قبیح و زشت است که مرد را شصت یا هفتاد سال بر سر بگذرد و يك نماز را بحدودی که بر آن مقرر است بطریق اتمام و اکمال بجای نیاورد حماد می گوید در نفس من ذلتی بزرگ پدید شد و عرض کردم فدای تو شوم نماز را بمن بیاموز

آن حضرت بجانب قبله منتصباً راست بایستاد و هر دو دست مبارك را بجمله بر هر دو ران شریف بیفکند و انگشت های مبارك را باهم مضموم نمود و هر دو قدم شریف چنان بهم مقرون گردانید که افزون از سه انگشت که از یکدیگر منفرج باشد در میانه فاصله نبود و تمامت انگشت های پای مبارك را بدون هیچ انحراف بطرف قبله بداشت و با کمال خشوع و استکانت بایستاد و فرمود الله اکبر و حمد را با ترتیل تمام قرائت نمود و قل هو الله را با تمام صحت بخواند و باندازه نفس کشیدنی درنگ ورزید در آن حالی که ایستاده بود

پس از آن هر دو دست شریف را در برابر و حوالی وجه شریف بلند کرد و همانطور که ایستاده بود فرمود (الله اکبر) آن گاه برکوع رفت و هر دو کف مبارك

از هر دو زانوی شریف مملو و آکنده گردانید در حالتی که انگشت های مبارکش از یکدیگر انفراج داشتند و هر دو زانوی خود را آن گونه بخلف آن بازگردانید که پشت مبارکش مستوی شد چنان که اگر قطره آبی یا روغنی بر پشت همایونش بریختند بسبب استواء ظهر مبارکش زایل نمی شد و گردن شریف را راست و هر دو چشم مبارك را فرو خوابانید آن گاه سه دفعه (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ) با کمال ترتیل در تسبیح کردگار جمیل بفرمود .

پس از آن راست بایستاد و چون متمکن بر قیام گردید فرمود (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) آن گاه بهمان حال قیام فرمود (الله اکبر) و هر دو دست مبارك را برابر و به خیال وجه شریف برآورد یعنی در حال نماز دست را از آن مقدار برتر نیاورد و سر بسجده نهاد و هر دو دست همایون بر زمین آورد قبل رکبته پیش از آن که دو زانو را بر زمین آورد و سه دفعه گفت (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ) و هیچ چیز از اعضای بدن شریف بر هیچ از اعضای خود نگذاشت و در سجده هشت جزء خود را بر زمین آورد پیشانی و هر دو کف و هر دو کاسه زانو و هر دو انگشت بزرگ از دو پای و بینی را و آن هفت جزء که سوای بینی است واجب است که بر زمین آید لکن نهادن بینی بر زمین سنت و آن ارغام است یعنی برای اظهار خضوع و تذلل بینی را بر خاک مالند .

آن گاه سر از سجود برگرفت و چون راست بنشست فرمود (الله اکبر) آن گاه بر طرف چپ قعود گرفت و پشت پای راست را بر باطن قدم چپ بنهاد و گفت : (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ) پس از آن در همان حالت که نشسته بود و آن تکبیر را فرموده بود بسجده دوم رفت و همان تسبیح را که در سجده اولی بفرمود باز گفت و در حال رکوع و سجود هیچ جزوی از بدن شریف را بر عضو دیگر حمل ننمود و در حال سجود مجتئحاً کار می کرد و دو ذراع مبارك را بر زمین نمی نهاد.

پس بر این اسق دو رکعت نماز بگذاشت آن گاه فرمود (يَا حَمْدًا هَكَذَا صَلِّ

وَلَا تَلْتَفِتْ وَلَا تَعْبَثْ بِيَدَيْكَ وَأَصَابِعِكَ وَلَا تَبْرُقْ عَنْ يَمِينِكَ وَلَا يَسَارِكَ وَلَا بَيْنَ يَدَيْكَ) ای حمّاد چنین نماز بگذار و باطراف خود التفات مجوی و بجانب راست و چپ و پیش روی خودت آب دهان میفکن .

و هم در آن کتاب از صفوان جمّال مروی است که چندین روز در حضرت ابی عبدالله علیه السلام بامامت آن حضرت نماز گذاشتم و آن حضرت در هر نمازی قنوت می خواند خواه بجهر یا آهسته .

و نیز در آن کتاب مسطور است که صفوان جمال گفت حضرت ابی عبدالله علیه السلام را نگران شدم که چون نماز گذاشتی و از نماز فراغت یافتی هر دو دست مبارك بالای سر خود بر کشیدی یعنی چندان برافراختی که از سرش برگزشتی.

و نیز در آن کتاب در بابی که برای نماز گذار چون حاجتی از بهرش فرارسد موضوع است .

مرقوم است که از محمّد بن بجیل برادر علی بن بجیل مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام را نگران شدم نماز می گذاشت پس مردی بر آن حضرت بگذشت و آن حضرت در میان سجدهتین بود پس ابو عبدالله سلام الله علیه ریگی بدو بیفکند و آن مرد بخدمتش روی آورد .

و هم در آن کتاب از یوسف بن یعقوب مسطور است که گفت نگران شدم که حضرت ابی عبدالله علیه السلام ریگ های ریزه را که در موضع سجود آن حضرت بود در حالتی که آن حضرت در میان سجدهتین بود تسویه می نمود.

و نیز علی بن بجیل گوید که حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام را بدیدم که هر سجده بنهادی و از آن پس سر بر آوردی ریک را از پیشانی مبارک بر گرفتی و بر زمین گذاشتی و تواند بود که این کردار بسبب طول سجده آن حضرت بوده است که ریک بر جبهه مبارکش می چسبیده است و چون سر از سجده بر می گرفته آن ریک را از جبین مبین بر زمین می نهاده است .



و نیز در من لا- یحضره الفقیه مسطور است که مسمع کردین گفت چهل صباح با حضرت ابی عبد الله علیه السلام نماز بسپاردم و آن حضرت چون از نماز فراغت می جست هر دو دست مبارک را بسوی آسمان بر می افراشت و می فرمود:

(أَصْدِّبْ حَنَا وَأَصْدِّبْ الْمُلْكَ لِلَّهِ اللَّهُمَّ إِنَّا عَيْدُكَ وَأَبْنَا عَيْدِكَ اللَّهُمَّ فَاحْفَظْنَا مِنْ حَيْثُ نَحْتَفِظُ وَمِنْ حَيْثُ لَا نَحْتَفِظُ اللَّهُمَّ أْحْرُسْنَا مِنْ حَيْثُ نَحْتَرِسُ وَمِنْ حَيْثُ لَا نَحْتَرِسُ اللَّهُمَّ أَسْتُرْنَا مِنْ حَيْثُ نَسْتُرُ وَمِنْ حَيْثُ لَا نَسْتُرُ اللَّهُمَّ أَسْتُرْنَا بِالْغِنَاءِ وَالْغِنَاءِ اللَّهُمَّ أَرْزُقْنَا الْعَافِيَةَ وَدَوَامَ الْعَافِيَةِ وَأَرْزُقْنَا الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ)

بامداد کردیم و ملک و ملکوت و تمامت عوالم موجودات و ممکنات مخصوص بخدای تعالی است پروردگارا همانا ما بندگان تو و بنده زادگان توایم بار خدایا محفوظ دار ما را در آن جا که گمان حفظ ما می رود و در آن جا که نمی رود و حراست فرمای ما را از آن چه که امید محروس بودن می رود و در آن جا محروس نیستیم بار خدایا مستور دار ما را در آن جا که گمان مستوریت می رود و در آن جا که نمی رود بار خدایا ما را بتوانگری و عافیت پوشیده بدار بارالها ما را بعافیت و دوام آن و سپاس بر آن مرزوق بدار

و نیز در آن کتاب از ابوبکر بن ابی سمّال مروی است که اندر عقب حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه نماز بامداد بگذاشتم چون از ادای رکعت دوم فراغت یافت صدای مبارک را بهمان مقدار که در قرائت برکشیده می داشت بلند کرد و عرض نمود: (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، وَ عَافِنَا، وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

در کتاب کافی مرقوم هست که حضرت ابی عبدالله علیه السلام را شانه در مسجد بود و چون از نماز خویش فراغت یافتی موی مبارک را بشانه زدی .

در بحار الانوار و کافی از عبد الحمید بن سعد مروی است که از حضرت ابی ابراهیم صلوات الله علیه پرسیدم که استخوان فیل را که از آن شانه می سازند آیا فروش و خرید آن حلال است فرمود (لَا بَأْسَ قَدْ كَانَ لِأَبِي مِنْهُ مُسْطُ أَوْ أَمْسَاطُ)

باکی و بآسی بر آن نیست همانا پدرم را شانه از استخوان فیل بود یا این که فرمود شانه های چند از آن داشت

در امالی ابی علی ابن شیخ طوسی علیهما الرحمة از زریق مردی است که چنان بود که حضرت ابی عبدالله علیه السلام نماز بامداد می سپرد در طلوع فجر صادق گاهی که هنوز آثار روشنی روز نمایان شده بود و آغاز سحرگاه بود و می فرمود: (قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً)

و ازین پیش بمعنی این آیت اشارت رفت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز بامداد می نهاد ملائکه ازدحام می ورزیدند تا با امامت آن حضرت نماز گذارند

بالجمله می فرماید (إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ تَصَّعَّدُ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ تَنْزِلُ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ تَهْدَ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ صَلَاتِي) یعنی ملائکه شب باسما صعود می نمایند و فرشتگان روز در هنگام طلوع فجر نازل می شوند پس من دوست می دارم که ملائکه لیل و نهار بر نماز من شاهد باشند

راوی می گوید که آن حضرت نماز مغرب را همان وقت که قرص آفتاب فرو می نشست از آن پیش که ستارگان آسمان نمایان گردند بجای می آورد

و هم در آن کتاب از زریق مروی است که گفت چنان بود که حضرت ابی عبد الله علیه السلام بسیار افتادی که در روز جمعه بیست رکعت نماز در صدر نهار و آغاز روز بگذاشتی و چون هنگام زوال شمس می رسید اذان می گفت و اندکی جلوس فرموده آن وقت اقامه می فرمود و نماز ظهر را می گذاشت و می فرمود (هي أَوْلُ صَلَاةٍ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ صَلَاةُ الظُّهْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ زَوَالِ) اول نمازی که خدای عزّ و جل بر بندگان خود فرض کرد نماز ظهر روز جمعه است در هنگام زوال شمس یعنی ابتدای نماز که فرض گشت این نماز در این وقت بود.

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِكُلِّ صَلَاةٍ أَوَّلٌ وَ آخِرٌ لِعَلَّهِ سِوَى صَلَاةِ الْجُمُعَةِ وَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ صَلَاةِ الْعِيدَيْنِ ، فَإِنَّهُ لَا يُقَدَّمُ بَيْنَ يَدَيْ ذَلِكَ نَافِلَةٌ)

رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود برای هر نمازی اول و آخری است بعلت شغلی یعنی بواسطه نوافل مگر نماز جمعه و نماز مغرب و نماز فجر و نماز عید فطر واضحی که در این نمازها تقدیم نماز نافله نمی شود .

راوی گوید بسیار شدی که آن حضرت چون روز جمعه بلند شدی شش رکعت نماز بگذاشتی و بعد از آن شش رکعت دیگر نماز نهاد و نیز چون آفتاب در آسمان نزدیک بهنگام زوال و کود گرفتی اذان می گفت و دو رکعت نماز می گذاشت و جز بوقت زوال شمس فراغت نیافتی این وقت برای نماز پبای شدی و نماز ظهر بگذاشتی و بعد از ظهر چهار نماز یعنی مستحب و غیر واجب بسپردی آن گاه دو رکعت نماز بنهادی پس از آن اقامه گفتی و نماز عصر پبای آوردی.

معلوم باد اخبار و احادیث آن حضرت و اطوار و اخلاق و آداب شریفه اش در تمامت امور و حالات افزون از آن است که هیچ کس بتواند در حیّز احصاء و نگارش در آورد و این بنده باندازه استطاعت مرقوم و مشروح می دارد و انشاء الله تعالی ازین پس نیز در دامنه این کتاب مبارك اخباری که مؤید و مفسّر و مبین این مطالب مسطور و اخبار مذکوره است در مقامات خود مرقوم می شود .

### **بیان وقایع سال یک صد و پانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم**

وقایع و و حوادث سال یک صد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و تا آغاز سال یک صد و پانزدهم در جلد احوال حضرت باقر صلوات الله علیه که با وفات آن حضرت و ظهور امامت حضرت صادق علیهما السلام موافق بود مسطور گردید اکنون بعون خدای تعالی این بنده حقیر عباسقلی سپهر بنگارش وقایع سال یک صد و پانزدهم و ما بعد آن بحسب استقراء و بضاعت اشارت و از ائمه هدی صلوات الله علیهم تایید و توفیق انجام این کتب مبار که را مسئلت می نماید.

ابن اثیر در تاریخ الکامل می گوید در این سال معاویة بن هشام در ارض روم جنگ و جهاد ورزید و هم در این سال مردم شام را بلای طاعون فرو گرفت .

و نیز در این سال بلای قحط و غلای شدید در مملکت خراسان دامن بگسترده جنید والی خراسان باطراف و امصار بنوشت تا خوردنی بشهر مرو حمل نمایند . و نیز درهمی بمردی بداد و آن مرد بآن درهم گرده نانی بخرید جنید با آن جماعت گفت آیا از رنج جوع و بلای غلا شکایت کنید و حال این که قیمت یک گرده نان افزون از یک درهم نیست

همانا در هندوان که بضم اول نام نهری است ما بین خوزستان و ارجان و ولایتی از آن آباد است یک حفنه از حبوب و حفنه با حاء حطی دو مشت از طعام و جز آن است بدیدم که هر دانه را بدرهمی می فروختند

و در این سال محمد بن هشام مخزومی مردمان را حج اسلام بگذاشت و در این سال ولایت خراسان در امارت جنید می گذشت و بعضی بر آن عقیدت هستند که جنید وفات کرده بود ، و عمارة بن حُریم مری به نیابت او حکومت داشت و بعضی گویند موت جنید در سال یک صد و شانزدهم روی داد

و نیز در این سال عبدالملک بن قطن که عامل اندلس بود در ارض بشکنیس جهاد ورزید و سلامت باز گردید.

و در این سال یالثون پادشاه روم برای تدمیر و تادیب پاپ آهنگ نمود و از قسطنطنیه بسیاری کشتی های جنگی بطرف روم مامور فرمود لکن چون بدریای آدریانیک رسیدند تمامت آن سفاین را طوفان در سپرد و در بحر بلا غرقه ساخت

و در این سال بروایت یافعی ضحاک بن فیروز دیلمی از ابناء فرس که در یمن سکون داشتند رخت اقامت بسرای آخرت کشید با ابن زبیر مصاحبت ورزید و در پاره از بلاد یمن از جانب او عامل شد و از ابو هریره و ابن عباس روایت داشت

و هم در این سال بروایت یافعی در مرآة الجنان ابو محمّد حکم بن عتیبة فقیه و قاضی ابو سهل عبد الله بن بریده اسلمی که بوفات هر دو تن اشارت رفت بدیگر سرای شدند.

ابن اثیر می گوید عتیبة بضمّ عین مهمله و فتح تاء فوقانی و بعد از آن یاء تحتانی و در آخر آن باء موحده است

و بریده بضمّ باء موحده و فتح راء مهمله و پدرش حصیب بضمّ خاء مهمله و فتح مهمله و بعد از آن باء موحده می باشد

### **بیان وقایع سال یک صد و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم**

در این سال معاویة بن عبد الملك در مملکت روم در زمین صایفه غزو نمود ، و در این سال طاعونی شدید ممالک عراق و شام را در سپرد و در شهر واسط شدیدتر گردید و در این سال جنید بن عبدالرحمن مرّی را که در مملکت خراسان امارت داشت بفرمان هشام بن عبد الملك عزلت افتاد و عاصم بن عبدالله بن یزید هلالی والی آن مملکت گردید.

و چنان بود که جنید را مرض استسقا در سپرده و شکم او را زرداب فرو گرفته و سخت رنجور بود هشام با عاصم گفت اگر جنید را بدیدی که هنوز رمقی در وی باقی است او را بهلاک و دمار در سپار، و چون عاصم بخراسان بیامد جنید بمرده بود و عاصم را با جنید عداوت پیشین بود لاجرم عمارة بن حریم را که پسر عمّ جنید و خلیفه وی بود بگرفت و بشکنجه و عذاب دچار ساخت و نیز سایر عمال جنید را بگرفت و بعذاب در افکند و این عماره جدّ ابی الهیذام است که در شام بود و ازین پس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وفات جنید در مرو روی داد و در شمار اجواد ممدوحین بود لکن در محاربات ستوده نبود

و نیز در این سال حارث بن سریج که بخراسان اندر بود اطاعت و بیعت هشام

را خلع نموده بطرف فاریاب راه نوشت عاصم بن عبدالله والی خراسان جماعتی را بدو بفرستاد و از جمله ایشان حیّان نبطی و خطاب بن محرز سلمی بود و این دو تن با آنان که با ایشان بودند گفتند ما حارث را جز بطریق امان ملاقات نکنیم آن قوم آن سخن را از ایشان مقبول نشمردند پس حارث ایشان را بگرفت و محبوس داشت و مردی را بر آن جمله موکل ساخت آن جماعت او را در بند افکنده و خودشان از زندان بیرون آمده بر نشستند و بخدمت عاصم معاودت نمودند

عاصم با ایشان بفرمود تا بخطبه برخاستند و از مساوی و مثالب و نکوهیدگی سیرت و خبث سریرت و غدر و مکیدت حارث بر شمردند و چنان بود که حارث جامه برتن بیاراسته و مردمان را بکتاب یزدان و سنت خاتم پیغمبران و بیعت رضای از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواند و از فاریاب راه بر گرفت و بشهر بلخ درآمد

و این وقت نصر بن سیّار و تجیبی عامل بلخ بود و با ده هزار تن مرد سپاهی حارث را دریافت و حارث با چهار هزار تن با وی جنگ در افکند سپاه بلخ در هم شکستند و حارث از دنبال آن ها بتاخت و به بلخ درآمد و نصر بن سیار از آن شهر بیرون شد

حارث چون این حال بدید بفرمود بمردم بلخ متعرض نشوند و مردی از اولاد عبدالله بن خازم را برایشان عامل گردانید و خودش به جوزجان روی نهاد و بر جوزجان و طالقان و مرو رود غلبه یافت و گاهی که بجوزجان اندر بود از یاران خویش مشورت کرد تا بکدام شهر آهنگ نماید.

گفتند مرو بیضه خراسان است و سواران بسیار دارد و اگر این جماعت جز با غلامان خود بچنگ تو آهنگ نجویند ترا دست خوش دمار گردانند در این مقام که هستی پپای اگر بتوروی کنند با ایشان مقاتلت کن و اگر بجای خود اقامت ورزند ماده فساد ایشان را بخواهی قطع نمود.

حارث گفت این رأی را ستوده نمی دانم او روی بجانب مرو نهاد و با پاره

عقلای مرد گفت اگر عاصم به نیشابور آید جمعیت ما را متفرق می کند و اگر بما روی آورد منکوب می گردد .

و از آن سوی با عاصم گفتند که مردم مرو پوشیده با حارث مکاتبه کنند گفت ای مردم مرو همانا بحارث مکاتبه متواتره می نمائید که اگر باین شهر روی کنید شهر را بدو تسلیم نمائید لاجرم من به نیشابور شوم و به امیرالمؤمنین بنویسم تا ده هزار تن از دلیران شام را بمدد من روان دارد، از میانه آن جماعت مجشر بن مزاحم گفت اگر بطلاق و عتاق در امر قتال با تو بیعت کنند از ایشان مفارقت مجوی .

و از آن سوی حارث بن سریج با شصت هزار مرد روی به مرو نهاد و فرسان طایفه از دو تمیم با وی بودند و از جمله ایشان محمد بن المثنی و حماد بن عامر الحماني و داود اعسر و بشر بن انیف ریاحی و عطاء دبوسی و از جماعت دهاقین دهقان جوزجان و دهقان فاریاب و ملک طالقان و دهقان مرو رود و امثال آن ها بودند و ازین طرف عاصم بن عبدالله با سپاه مرو و جز آنان بیرون شد و لشکرگاه بساخت و پل ها را قطع نمود و اصحاب حارث بیامدند و قنطره ها را اصلاح کردند

این وقت محمد بن مثنی فراهیدی از دی با ده هزار تن بعاصم مایل شد و با مردم ازد ملحق شد و نیز حماد بن عامر حماني بدو مایل گشت و بمردم بنی تمیم پیوست و حارث و عاصم با همدیگر دچار گشتند و ابض بن عبد الله بن زرارۃ الثعلبي در میمنه حارث بود پس بازار پیکار گردش گرفت و آفتاب کارزار نمایش فرود تیغ ها چون شعله نار بر کشیدند و سپرها چون میخ ها بر سر آوردند و جنگی سخت بدادند و نبردی مردانه بکار بردند

بعد از قتال ها و جدال ها اصحاب حارث چنان انهزام یافتند که جمعی کثیر در انهار مرو و نهر اعظم غرقه آب فنا شدند و دهاقین بشهرهای خود باز رفتند و نیز خازم بن عبدالله بن خازم که با حارث بود غرق گشت و گرهی بزرگ از اصحاب

حارث بقتل رسیدند و حارث بیابان مرو را در سپرد و نزدیک منازل راهبان رواقی برزد و عاصم بدو متعرض نگشت و این هنگام نزدیک به سه هزار تن در خدمت حارث انجمن شدند

### بیان سوانح و حوادث سال یک صد و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال هشام بن عبد الملك عبید الله بن الحبحاب (1) موصلی را از ولایت مصر معزول و بامارت افریقیه منصوب فرمود ، عبید الله بجانب افریقیه برفت و در آن جا لشکر ساز داده بطرف صقلیه بفرستاد چون بدریا در آمدند با کشتی های جنگی روم باز خوردند و جنگی سخت بپای بردند و سپاه روم را بشکستند و مردم روم جماعتی از مسلمانان را که از جمله ایشان عبدالرحمن بن زیاد بود اسیر کردند و عبدالرحمن تا سال یک صد و بیست و یکم در حالت اسیری بزیست .

و نیز در این سال ابن حبحاب لشکری بجانب سوس و زمین سودان روان داشت و آن لشکر پرخاشگر برفتند و نصرت یافتند و با غنیمت معاودت کردند.

و در این سال عبدالله بن حبحاب ، عطیه بن حجاج قیسی را عامل اندلس گردانید ابن حجاج بآن شهر و دیار روی نهاد و ولایت او در ماه شوال این سال بود و عبد الملك بن قطن را معزول ساخت و او را در هر سال غزوی برفتی وی همان کس باشد که جلیقیه (2) و البته (3) و غیر از آن را مفتوح ساخت .

ص: 349

- 
- 1- حبحاب با حاء مهمله و بعد از باء موحده حاء مهمله ثانیه و بعد از الف باء موحده بمعنی خورد و ریزه است
  - 2- جلیقیه بکسرتین و لام مشدده و یاء ساکنه و قاف مکسوره و یاء مشدده و هاء اسم ناحیه ایست نزدیک ساحل بحر محیط از ناحیه شمال اندلس از جانب غربی
  - 3- البته بفتح الف و سکون لام و یاء مفتوحه اسم چند آب و چند جای و بضم اول قریه بزرگی است در اندلس



و بعضی گفته اند ولایت عبدالله بن جبحاب در افریقیه در سال یک صد و هفدهم بود و انشاء الله تعالی شرح حال او در ذیل وقایع همان سال مسطور می آید و صحیح نیز همان است .

و در این سال ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان که ولایت عهد داشت مردمان را حج اسلام بگذاشت و عمال و حکام ولایات همان مردم بودند که در سال قبل مذکور شدند مگر خراسان که بعاصم بن عبدالله تفویض شد .

بعضی نوشته اند سبب عزل کردن هشام بن عبد الملک جنید بن عبدالرحمن را از خراسان و نصب نمودن عاصم بن عبدالله را برای این بود که جنید بن عبدالرحمن فاضله دختر یزید بن مهلب را تزویج کرده بود و بنا براین خبر باید فوت جنید در این سال روی داده باشد.

و نیز در این سال بروایت بعضی از نویسندگان معاویه بن عبدالملک با مردم روم جنگ بداد .

و هم در این سال بروایت یافعی عدی بن ثابت انصاری کوفی جانب دیگر سرای سپرد و عمرو بن مرة المرادی که مردی حجت و حافظ بود رخت بدیگر جهان کشید مسعر گوید از وی افضلی نیافتم

و هم در این سال بروایت یافعی و صاحب حبیب السیر محارب بن دثار دوسی که در کوفه قضاوت می راند و از ابن عمر و جابر و طایفه دیگر استماع داشت وفات نمود

و نیز در این سال بقول بعضی از مورخین میمون بن حمدان فقیه جزیره بسرای آخرت روی کرد، و هم در این سال بقول بعضی از نویسندگان علی بن عبد الله بن عباس در قریه حمیمه از قرای دمشق بسرای جاوید خرامید.

## بیان وقایع سال یک صد و هفدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال معاویه بن هشام در صایفه یسری و سلیمان بن هشام در صایفه یمنی از طرف جزیره جنگ در سپردند و سلیمان چند دسته از سپاهیان خود را در اراضی روم مأمور ساخت و بر جماعت نصاری نصرت یافتند.

و هم در این سال مروان بن محمد که در مملکت ارمینیّه حکمران بود دو دسته از سپاهیان خود را از دو سوی بخاک اترک خزر مأمور گردانید و یک دسته ایشان سه قلعه از ناحیه الآن را مفتوح نمودند و دسته دیگر با تومان شاه دچار شدند مردم آن تاخیه چون تاب مقاومت نداشتند بمصالحت پرداختند و بمسالمت بنشستند

یاقوت حموی می گوید الآن بلادی واسعه و امتی کثیره اند که در اراضی در بند واقع و در کوهستان قبق می باشند و شهری بزرگ و نامدار ندارند و بیشتر ایشان بمذهب نصاری هستند و جماعتی از مسلمانان نیز در میان ایشان روز می گذارند و ایشان را پادشاهی مستقل نیست که مرجع ایشان باشد بلکه هر طایفه را امیری و رئیسی است و این جماعت بغلظت خوی و قساوت قلب ممتازند و در میان مملکت الآن و کوه قبق قلعه و قنطره ایست که در بیابانی عظیم واقع است و آن قلعه را قلعه باب الآن نامند جماعتی از بهادران رجال نگاهبان آن قلعه می باشند و مردم الآن را جز باجارت اهالی آن قلعه بکوه قبق راه نمی گذارند و آن قلعه را بر فراز سنگ بنا کرده اند و در آن جا آبی خوش گوار است که در وسط قلعه ظاهر می شود و از قلعه تا بشهر تفلیس چندروز راه است .

در این سال هشام بن عبدالملک عاصم بن عبدالله را از حکومت خراسان معزول و خالد بن عبدالله قسری را منصوب ساخت و خالد برادر خود اسد بن عبدالله را از جانب خود در خراسان بگذاشت و علت این عزل و نصب این بود که عاصم بهشام نوشت که تا حکومت خراسان بایالت عراق منضم نشود امور آن حدود و انتظام مواد و معونه آن و دفع دشمنان و قلع فساد آن سامان چنان که می شاید اصلاح نجوید لاجرم هشام امارت خراسان را با حکومت خالد بن عبدالله قسری پیوسته داشت و بخالد نوشت که برادرت اسد را بخراسان بفرست تا اگر رفع مفسد این مملکت باین کار است چاره نماید .

خالد برادرش اسد را بدان سوی روانه ساخت چون محمد بن مالک همدانی که در جلو اسد راه می نوشت عاصم را دریافت با حارث بن سریج صلح ورزید و کتابی در میانه خود بر نگاشتند که حارث در هر یک از شهرهای خراسان که خود خواهد فرود آید و این که هر دو تن در این امر بهشام بنویسند و از وی بخواهند تا بکتاب خدای و سنت رسول خدای صلی الله علیه و آله کار کند و اگر هشام از این کار امتناع بورزد بر وی بر آشوبند .

پس جماعتی از رؤسای زمان آن مکتوب را خاتم بر نهادند لکن از میانه آن جماعت یحیی بن حصین بن منذر مهر نمود و گفت در این کار بر خلع هشام اقدام خواهد شد لاجرم آن امر بانجام نرسید و در این هنگام عاصم بن عبدالله در قریه که در بالای مرو واقع بود جای داشت و حارث بن سریج بدو بتاخت و در میانه جنگی سخت برفت و حارث در هم شکست و گروهی بسیار از یارانش اسیر آمدند عبدالله بن عمر و مازنی که رأس و رئیس اهل مرو بود از جمله اسیران گشت عاصم

جمله اسرا را بقتل رسانید .

و چنان افتاده بود که بر اسب حارث تیری بر نشست حارث برکشید و آن مرکب را همی بضرب تازیانه فرو می گرفت تا از احساس رنج جراحت مشغول دارد و در این حال مردی از اهل شام بر حارث حمله آورد چون بحارث نزدیک شد حارث از اسب بزیر آمد و چون پلنگ غرّان بر وی بتاخت مرد شامی مرگ را بچشم بدید و او را بحرفت اسلام بخواند تا بر خوش ببخشاید حارث گفت از مرکب خویش فرود شو آن مرد بزیر آمد و حارث بر آن اسب بر نشست مردی از عبدالقیس این شعر در این باب بگفت :

تولت قریش لذة العیش و اتقت \*\*\* بناکلّ فجّ من خراسان اغبرا

فلیت قریشا اصبحوا ذات لیلة \*\*\* یعمون فی لَجّ من البحر اخضرا

و از آن طرف چون این کردار را اهل شام بدیدند و ابا و امتناع یحیی بن حصین را از مهر نمودن آن مکتوب بدانستند یحیی در نظر ایشان سخت عظیم گشت و از چگونگی حال و هزیمت حارث بن سریج بر نگاشتند و بدستیاری محمّد بن مسلم عنبری بخدمت اسد بن عبدالله بفرستادند و محمّد بن مسلم در شهر ری و بقولی در شهر بیهق اسد را بدید و مکتوب را بداد

پس اسد بن عبدالله بسوی برادرش نامه کرد و چنان بنمود که وی حارث را منهزم داشته و هم از کردار یحیی بن حصین باز نمود خالد نیک مسرور شد و ده هزار دینار و یک صد اسب بجایزه یحیی عطا کرد و مدت ایالت عاصم از یک سال کم تر بود و اسد بن عبدالله او را بزندان در آورد و حساب او را باز کشید و یک صد هزار درهم مطالبه نمود و گفت تو در این مدت امارت هیچ غزو ننهادی و عماره بن حریم و عمال جنید را که در بند و شکنج عاصم اندر بودند رها ساخت.

و چون اسد بیامد از مملکت خراسان جز مرو و نیشابور برای عاصم نبود و حارث در مرو الرّوذ و خالد بن عبدالله هجری در آمل بموافقت حارث بودند اسد بیمناک بود که اگر باهنگ حارث روی بمرو رود کند خالد هجری از طرف آمل

ص: 353

روی آورد و اگر قصد هجری را کند حارث از جانب مرو رود بجانب مرو بتازد پس قرار بر آن نهادند که عبدالرحمن بن نعیم را با مردم کوفه و شام بدفع حارث بمرو رود بفرستند و اسد با دیگر سپاهیان روی بآمل نهند.

چون جانب راه گرفتند سپاه آمل که زیاد قرشی مولی حیان نبطی و جز او سرکرده ایشان بودند بودند اسد را دریافتند و بمحاربت در آمدند اسد چنان ایشان را منهزم ساخت که بمدینه خود بمحاصره در افتادند اسد ایشان را در حصار آورد و منجیق ها بر ایشان بر کشید و خالد هجری برایشان امارت داشت.

مردم آمل بیچاره شدند و امان خواستند اسد کسی را بدیشان پیام داد که مقصود خود را بازگوئید گفتند بکتاب خدای و سنت رسول معاملهت ورزید و بسبب ما و جنایت ما بدیگر مردمان متعرض نشوید اسد این جمله را اجابت کرد و یحیی بن نعیم بن هبیره شیبانی را عامل آن جماعت ساخت و خود باهنگ بلخ روی نهاد و بدو خبر دادند که مردم بلخ در بیعت سلیمان بن عبدالله بن خازم اندر شده اند.

اسد بن عبدالله همی برفت تا بآن جا پیوست و سفینه چند بدست کرد و از آن جا به ترمذ راه نوشت و معلوم گشت که حارث آن شهر را محاصره نموده و در این هنگام سنان اعرابی عامل آن جا بود اسد از این سوی رودخانه فرود شد لکن نه توانست از نهر بگذرد و نه مردم آن جا را مدد کند و از آن سوی اهل ترمذ از شهر در آمدند و با حارث قتالی شدید پپای آوردند حارث کیدی بکار برده و کمینی بر نهاده بود لاجرم چون فراریان روی برتافت و مردم ترمذ از دنبال او تاختن گرفتند.

و از این سوی نهر نصر بن سیار در خدمت اسد بن عبدالله نشسته نگران ایشان بود چون آن کردار حارث را بدید بدانست که ایشان را فریب داده لاجرم حالت کراهت در جبینش مطالعت رفت و اسد گمان همی برد که این حزن و اندوه نصر بن سیار بواسطه شفقتی است که او را از روی برتافتن حارث حاصل شد و همی خواست نصر را بعتاب و خطاب در سپارد بناگاه چون آن کمین بر گشادند و آن کید و کین بنمودند اسد بدانست که نصر را این شفقت بر مردم ترمذ است که بر حارث

بالجمله مردم ترمذ هزیمت شدند و اسد بجانب بلخ کوچ نمود و مردم ترمذ دیگر باره بجنگ حارث بیامدند و او را منهزم ساختند و جماعتی از اهل بصیرت را که از آن جمله مکرمه و ابوفاطمه بودند بکشتند آن گاه اسد از راه زم روی سمرقند آورد و چون به زم رسید (و زم بفتح زاء معجمه و تشدید میم شهری است کوچک بر طریق جیحون میان ترمذ و آمل) بالجمله چون اسد بن عبدالله وارد زم گشت مردی را بجانب هیثم شیبانی که از اصحاب حارث و در یکی از حصون بود پیام فرستاد که شما منکر کردار ناستوده و سوء سیرت ما هستید اما هیچ سوء سیرت و آزار مردمان و اسیر ساختن و حلال نمودن فروج و غلبه مشرکان بآن درجه که در سمرقند روی داده در هیچ کجا نمودار نشد. اکنون من آهنگ سمرقند دارم و ترا بعهد و ذمه خدائی برخوردار می دارم که اگر بآن چه گویم اطاعت کنی هیچ گزندی از من نیابی و بامان و مساوات و کرامت شاد خوار شوی و هر کس با تو باشد نیز باین عهد و پیمان نایل خواهد بود و اگر آن چه گویم پذیرفتار نشوی عهدهی از خدای بر خویش نهم که اگر یک تیر از کمان برگشائی از آن از من در امان نباشی و اگر هزار امان از بهرت بازگذارم بهیچ یک وفا نکنم .

چون هیثم شیبانی این پیام بشنید بخدمت اسد بیامد و با او جانب سمرقند گرفت و بسوی ورغسر بر آمد و ورغسر بفتح واو و فتح راء مهمله و غین ساکنه و سین مهمله مفتوحه و راء مهمله قریه ایست از قراء سمرقند که مقسم نهرها و آب های صغد و جز آن در آن جا شود و دارای رزاستان و ضیاع است و خراج از آن جا نگیرند و در ازای اصلاح سکوی و آب بندها گذارند.

بالجمله اسد بسوی ورغسر و آب گاه سمرقند بر آمد و در اصلاح آب بندهای بیابان ها بکوشید و از سمرقند بازگردانید پس از آن بجانب بلخ مراجعت نمود .

و بعضی گفته اند که این معاملات اسد و اصحاب حارث در سال یک صد و هیجدهم روی نمود.

## بیان حال داعیان بنی عباس و قتل و اخذ ایشان بدست اسد بن عبدالله

گفته اند در این سال اسد بن عبدالله جماعتی از داعیان دولت بنی عباس را که در مملکت خراسان ظهور کرده بودند بگرفت و بعضی را بکشت و جمعی را مثله نمود و پاره بزندان افکند و از جمله مأخوذین سلیمان بن کثیر و مالک بن الهیثم و موسی بن کعب و لاهز بن قریظ و خالد بن ابراهیم و طلحة بن زریق بودند .

پس ایشان را در خدمت اسد حاضر کردند اسد گفت ای مردم فاسق آیا خدای تعالی فرموده است (عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ ۚ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ) خدای تعالی از گناهان گذشته می گذرد لکن چون دیگر باره بآن کار باز شوند انتقام می کشد سلیمان گفت سوگند با خدای ما چنان هستیم که شاعر می گوید :

لو بغير الماء حلقي شرق \*\*\* كنت كالغصان بالماء اعتصاري

سوگند با خدای از دست تو شرّ همی خیزد ما جماعتی از قوم و عشیرت تو هستیم و طایفه مضریه این کردار با تو بنمودند چه ما از تمامت مردمان بر قتیبه بن مسلم سخت تر بودیم لاجرم این طایفه خواستند خون خود از ما بخواهند و ما را آلوده تهمت و جسارت داشتند اسد فرمان کرد آن مردم را بزندان بردند و در کار ایشان با عبدالرحمن بن نعیم مشورت نمود

عبدالرحمن گفت چنان بصواب می بینم که از خون ایشان در گذری و بر عشایر ایشان منت گذاری اسد گفت از آن جماعت هر کس از مردم یمن بودند چون خودش نیز از آن طایفه بود رها کردند و نیز هر کس بقبیله ربیعہ منسوب بود رها نمودند چه ربیعہ و یمن با هم دوست هستند و بآهنک قتل مردم مصر بر آمد .

و موسی بن کعب را حاضر ساخت و او را بلجام دراز گوش لگام بست و چنان لجام را بر کشید که دندان هایش فرو ریخت و روی و بینی او را در هم بکوفت و لاهز

بن قریط را بخواند و با او گفت هیچ سزاوار نبود که با ما این معاملت بورزی و مردم یمن و ربیعہ را فروگذاری و او را سی صد تازیانه بزد حسن بن زید از دی بشفاعت او و برائت او و اصحابش سخن کرد و نجات یافتند .

### **بیان ولایت یافتن عبیدالله حجاب در مملکت افریقیہ و اندلس**

در این سال هشام بن عبدالملک امارت مملکت افریقا و اندلس را بعبیدالله بن حجاب تفویض نمود و فرمان کرد تا بآن دو ایالت رهسپر گردد و عبیدالله در این هنگام والی مصر بود چون این فرمان بدو پیوست پسر خویش را در مصر بامارت بنشانند و خود بافریقیہ شد و عقبه بن الحجاج را والی اندلس گردانید و پسرش اسمعیل را عامل طنجه ساخت و حبیب بن اُبی عبیدہ بن عقبه بن نافع را بغزو بلاد مغرب زمین مأمور فرمود .

حبیب راه ها در نوشت و بلاد و امصار آن حدود را در سپرد چندان که بشهر سوس اقصی و ارض سودان رسید و هر کس باوی بجنک و ستیز در آمد مغلوب گردید و چندان اسیر و غنیمت بدست آورد که حسابش مشکل می نمود مردم مغرب زمین را دل ها از ستمش آکنده گشت و در جمله اسیرانی که یافت دو جاریه از مردم بربر بود که هر یک را یک پستان بود پس با غنایم و اسیر بسیار سلامت و عافیت باز شد .

و نیز عبید الله بن الحجاب در همان سال یک صد و هفدهم هجری سپاهی از راه دریا به جزیره سردانیّه فرستاد آن لشکر از اراضی آن جزیره چندی را مفتوح ساخته و بنهب و تاراج پرداخته با غنیمت معاودت گرفتند .

و نیز دیگر باره حبیب بن اُبی عبیدہ را در سال یک صد و بیست و دوم بغزو جزیره صقلیّه مأمور ساخت در این سفر پسرش عبدالرحمن بن حبیب هم در خدمت



چون باراضی آن جزیره فرود شد عبدالرحمن را با خیل و سپاه روانه نمود عبدالرحمن چنان بشجاعت و جلالت کار کرد که هر کسی با وی دچار شد بهلاك و دمار پیوست و هرگز از هیچ کس این گونه ظفرمندی دیده نشده بود.

پس همچنان برفت و فتح کرد تا بشهر سر قوسه که بزرگ ترین شهرهای صقلیه است نزول نمود مردم سر قوسه با وی بجنگ در آمدند لکن از وی هزیمت یافته دچار حصار گشتند و در آخر کار با وی بصلح آمدند و بر خویشان جزیره بر نهادند

عبدالرحمن از پس انجام این کارها بسوی پدرش حبیب باز شد و حبیب بر آن بر اندیشه همی بود که در جزیره آن چند بیاید که جمله را بگشاید لکن در اثنای این حال نامه عبیدالله بن حبیب در طلب او بافریقیه وصول یافت و سبب این بود که چنان که نگارش رفت ابن حبیب پسرش اسماعیل را عامل طنجه ساخته بود و عمر بن عبدالله مرادی را با وی همراه داشته بود

چون بآن مکان رسیدند دست بتعدی بر آوردند و همی خواستند پنج يك اموال بربریان را که جانب اسلام گرفته بودند باز ستانند و گمان همی کردند که این جماعت فیء دیگر مسلمانان می باشند و پیش از ایشان هیچ کس در پیرامون چنین کار نشده بود .

چون جماعت بربر از مسیر حبیب بن ابی عبیده در جزیره صقلیه آگاه شدند و بدانستند حبیب و لشکریان او دور گردیده اند ، بطمع در افتادند و آن عهد و صلح که با ابن حبیب بیاید گذاشته بودند بشکستند و جملگی مردم بربر از مسلمان و کافر بر وی بشوریدند و سر بطغیان بر کشیدند.

کار سخت شد و بلا عظیم گشت و آن مردم بربر که در طنجه بودند میسر سقاء مدغوری را بر خویشان سرافرازی دادند و امیری خویش بخشیدند وی از جماعت خوارج صفریة و سقاء بود .

پس باهنگ طنجه بر آمدند عمر بن عبدالله با آن جماعت بمقاتلت در آمد بربري ها او را بکشتند و بر طنجه مستولی شدند و با میسره سقاء بخلافت بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین خواندند جمعی کثیر از بربر با وی انجمن شدند و کارش در نواحی طنجه قوت گرفت .

و هم در این هنگام جماعتی در افریقیه بمخالفت ظهور کردند و مقاله خوارج را آشکار ساختند ابن حبیب چون این آشوب جهان کوب را بدید و روزگار ناهموار و انقلاب دشوار را دریافت حبیب بن ابی عبیده را که در این وقت در صقلیه جای داشت احضار فرمود تا بمحاربت میسره سقاء روی کند .

لاجرم حبیب بجانب افریقیه معاودت کرد و چنان بود که ابن حبیب خالد ابن حبیب را با لشکری بدفع میسره فرستاده بود حبیب را نیز بر اثر او روان داشت .

حبیب و خالد در نواحی طنجه باز خوردند و با مخالفان کار حرب بیاراستند و جنگی سخت که هیچ کس آن گونه نشنیده بود پبای آوردند و میسره بطرف طنجه باز شد اما مردم بربر از رفتار او در خشم شدند و او را بکشتند و خالد بن حمید زنانی را امیری خویشان دادند

پس خالد بن حمید با سپاه بربر با خالد بن حبیب و لشکر عرب و سپاه هشام صفوف جنگ بیاراستند و دلاوران عرصه کارزار به تیغ های آبدار و سنان های آتش بار یار شدند .

ابر بلا بارنده و هژبر و غا خروشنده و بحر فنا جوشنده گشت نه پدر در پسر می دید نه برادر به برادر می پرداخت زمین در خون نشست و زمانه زتار خونین بر کمر بست.

مردم بربر چون شعله آذر با تیغ و خنجر دست بسودند و آشوب محشر بنمودند شجعان عرب دل از جان بر گرفتند و بر آن رنج و تعب شکیبائی ورزیدند لکن گروهی از برابر بناگاه کمین برگشادند و بر ایشان بتاختند سپاه عرب منهزم

شدند و طاقت مقاومت نیاوردند .

خالد بن حبيب با این آشوب و آسیب عار فرار بر خویش نیست ناچار مردم عرب نیز با وی بیائیدند و جان عزیز را طعمه شمشیر تیز گردانیدند چندان که تمامت بهلاکت رسیدند .

در این جنگ بزرگ حماة عرب و فرسان تازی بازی ها کردند تا در پهنه کارزار بدمار رسیدند ازین روی این جنگ عظیم را غزوة الاشراف نامیدند .

و چون این روزگار دشوار پدیدار و این شکست ناهموار نمودار گشت سایر بلاد و امصار نیز پر آشوب شد و مردمان هر سامان جانب عصیان گرفتند و این خبر بمردم اندلس پیوست ایشان نیز دلیر شدند و بر امیر خود عقبه بن الحجاج بر آشوفتند و معزول داشتند و عبدالملك بن قطن را بولایت برکشیدند از این روی کار بر ابن حبحاب پریشان شد و این داستان باستان هشام بن عبدالملك سمر گشت .

هشام چون این روزگار تاریک را بدید رشته حلمش باریک گردید و گفت در خون عرب آن خشم و غضب بنمایم که شعله اش سر باآسمان کشد و آن شکر رهسپر دارم که اول ایشان نزد آنان و آخر ایشان نزد من باشد و تلافی مافات بشود.

### **بیان لشکر فرستادن هشام بن عبدالملك بدفع مردم بربر**

هشام برای چاره کار آن مردم خون آشام ابن حبحاب را احضار کرد و او در شهر جمادی الثانیه سال يك صد و بیست و سیم بدرگاه شام روی نمود و کلثوم بن عیاض قشیری را بجای او نصب کرد و لشکری گران با وی روان داشت و هم بآن بلاد و امصاد که در عرض راه او بودند حکم نوشت که با وی همعنان شوند

ص: 360

پس کلثوم ارض و بوم در نوشت تا بافریقه رسید و بلج بن بشر که در مقدمه الجیش او راه می سپرد بقیروان رسید و با مردم قیروان بجفاکاری و کبر فروشی پرداخت و همی خواست که آن سپاه که با وی بودند در منازل ایشان فرود آورد مردم قیروان این شکایت به حبیب بن ابی عبیده که این وقت در تلمسان (1) در مواقف بربر بود بنوشتند و از بلج و کلثوم ناله برآوردند.

حبیب بکلثوم نوشت که بلج چنین و چنان کرد هم اکنون از آن شهر بکوچ و گرنه با مرد و مرکب بدفع تو روی کنیم کلثوم بمعذرت پرداخت و روی بحیب نهاد و بلج بن بشیر همچنان در مقدمه او می رفت .

چون حبیب را دریافتند با وی باستخفاف رفتند و او را ناسزا گفتند و در میان ایشان منازعتی روی داد لکن سرانجام بصلح پیوست و بر قتال بربر اتفاق ورزیدند.

و از آن سوی مردم بربر چون دیو و دد بر ایشان روی آوردند و از طنجه پذیرای قتال شدند حبیب با کلثوم و لشکریان گفت بهتر آن است که پیادگان را بجنگ پیادگان و سواران را بحرب سواران باز دارید ایشان از وی نپذیرفتند و کلثوم با جماعت سوار بمحاربت آن جماعت بتاخت

گروهی از پیادگان بربر با او حرب نمودند و او را هزیمت دادند کلثوم منهزماً باز شد مردمان این کردار را خوار شمردند

و این هنگام بازار قتال گرم شد و آتش نصال بدلیران با یال و کوپال اتصال یافت سواران بربر چون کوه اخگر نمودار شدند و رجاله آن جماعت در کار مقاتلت پائیدند کار جنگ سخت شد و تخته بدل به تخت گشت سپاه بربر فزونی گرفتند و دلیری ها و کوشش ها بنمودند .

در این جنگ کلثوم بن عیاض و حبیب بن ابی عبیده و وجوه عرب بقتل رسیدند

ص: 361

---

1- تلمسان بکسر تاء فوقانی و لام و بعد از میم سین مهمله و بعد از الف نون دو شهر است در مغرب پهلوی هم که لشکر سلطان در آن جا ساکن باشند

و لشکر عرب هزیمت یافتند و بهر سوی پراکنده گردیدند سپاه شام روی باندلس آوردند بلج بن بشر و عبدالرحمن بن حبیب بن اُبی عبیده با ایشان بودند و بعضی بقیروان باز شدند.

و چون لشکر عرب در این وقت این ضعف و انکسار دریافت مردی که او را عکاشه بن ایوب فزاری گفتند در شهر قابس (1) ظهور نمود و این عکاشه بمذهب خوارج صفریه می رفت پس لشکری از قیروان بدو بیامد و جنگی بس شدید در میان ایشان برگذشت و لشکر قیروان را شکست افتاد لشکری دیگر بیامد و هم چنان قتالی سخت پیای بردند لکن عکاشه منهزم و جمعی کثیر از اصحابش مقتول شدند و عکاشه بیلاذ الرمل پیوست .

و چون خبر قتل کلثوم بهشام پیوست حنظله بن صفوان کلبی را بامارت افریقیه منصوب ساخت حنظله در شهر ربیع الآخر سال یک صد و بیست و چهارم بآن مملکت در آمد و هنوز در قیروان درنگی ننموده بود که عکاشه خارجی با گروهی بی شمار از مردم بربر بدو بتاخت چه در آن هنگام که عکاشه فرار نمود مردم را تحریص همی نمود تا خون خویش بجوید و عبدالواحد بن یزید هواری ثم المدغمی که بمذهب خوارج صفریه بود با جمعی کثیر باعانت او بیامد

پس این دو جماعت دو دسته شدند تا هر دسته از یک طرف قیروان شتاب آورند چون عکاشه بقیروان نزدیک شد حنظله بمقابله او بیرون تاخت و او را منفردا با اصحابش دریافت قتالی سخت بدادند و جنگی بزرگ بیاوردند عکاشه منهزم شد و از سپاه بربر گروهی بی شمار بقتل آمدند و حنظله بقیروان باز شد تا از عبدالواحد بر آن شهر آسیبی نرسد و چهل هزار سوار بمدافعت عبدالواحد بفرستاد .

چون این سپاه بدو از نزدیک شدند برای دواب و مرکب خود جو نیافتند ناچار گندم بجای جو چرانیدند و بامداد دیگر عبدالواحد را در یافتند و از وی

ص: 362

---

1- قابس با قاف و باء موحده و سین مهمله شهری است بر ساحل دریای مغرب از اعمال افریقیه و بندرگاه است و تا بحر سه میل فاصله دارد

شکست یافته بقیروان باز شدند و دواب ایشان بسبب خوردن گندم هلاکت یافتند و چون بشمار آوردند بیست هزار اسب هلاک شده بود .

و از آن طرف عبدالواحد راهسپار شد و در يك فرسنگی قیروان فرود گشت و آن منزل را اصنام نام بود و در این وقت سی صد هزار تن مردم جنگجوی در خدمتش انجمن داشتند حنظله نیز تمامت مردم قیروان را بجنک ایشان بخواند و جمله را مال و اسلحه قتال بداد جمعی کثیر بر وی فراهم آمدند.

و چون گروه خوارج با عبدالواحد بدو نزدیک آمدند حنظله از قیروان بیرون آمد و صفوف قتال بیاراست علمای دین در میان مردم قیروان پیاپی شدند و آن جماعت را بمجاهدت تحریص نمودند و از کردار مردم خوارج و اسیر ساختن ایشان زنان را و ببندگی در آوردن جوانان و فرزندان مسلمانان را و بقتل آوردن رجال را تذکره همی نمودند

ازین گونه سخنان خون در عروق ابطال رجال بجوشید و عرق حمیت بجنبید و عرق عصیبت بر چهره ها بر دوید نیام شمشیرها در هم شکستند و درون ها را از آتش کین ها ، بی نباشتند، زنان ایشان از پس پرده در آمدند و ایشان را بغیرت و حمایت در آوردند چنان که آن جماعت دل از جان و روی از جانان بر گرفته یک دفعه بمیدان تاختند و بر خوارج حمله واحده بیاوردند و پای ثبات بیفشردند

جنک بزرگ شد و بلیت عظیم افتاد و غوغای مردم پرخاشگر حدیث از واقعه محشر همی داد هر دو گروه بر شداید پیکار شکیبایی کردند و همی قتال دادند و از کشته پشته بر آوردند .

در این حال رحمت خدای شامل گشت و مادر روزگار بدمار لشکر بربر حامل شد و یک باره رشته صبوری و توانائی مردم خوارج و بربر در هم گسیخت و آسیاب حوادث مطحون بلایا بر ایشان به بیخت جملگی منهزم و شکسته شدند و عرب نصرت یافتند و از جماعت بربر همی بکشتند و زمین را بخون ایشان لاله گون ساختند و از دنبال ایشان تا به جلولاء بتاختند و همی بکشتند و مقاتلت ورزیدند

لکن نمی دانستند که عبدالواحد که ریشه فتنه و فساد بود مقتول شده است تا گاهی که سر او را بحنظله بیاوردند مردمان چون سر عبدالواحد را بدیدند در حضرت خداوند واحد سر بسجده در آوردند .

گفته اند در تمامت روزگار در مملکت مغرب این مقدار بقتل نرسیده بود چه حنظله فرمان کرد تا کشتگان را بشمار آورند مردمان از احصای آن عاجز شدند ناچار بدستیاری نی بشمردند یک صد و هشتاد هزار نفر دستخوش تیغ مسلمانان شده بود و از آن پس عکاشه را با طایفه دیگر در مکانی دیگر یافتند و بخدمت حنظله بیاوردند و بقتل رسانیدند .

این وقت حنظله ازین فتح نامه ای بهشام بن عبد الملك مرقوم نمود ، لیث بن سعد می گفت بعد از غزوه بدر تاکنون هیچ جنگی بسختی این جنگ که عرب را در اصنام افتاد نیفتاده است

### **بیان حوادث و سوانح سال یک صد و هفدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله**

در این سال معاویه بن هشام در صایفه پسری و سلیمان بن هشام در صایفه یمنی از طرف جزیره حرب در افکنند و سلیمان لشکریان خود را چنان که در آغاز وقایع این سال اشارت شد در ارض روم متفرق ساخت

و در این سال خالد بن عبدالملك مردمان را حج اسلام بگذاشت و محمد بن هشام بن اسمعیل مخزومی در مکه معظمه و مدینه طیبه و طایف عامل بود و مروان بن محمد در ارمینیه و آذربایجان فرمانروائی داشت

و در این سال عبدالرحمن بن هرمز اعرج در اسکندریه وفات نمود و نیز در این سال ابن ابی ملیکه عبد الله بن عبید الله بن ملیکه تیمی مدنی که مدتی از جانب

ابن زبیر قضاوت داشت و در حرم محترم مکه معظمه مؤذن بود راه بدیگر سرای گرفت .

و نیز در این سال ابورجاء عطاردی رخت بدیگر جهان کشید و ابوشاکر مسلمة بن هشام بن عبد الملك جانب سرای اخروی سپرد.

و نیز در این سال قاضی جزیره میمون بن حمدان فقیه که نیز او را میمون بن حمدان نوشته اند و ازین پیش مذکور شد بروایت ابن اثیر و یافعی وفات نمود . و بعضی وفاتش را در سال یک صد و هیجدهم نوشته اند ، یافعی می گوید از جمله علمای عاملین بود و از عایشه و ابو هریره روایت می نمود .

و نیز در این سال ابو عبدالله نافع مولای عبدالله بن عمر بن الخطاب که در شمار فقهای مدینه رفتی وفات کرد وی دیلمی بود و از جمله بزرگان تابعین شمرده می شد از مولای خود ابن عمر و ابو سعید خدری استماع داشت و زهری و ایوب سختیانی و مالک بن انس از وی راوی بودند

یافعی می گوید نافع از مشاهیر و ثقات محدثین است و آنان که ضبط و ثبت احادیث می نمودند از احادیث او مأخوذ کردند و عمر بن عبدالعزیز او را بمصر مأمور داشت ، اهالی مصر را بمعالم دینیّه و قوانین سنت تعلیم نماید و آن احادیث که از ابن عمر وارد است بیشترش بروایت او تکیه دارد .

مالک بن انس می گفت که هر وقت از نافع استماع حدیث نمودم هیچ باک نداشتم که از دیگری شنیده باشم یعنی آن چه او گفتی چنان متقن بود که صحت آن متیقن می گشت و اهل حدیث می گفتند روایتی که بتوسط شافعی از مالک و مالک از نافع و نافع از ابن عمر بشود چون سلسله ذهب باشد چه هر يك از این روات در صیحت و صدق روایت خود جلالتی مخصوص دارند .

و نیز در این سال و بقولی در سال یک صد و بیستم و بروایتی بیست و ششم و بحدیثی یک صد و سی ام هجری ابو بکر محمد بن عمرو بن حزم وفات نمود و نیز در این سال ابوالجناب سعید بن یسار مولی میمونه روی بدار القرار نهاد .



و هم در این سال و بقولی سال یک صد و هجدم هجری ابو الخطاب قتاده دعامة بصری که عالم بصره و در شمار حفاظ بود رخت بدیگر سرای بر بست و قتاده نابینا بود و در سال شصتم هجری متولد شده

یافعی می گوید قتاده می گفت هشت روز در خدمت سعید بن مسیب روز نهادم روز سیّم گفت ای اعمی براه خویش بکوچ چه بر من فایق باشی و قتاده را آن قوت حفظ و حافظه بود که می گفت هرگز با هیچ محدثی نگفتم بر من اعاده بکن یعنی بمحض این که حدیثی را بشنیدم چنان محفوظ من می گشت که حاجت باعادت نمی رفت و هرگز چیزی نشنیدم جز این که در خزانه دل بذخیره بسپر دم .

و نیز در این سال عبدالله بن ابی زکریای خزاعی فقیه اهل دمشق وفات کرد یافعی می گوید عبدالله را آن جلالت مقام و رتبت علم بود که عمر بن عبدالعزیز او را بر سریر خود بنشاندی .

ابو مشهر گوید وی سیّد اهل دمشق بود و در میان آن جماعت بحسن خلق راه می رفت و بحسن خلق دلالت می نمود .

و هم در این سال عایشه دختر سعد بن ابی وقاص بسرای جاوید مناص منزل و مآب جست .

و بروایت امیر بیبرس در زبده الفکره در این سال امّ البنین دختر عبدالعزیز بن مروان زوجه ولید بن عبد الملك بن مروان که لیلی نام داشت بدیگر جهان انتقال داد می گوید زنی با عفت و صلاح بود و تصدق فراوان می داد و می گفت «افّ للبخل لو كان قميصاً مالپسته» بدو ناپسند باد صفت بخل همانا اگر بخل پیراهنی شدی هرگز برتن نیاوردمی «و لو كان طریقاً ما سلکته» و اگر راهی برگشاده بودی پای بر آن نگذاشتمی .

و می گفت «انّ من کنوز الذخایر عند الله حسن الضمایر» از گنج های نفیس که در حضرت خدای بذخیره بماند نیکوئی ضمیر و حسن عقیدت است

می گوید وی صاحبه و ضاح الیمن است و در ذیل وقایع سال نود و دوم هجری

می نگارد در این سال وضاح الیمن وفات کرد .

او و امّ البنین در سنّ کوچکی با هم بیالیدند و یکدیگر را دوست همی داشتند وضاح را از دیدار آن رشك صباح و ملح ملاح ساعتی توانائی مفارقت نبود و چون آن ماه پر فروغ بسنّ بلوغ رسید بحکم شریعت بحجاب عفت اندر شد و ازین مهاجرت کار بر هر دو دشوار گشت.

چنان اتفاق افتاد که ولید بن عبدالملک اقامت سفر حج نمود و جمال و کمال آن گوهر بی همال را بشنید و او را بحبال نکاح در کشید و آن صبح روشن و آفتاب فروزان را بجانب شام ببرد و وضاح را از دیدار این حال طایر عقل از مغز پرواز همی گرفت و بسوی شام و کوی مهر دلارام برفت و در قصر ولید همی طواف داد تا کنیزی را دریافت .

و بعد ازین داستان بحکایت ملاقات او با امّ البنین و جای کردن در صندوق و هلاک او بدست ولید چنان که در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام به تفصیل یاد کردیم اشارت کند .

و گوید امّ البنین را در آن مکان که وضاح را در چاه افکنده بودند می دیدند که همی بگریست و یکی روز نگران شدند که بر روی بیفتاده و بمرده است و این خبر با حالت صلاح و عفت مخالف است و نیز از هلاک وضاح تا وفات امّ البنین نزدیک بیست سال امتداد یافته چگونه در آن مکانش افتاده و مرده یافتند خبر صحیح همان است که در آن کتاب یاد کردیم و الله اعلم بالصواب .

ص: 367

## بیان وفات حضرت عفت آیت سکینه خاتون دختر امام حسین علیهما السلام

بروایت ابن اثیر و یافعی و مورخین عظام در این سال حضرت عصمت آیت سکینه خاتون دختر عفت پرور حضرت امام الحاقین ابی عبدالله الحسین سلام الله علیهما جامه صفا بسرای بقا کشید، همانا این عقیده آسمان عفت و خاندان رسالت بجمال صورت و سیرت و کمال قدس و تقوی و زهدات و نهایت فصاحت و بلاغت و براءت و یراعت و اقصی درجه عفت و عصمت در میان نسوان آفاق مانند خورشید در میان انجم این نه رواق است .

در مراتب تقوی و قدس و جنبه یلی الرّبی این خاتون عظمی و مخدره علیا همین بس که در آن هنگام که حسن بن الحسن در خدمت عمّش امام حسین علیهما السلام خواستار شد تا بمزاجت یکی از دو دختر آن حضرت فاطمه یا سکینه افتخار یابد امام حسین صلوات الله علیه فرمود :

(وَأَمَّا سَكِينَةٌ فَغَالِبٌ عَلَيْهَا الِاسْتِغْرَاقُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، فَلَا تَصْلُحُ لِرَجُلٍ) یعنی حضرت سکینه حالت استغراقی با خدای تعالی دارد و چنان در حضرت یزدان و بحار عشق خداوند منان جای گرفته است که با دیگرانش اشتغال نشاید .

و ازین کلام امام علیه السلام که می فرماید استغراق با خدای دارد جلالت مقام این اختر برج عصمت و گوهر درج خدات در دیده دانش و بینش اهل بصیرت مشهود و دقایق معانی این کلام حقایق مبانی معلوم می گردد.

در کتاب نور الابصار مسطور است که مادر این گوهر دریای طهارت رباب دختر امرء القیس بن عدی بن اوس کلبی بود و امرء القیس از نخست بمذهب نصاری بود و چون نزد عمر بن الخطاب پیامد عمر رأیتی از بهر او برای طبقه مسلمانان شام از قبیله قضاعه بر بست و او پیش از آن که نمازی گذاشته باشد بتولیت رسید

و هنوز آن روز را بشب نیاورده بود که بامداد سعادتش بطلوع شمس شرافت منور گردید .

و حضرت امام حسین علیه السلام دختر وی رباب را خطبه کرد امرء القیس با کمال فخر و مباحات دخترش را با فرزند سیّد کاینات تزویج نمود و عبدالله و سکینه علیهما السلام از رباب متولد شدند و سکینه بضمّ سین مهمله و فتح کاف و سکون یاء مضبوط است و رباب مادر این حضرت این لقب بر وی نهاد و اسم شریفش امیمه و بقولی امینه و بروایتی امیّة و بحدیثی آمنه است .

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی اسم اخیر را صحیح می شمارد اما در ناسخ التواریخ مسطور است که امیمه اصحّ است زیرا که عبدالله محض پسر حسن مثنی از محمّد بن سائب کلبی که از علمای نسابه است پرسش فرمود نام سکینه چیست عرض کرد امیمه است فرمود درست گفתי همانا عبدالله نام این حضرت را نیکوتر داند چه او پسر فاطمه خواهر سکینه است

و رباب والده این مخدره از خیار نساء و افضل جمله زنان زمان بود حضرت امام حسین سلام الله علیه را نسبت باین مستوره سرای امامت عنایتی مخصوص بود و بجانب سکینه خاتون مرحمتی خاص می ورزید چنان که اشعار آن حضرت که مطلعش این است :

لعمرك أنّي لأحبّ دارا \*\*\* تكون بها السكينة و الرباب

و نگارش یافت شهادت دارد و چون آن حضرت بعز شهادت فایز شد بعضی از بزرگان زمان آهنگ خطبه رباب نمودند در جواب فرمود بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله یعنی وصلت با فرزند آن حضرت دیگری را پذیرفتار نمی شوم و چون حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه شهید شد جناب رباب در مرثیه آن حضرت شعرها بگفت از آن جمله است:

ان الذي كان نوراً يستضاء به \*\*\* بكر بلائ قتيل غير مدفون

سبط النّبي جزاك الله صالحه \*\*\* عنا و جنيت خسران الموازين

قد كنت لي جبلاً صعباً الودبه \*\*\* و كنت تصحبنا بالرحم والدين

من لليتامى و من للسائلين و من \*\*\* يعني و يأوي اليه كل مسكين

والله لا ابتغى صهراً بصهركم \*\*\* حتى اغيب بين الرمل و الطين

در فصول المهمه مسطور است که یک سال بعد از شهادت آن حضرت این مستوره کاخ ولایت در آفتاب بزیست و در زیر سقفی بسایه نسپرد تا بمرد رحمة الله تعالى .

و امرء القیس پدر رباب غیر از آن امرء القیس است که از ملوک عرب و شاعر مشهور و صاحب قصیده لامیه است که از قصاید سبعة معلقه است و این امرء القیس کلبی پدر رباب از جمله شعرای مخضرمین بشمار می رود.

و چنان که مذکور شد در زمان عمر اسلام آورد و مردی شریف و شجاع بود در زمان جاهلیت بر قبیله بکر بن وائل غارت برد و یوم فلج که یکی از ایام عرب و جنگ های نامدار ایشان است اشارت بهمین روز دارد.

در همان وقت که امرء القیس مسلمانی گرفت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مواصلت او را مایل شد و گاهی که امرء القیس بامارت جماعت قضاعه شام روی براه نهاد آن حضرت با حسنین علیهم السلام از قفای او برفت و بدست عطوفت جامه اش را بگرفت فرمود ای عم منم علی بن ابیطالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من هستند از دختر پیغمبر اینک بمصاهرت تو رغبت کرده ایم .

امرء القیس را از سعادت ازلی سه دوشیزه در سرای اندر بود، پس روی بایشان کرد و عرض نمود ای علی محیة دختر خود را با تو و ای حسن سلمی دختر خود را با او و ای حسین رباب دختر خود را با تو بعقد نکاح در آوردم و امیر المؤمنین علیه السلام را از دختر امرء القیس دختری متولد گشت و هم در کودکی در گذشت . چنان که راقم حروف در کتاب طراز المذهب در ذیل اسامی دختران آن حضرت مرقوم داشته

اما شمس الدین قرغلی می گوید رباب دختر امرء القیس زوجه حسین بن

علی علیهما السلام که مادر حضرت سکینه بود در زمره اسیران بود و هر وقت رباب برای صله ارحام برفتی و دخترش سکینه را با خود همراه ساختی امام حسین علیه السلام را در مفارقت ایشان ضجرتی در خاطر مبارک پدید گشتی چنان که در این شعر اشارت فرماید :

كانَّ الليل موصول بليل \*\*\* إذا زارت سکينة و الرباب

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی نسب رباب مادر سکینه را بدین گونه رقم کرده است رباب دختر امرء القیس بن عدی بن جابر بن کعب بن علی بن مرة بن ثعلبة بن عمران بن الحاف بن قضاعة و مادر رباب دختر ربیع بن مسعود بن مروان بن حسین بن کعب بن علیم بن کلیب است .

و در عمدة الطالب می گوید رباب دختر امرء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب و مادر رباب هند الهنود دختر ربیع بن مسعود بن معاذ بن حصین بن کعب بن علیم بن جناب و مادر هند میسور دختر عمرو بن ثعلبة بن حسین بن صمصم و مادر میسور دختر اوس بن حارثه می باشد و گمان ابن عبده این است که مادر میسور رباب بنت حارثه خواهر اوس بن حارثه بن لأم الطائی بن عمرو بن ظریف بن عمرو بن ثمامة بن مالک بن جذعان بن ذهل بن رومان بن جندب بن خارجه بن سعد بن قطره از قبیله طیء است .

ابن خلکان و دیگران نوشته اند حضرت سکینه خاتون عقیده قریش و سیّده نساء و از تمامت زنان روزگار بجمال صورت و کمال سیرت و حسن اخلاق و فصاحت طبع و بلاغت بیان امتیاز داشت .

شعرای زمان و فصحای بلاغت نشان باستان مبارکش بیامدند و اشعار خویش را از پس پرده عصمت بعرض آن عقیده سرای طهارت می رسانیدند و آن حضرت می شنید و در پاره تصرفات عارفانه می فرمود و مدایح ایشان را بصلاحت و جوایز سنیّه مفتخر می داشت و هر وقت در میان اساتید شعرا در شعری سخن افتادی بتصدیق آن حضرت

سبط ابن جوزی می گوید ادبا و شعراء و فضلائی نامدار باستان همایونش مأوی جستند و هر يك بمقدار خویش صله و جایزه یافتند

زبیر بن بکار از عمّ خود مصعب روایت کند که می گفت حضرت سکینه از تمامت زنان جهان بعفت و جلالت و تفوق و تقدم و قدس و شرافت گوی سبقت ربوده بود، هشام بن محمد نیز در فضایل و مناقب و جلالت و عظمت این حضرت و وفود شعراء و عرض اشعار خویش در آن حضرت سخن کرده است

در ناسخ التواریخ مسطور است که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نخستین مصعب بن زبیر بن العوام بن خویلد جناب سکینه خاتون را بحباله نکاح در آورد و سکینه دوشیزه بود و عوام که جد مصعب است برادر خدیجه کبری زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله بود بروایتی سکینه به تزویج وی رضا نمی داد.

چون عبدالله بن زبیر بر اغلب بلاد حکومت یافت و او را امیرالمؤمنین خواندند و برادرش مصعب نیز از جانب او در پاره بلاد سلطنت یافت کار بر آن حضرت سخت گرفت و آن حضرت نظر بمصلحت وقت بنکاح او در آمد و از وی دختری آورد و نامش را فاطمه نهاد و صدق آن مخدره را بشش صد هزار درهم نهاد و بعضی نوشته اند پانصد هزار درهم در صدق و پانصد هزار درهم بشیر بهایش بگذاشت .

و چون عبد الملك بن مروان مصعب را بقتل رسانید خواست آن حضرت را از بهر خود کابین بندد فرمود سوگند با خدای بعد از قتل ابن زبیر هرگز این مقصود حاصل نشود و عبدالله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام بن خویلد بمزاجت آن مستوره مفتخر شد و از وی پسری آورد که عثمانش نام شد و او را قریر همی گفتند و این حزام جد عبدالله مذکور نیز برادر خدیجه کبری زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و چون عبدالله جانب دیگر سرای گرفت اصیغ بن عبد العزیز بن مروان برادر عمر بن عبدالعزیز آن حضرت را خطاب کرد لکن پیش از مضاجعت مفارقت افتاد .

آن گاه زید بن عمر بن عثمان بن عفان بخواستگاری لب گشاد ، اما سلیمان بن عبدالملک در مصالح ملک جایز ندید و فرمان داد تا او را طلاق گفت.

و از آن حضرت مسطور است که فرمود (ادخلت علی مصعب و أنا أحسن من النار الموقدة في الليلة القراء) چون مرا بشرط زنی بسرای مصعب در آوردند از آتشی که در شبی سرد افروخته باشند نیکوتر بودم .

نوشته اند که آن حضرت را از مصعب بن زبیر دختری بود که بنام جدّه اش رباب نام یافت و آن دختر عالی گوهر را حسن و جمالی فایق بود حضرت سکینه او را جامه که بمروارید غلطان بیاراسته بودند بر تن کردی و در صفت حسن او فرمود (ما لبستها إياه إلا لتفضحه) یعنی این گوهر دریای صباحت را این جامه از آن بر تن کردم که مروارید رسوا شود و هشام بن محمد گوید این دختر که از مصعب پدید شد لباب نام داشت و بیاقی حکایت اشارت کند

و چون مصعب کشته شد برادرش عروة بن زبیر این دختر را که هنوز کودک بود از بهر پسر خود عثمان عقد بست لکن آن کودک در کودکی در گذشت عثمان ده هزار دینار از مال او بمیراث برد ، و در تذکرة الخواص نام این دختر را فاطمه مسطور داشته است و بعضی گویند این دختر را بآن اوصاف مذکوره از عبدالله بن عثمان خزاعی داشته است و در ترتیب ازواج این حضرت اقوال مختلفه است.

زبیر بن بکار در کتاب انساب گوید اول شوی آن حضرت که در دوشیزگی بسرایش برفت پسر عمش عبدالله بن حسن بن علیّ علیهما السلام بود و بعد از وی بحباله نکاح مصعب در آمد و بعد از مصعب عبدالله بن عثمان خزاعی و بعد از عبدالله زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهر آن حضرت فاطمه بنت الحسین علیهم السلام با آن حضرت مزاجت یافتند .

و بعضی گفته اند شوهر اول وی حسین ائرم پسر امام حسن و بعضی دیگر برادر صلیبی حسین ائرم عبدالله بن الحسن و پاره عمر بن الحسن علیهم السلام را دانسته اند و صالح بن حسان گوید آن حضرت در سرای عمر بن حکیم بن حزام اندر شد و پس از



وی زید بن عمرو بن عثمان بن عفان و بعد از وی بحاله نکاح مصعب در آمد و چون مصعب بقتل رسید ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف آن حضرت را خطبه کرد .

آن حضرت بدو پیام کرد که مقام حمق تو بآن مقام رسیده است که سکینه بنت حسین بن فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله را خطبه کنی از این کار دست بردار .

وریاشی گوید عمر بن الحسن آن حضرت را در حالت دوشیزگی بسرای برد و پس از وی عثمانی بعد از او مصعب بن زبیر و بعد از او اصبع بن عبدالعزیز بن مروان که خدیو مصر بود بمضاجعت آن حضرت مفاخرت جست و چون حضرت سکینه از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود ، اصبع ، مدینه الاصبغ را از بهرش بنیاد نهاد .

چون عبدالملک بن مروان این خبر بشنید بخل ورزید و برادر زاده را در میان مملکت مصر و آن مزاجت مخیر ساخت اصبع ناچار شد و طلاق نامه آن حضرت را بفرستاد .

و سبط ابن جوزی گوید علی بن الحسین صلوات الله علیهما سکینه را با مصعب تزویج نمود و بقولی خود آن حضرت او را بمصعب بن زبیر حمل داد و مصعب در شکرانه این عنایت چهل هزار دینار در حضرتش تقدیم کرد .

زبیر بن بکار می گوید عبدالله بن حسن شوهر آن حضرت را ابوجعفر کنیت بود و مادر او دختر سلیل بن عبدالله بجلی برادر جریر بن عبدالله است .

و در اغانی و وفیات الاعیان و بعضی تواریخ مسطور است که حضرت سکینه را پسری بود که او را قریب و بقولی قرین نام بود و این پسر از عبد الله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام که از اعیان قریش است در وجود آمد .

وسبط ابن جوزی گوید این پسر را بنام جدش عثمان می خواندند و ملقب و مشهور بقریر شد چنان که بدان اشارت رفت .

اما ابن کلبی اسا به چنان که در اغانی نقل شده می گوید عثمان که پسر حضرت سکینه است از زید بن عمر و عثمان پدید شد و او را قرین لقب دادند همانا از روش

بعضی اخبار چنان معلوم می شود که حضرت سکینه در وقعه کربلا شوی دار بوده است زیرا که چنان که رقم شد مادرش رباب را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در زمان عمر بن الخطاب برای امام حسین سلام الله علیه تزویج فرمود و از این خواستاری تا زمان شهادت آن حضرت سالی دراز برگزیده و اگر بر حسب قانون ظاهر حال در اوقات مضاجعت فرزندی آورده باشد باید بسن زنان باشد

و نیز از خطاب امام حسین علیه السلام بحضرت سکینه «یا خیرة النسوان» تایید این مطلب مشهود می شود و نوشته اند آن حضرت در آن وقت در تحت نکاح پسر عمش عبدالله بن حسن بود و شوهر خواهرش فاطمه جناب عبدالله که بحسن مثنی مشهور است، می باشد اما این خبر با آن خبر که حسن مثنی یکی از دو دختر عمش سکینه و فاطمه را بخواست و حضرت سیدالشهداء فاطمه را اختیار فرمود منافی است مگر این که بعد از آن که خواهرش فاطمه بحاله نکاح حسن مثنی در آمد این حضرت نیز در سرای عبدالله بن حسن علیهما السلام شده باشد.

و عبدالله در کربلا شهید شد و بعد از سالی چند مصعب بن زبیر او را کابین بست و چنان که از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مفهوم می شود در آن هنگام که مصعب بن زبیر در کوفه با عبد الملك جنگ ورزید حضرت سکینه حضور داشته چه گاهی که مصعب از بصره برای قتال بکوفه آمد در اظهار شدت اشتیاق خویش این اشعار را بحضرت سکینه بفرستاد

و کان عزیزا ان ابیت و بیننا \*\*\* حجاب فقد اصبحت منی علی عشر

و ابکاهما والله للعین فاعلمی \*\*\* إذا ازددت مثلها قصرت علی شهر

و انکی لقلبی منهما الیوم اننی \*\*\* اخاف بان لا تلتقی آخر الدهر

و از این اشعار باز نمود که تواند بود دیدار آن قامت بقیامت افتد و از آن پس بفرستاد و آن مخدره را در همان رزمگاه حاضر کرد و چون آن روز آمد که مصعب بر شهادت خود یک جهت گشت بر آن حضرت در آمد و در این وقت بهمان جامه که در زیر زره پوشند کفایت جست و جامه دیگر بر کمر بسته

و شمشیر خود را بزیر بغل در آورده بود.

چون سکینه خاتون آن حال بدید از وجناتش دریافت که مصعب باز نخواهد پس صبحه برآورد و فرمود اندوها بر تو ای مصعب ، مصعب چون آن حالت رأفت را بدید گفت آیا این چند مهر مرا در درون داشتی ؟ فرمود : آن چه بروز نموده افزون از آن است گفت اگر بر این وقوف می داشتیم از من و تو داستانی در صفحه جهان بر جای ماندی و چون مصعب کشته شد سکینه این شعر بفرمود :

قَان تَقْتَلُوهُ تَقْتَلُوا الْمَاجِدَ الَّذِي \*\*\* يَرِي الْمَوْتَ إِلَّا بِالسِّيْفِ حَرَامَا

وَقَبْلَكَ مَا خَاضَ الْحُسَيْنَ مَنِيَّةً \*\*\* إِلَى الْقَوْمِ حَتَّى أوردوه حَمَامَا

معلوم باد اگر چه در شرح نهج البلاغه باین حال اشارت رفته است لکن مورخین عظام که بقتل مصعب اشارت کرده اند در هیچ مقام بحضور این مخدّره عظمی در آن وقعه حدیث نرانده اند والله اعلم .

صاحب ارشاد می فرماید عبدالله بن الحسین و سکینه خواهرش علیهم السلام از ریاب بنت امرء القیس متولد شدند و می تواند بود که عبدالله از سایر اولاد آن حضرت بزرگ تر باشد و ابو عبدالله کنیت آن حضرت نیز می تواند بر این اشارت شهادت دهد چنان که در اخبار وارد است که عبدالله و علی اکبر هر دو تن در روز عاشوراء در حالت جهاد شهید شدند و در بغیة الطالب مذکور است که علی اکبر و عبدالله با پدر گرامی گوهر خودشان در وقعه یوم الطّف شهید شدند و علی اوسط را در آن روز تیری رسید و بمرد و علی اصغر زین العابدین علیه السلام بزیست و ابن شهر آشوب گوید محمّد و عبدالله شهید و سکینه از ریاب دختر امرء القیس کنیه متولد شدند .

و در نور الابصار گوید حضرت سکینه را عبدالله بن حسن بن علی بن ابيطالب علیهم السلام تزویج نمود و از آن پیش که عبدالله بر وی در آید در یوم الطّف شهید شد و مصعب بن زبیر آن حضرت را در حباله نکاح در آورد و دو کرور درهم در مهریه او بداد و ازین پیش در کتاب حضرت سجاد سلام الله علیه مسطور شد که

چون آن حضرت بمکه راه گرفت خواهرش حضرت سکینه سفره برای توشه راه مهیا فرمود که مبلغی بزرگ در آن صرف شده بود

و نیز سفیان بن حرب گوید که آن مخدره را در موسم حج بدیدم که از مناسک حج به رمی جمار اشتغال داشت چون شش جمره بیفکند ریگ هفتمین از دستش بیفتاد آن حضرت را مناعت محل و وسعت صدر از برگرفتن آن سنگ بازداشت انگشتی خود را در عوض سنگ هفتمین بیفکند.

وقتی جماعتی از مردم کوفه بآستان عفت بنیانش وفود دادند و بعرض تحیت و سلام پرداختند فرمود خدای می داند که من شما مردم کوفه را دشمن هستم چه جدم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین و شوهرم مصعب بن زبیر را بجمله بکشید هان ای مردم کوفه در خوردسالی نزد من آمدید اکنون در سالخوردگی خود را زحمت ندهید و مرا بحال خویش باز گذارید .

و این که در کتاب اغانی می گوید عبدالله بن مروان سکینه سلام الله علیها را خطبه کرد و مادر سکینه گفت شایسته نیست چه برادر زاده من یعنی مصعب را بکشته است بجهت عدیده از درجه اعتبار ساقط است چنان که پاره اخبار او نیز در حق این حضرت بآن درجه نحیف و ضعیف است که نه نگارش آن جایز و نه رد آن لازم است صاحب مشارق الانوار می گوید اول شخصی که از فرزندان علی علیه السلام بمصر درآمد سکینه دختر حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و از آن پس بمدینه مراجعت فرمود.

و در وفات و مدفن آن حضرت اختلاف بسیار است عموم مؤرخین وفات آن حضرت را در سال یک صد و هفدهم نوشته اند اما در کتاب نور الابصار می گوید وفات حضرت سکینه در روز پنجشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال یک صد و بیست و ششم هجری در مکه معظمه روی داد و شیبیه بن نصح مقری بر وی نماز گذاشت و در تاریخ ابن خلکان و بعضی دیگر وفات آن حضرت را در مدینه طیبه نوشته اند .

و در طبقات شعرانی مذکور است که آن حضرت در مراغه نزدیک بسیده

نفسیه یعنی در مصر قاهره مدفون است و در طبقات مناوی نیز بدین گونه اشارت رفته است نوشته اند که در نماز بر جنازه شریفه اش چندان اجتماع ورزیدند که جز در نماز بر ائمه هدی سلام الله علیهم چنین جمعیت مشاهدت نرفته بود

و سبط ابن جوزی وفات آن حضرت را در سال مذکور در مکه نوشته و گوید خواهرش حضرت فاطمه نیز در همین سال بدیگر سرای شتافت و ابن سعد نیز وفات حضرت سکینه را در سال یک صد و هفدهم در مدینه دانسته است و این وقت خالد بن عبدالله بن الحارث بن الحکم والی مدینه بوده است .

و بعضی گفته اند عمر مبارك آن حضرت نزدیک بهشتاد سال رسید و با این صورت عمر شریف آن حضرت در زمان شهادت پدر بزرگوارش افزون از بیست سال بوده و اگر بآن روایت که وفات آن حضرت را در سال سی صد و بیست و ششم نوشته اند عنایت شود عمر شریفش در آن زمان از ده سال افزون خواهد بود.

و جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر آن حضرت را در مصر می دانند اما اصح اخبار این است که وفات و مدفن آن حضرت در مدینه است زیرا که سیده نفسیه چند سال بعد از حضرت سکینه وفات نموده است و در متن شعرانی مسطور است که سیده سکینه بنت حسین علیهما السلام در زاویه نزدیک درب دارالخلافة نزد حمصانیین دفن شده .

اما شیخ عبدالرحمن اجهوری از شعرانی روایت کند که در منن خود نوشته است که سیده سکینه خواهر امام حسین علیهما السلام است نه دختر آن حضرت یعنی آن که در آن جا دفن شده است خواهر آن حضرت است و ممکن است که در نسخ منن شعرانی که اجهوری بر آن واقف شده تحریفی واقع شده باشد.

و در رساله شیخ محمد صبان باین اقوال اشارت کرده است و گوید در شعرانی کبری مسطور است که آن حضرت در قراهه نزد سیده نفسیه دفن شده است و چون سیده نفسیه بمصر در آمد عمه آن حضرت سیده سکینه که نزدیک دارالخلافة بخاک رفته قبل از وی در مصر اقامت داشت و شهرتی عظیم دارد و مردمان در تربت

و گوید بعضی گفته اند آن حضرت دیگر باره بدمشق معاودت فرمود و قبرش در آن جا است اما روایت صحیح که اکثر مورخین بر آن رفته اند همان است که در مدینه وفات نموده و احتمال نقل کردن جسد شریفش را از مدینه بجای دیگر بسیار بعید است بالجمله پاره حالات و مقامات این حضرت عصمت آیت را که با شعرای روزگار روی داده است راقم حروف در ذیل مجلدات مشکوة الادب نگاشته است و مصائب آن حضرت در کتب مقاتل مذکور است حاجت بتکرار نیست.

### بیان حال حضرت عفت آیت فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما

در این سال بروایت ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر جناب عصمت مآب فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما ازین سرای ایرمان بجنان جاویدان خرامید مادر این گوهر بحر عفت و طهارت ام اسحاق بنت طلحة بن عبید الله تیمیة است و ما در ام اسحاق جرباء دختر قسامة بن رومان از طایفه طیء است .

و جرباء آن چند نیکو روی بود که هر زن نیکو جمال در کنارش جای کردی زشت روی گردیدی لا-جرم زنان از نزدیکی او دوری می جستند و خود را رسوا نمی خواستند ازین روی او را جرباء لقب دادند چه جرباء آن زن را گویند که دیگر زن ها بسبب رشك و حسدی که بحسن دیدار و کثرت صباحت و ملاحظتش دارند از وی نفرت جویند مثل آنان که از شتری که جرب داشته و گرین باشد نفرت جویند

و فاطمه بنت الحسین را مقامی عالی و رتبی متعالی است در مراتب جمال صورت و کمال سیرت و قدس و زهد و فصاحت و بلاغت بر تمامت افران و امثال سبقت داشت و او را آن مقام و منزلت و صدق روایت و صحّت در ایت است که در کتب

آثار از وی نقل اخبار نمایند و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه از وی روایت کند .

راقم حروف لختی از خطبه فصیحه بلیغه آن حضرت را که بر مقامات فصاحت و بلاغت و اعلی درجه مراتب آن حضرت دلالت دارد در کتاب طراز المذهب مسطور نمود هر کسی بدان خطبه بنگرد می داند که مقامات این گوهرهای بحر امامت و اخترهای درج ولایت بچه میزان است .

در کتاب نور الابصار مسطور است که احمد بن حنبل و ابن ماجه از جناب فاطمة از پدرش حسین علیهما السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ( ما من مسلم یصاب بمُصِيبَةٍ فَيَذْكُرُهَا وَ اِنْ قَدِمَ مَشْهَدًا فَيُحَدِّثُ لَهَا الْاِسْتِرْجَاعَ اِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ مِثْلَ يَوْمٍ اُصِيبَ ) یعنی هیچ مسلمی نیست که بمصیبتی دچار شود و از پس مصیبت را بیاد آورد یا این که بمشهد آن قدوم جوید و استرجاع نماید مگر این که خدای تعالی همان اجر را از بهر او بر نگارد که در روز ورود آن مصیبت از بهرش نوشته بود

در کتاب کشف الغمه از عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمه بنت الحسین از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله هر وقت بمسجد در آمدی فرمودی (بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ صَدَّقَ لِي اللهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ سَهِّلْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ) و چون از مسجد بیرون شدی همین کلمات بفرمودی (اِلَّا- اَنَّهُ يَقُولُ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ سَهِّلْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ فَضْلِكَ).

و هم در آن کتاب از حسن بن حسن از مادرش فاطمه بنت الحسین از فاطمه کبری دختر رسول خدا صلی الله علیهم اجمعین روایت کند که رسول خدای فرمود (لَا- يَلُومَنَّ نَفْسَهُ مَنْ بَاتَ وَ فِي يَدِهِ عَمْرٌ) یعنی هر کس بخسبد و دست خویش را از آرایش طعام و بوی گوشت و چربش نشوید جز خویشتن را ملامت نکند گفته می شود (يَدِي مِنَ السَّمَكِ سَهْكَةً وَ مِنَ اللَّبَنِ وَ ضِرَّةً، وَ مِنَ اللَّحْمِ غَمْرَةً)

و غمر بفتح تین بمعنی سهک است و سهک بتحریک بوی ماهی و بوئی ناخوش است که چون انسان عرق کند از وی برخیزد و در حدیث وارد است ( الْحِنَاءُ يَذْهَبُ بِالسَّهْكِ وَ يَزِيدُ فِي مَاءِ الْوَجْهِ وَ مِنْدِيلِ الْعَمْرِ ) یعنی دست مال و غمر بکسر بمعنی تشنگی و کینه و به تسکین و تحریک مصدر آن است و از اخبار وارد است ( غَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ زِيَادَةٌ فِي الْعُمْرِ وَ إِمَاطَةُ لِلْغَمْرِ ) یعنی شستن هر دو دست را پیش از شروع بطعام و بعد از فراغت از طعام موجب زیادتی عمر و دور داشتن بدبوئی و چرکنی است .

و از عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمه بنت الحسین از فاطمه کبری از رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است ( مَا لِتَقَى جُنْدَانَ ظَالِمًا إِنْ إِلَّا - تَخَلَّى اللَّهُ عَنْهُمَا - وَ لَمْ يُبَالِ أَيُّهُمَا غَلَبَ وَ مَا لِتَقَى جُنْدَانَ ظَالِمَانِ إِلَّا كَانَتْ الدَّبْرَةُ عَلَى أَعْتَاهُمَا ) هرگز دو گروه ظالم پیشه و ستمکار بمقاتلت و مبارزت بر نیامده اند جز این که خدای نظر رحمت و نصرت از ایشان برگرفته و هیچ باک نداشته است که کدام غالب و کدام مغلوب باشند و هرگز دو سپاه ظالم و ستمکار با هم بجنگ در نیامده اند مگر این که هر یک سرکش تر و عاصی تر باشند دچار ادبار می گردند و بعار فرار گرفتار می آیند.

در جلد عاشر بحار الانوار از شیبیه بن نعمه از فاطمه بنت الحسین علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است ( كُلُّ بَنِي أُمَّ يَنْتَمُونَ إِلَيَّ عَصَبَتِهِمْ إِلَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ ) و در کتاب طراز المذهب باین حدیث اشارت شد.

بالجمله چنان که در کشف الغمه و ناسخ التواریخ و دیگر کتب آثار مسطور است : حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که بحسن مثنی معروف است در خدمت عمش امام حسین علیه السلام در کربلا حاضر شد و چون آن حضرت شهید گردید و سایر اهل بیت اسیر شدند، اسماء بن خارجه بیامد و حسن مثنی را از میان اساری بیرون آورد و گفت سوگند با خدای هر گز او را بسوی پسر خوله



حمل نخواهند داد، عمر بن سعد گفت او را ما ابو حسان پسر خواهرش بگذارید .

و بقولی حسن مثنی را در میدان جنگ زخمی بسیار برسید و از آن برست صاحب کشف الغمه می گوید روایت کرده اند که حسن بن الحسن در حضرت عم بزرگوارش حسین علیه السلام یکی از دو دختر آن حضرت سکینه خاتون و فاطمه علیهما السلام را خطبه کرد.

امام علیه السلام فرمود ای پسرک من هر يك را خواهی اختیار کن حسن شرمسار شد و جوابی معروض نداشت حسین علیه السلام فرمود :  
(قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَهِيَ أَكْثَرُهُمَا شَبَهًا بِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دختر خود فاطمه را از بهر تو اختیار کردم چه بمادرم فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله از سکینه شبیه تر است.

و بروایت ابوالفرج اصفهانی در اغانی حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بحضرت امام حسین مستدعی شد تا بدامادی آن حضرت افتخار جوید حضرت فرمود: ای برادر زاده من منتظر بودم که از تو این اظهار بشود با من راه برگیر پس حسن را با خود ببرد تا بمنزل همایونش در آورد و او را در دو دختر خود فاطمه و سکینه اختیار داد حسن فاطمه را اختیار کرد امام علیه السلام را با وی تزویج نمود و بروایتی که در فصول المهمه و اسعاف الراغبین و بعضی کتب دیگر مسطور است حسن بن الحسن در حضرت امام خواستار شد که بمصاهرت آن حضرت مفاخرت جوید و اختیار را بآن حضرت واگذار نمود فرمود (قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَهِيَ أَكْثَرُهُمَا شَبَهًا بِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَا فِي الدِّينِ فَتَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ وَ تَصُومُ النَّهَارَ ، وَفِي الْجَمَالِ تَشَبَّهُهُ الْحُورَ الْعَيْنِ وَأَمَا سَكِينَةُ فَغَالَبَتْ عَلَيْهَا الْاسْتِعْرَاقَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى ، فَلَا تَصْلُحُ لِرَجُلٍ)

یعنی دختر خود فاطمه را که از آن يك بمادرم فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله شبیه تر است برای تو برگزیدم.

اما در آداب دین همرا شب ها را بتمامت بنماز و طاعت خدای پیاپی می برد و روزها را بروزه می سپارد و اما در حسن و جمال بحورالعین همانند است و اما سکینه

بیشتر اوقاتش استغراق با خدای تعالی است و برای زناشوئی صلاحیت ندارد

و از این کلام معجز نظام معلوم می شود که مراتب زهد و تقوی و فضایل حضرت سکینه سلام الله علیها بچه مقدار است که با این که امام علیه السلام آن مقامات عبادت و قدس را برای فاطمه مذکور می دارد در حق سکینه این گونه می فرماید .

در کتاب عمدة الطالب مروی است که حسن مثنی فاطمه را اختیار نمود و مردمان همی گفتند زنی که بی سکینه تفوق داشته باشد همانا در حسن و جمال هیچ کس در جهان قرین و همال او نتواند بود و آن حضرت را از کثرت جمال حور العین می نامیدند .

ابن اثیر در ذیل وقایع یوم الطف می گوید فاطمه از سکینه علیهما السلام بزرگ تر و سال بردتر بود و از خطب و مکالمات آن حضرت نیز معلوم می شود که سن شریفش از سکینه بیشتر بوده است

در ناسخ التواریخ مسطور است که فاطمه را از حسن مثنی دو پسر آمد یکی عبدالله محض و ابراهیم غمر و نیز در آن کتاب از ابونصر بخاری مردی است که فاطمه را سه پسر از حسن پدید شد اول عبدالله که او را عبدالله محض گویند دوم ابراهیم و او را ابراهیم غمر گویند ، سیم حسن و او را حسن مثلث نامند .

در نور الابصار و بعضی کتب دیگر مسطور است که عبدالله را ازین روی محض یعنی خالص لقب دادند زیرا که اول کسی که از حسنیة بحسن و حسین نسب برد وی بود چنان که حضرت امام محمد باقر علیهم السلام از فرزندان و اعقاب حسین سلام الله علیه اول کسی است که بحسن و حسین سلسله نسب می رساند

در عمدة الطالب مسطور است که مصعب زبیری می گفت تمامت محاسن عالم در عبدالله بن الحسن موجود بود و هر حسنی بدو منتهی می شد چنان که می گفتند کیست احسن مردمان در پاسخ می گفتند عبدالله بن حسن و گفته می شد کیست افضل ناس می گفتند عبدالله بن الحسن و می گفتند کیست اقول ناس می گفتند عبدالله بن الحسن .

ص: 383

نلید بن سلیمان گوید از عبدالله بن الحسن شنیدم می فرمود من از همه مردمان برسول خدای صلی الله علیه و آله نزدیک ترم چه از دو سوی بآن حضرت پیوسته می شوم و کنیت عبد الله بن حسن ابو محمّد است و حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم را حسن مثلث می خواندند و مادر او نیز فاطمه بنت الحسین علیهم السلام است و ابراهیم بن حسن بن الحسن را که از فاطمه بود ابوالحسن کنیت است .

عمر بن شبه گوید هر ابراهیم نامی که از بنی علی نمایش گرفته ابوالحسن کنیت یافت اما در ناسخ التواریخ کنیت او را ابو اسمعیل نوشته اند .

و این ابراهیم بن الحسن از تمامت مردمان برسول خدای صلی الله علیه و آله شبیه تر بود چنان که در ناسخ التواریخ مسطور است حسن مثنی را سه پسر و دو دختر از فاطمه بنت الحسین علیهم السلام پدید شد عبدالله محض و ابراهیم که او را بواسطه کثرت فضایل و جود و شرف و ستودگی مخائل عمر می خواندند و دیگر حسن و زینب و امّ کلثوم .

و هم در آن کتاب مذکور است که دخترهای امام حسین علیه السلام فاطمه و سکینه بر هشام بن عبدالملک در آمدند هشام با فاطمه گفت پسرهای خود را که از پسر عم خود حسن مثنی داری از بهر من توصیف نمای و نیز پسرهای خود را که از عمّ من عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفّان داری صفت کن .

فرمود اما عبدالله محض پسر نخستین من سیّد و شریف و مطاع است در میان ما و پسر دیگرم حسن بن حسن مهتری بزرگوار و فارسی در کارزار است و پسر سیم من ابراهیم شبیه ترین مردمان است برسول خدای در لون و شمایل و رفتار اما آن دو پسر که از پسر عمّ تو دارم نخستین محمّد است و او جمال ماست و بدو فخر کنیم و دیگر قاسم است و او حافظ و ناصر ماست و از همه مردمان بعاص بن امیه شبیه تر است هشام گفت سوگند با خدای نیکو صفت کردی .

در ناسخ التواریخ مسطور است که حسن مثنی در یوم طف بالشکر ابن سعد جهاد ورزید و زخم فراوان یافت و در میان کشتگان بیفتاد گاهی که سر شهدا را

از تن دور می کردند حسن را رمقی در تن بود اسماء بن خارجه بن عتبة بن حصین بن حذیفه ابن بدر الفزاری که ابو حسان کنیت داشت بشفاعت او در آمد و گفت او را بخود بگذارید تا جان بسپارد و این شفاعت از آن همی کرد که مادر حسن مثنی خوله دختر منظور از قبيله فراره بود.

عبدالله بن زیاد چون آگاه شد گفت پسر خواهر ابوحسان را با او گذارید و ابوحسان حسن را بکوفه آورد و مداوا کرد تا صحت یافت و از آن جا بمدينه آمد و ازین خبر معلوم شد که دامادی قاسم بن حسن و تزویج کردن او فاطمه دختر حسین علیه السلام را در کربلا از اکاذیب رواة است .

بالجمله حسن مثنی بسلامت بمدينه باز شد و فاطمه زوجه خود را نیک دوست می داشت فاطمه نیز با وی بمهر و عطوفت بود و وقتی حسن مثنی خواست تا دختر مسور بن مخرمه را تزویج نماید مسور گفت ای پسر رسول خدا اگر دختر مرا با علاقه کفش خود نکاح بندی رضا دارم لکن رسول خدا می فرماید فاطمه دختر من است هر که رضای او جوید رضای مرا جسته است و هر که او را بغضب آورد مرا خشمناک ساخته است و من می دانم اگر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود و تو با این که دختر حسین علیه السلام را در سرای داری دختر مرا بزنی می بردی بغضب می آمد .

حسن مثنی متولی صدقات امیر المؤمنین علیه السلام بود و پاره حالات وی در کتاب حضرت سجاد و باقر علیهما السلام اشارت شد و دیگر حالات او و اولاد او انشاء الله تعالی در مقامات خود مسطور می آید

و حسن مثنی چون سی و پنج سال از روزگارش بر گذشت در مدينه وفات کرد و در بقیع غرقد مدفون شد .

در نور الابصار از درر الاصداف منقول است که چون حسن مثنی را زمان وفات فرا رسید با فاطمه گفت نگران هستم که بعد از من عبد الله بن عمرو بن عثمان خواستار می شود تا ترا بحباله نکاح خویش در آورد من همی خواهم که جز او به هر

کس خواهی شوی کنی .

فاطمه فرمود خاطر آسوده دار که اگر چنین کنم بر من است که کنیزان و غلامان خود را آزاد کنم و چنین و چنان بتصدق گذارم

چون حسن بمرد عبدالله بن عمرو که او را بسبب جمال و کمال مظهر می خواندند بخواستاری آن حضرت فرستاد فرمود با آن چه عهد و شرط کرده ام چه سازم در جواب گفت در عوض يك بنده دو بنده و در ازای هر چیزی که عهد کرده دو برابر می دهم و آن حضرت بحباله نکاح او درآمد.

در ذیل احوال فاطمه دختر قاسم بن جعفر بن ابیطالب بن عبدالمطلب زوجة حمزة بن عبد الله بن الزبير داستانی باین تقریب مذکور داشته اند تواند بود با این فاطمه اشتباه رفته باشد

اما در نور الابصار و کشف الغمه و عموم کتب اخبار مسطور است که چون حسن مثنی وفات کرد زوجه اش فاطمه بر فراز قبر او خیمه بر افراخت و يك سال بسوگواری بنشست و شب ها بعبادت بروز و روزها بشب آورد و چون یک سال تمام بپایان رفت با موالی خود فرمود چون تاریکی شب جهان را در سپارد این خیمه را از جای بر آورید.

چون ظلمت شب فرا رسید ناگاه ندائی شنیدند که گوینده گفت : «هل وجدوا ما فقدوا» آیا آن چه را کم کردند بدست آوردند

دیگری در جواب گفت «بل یسوا فانقلبوا» بلکه مأیوس شدند و جای بگردانیدند و بروایتی بدین شعر لبید عامری تمثیل جست :

الی الحول ثم اسم السلام علیکما \*\*\* و من بیک حولا کاملا فقد اعتذر

کنایت از این که برترین درجه سوگواری تا مدت يك سال است و هر کس يك سال تمام عزاداری کند معذور است

و چون ازین مقدمه چندی برآمد عبد الله بن عمرو بن عثمان عفان که همان عمرو شاعر است که او را عرجی گویند آن حضرت را بحباله نکاح در آورد

ص: 386

و محمد که او را دیباج می گفتند و قاسم و رقیه از وی متولد شد .

و چون عبدالله بن عمرو جای پرداخت عبدالرحمن بن ضحاک بن قیس فهری که حکومت مدینه داشت خواست تا آن حضرت را تزویج نماید فاطمه پذیرفتار نشد عبدالرحمن آشفته شد و در صدد خصومت و زحمت آن حضرت برآمد و کار بر آن حضرت سخت کرد .

فاطمه شکایت نامه به یزید بن عبد الملک نوشت و بشام فرستاد یزید سخت خشمناک شد و گفت بمن رسیده است که عبدالرحمن در حضرت دختران رسول خدای متعرض است کیست که خبر مرگ او را بمن رساند و حال این که من بر فراز این فراش باشم پس یکی را بمدینه فرستاد تا او را از عمل باز کرد و اموالش را بجمله مأخوذ داشت تا در سختی فقر و فاقه ازین مقام بسرای انتقام تحویل داد.

در کتاب عمدة الطالب مسطور است که منظور بن ریّان فزاری که جدّ مادری حسن بن الحسن بود نزد حسن آمد و گفت شاید تزویجی نموده باشی گفت آری دختر عمّ خود حسین بن علی علیهما السلام را بنکاح آورده ام گفت کاری خوب نیست مگر ندانسته باشی که ارحام چون بهم پیچیده باشد فرزند لاغر می شود سزاوار آن بود که از عرب زن بسرای آوری حسن مثنی گفت خداوند فرزندی از وی بمن عطا فرموده گفت بمن بنمای عبدالله بن حسن بدو درآمد منظور نیک مسرور شد و گفت سوگند با خدای رستگار و کامکار شدی همانا وی شیر پیشه شجاعت است .

حسن گفت خدای تعالی پسری دیگر نیز از وی مرا روزی کرده است گفت یمن باز نمای حسن بن حسن نزد او آمد منظور خرم و شادان شد و گفت سوگند با خدای نجات یافتی و این از آن يك فرودتر است

حسن گفت خدای تعالی پسری دیگر نیز از فاطمه بمن عنایت کرده است

گفت بمن بنمای پس ابراهیم را بدو باز نمود گفت همانا با این فرزندان از دیگر فرزندان مستغنی هستی.

بالجمله بپاره حالات این حضرت و داستان یزید بن عبدالملک و پاره مصائب آن حضرت در مجلدات احوال حضرت سجاد و باقر علیهما السلام و طراز المذهب اشارت شده است و پاره از مورخین معتبر سال وفات او را چنان که نگارش یافت در یک صد و هفدهم دانند

اما در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که چون حضرت امام حسن علیه السلام وفات کرد زوجه آن حضرت قبه بر قبر شریفش برآورد و یک سال بدان گونه بماند آن گاه آن قبه را بر گرفت در آن حال از صیحه زننده شنیدند که می گفت: «هل وجدوا ما فقدوا» پس دیگری در جواب او گفت «بل یسوا فانقلبوا» و نیز بآن بیت لبید که مسطور گردید اشارت کرده است و الله اعلم.

و در مدفن آن حضرت اقوال مختلفی است در نور الابصار مسطور است که قطب شعرانی در کتاب انوار گوید که سیده فاطمه نبویه دختر امام حسین سبط علیه السلام در درب الاحمر دفن شده و شیخ عبدالرحمن اجهوری کبیر گوید سیده فاطمه نبویه بنت حسین سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلف درب الاحمر در زقاقی که معروف بزقاق فاطمه نبویه است در مسجدی جلیل دفن شده و مقام او بس عظیم و آن مهابت و جلال و وقار دارد که قلوب ناظرین را مسرور می دارد و ما را در این باب ارجوزه عظیمه و زیارات مشهوره است

و این که شهرت یافته که فاطمه نبویه بدرج سعادت بخاک رفته صحیح نیست و بر تقدیر صحت آن محتمل است در آن جا معبد آن حضرت بوده است و نیز ممکن است که فاطمه ای دیگر از خانواده نبوت باشد.

و تواند بود که امام حسین علیه السلام را دو دختر فاطمه نام باشد یکی صغری که شعر معروف «نعق الغراب الی آخره» را در هنگام خبر شهادت امام حسین علیه السلام قرائت کرد و در مدینه جای داشت.

و یکی فاطمه کبری که همین فاطمه مذکوره است که از سکینه بزرگ تر بود و با این صورت ممکن است که فاطمه که بدر ب سعادت دفن شده یکی ازین دو باشد .

و آن چه از عموم کتب اخبار معلوم می شود آن حضرت در مدینه وفات کرد و در آن جا دفن شد ولی مرقدی معتبر در مصر بنام آن بزرگوار است و پاره از محدثین مزار شریفش را در مصر می دانند.

### **بیان وفات جناب عصمت مآب ام عبدالله فاطمه دختر امام حسن علیهما السلام**

در این سال بتصریح ابن اثیر جناب ام عبدالله فاطمه دختر سعادت اختر حضرت امام حسن علیه السلام بدیگر سرای خرامید و بعضی کنیت او را ام الحسن و برخی ام عبده دانسته اند و از روایتی که در تذکرة الخواص مذکور است ام الحسن نام یکتا از دخترهای دیگر آن حضرت است و چنان که در کتاب احوال حضرت باقر علیه السلام مذکور شد ما در این مخدره اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است و بقولی ضعیف مادر او ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است اما چنان که مسطور شد این قول محل اعتنا نیست

و سبط ابن جوزی می گوید محمد بن سعد در کتاب طبقات نوشته است که مادر فاطمة بنت الحسن و چند تن برادرهای او ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب و بقولی دیگر مادر او و چند تن برادران او ام ولدی است که او را حبیبة فارسیة می خواندند و در کتاب مطالب السؤل مسطور است که حضرت امام حسن علیه السلام را يك دختر بوده است که او را ام الحسن می خواندند

و در كشف الغمه از ابن الخشاب در ذیل اسامی اولاد آن حضرت می گوید ام الحسن فاطمه مادر امام محمد باقر علیه السلام است و نیز در جای دیگر در ذیل اسامی



اولاد امام حسن می نویسد تماضر و ام الحسن و ام الخیر و ام عبدالله و ام سلمة اسامی دخترهای امام حسن علیه السلام می باشد .

می گوید چنان گمان می برم که در پاره این اسامی تکرار شده است و در شمار فرزندان حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام اختلاف فراوان رفته و در ناسخ التواریخ که تفحص کامل رفته بیست تن پسر و یازده تن دختر نگاشته اند و ام الحسن و ام عبدالله و فاطمه کبری و فاطمه صغری در شمار ایشان است تواند بود بعضی از اسامی و کنات مخصوص بیک نفر باشد.

و از غریب این است که در شمار زوجات حضرت امام حسن علیه السلام ام اسحق دختر طلحة بن عبید الله تیمی را مسطور داشته اند و نوشته اند که ام اسحق را از آن حضرت دو پسر موسوم به طلحة و ابوبکر پدید شد و حال این که ام اسحق را در ذیل اسامی زوجات حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز مرقوم نموده اند و فاطمه بنت الحسین را دختر او دانسته اند چنان که در این کتاب در ذیل احوال فاطمه مسطور شد

و ابن شهر آشوب در ذیل اسامی اولاد و زوجات امام حسن سلام الله علیه نوشته است که فاطمه دختر آن حضرت از ام اسحق بنت طلحة تیمی تولد یافت و نیز در ذیل احوال حضرت سید الشهداء علیه السلام می نویسد فاطمه دختر آن حضرت از ام اسحق بنت طلحة بن عبید الله پدید آمد و چنین اشتباه از چنین مورخین بزرگ شاید بسبب اشتراك اسم این دو دختر این دو امام والا مقام علیهما السلام روی داده است وگرنه در هیچ خبری مذکور نیست که امام حسین علیه السلام بعد از امام حسن زوجات آن حضرت را تزویج نموده و نام دختری را که از آن زوجه تولد یافته با نام دختری که امام حسن را از همان زن پدید شده است یکسان نهاده باشد .

بالجمله فضایل و مناقب فاطمه دختر امام حسن بسیار است و از همه برتر این است که دختر امام و نبیره امام و زوجه امام و مادر امام و جدّه ائمه گرام و سلاله حضرت خیر الانام علیهم الصلاة والسلام است و پاره حالات و کرامات و مناقب

این مخدّره عظمی در کتاب حضرت سیّد سجّاد و امام محمّد باقر صلوات الله علیهم مسطور شد و العلم عند الله تعالی.

## بیان وقایع سالیک صد و هیجدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و حال دعاة بنی العباس

در این سال معاویة و سلیمان پسرهای هشام بن عبدالملک در ارض روم جنگ در افکندند و نیز در این سال بکیر بن ماهان عمار بن یزید را بجانب خراسان روان داشت و او را بر پیروان بنی عبّاس ولایت داد بکیر بمرور آمد و نام خویش را تغییر داد و خود را خدایش نامید و مردمان را بمحمّد بن علی دعوت نمود مردمان بدو شتابان شدند و او را اطاعت کردند.

چون کار باین مقام آورد آن چه را که ایشان را بدان می خواند تغییر داد و تکذیب نمود و دین و آئین خرمیه را ظاهر ساخت و ایشان جماعتی هستند که به تناسخ و اباحه محرّمات معتقدند بالجمله اصحاب خود را ماذون ساخت که هر کس خواهد با زوجه دیگری در آمیزد و با ایشان گفت صوم و صلاة و حجّتی نیست.

یعنی مقصود باین الفاظ رعایت این آداب و مراسم متداوله نیست بلکه تاویل صوم این است که زبان از نام بردن امام بر بندند و مقصود از ادای نماز این است که در حق امام زبان بدعاء و درود برگشایند و معنی حج آهنگ نمودن بخدمت امام است و این قول خدای تعالی را باین گونه تاویل می کرد (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

و این خداهش نصرانی بود و در کوفه جای داشت پس اسلام آورد و بخراسان پیوست و مالک بن هیثم و حریش بن سلیم اعجمی و جز ایشان بمقاله او متابعت می ورزیدند و خداهش با اصحاب خویش می گفت که محمّد بن علی باین کار فرمان کرده است .

این خبر باسد بن عبدالله رسید و اسد بر وی دست یافت و خداهش در خدمت اسد بدرستی سخن کرد اسد زبان او را قطع نمود و هر دو چشمش را میل کشید و گفت سپاس خداوندی را که انتقام ابی بکر و عمر را از تو بجست آن گاه با یحیی بن نعیم شیبانی فرمان کرد تا او را بکشت و در آمل بردار زد و نیز جزور مولای مهاجر بن داره الضبی را نزد اسد آوردند و در کنار نهر گردن او را بزد

داستان آن چه از حارث و اصحاب او در این سال روی داده است

در این سال یک صد و هیجدهم هجری اسد بن عبدالله بلخ در آمد و جدیع کرمانی را با مردم کارزار بسوی آن قلعه که حارث و اصحابش اقامت داشتند رهسپار داشت و نام آن قلعه بتوشکان بود و از طخارستان علیا شمرده می شد و بنو برزی تغلیبون که با حارث موصلت و مصاهرت داشتند در آن قلعه بودند.

جدیع کرمانی ایشان را بمحاصره در افکند تا گاهی که آن قلعه را برگشود و بنو برزی را بکشت و تمامت اهل قلعه را از عرب و موالی و ذراری اسیر ساخت و آن جماعت را در بازار بلخ بهر طور که خود خواست بفروخت و چهار صد و پنجاه مرد از اصحاب حارث بروی بر آشوفتند و او را بنکوهش و عتاب مخاطب ساختند و جریر بن میمون قاضی رئیس آن جماعت بود.

حارث گفت اگر بناچار از من مفارقت می جوئید باری اکنون که من حاضرم در حضور من از ایشان در طلب امان بر آئید چه من تا در این جا هستم شما را امان می دهند و اگر کوچ نمایم و از آن پس امان طلبید پذیرفتار نمی شوند آن جماعت گفتند تو از این جا بکوچ و ما را بخویشتن بازگذار و در طلب امان پیغام کردند

و از آن طرف اسد را خبر دادند که این مردم را به خوردنی و نه آشامیدنی است پس جدیع کرمانی را با شش هزار تن بسوی ایشان بفرستاد  
جدیع ایشان را

در آن قلعه محاصره نمود و این هنگام مردم قلعه بیلای جوع و عطش دچار بودند از جدیع خواستار شدند که بحکومت او اندر شوند لکن زنان و فرزندان ایشان را با ایشان گذارد جدیع پذیرفتار گشت و ایشان باطاعت و قبول فرمان اسد از قلعه بزیر آمدند و اسد بکرمانی پیام فرستاد که پنجاه تن از وجوه آن جماعت را که از جمله ایشان مهاجر بن میمون باشد بخدمت او روان دارد.

خدیع آن جمله را بدرگاه اسد بفرستاد اسد آن مردم را بکشت و نیز بکرمانی رسول فرستاد و حکم داد که بقیه آن مردم را که نزد او هستند بر سه بهر نماید یک ثلث را بکشد و ثلث دیگر را دست و پای قطع نماید و یک ثلث دیگر را بهمان قطع دست کفایت جوید کرمانی بدان دستور بجای آورد و ائصال ایشان را بیرون آورد و بفروخت.

و در این سال اسد شهر بلخ را دارالاماره خویش نمود و دواوین احکام را بآن جا انتقال داد از آن در اراضی طخارستان و از آن پس در زمین جبویه جهاد نمود و غنیمت و اسیر فراوان دریافت

### **بیان سوانح و حوادث سال یک صد و هیجدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله**

در این سال هشام بن عبد الملك خالد بن عبد الملك بن الحارث بن الحکم را از امارت مدینه معزول و خالوی خود محمد بن هشام بن اسماعیل را بجای او منصوب ساخت .

و در این سال مروان بن محمد بن مروان از ارمینیه کار جنگ و جهاد بساخت و باراضی ورنیس پادشاه ترکستان از سه سوی در آمد ورنیس از صولت و هیبت او فرار کرد و بزمین خزر در آمد و در قلعه آن جا فرود شد مروان آن قلعه را محاصره کرد و منجنیق ها بر آن نصب نمود و یکی از آن مردم که بخدمت ورنیس آمده بود

او را بکشت و سرش را برای مروان بفرستاد مروان فرمان کرد تا آن سر را برای دیدار مردم قلعه نصب نمودند.

چون مردم قلعه سر ورنیس را بدیدند راه چاره مسدود یافته لابد بحکم او فرود آمدند مروان جنگجویان ایشان را بکشت و کسان و فرزندان آنان را اسیر نمود .

و در این سال علی بن عبد الله بن عباس وفات کرد وفات او در حمیمه از زمین شام روی داد و این وقت هفتاد و هفت یا هشت سال روزگار نهاده بود و بعضی گفته اند که ولادت او در همان شب که امیر المؤمنین علی علیه السلام شهید گشت اتفاق افتاد لاجرم پدرش عبدالله نام او را علی نهاد و گفت او را بنام آن کس که از جمله مردمان نزد من محبوب تر است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام نامیدم و نیز کنیت او را ابوالحسن نهاد

و چون علی بن عبد الله نزد عبد الملك بن مروان برفت عبد الملك در تکریم او بکوشید و او را پهلوی خودش بر سریرش بر نشاند و از کنیت او باز پرسید علی باز گفت عبد الملك از آن بغض و کین که در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام داشت تاب و طاقت این نام و کنیت را نیاورد و گفت هرگز در عسکر من نمی شاید که احدی دارای این نام و کنیت هر دو باشد و از علی پرسید که آیا فرزندی داری گفت دارم و نامش محمد است عبد الملك گفت پس تو ابو محمد باش یعنی آن کنیت را باین کنیت مبدل کن .

یافعی می گوید علی بن عبدالله بن عباس که جدّ خلفای عباسی است در ارض بلقا بدار بقا شتافت و در جمال و جلال بر تمامت مردم قریش فزونی داشت و بشکرانه مواهب الهیه بهر روزی هزار دفعه سجده می نهاد از این روی او را سجّاد می خواندند اما یافعی می گوید از این پیش مذکور شد که این معنی با دیگری بود یعنی بحضرت امام زین العابدین اختصاص داشت و از این کلام معلوم شد که این لقب در حق علی بن عباس مقرون بصدق و صحت نیست .

در تاریخ حبیب السیر مرقوم است که چون عبدالله متولد شد پدرش عباس او را بحضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام آورد تا به تحنیکش التات و عنایت فرمود و ولادت او در شب جمعه هفدهم شهر رمضان المبارک روی داد بسال چهلیم هجری و بروایتی ولادت او در زمان صحت حضرت امیر المؤمنین بود.

و او را جمالی بکمال و قامتی بس بلند و جسدی جسیم و لویه طویل و پای های بس کلان و طول قامتش بدرجه بود که هر وقت طواف می فرمود چنان تصوّر می شد که وی سوار و دیگران پیاده اند و بزرگی قدم هایش بمثابه بود که کفشی که باندازه پایش باشد یافت نمی شد معذک با این درازی بالا و عظمت اندام چون در کنار پدرش عبدالله بایستادی بشانه او رسیدی و پدرش نسبت بجدش چنین بودی و جدش چون در خدمت پدرش عبدالمطلب رضی الله عنهم بایستادی سر بشانه اش رسانیدی و چون جناب عبدالمطلب بطواف در آمدی مانند برجی سفید می نمودی .

بالجمله راقم حروف شرح حال علی بن عبدالله را در ضمن مجلدات مشکاة الأدب و کتاب احوال حضرت سجّاد و باقر علیهما السلام مسطور داشته در این جا بهمین قدر کافی است

و در این سال محمّد بن هشام بن اسماعیل که امارت مدینه داشت مردمان را حج اسلام بگذاشت و بعضی گفته اند در این سال خالد بن عبدالملک عامل مدینه بود و خالد بن عبدالله قسری بر تمامت ممالک عراق و مشرق زمین امارت داشت و برادرش اسد بن عبدالله از جانب او در خراسان و بلال بن ابی برده از طرف او عامل بصره بود و در این سال مروان بن محمّد بن مروان حکمران بلاد ارمینیّه بود.

و در این سال عبادة بن نسر قاضی اردن روی بدیگر جهان نهاد و هم در این سال عمرو بن شعیب بن محمّد بن عبد الله بن عمرو بن العباس رخت بدیگر سرای کشید و هم در این سال ابو صخره جامع بن شدّاد وفات کرد و نیز در این سال ابو عشانة المعافری با عین مهمله و شین معجمة و نون بدرود حیات گفت

و هم در این سال عبدالرحمن بن سلیط جانب سرای جاوید گرفت و نیز در این

سال بروایت صاحب حبیب السیر و بعضی دیگر عبدالله بن عامر قاری مشهور جانب سرای سرور گرفت .

و در این سال بروایت صاحب حبیب السیر ابو الحارث غیلان بن عقبه الشاعر معروف بذی الرّمة که از مشاهیر شعرای نامدار روزگار است از این سراجی ایرمان بار بدیگر جهان کشید و هو غیلان بن عقبه بن بهیش بن مسعود بن حارثة بن عمرو بن ربیعة بن ساعدة بن کعب بن عوف بن ربیعة بن ملک بن عدی بن عبد مناة بن اذ بن طابخة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و این شاعر یکتا از عشاق عرب است و معشوقه او میة دختر مقاتل بن طلحة بن قیس بن عاصم المنقری است و نیز ذو الرمة در اشعار خویش بنام خرقاء تشبیب می نمود و این خرقاء زنی از بنی بکاء بن عامر بن صعصعه است.

و راقم حروف شرح حال او را در ربیع دوم کتاب مشکاة الأدب مسطور داشته است در این جا حاجت باطالت نیست ابن خلکان وفات او را در سال یک صد و دهم و یافعی در سال یک صد و هفدهم نوشته والله اعلم

ص: 396

جلد اول ناسخ التواریخ امام صادق علیه السلام

عنوان مطالب صفحه

2... بیان ولادت حضرت مظهر الحقائق ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

9... کیفیت انعقاد نطفه و تولد ائمه انام صلوات الله علیهم اجمعین

10... احوال سعادت منوال والده ماجده امام صادق علیه السلام

12... نام ها و القاب و کنیه مبارکه آن سرور

16... شمایل مرحمت دلایل امام صادق علیه السلام و نقش خاتم مبارک

19... معاصرین آن حضرت از خلفاء و حکام و علماء اخبار و حدیث

21... ظهور امامت آن سرور در سال صد و چهاردهم هجری

23... مدیحه از مرحوم محمد تقی سپهر لسان الملك

24... حجت ولایت و نصوص امامت آن سرور

ص: 397



بیان مناقب و مفاخر امام ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام...32

مدایح آن سرور، سروده فضلاء متقدم و متاخر...42

شرحی از مکارم اخلاق و محاسن شیم آن سرور...49

برخی از فضائل مکومت دلائل آن حضرت...62

شمه ای از علوم و مفاخر...176-92

حدیثی در شرح گناهان کبیره و مباحثه با علماء مذاهب...105

مکالمات آن سرور با طیب هندی...135

پاره از علوم جلیله و شرح جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه سلام الله علیها...177

بیان آداب حمیده و اطوار حسنه آن سرور...205

شرح آداب و شیم سعیده آن حضرت...212

برخی از آداب درباره اطعمه و اشربه و تدهین و شتم ریاحین...220

آداب آن سرور در لباس و تجمل و عطر و غیر آن...246

مباحثه آن سرور با سفیان ثوری و شاگردان او در معنی زهد...248

برخی آداب جمیله و اطوار حمیده...274

آداب معاشرت و خلق و خوی خوش...288

شرحی از جود و کرم امام صادق علیه السلام...299

آداب آن سرور در صدقه و زکاة...307

ص: 398

- فتوت و مروت و جود و عنایت آن حضرت...312
- شرحی از حلم و صبر و خضوع و جوان مردی...319
- عبادت و تقوی و خشوع و اخبات و زهد امام صادق علیه السلام...327
- آداب نماز و دعوات بعد از نماز و ذکر سجود و رکوع...337
- وقایع سال 115 هجری نبوی...344
- شرح وقایع سال صد و شانزدهم هجری...346
- سوانح و حوادث سال یک صد و شانزدهم هجری...349
- عزل عاصم بن عبدالله از ایالت خراسان و نصب خالد بن عبدالله قسری...352
- بیان حال داعیان بنی عباس و قتل و اخذ ایشان بدست اسد بن عبدالله...356
- ولایت یافتن عبیدالله بن جبحاب در مملکت افریقیه و اندلس...357
- لشکر فرستادن هشام بن عبدالملک بدفع مردم بربر...360
- حوادث و سوانح سال یک صد و هفدهم هجری...364
- وفات حضرت عفت آیت سکینه خاتون دخت امام حسین علیه السلام و شمه ای از شرح حالش...368
- وفات و شرح حال فاطمه بنت الحسین علیه السلام...379
- ص: 399

شرح حال فاطمه دختر امام حسین صلوات الله عليه...382

شمه ای از شرح حال فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام...389

وقایع سال 118 هجری و حال داعیان بنی عباس...391

داستان آن چه از حارث و اصحاب او در این سال روی داده است...392

حوادث و سوانح سال 118 هجری نبوی...393

پایان

ص: 400

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

